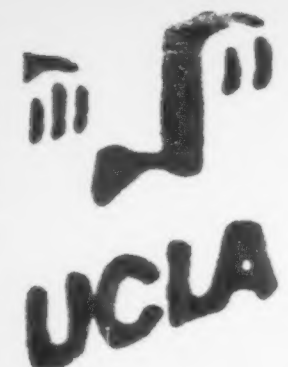




START

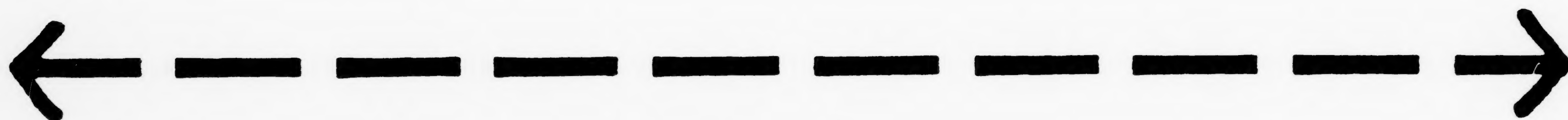


REEL 125



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 11:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

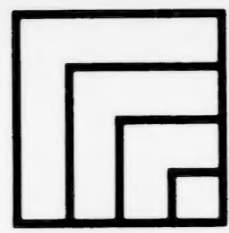
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may be illegible
due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

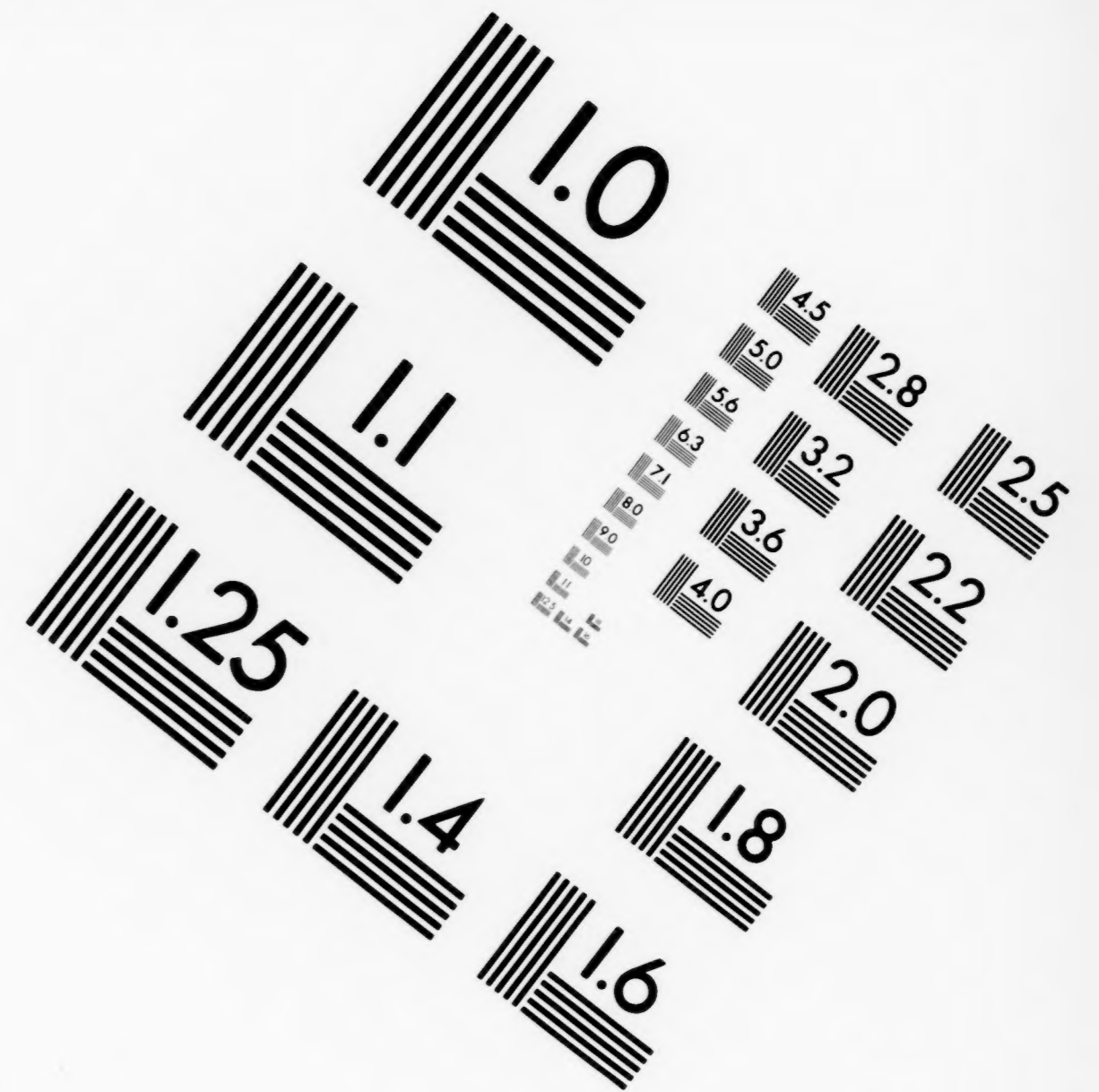
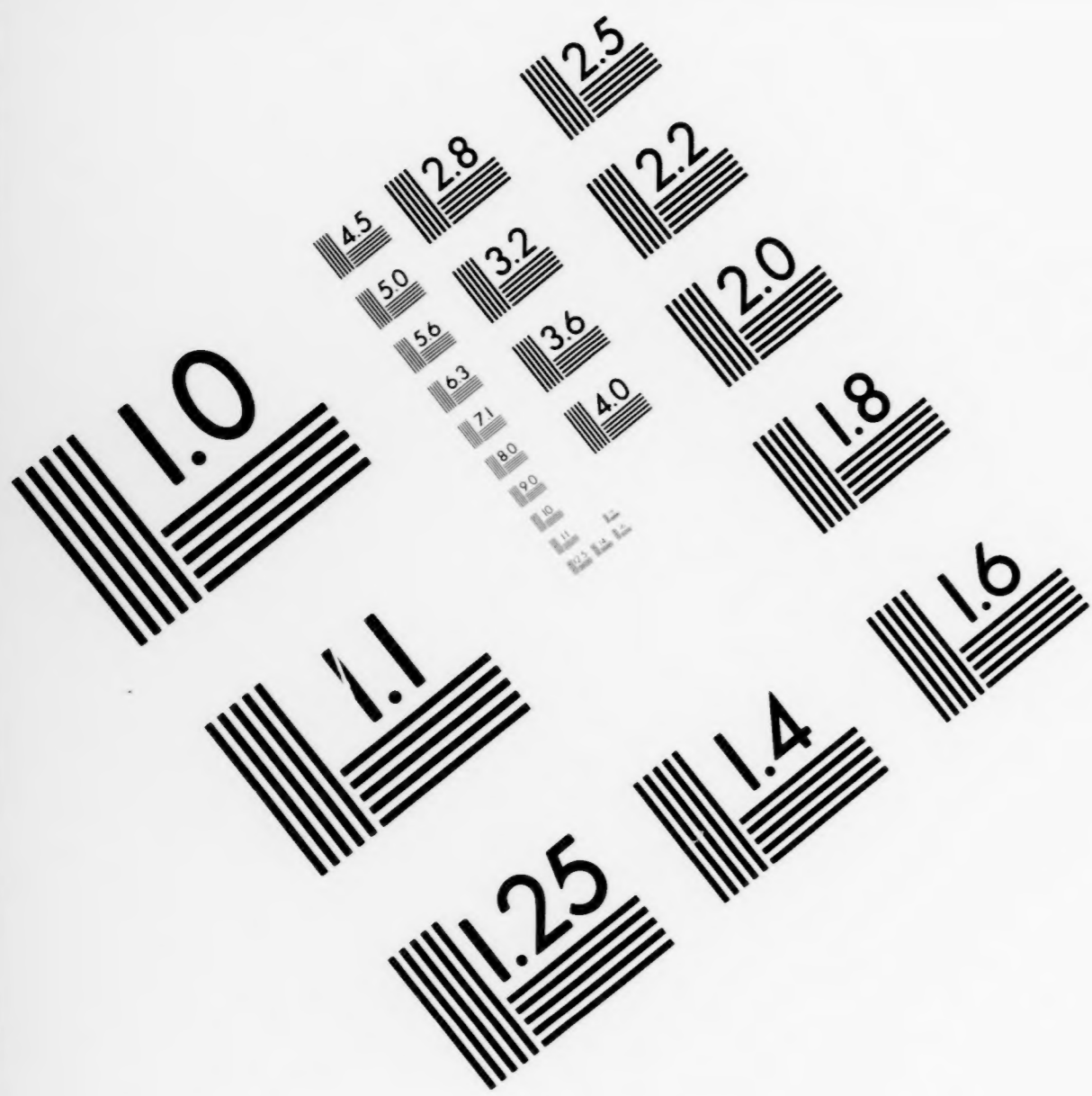


AIM

Association for Information and Image Management

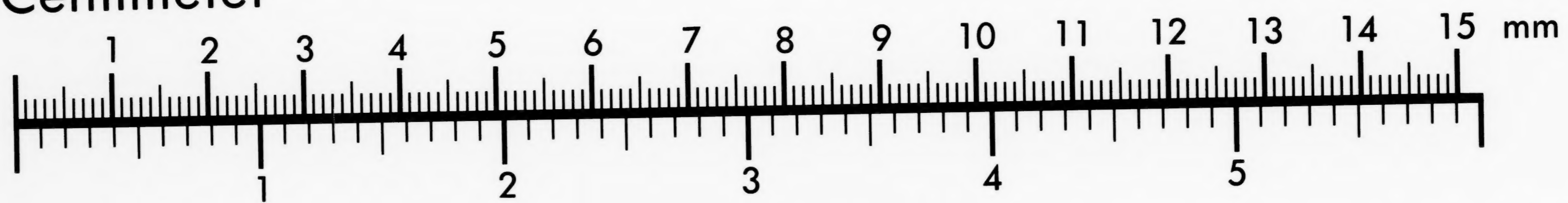
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

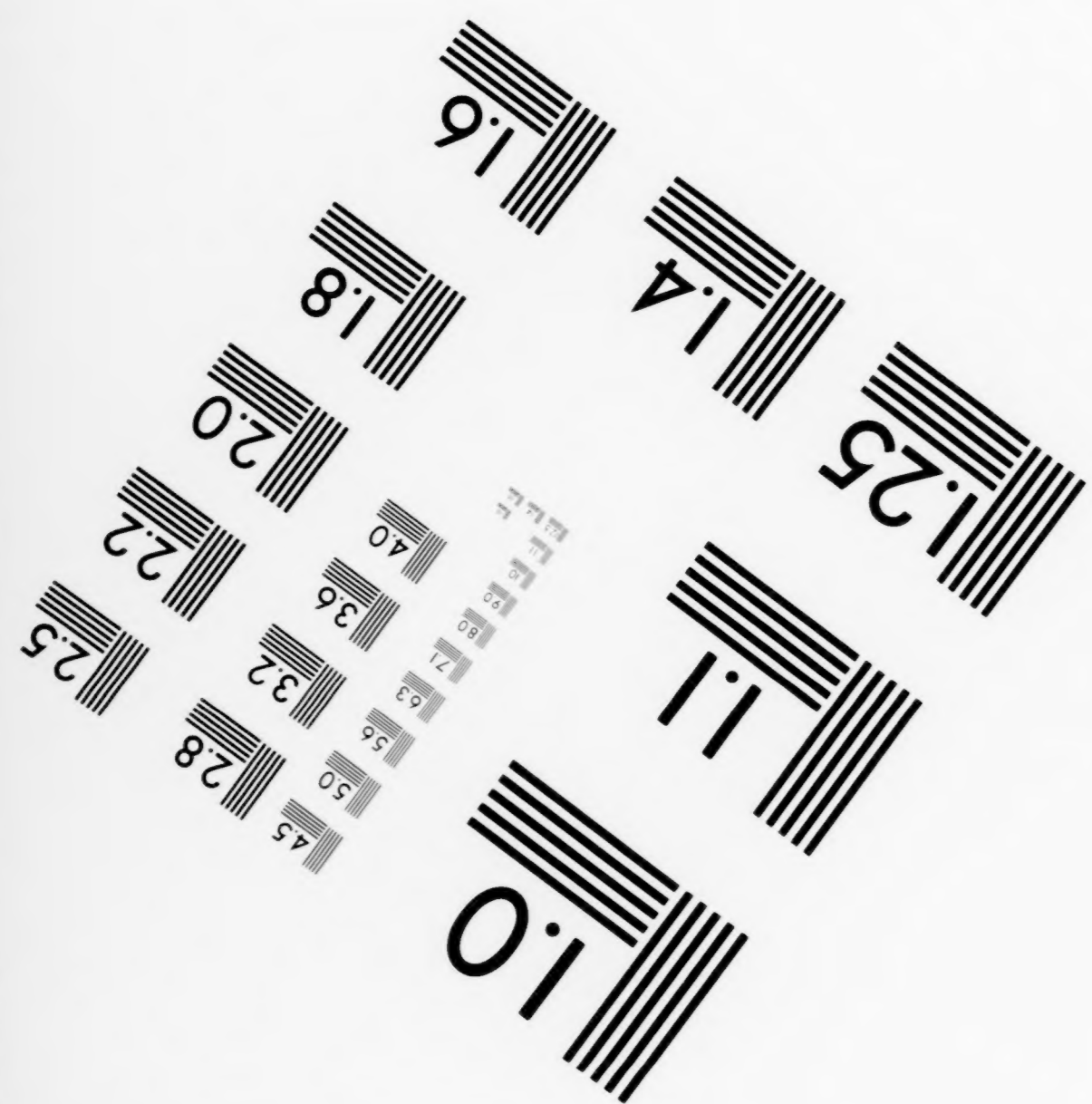
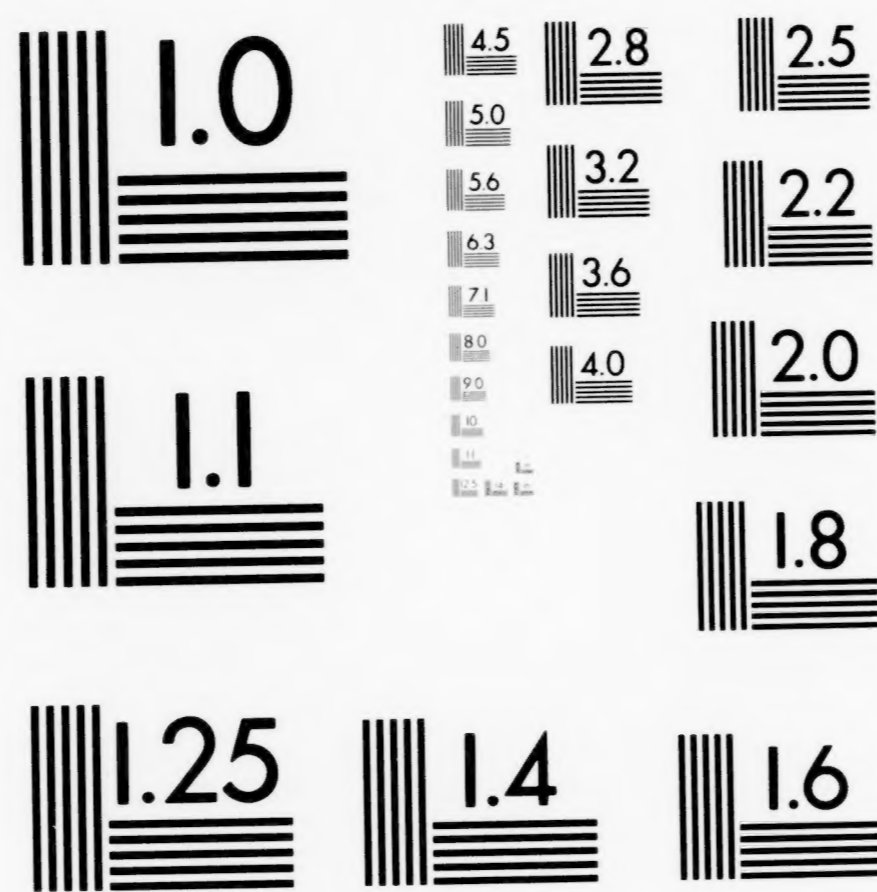


MS303-1980

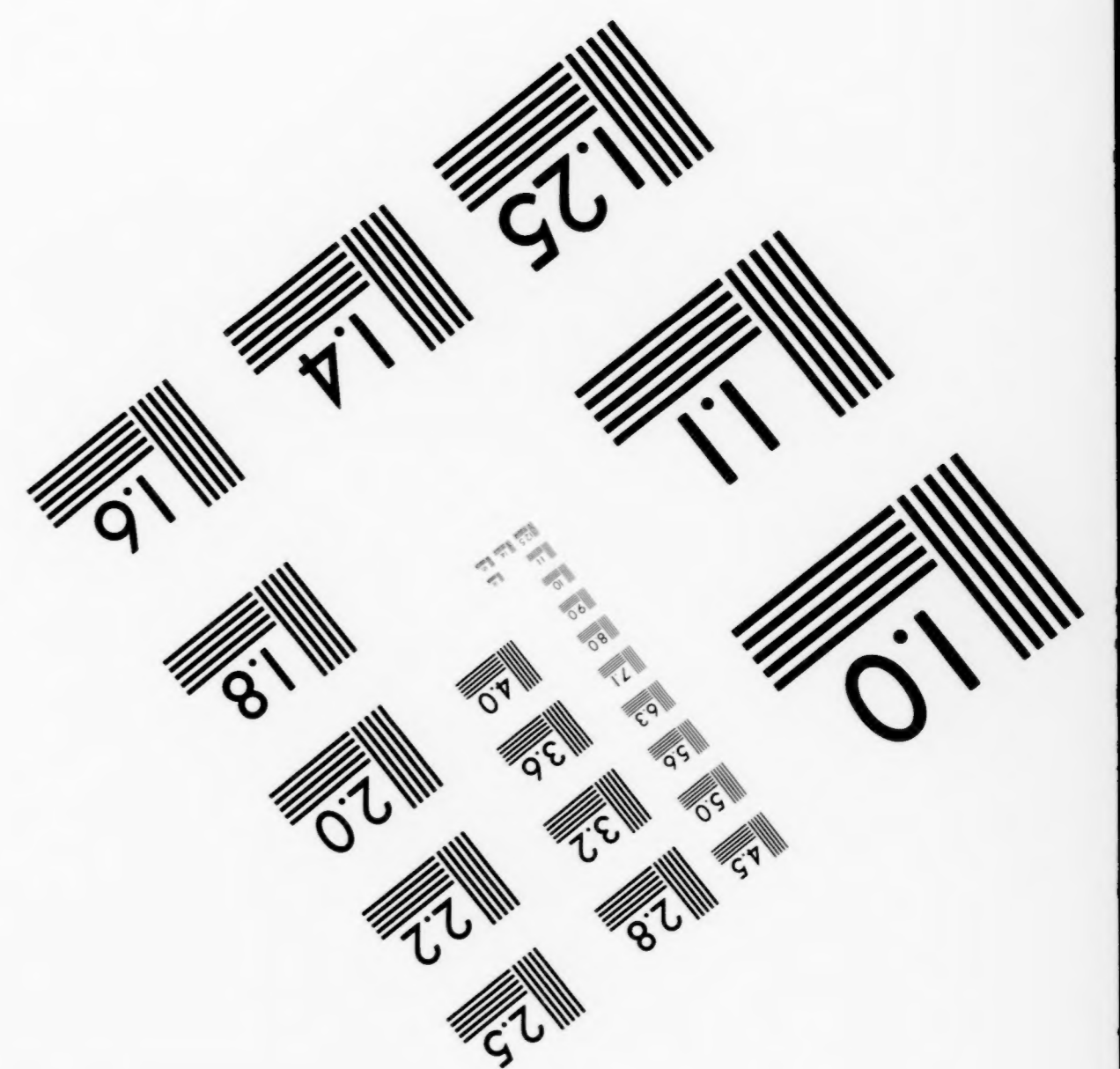
Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 127

Author: Jakob Eduard Polak

Title:

1. 'Alāj al-Asqām
2. Risāla-yi Kḥḥālī
3. Makhzan al-Fawā'id dar A'māl-i Yad va Qaṭṭā'ī

196 fols., 8.75 x 5.75 in.
(223 x 146 mm.)

Ms. not catalogued in Richter-Bernburg.
Description supplied by Dr. Hossein Ziai, Department of Near Eastern Languages and Cultures, UCLA (June 1990).

Coll. 1117
MS 127



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

med. pap.
Sammelband
3(4) Technis in
Medicine

477 pages

maple hat 23 lines
350 x 155 mm
140 x 180 x 80 mm

1-3 contents
al-Nasrani (mag. + 3 mag. (a) + p. IV)
1880
1883
1884
1885
1886
1887
1888
1889
1890
1891
1892
1893
1894
1895
1896
1897
1898
1899
1900

IV, pp. 1-64
K. pambasin (Hainan)
Malayalam 1880
1881
1882
1883
1884
1885
1886
1887
1888
1889
1890
1891
1892
1893
1894
1895
1896
1897
1898
1899
1900

17-18-19-20
contents vol. 2
saratou (webs)

1) persische Werk über Medizin
Chirurgie (Fund. v. P. P. P.)

200.- 700.-

فہرست جلد اول

۱	فصل ناسع	در جہات اورام	مقدمہ
۲	فصل عاشیر	در جہات اورام	مقالہ اول
۲	فصل چادس	در جہات اورام	باب اول
۲	فصل ثانیعشر	در جہات اورام	فصل اول
۳	فصل ثالث عشر	در جہات اورام	فصل ثانی
۵	فصل رابع عشر	در جہات اورام	فصل ثالث
۶	فصل خامس عشر	در جہات اورام	فصل رابع
۸	فصل شامس عشر	در جہات اورام	باب ثانی
۸	فصل سابع عشر	در جہات اورام	فصل اول
۱۶	فصل ثامن عشر	در جہات اورام	فصل ثانی
۱۹	فصل ناسع عشر	در جہات اورام	فصل ثالث
۲۷	فصل عاشیر عشر	در جہات اورام	علاج غائر ایما
۲۷	مقالہ دوم در جہات اورام	در جہات اورام	باب ثالث
۳۲	باب اول	در جہات اورام	فصل اول
۳۲	فصل اول	در جہات اورام	فصل ثانی
۳۵	فصل ثانی	در جہات اورام	فصل رابع
۳۶	فصل ثالث	در جہات اورام	فصل خامس
۳۷	فصل رابع	در جہات اورام	فصل شامس
۳۹	فصل خامس	در جہات اورام	فصل سابع
۴۱	فصل شامس	در جہات اورام	فصل ثامن
۴۶	فصل سابع	در جہات اورام	مبحث

۸۸	فصل ثامن	در جہات اورام	فصل اول
۹۳	فصل ناسع	در جہات اورام	باب ثانی
۹۵	باب ثانی	در جہات اورام	فصل اول
۹۵	فصل اول	در جہات اورام	فصل ثانی
۹۸	فصل ثانی	در جہات اورام	فصل ثالث
۹۹	فصل ثالث	در جہات اورام	فصل رابع
۱۰۱	فصل رابع	در جہات اورام	فصل خامس
۱۰۳	فصل خامس	در جہات اورام	فصل شامس
۱۰۳	فصل شامس	در جہات اورام	فصل سابع
۱۰۴	فصل سابع	در جہات اورام	فصل ثامن
۱۰۷	فصل ثامن	در جہات اورام	فصل ناسع
۱۰۱	فصل ناسع	در جہات اورام	فصل عاشیر
۱۱۲	فصل عاشیر	در جہات اورام	باب ثالث
۱۱۲	باب ثالث	در جہات اورام	فصل اول
۱۱۷	فصل اول	در جہات اورام	فصل ثانی
۱۲۱	فصل ثانی	در جہات اورام	فصل ثالث
۱۲۵	فصل ثالث	در جہات اورام	فصل رابع
۱۲۸	فصل رابع	در جہات اورام	فصل خامس
۱۳۰	مقالہ ثالث	در جہات اورام	فصل شامس
۱۳۰	فصل شامس	در جہات اورام	فصل سابع
۱۳۰	فصل سابع	در جہات اورام	فصل ثامن
۱۳۱	باب رابع	در جہات اورام	فصل ناسع

۱۸۵	در اعوجاج بهساب علامات و علاجات	۱۶۱	در تعریف فلیح سباب و علاجات
۱۸۶	در اعوجاج غنق	۱۶۲	در فلیح مفاصل اعضا فردا
۱۸۷	در اعوجاج شمار	۱۶۳	در فلیح با اقسام و علاجات
۱۹۰	در اعوجاج وطن	۱۶۴	در تعریف تقسیم فلیح
۱۹۲	در اعوجاج بیدار صانع	۱۶۵	در فلیح بطن
۱۹۲	در انوریزم و دود و خیلان	۱۶۶	در اقسام فلیح و علاجات
۱۹۲	در انوریزم عسوم	۱۶۷	در فلیح برنجین
۱۹۵	در انوریزم اعضا فردا فردا	۱۶۸	در فلیح فخذ
۱۹۶	در انوریزم شریان ابط	۱۶۹	در فلیح ترق
۱۹۷	در انوریزم شریان عضله	۱۷۰	در فلیح ترق صدر
۱۹۸	در انوریزم شریان فخذ و فلیح	۱۷۱	در فلیح روف
۲۰۰	در انوریزم دوال	۱۷۲	در فلیح در فروع جفت
۲۰۱	در خیلان	۱۷۳	در فلیح در فروع جسم
۲۰۱	در دوال	۱۷۴	در فلیح در فروع مهبل
۲۰۲	در دوال که در جمل یقین	۱۷۵	در فلیح در فروع مقعد
۲۰۳	در دامل بواسیر	۱۷۶	در اعوجاج عضوی اعضا

BLANK PAGE

باین نمود و هم لازم است که صاحبان این فن در علم طب حاذق و ماهر باشند و عمل جراحی
 چون اصعب اعمال است باید مباحثین بد و معرفت کاملی بعلوم تشریح داشته باشند
 و هم بجهت تکمیل این عمل به چندین درغش مثبت مشق نموده تا در ابدان حیوان مشق نمایند
 و نیز از شرایط ادست معرفتی تمام باحوال آلائیکه بجهت هر یک عمل ترتیب داده
 و قوت آنها از مریضه و بارخیزد طریق بکار بردن آنها در مواضع لازم و اما برای
 این نعمت عظیم نعمت کثیر موجود است زیرا اغلب اعمال جراحی در مواضع بکار میرود
 که بقسم دیگر علاج ممکن نباشد و بجهت این اعمال بتوان نجات داد نوی روح را از اذیت
 اما مفاصله اولی در بیان مجلی از جمیات و اورام فارده بر اعضا و آن مشتمل
 بر سه نسبت است اولی در جمیات و تقسیم و سبب علامات و علاج آنها و مشتمل
 بر چهار فصل است و اگر چه جمیات متعلقه با امراض باطنیه و ذکر آنها در این موضع موع
 میساخته لیکن در اینجا بیکه اغلب جراحات با بالذات و یا با عوض و یا اتفاقا و یا بواسطه
 عمل بدیعی لازم افتاده است بنا بر علی ذلک مجلی از اینها ذکر نموده و بسیار از اینها
 این علم مقدم داشته ایم و در امراض باطنیه تفصیل هر یک بیان خواهد شد
 اما جراحی عبارتست از حالتی غیر طبیعی که بواسطه او اضطرابی در اعمال و احوال
 آلات بدنیه بهم رسیده مورث غیظان دم و اشتغال اعضا گردد و این جمعی غلب
 با امراض عاده مسراه و علامات لازم طبیعیه اینست که صلح عارض شود و جرح
 قطن و نخاع و دست و پهن اعضا با ضعف قوا و عضلات و احتلال حواس و سایر
 موقوف و سرعت تنفس و سده اشتها و عطش موقوف و باره زردی و یا خست و بیست
 سیم در جمیات معونی و قوت بول و عرق و سایر ترشحات طبیعی و هزال بدن
 پس بر امراض مخصوصه هر یک از این نام جمعی و علاج رفع سبب و سبب است
 عنقریب در فصل هر یک بیان میساختیم و آنرا فصل اول از این کتاب است
 در جمعی در می و او عبارتست از جمعی عارضه که سبب قوت میکی در اعضا می باشد
 یا باطن بوده باشد و چون سبب این جمعی در می است از کثرت و بیجان و بیجان

کتاب علاج الاستقام

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستین

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد المصطفی و آله و صحبه و سلم و بعد
 چون حکیم حدائق سیر معتم قضیلت کتبه و کتبه یو لاک نسادی معلم مدرسه دار الفنون
 و طبیب خاصه در بار معدلت مدار عیضرت شایسته اسلام و معین ملت تازی
 سلطان سلطین ناصر الدین شاه قاجاری کتابی در علوم جراحی و امرضیه که علاج و آزار
 منوط است باعمال صادره از ید تصنیف نموده است میرزا جرج حسن کتبه که از کارکنان
 مرتبه اول حکیم مذکور است این علوم را مبتدئ منظم ساخته و به علاج الاستقامت
 کرده و این کتاب مشتمل بر یک مقدمه و سه مقاله است اما عقده در تعریف عمومی علمت
 بدان علم جراحی را که برینانی خیر و در فیما امید اند یعنی اعمال بدیعی عبارتست از عملی که
 از او شناخته میشود علیککه اغلب بسطخ ظاهر بدن انسان عارض و وارد و باعات
 حواس نفس ظهیری تشخیص داده میشوند و هم اغلب اوقات باعات اعمال صادره از ید
 و سبب علاج پذیرفته و زایل میگردند و واضح است که حکما حدی صحیح و کامل مابین
 علم طب و جراحی بیان نموده اند بجهت اینکه دیده شده بعضی امراض باطنیه را که با مریض
 ظاهر بچون نموده و دفع گردیده و بالعکس و لهذا حدی کامل مابین علم جراحی و طبیبان

بنای علی بن ابی طالب و سوزش با فله و نایا نمیده اند و اما علامات او اینست که اولاً
لرزی شدید عارض شود و بعد عرقی در بدن مشتعل گردد با همت و خشونت
جلد و وجه و حرارت او با صلابت و سرعت نبض و عظم او و خشونت لسان و عطش
مفرط و تند شهت و قلت و همت بول و کمی سایر ترشحات بدن و صداع و
خشکی اعضا با غلظت و اضطراب و هذین در حالت تراید مرض و وجع قطن
و امثال آنها و عوارضات مذکور شبها شدید گردند و هرگاه از صاحب این
قسم همی قصد نمایند دم او در غوه در سوب خواهد بود و بعد از آنجا سطح نو
او متعرق گردد و چون دم رو بر تن ناقص نهد بول کثیر و نبض بطی و لین گردید
بشبه یکشاید عطش تریکین باید و طبیعت ماده را بفرق بجان نمود و عوارضات
مذکوره زایل و همی تمام شود و سبب این همی بخوبی که قبل مجاز گرفت و همی است
که عارض شود در اعضا باطنه مانند آنکه در کبد و ریه و غیره و باشد که در
ضربه و سقطه و درده بر عضوی اینجی بهر سبب و چون اغلب بعد از قطع عضوی
اینجی عارض میشود و در تمام جراحات است لهذا او را نیز همی جراحی نیز نمیده اند
اما علاج باید قصد نمود و اگر کفایت نماید مکرر فرمایند سبب در حالت
تراید در دم و شدت همی و مجرب است آنکه محل نشین سبب باشد و آنجا سبب
همی دوری باشد در ظاهر اعضا و هم در بعضی اوام باطنی مانند ذات الجنب
و هذین از تیه و امثال آنها وضع علی موضع متورم نافع است و هرگاه سبب
همی درم نخاع یا جعبه دماغ باشد حیات با شرط انفع استفرغات است
و از او نیز نافع شرب شور و نسیجون قی است مقدار منقعه بدین قسم
که بگیرند شیر بادام تمه از روغن بادام شیرین و صغ عربی سه سیر شوره
قوی از چهل تا شصت گندم شربت ریوکس یا قوت سیاه چار شغال اطافه
ساعتی یک قاشق میل فرمایند صفت دوا همی نافع بگیرند آب کشیزه سیرنگ
طرطیر کبشغال شربت رت سیاه یا آردی بخار سه شغال مخلوط نموده میل

آیینه

فرمایند و شرب دوا همی همی به اسنات اما نایک یعنی سرکه در جزیره زرش در
اینجی نافع و همین بر عرق است و هم استعمال کلل نافع و در غیر او رام جنب در شرب
ماء بارد میفید و سکن عیست و هرگاه با این همی قطن و اضطراب عظیم و سهر مفرط
باشد باید قدری افیون بکار داشتند و از اغذیه مبررات خستیا فرموده اند
کوم و دوسوم حبثنا و در نزد فضیل تا بکوزاب و قی در همی اضطرابی و او نیز
از حییات دموی است الا اینکه در این قسم همی عارض عصبانی بر دموی است
و لهذا اعمال و افعال بین بجد مضطرب میباشد اما علامات او این است که
صداع شدید در جمیع اجزای رگس عارض شود با غلظت و اضطراب کت و است
رحمت و درین عضا سهر مفرط با خوف و هم و ثقلی عظیم در زوای قلب معبد
و نالیدن و کریستن و خشونت و تواتر نفس و سرعت نبض با صغ او و لین الت
و در بیان دار تعاشش اعضا و اما سبب اینجی سبب است که سابق در همی در
بیان شد الا اینکه در اینجا بواسطه ذکاوت حس اعضا چنانچه در اطفال
ضعیف الا بدان وزن صاحب خستیا و هم و شمشیکه در بدن آنها چون
قلیل است و صاحبان گرم و حس حسی را چون جراحی دارد آید یا یکی از سبب
همی در همی است که را موجود شود همی اضطرابی بهر سبب و اعمال بدن بد بواسطه
مخل کردن و افعال علاج باید از آنکه سبب اینجی نمود چنانچه اگر سبب خود
دیدان دموی باشد باید او تیه بکار داشت که اسقاط آنها شده معده و
وقت گیرند تا در آنها تولید گرم نشود و آنجا سبب اینجی استلاء معده و
از غذا و فضولی باشد باید با عانت مینات و سهلات رفع امتلا نماید
و اگر سبب اسهال باشد معالجه اسهال باید نمود و هرگاه سبب ضعف
قوای بدن باشد باید مقویات بکار داشت با بکله اولاً باید سبب
تیز داده بر وفق او معالجه فرمایند و استفرغ دم در این قسم همی جایز
نیست زیرا که ضرری عظیم خواهد کرد و بکله بجهت تسکین قوای عصبانی

مورث

باید مخدرات از قبیل افیون و مارفیون و شراب و امثال آنها میل فرمایند
 مثال اگر کسی را جراحی کوچک یا نمله یا عضو دیگر او وارد آید اغلب اوقات
 بدون جراحی است و اگر هم باشد جراحی درمی خنثی و اما فرض کنیم که طفل لطیف
 و نازنین یا زن صاحب خستناق و رجزها همین جراحی دارد و آید جراحی
 عارض شود و با اضطراب و هذیان و سایر اعراض عصبانی لازمه او این
 جراحی را می نماید و اندک فصلی از باب اول در بیان جراحی دقتی که بر
 لزوم او جراحی لازم و بجهت تصرف و اذابه نمودن بدن جراحی قبول نمایند و سبب
 این جراحی نیست مگر اینکه مایع بدن اکثر از بدن و تغذیه اش باشد چنانکه
 در مرض سلسه بدین واسطه جراحی از لوازم اوست و دیگر آنکه اسهال الدم
 مزمن بسیار در نظار یا مورث اینجی میگردد چون در اسهال الدم غش
 مخاطی امعاء مجروح و عروق رقاق او منقطع و عصبیه غذا را علی ما یمنعی نمیگرداند
 جذب نموده بدل مایع بدن از تغذیه عصبیه نقصانی رودی
 و جراحی دقتی عارض شود و دیگر از جمله اسباب مورثه اینجی ضعف بدن و قلت
 دست چنانچه اگر جراحی بر عضوی وارد آمده از کثرت سیلان دم و تیره
 بدن ضعیف و مایه او طویل گردد و هم بواسطه نقصان در تغذیه اعضا جراحی
 عارض شود و یا سبب اینجی اختلاط و امتزاج بول مایه است با خون چنانچه اگر
 ماده در آلات ریه از بدن مانند کبد و دماغ و صفرا و جوف دریدگی
 مجریس باشد احوال امر ماده مذکوره را طبیعت در دوران دم داخل گرداند
 و با عصاره بدن تصرف تمام در او نموده جراحی دقتی از او بوجود آید و یا
 اینجی تغذیه قبیل و حرکات کثیره و ضعیفه است علی ای تقدیر هر چیزیکه مورث
 نقصان مایه بدن گردد جراحی دقتی از او عارض خواهد شد اما حلا مانات
 اوست هزال بدن و فرورفتن صدقین و غور عینین و سر مغز در ابتدا
 شب و خواب رفتن میل طرف آغوش و لاغری سینه و تهی افراط

المشول

و اشتعال حرارت بعد از اکل غذا و تشویه مستطام تحلیل او و سرعت و ضعف
 دلین آلت با جرت کنار زبان و عطش مفرط و عرق کثیر و ریح بسیار خواب
 و در قرب موت اسهال عارض نمیشود بلکه اگر کرده اند اقصا علاج او کفیه اینست که
 تعدیل مزاج نموده و علی سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 فرمایند زیرا که از تقویت طبیعت و قوا باشد که بدون همه معالجات رفع
 مرض گردد و بهترین ادویه در اینجی کفیه است بدقیسم که بکیرند پوست کفیه
 چهار شغال در آب بقدر دو ساعت طبخ داده و صاف نموده با ضایقه و شغال
 شربت زرنج در یکروز هر ساعتی یک قاشق میل فرمایند و اگر بدین سبب کفیه
 جوهر که در سینه اندازند و اوقمی بیت صفت جی نافع بکیرند افیون یک
 کندم در تیار مسوق نیم کندم رب موس دو کندم مخلوط نموده و یک حب ساخته
 قبل از خواب فرو برند و چون عرق نمودن در اینجی مررت ضعف عظیم میشود لهذا باید
 ادویه بجا داشت که سد عرق نماید و بهترین ادویه اینست که بکیرند جوهر که
 یک شغال آب شصت شغال رب شاه توت دو شغال قند بقدر کفایه
 نموده ساعتی بکاشتی بنوشند و آنجا که سبب اینجی اسهال باشد بکیرند جوهر که
 میل فرمایند صفت او بکیرند کرد و او بکیرند کندم ثعلب مصری مسوق پنج کندم
 قند بقدر حاجت اجزاء را کوفته مخلوط نموده قبل از خواب میل فرمایند طریقی
 صفت کردار او اینست که بکیرند اسپکا کوانا یک کندم افیون یک کندم قند
 هشت کندم اجزاء را مسوق و مخلوط نموده در عین حاجت بکار دارند صفت
 حقه نافع در جمیع تمام اسهال شدید از این دو روزی دو نوبت حقه فرمایند
 و هم در تقسیم اسهال شرب جوهر متحد از ناز و موسوم به تین نافع و عالس
 اسهال است و از اغذیه سریع الهضم و صراحی الکیوس کل سکا و ارار و زورلی
 و شورهای شکرانی و طوبی بکاه و گند آب و کباب بره است فصل رابع از باب
 اول در جراحی غلطی با اسباب و علامات و معالجات او و سبب اینجی نقصان

مطرح شده کفیه
 تعدیل مزاج
 در اسهال
 (قلم)

هرمانند آنکه در حیات و افنده و یا بواسطه اکل غذای غلیظه و سیراب شدن
 کوم مغض و قدید و مالخ ایچی عارض شود با جمل سبب ایچی مرض محرقه و مطبقه
 و سقطه است که اعضاء رئیس را شوش سازد و اعمال آنها را معوشش گرداند
 از امتزاج بول و صفرا با دم و مرض شقا قلوبس و فاقرا یا مورت لعفن دم و ظهور
 همی غلطی کردند و هرگاه زیاد از مجروحین را با هم در یک منزل بجا باند همی درمی
 بخی غلطی متدل خواهد شد و اما علاضات ایچی است سرعه و صغر مغض بی
 نظامی او و بشتره بگون مس کدد باخوش و عوارت جلد و بیوست لبان
 و اثرار کون او و سواد و دندان و کبودی لب و هذیان با دم و اعضاء ضعیف
 حواس غش ظاهر و اختلال آنها و حرکت او تا رنج دست و هم در بعضی اوقات
 صاحبان ایچیر اعراض عارض شود و هرگاه در انتهای ایمرض فواق عارض شود
 دلیل ملاکتت حبس البول از علامات ردی و دولت و بستر خلاء نجام
 و اعصاب قطن و اسهال الدم در ایچی ارده علاضات است و بالعکس زخمی جلد
 و نفخ و بیست بر بجان بقرق و سلامت حال علیل و کثرت بول از علامات
 حیده و دولت بر میل ماده از اعمال با سافل میل بشیاء و مو ضعیف علیل
 دولت بر نجات و بکونی حال او و اما علاج باید دفع فساد و سوزن دم
 نموده بشرب مایه بار و تیره بعد تیره صف و دومی نافع بکیرند جوهر که در یکمقال
 آب سرد شربت توت سیاه چو در شغال ممنوع نموده بر ساعت کفشان
 که چک میل فرمایند که از شرب و حرارت بدن کین یافته مورت تعدیل
 مزاج گردیده و قفسه را زایل سازد و همچنین نوشیدن جوهر شوره و نک و بیبو
 صاحبان ایچیر نافع و انجا فیکه با ایچی نژد ریه و سرفه همراه باشند این دو میل فرمایند
 صفت او بکیرند اسو کا که اتاده کندم در سیر آب دم نموده صاف نمایند
 و با صافه چو در شغال شربت که کنار در هر ساعت قاشقی از او بنوشند
 که مسکن سرفه و موق قویست و هرگاه در حالت نفاست ضعیفی عارض

که

شده باشد نوشیدن شراب کهنه جایز است که هر ساعت قجان کوچکی از او بنوشند
 و همچنین تقبل اعضا با آب ممنوع با سرکه در ایچی موقی نافع است و چون علیل از البول
 عارض شود باید در مدت متخذه از شوره و در تبال و سوزنجان و امثال آنها بکار دارند
 کفایت در شمشیر نمودند باید با فانت کشته تر بول با کشاید و اگر از زیاد خواست
 علیل با دیگر مواضع او فرقه بهر این مرم استمال فرمایند صفت او بکیرند کافور
 قیسوری یکمقال با دو عدد زرد تخم مرغ بطریقی که رسم است مرم نموده و لته بدو
 بر موضع متفرج نهند و علاوه بر معالجات و تدابیر مذکوره تعدیل هوای منزل اکل اقدیه
 و شرب شکر بر لطیفه و مضمضه نافع و تعدیل مزاج میساید و اما ایچی نوبیه چون از امر
 باطنی است لهذا در اینجا ذکرش نموده ایم ولی میاید دانست که اگر مجرد ایچی بود
 شود اتفاقی است و بیچوبه نسبت با جواحت ندارد و باشد که صاحبان وق را
 همی بطور نوبه بیاید و شتبه که دانند همی و قیر انبوسیه در اینصورت از سایر علاضات باید
 مابین این دو همی تمیز داد و ایکی علی ای قسم کان استعمال جوهر کهنه نافع است با آب تانی
 از مقلله اولی در بیان اورام و التهابات بدن ای عضو کان با اقسام و سبب
 و علاضات و معالجات آنها کلیه و شملت بر سه فصل فصل اول در تعریف ورم
 و ماینه به او ورم را که التهاب تیز نامیده اند عبارت است از تفرق اتصال و انقلاب
 آلتی از آلات بدن بواسطه تحریک و سیجان و انقباض دم و ترشح او در جوار
 عضو که بدین واسطه وجع و حرمت و التهاب و تسج در آن عضو یافت شود و جمیع آلات
 بدن قابل ترمند سواهی ناخن و موی و بشتره فوق جلد ظاهر و باطن اعضا چون
 سینه ورم در عروق و قلیت موسوم بشیر این شعره بیاید علی ذلک در هر عضوی که
 عروق مذکور بیشتر است استعداد او بدرم بیشتر خواهد بود و از لوازم در صحت
 وجع شدید یا ضعیفی باز که درت حس و حرمت عضو متورم بچو یکدم ممکن در عروق
 غیر مرئی او مری و ظاهر شوند مانند آنکه در ورم طبقه بینه چشم که رمد میزد
 شده با اشتداد و ارت و اختلال عمل و ترشح آن عضو با بطلان آنها در صورتیکه

کشته تر نموده مجروحان
 که بر اثر دفع بول در مجرب
 در شانه و خنده

حالات و عوارضات مذکوره شدید گردند همی نیز علیکرا عارض شود و بیابدان
 که در جمیع نوبه تمدد اعصاب سینه مفروضه در عضو متورم است بدینقسم که بواسطه
 بیجان دم و تضییع او بر عضوی او عینه انقباض متمسکی گردیده و با عصاب ماکار
 خود منقبه زده و مورث و جع میگردد با هکله و در غده و ادراک برالم در ابدان
 مختلف است در بعضی وجع غلظه و در بعضی وجعی است با انضغاط و اما حرمت
 و حرارت عضو متورم مساوی حرمت است و کثرت عروق شعریه است و چون
 دم پیش از قسط لایق تغذیه بودق شعریه عضوی تضییع یا بد ترشح مائیتی
 او نیز پیش از حالت سخت خواهد بود و لهذا این رطوبت مترشحه مورث بر عضو
 متورم میگردد و با وجود اینکه در ابتدا دم موضعی بیفاید لیکن بعد از اشتداد
 همی علت مزاجی میگردد بخوبیکه اگر در این هنگام صاحب درمراضد نماید در او
 زرد و لیاف کثیر پدیدند و هر علتیکه بر عضوی اذیت نماید مورث تورم
 او میسراند شد ولی استعداد مختلفت بر ابطه استعداد انسان و انزویه
 و آلات مانند اینکه در سن شباب و در انزویه دموی و صفراوی و غضبی
 عروق شعریه در آنها کثیر است استعدادشان بدم زیاد است ولی اسباب
 غریبه سیما سوء مزاج مانند آبله و نمک و تخاریر و نفوس سرد ترشی که طبیعت
 بدفع او عارضی بوده مانند دم بواسیر و خشکانیدن موضع و اع و سمیت مسریه
 مانند ماده جدی و ضربیه و سقطه و منقبه و چاییدن نهکاییکه بدن بر ابطه
 گرم بوده و سوختن عضوی از آتش و ادویه اکاله و محرقه مانند جوهر کرم و کرم
 اکال و غیره مورث دم میشوند و کل ادرام ای قسم کان منستی گردند یکی از
 چند حالت در آن جمیل شدن ماده مورمه قائله مترشح گردیدن مائیتی
 از او با جواء انقباض که بدینواسطه تسبیح از او بوجود آید ثالث بتفرج عضو
 متورم را بجمع بصلابت و تجر ماده در اجزاء عضو متوقف خاصه بصلابت
 در فوات عضو متورم سادس بقا تقریبا به رسیدن در انقباض است و در

صورتیکه عوارضات درم خفیف و وجع او بدون ضربان باشد یا در حین درم بحرانی
 بعرق یا با دراری صاحب رسوب است و بد باید معالجه مستطر تخلیه باشد و بعد
 از تحلیل درم اعراض لازمه او معدوم و وجع و حرارت و حرمت تسبیح از انقباض
 زایل گردند و اما تسبیح در او درم بدین نحو است که در انتهای درم مائیتی از دم
 مترشح و بلغم واقع در تحت جلد عضو متورم منقب گردیده و مورث تسبیح
 در تریل انقباض میگردد و این قسم از انتهای اغلب در او درم تسبیح کجی و غشای مغشای
 مرچوبه میشود و بناید چنان تصور نموده بخلای بیفتند که سبب امر ایسی درم است
 بلکه از شد عضوی بواسطه عسر رجوع دم تسبیح و تریل در انقباض بهر سبب بدون درمی
 و هر گاه درمی منبسطی رسد ماده او تحلیل نموده قاعده است که منقب گردیده و ماده
 از او دفع شود و اما درم رطوبتی است مترشح از عروق شعریه مفروضه در عضو متورم
 که بعضی از اوبان بیاض لیس منجمدی کرده که با رسی سیده نامندش و در ابتدا
 این رشته ریم منجمده با اطراف خود ملصقت و بر رطوبت یافته و حل شده بصورت
 بیم دفع نموده در صورتیکه ماده در کم جمع گردیده و او را اذیه نماید و ملایمی نامند
 و بدانکه اگر درم شدید بی سرعت نهایت رسد تمدد و اما کس او بقوا بدین
 ضربانی داشته باشد علیسرا تشویه عارض شود و موضع متورم لیسیت باید در وسط
 او فرونی پدید آید و از لمس حس توج از او بظهور رسد و جلد رقیق گردد و دست
 بر اینکه این درم منفرج خواهد شد و در صورتیکه در عمق عضوی ریم بهر سبب باشد
 طرک شده تا انفجار مسم باشد که منفرج گردد و درم از موضع نکلیته نزول با بعضی
 ماده در خود نماید و یا با اطراف منفرج شود و اینجا یکدیگر یکی از اعضا طریقی
 کبه و طحال غیر هم بعد از دم ریمی بهر سبب چون دفع و خروج او بصورت دارد پسند
 علیل ادراک نماید تعلی عظیم در عضو متورم و بعد از ده علامات همی دومی مانند شوری
 مکر و حرارت کفین سیما بعد از اکل غذا با حرمت و جبهه و نزال بدن در وقت
 صدغین و عرق مغرط و سهال بظهور رسد و باشد که از ظاهر در جلد می نماید

عضو متهم و علی عارض و منفر کرده و دریم از باطن بطن میسمل نموده مندرج شود زیرا
 که ریم هر یک عضو مایل بسوی خارج است و لیکن میشود که با معالضه سباب یا بد
 چنانچه دیده شد که گاهی ریم یکی از اعضاء باطنه منضب گردیده و با برادرش
 درون با اقسام ویم عاکنه ریم یا جدید است یا روی که ادرام جدید رطوبتی است
 که در اصفه مایل به بیاض با غلظت توام و نتن مخصوصی با جلالت طم که در نش
 بیش از آب و مرکب است از کلور و مائیت و مائیت و نشان است که دم جمیع
 اجزا و اطلاع او در این نیز موجود است بتفصیلی که در کتب تشریح تعریف او را نموده
 و کلور نامی او صغیر و محدود است که بجز با ذره بین مرئی نشوند و اما در دم
 است که توام او رقیق و نتن او اکثر نامی بود با کراهت نتن و آینه باشد
 با اجزای حیسی و هر گاه در ریمی علاوه بر این صفات کیفیت الکاله باشد او را صید
 نامند و بساید دانست که اگر در بطن یا معانین یا قریب بمقدیری هم رسد نتن بر
 از او مشوم شود سوای آنکه امعاء متفرج یا آنکه جراحی بر آنها وارد آمده باشد
 و این نیست مگر تکلیف گردیدن ریم به کیفیت و نتن بخار متصاعده از برادر
 و بدانکه در امرجه رویه و اشخاص ضعیف البنیه و قلیل الدم و در نقابت بعضی از
 امراض شدید و در صاحبان مرض خنارین و داء افرنجیه بعضی اوقات در مایلی
 عارض شوند بدون آنکه علیل ادراک درمی کنند یا آنکه جلد از ظاهر حرمت تسج
 بهر حسا نینده باشد و بعد از انقار ادریمی با رقت زیاد مانند آب دوع دفع
 شود و چون در این قسم درم حرمت و تبجی با سایر امراض لازمه درم ظاهر
 بناء علی هذا او را در مل ریمی بار دنا میدهند و مقدمه این قسم از مایلی در است
 مزاج است با عدم ششها و کسالت و دمن جمیع اعضاء و سوسر مغرط و قلب موضع
 عروق او مابین کفین و صدر و صلب و غذا است و چون این نوع در مایلی عظیم
 بحد بکه قریب بیک یا دو چار یک ماده در آنها جمع گردد باشد که بدین واسطه
 علیل گاهی دتی عارض شود بنوعیکه قبل ساین آن را نموده ایم و باشد که یکی از اعضا

سیا عظام قطن یا عضلات نواحی او متورم و منفر گردیده ریم جمیع در تحت آنها
 بواسطه کمیت و وزن تحت معانین منضب گردیده و در این موضع ادراک او غایب
 این قسم از دل یا بجز انسه البس بر کوفه سستان نامند یعنی ریم حاصل شده در
 موضعی و جمع گردیده در موضع دیگر و بسا باشد که طبیعت ماده و طیرا متوسط آورد
 در عروق جذبه منجذب و یکی از اعضاء باطنی مانند کبد و طحال در ریه و قلب و غیرهم
 مستقل سازد و در انقض و ملی بوجود آید و تقسیم را در مل انتقالی نامند و هاتوی
 در مایل ظاهری ریمی را بواسطه عراضی که سابق در او را م ذکر نموده ایم مانند صلابت
 اطراف و لینیت موضع و مل و متوج ریم و همال آنها باید نمود و بسا در حضور سیکه
 ریمی در عین اعضا در تحت عضلات گرد آمده باشد جمیع امراض مذکوره خفی باشند
 و چون در جلد فوق او تغییر بی بهین رسد و متوج ماده از بعد مسافت ادراک نشود
 بسته تشخیص اصوبت دارد لیکن جراحی احادیات مینماید تبج جلد انموضع و غیر
 مگر در وجع صعب زیرا که این حالات دانند که در عین ماده بوجود آمده است و هم
 بعضی اوقات از فرد بودن آلتی موسوم به تروکار است بنا ط بر وجود ریم سستان
 و آنها را میگویند دست متفرج گردیدن عضو متورم و این قرصه یا سالم و یا اهل است
 و تا کل ریم و آلت بر تبدیل درم متفرج اکل بدین قسم که ریم این قرصه هر موضع که
 بر خور نسج او را از او پد نماید و در توام رقیق و در طعم حفص و کبر النتن باشد و این
 قرصه عارض شود در عضو متورم سنگامی که صد منتر بر او وارد آمده باشد یا آنکه
 اضمده و تراهم عادی در او استعمال نموده باشند و یا از سوسه مزاجی مانند مرض
 خناریم و آبله فرنگ و اسکر بوت و همال آنها قرصه اکالی در عضوی هم رسد
 و آنها را میگویند دست صلابت و تبج موضع متورم و او بدین نحو است که چون
 لازمه هر یک درم افتاده است ترشح رطوبتی از عروق شعریه بعضی اعضا متورم
 لهذا باشد که از طولت ترشح منقعد و تبج گردیده و بدین واسطه صلابت در انقض
 هم رسد بدون تغییر لون جلد فرق او و این صلابت مختلف است در بعضی کثیر و در بعضی

فصل است در هرگاه که از درم صلابتی در عضو متورم است با باشد که از طبیعت ترشح
 منقطع و متحرک دیده و بین دو سطح صلابتی در عضو بهر سرد بودن تغییر لون جلد نداشت
 بدین صلابت مختلف است در بعضی کثیر در بعضی قلیل است و هرگاه بعد از درم
 صلابتی در عضو متورم باقی ماند حرارت جوش و نیز نقصان یابد و بعد از آن عضو را
 استعدادهای است برترم بلکه باید که سببی باشد سرطان در او عارض شود
 و اگر چه جمیع آلات و اعضاء ممکن است که در شان بصلابت منتهی گردند لیکن
 در قلب او را مده جذبه و مواضع کثیر اللحم و گوشت غدهای مانند کبد و طحال
 و بیضت بین و دین و ششم الاذن و امثال آنها منتهی شوند بصلابت و نهائی دیگر
 در دست لیفت عضو و این حالت نادر است که در صاحبان سوء المزاج و نیز این قسم
 اتفاق در درم جمیع اعضا ممکن الوقوع است ولی اکثر در عظام گوید و شجاع و مده بعد از
 تورم این حالت موجود میسر اند شد و نهائی دیگر درم است بغا نقرایا و موت
 عضو بدانکه حکما ما بین غا نقرایا و شفا طریقتیاز کلی نمود و این هر دو از نقایط
 بر نماند اما غا نقرایا نیست مگر بطلان و فنا می اعمال و فعال عروق و عصاب عضوی
 که بدین واسطه آن عضویت شود و بیم عارض غا نقرایا هنگامی است که درم و مده
 و وجع نهایت شدت رسد و سیما در اندام جگر و دومی و صفراوی و دم
 صدفه که بواسطه او عروق و عصاب عضوی متاثر و جسم آنها را بالمره قانده
 سازد و یاد آنکه سببی کجاست و در آید و یا اثر حرو و برد مغز و نسج عضوی قانده
 شود مورت غا نقرایا خواهد گردید و در صورتیکه بعد از تقدم یکی از اسباب
 مذکوره حرمت عضوی تبدیل روج شدیدا و دفعه تسکین یافته و جمعی عضو
 عارض شود و مدهای قوی با سوست و حرارت شدید می در عضو متورم
 بهر سوزن با اثر از لون جلد او با وجود بر این اعراض علامات انفجار بظهور
 رسد و بلیت که غا نقرایا عارض خواهد شد بدین قسم که چون وجع عضو متورم
 و جوارت او بغتة تخفیف یا بد حرمت آن عضو اثر می و اما سراسر اولین

شود و بواسطه آن و لبا بشره از جلد مسافط و قوه حساسه او بالمره زایل گردد و چون که اند
 زو بودن سوزن متاثر نکرده و بعضی صغیر و تا اثر بهر سوزن و علیل جسم کشته میسر
 شود با که درت چشم و سوست و خشونت زبان با باره اسود مایل بصفت عرق
 باره عارض شود و ال است بر عروق غا نقرایا و بعد از ظهور این علت وجع بالمره
 تسکین یافته و عضو متورم و آلات و بنفش در مادی لون شده قغن بهر سوزن
 واقعا غا نقرایا استام است قسمی از موضع خود بمافوق تجاوز نماید و یا آنکه بدین
 عضوی و میت در می سالم عارض شده و عضو متورم فرا از صحیح محدود سازد و اینجاست
 خط حصار می نامیده اند و قسم دیگر آنستکه عضو میت خشک شده عضون
 بهر سوزن او را غا نقرایای بسبب غمند و اینجا نیکه آن عضو متورم و از صدمه می
 متعفن ممتلی شود او را غا نقرایای رطب نامند و هرگاه عضو میت کشتی کشته و طول
 رمادی شود غا نقرایای دار الشفائی نامند من تسبیه شیء باسم محل که وجه تسبیه
 عقرب سلم خواهد شد و اما تسبیه غا نقرایا ایندای موزی است بواسطه درم
 یا سد عرق از دم یا نصف بدن و قوایا تا اثر حرو و برد مغز یا شد عضو یا عفونت
 دم مانند آنکه در مرض حرقه و مطبقه و حصیه و امثال آنها و یا بواسطه حرارت یا
 حرکت عنیفه باشد یکی از شرانین و تجر او یا انصباب بول و بر از در کرم کرم
 متعفن که وجود هر یک از اعراض مذکوره مودت وجود این علت میگرد و قسم دیگر
 غا نقرایای است که اغلب شیوع را عارض شود سیما در اصابع و جل آنها موزوم
 بغا نقرایای شیوع یعنی ششامی که مرض نفوس مستلا بوده اند باشد که بعد از حرکت
 عنیفی از فی لجه اندائی مانند بریدن خون و قطع که در کف پا بهر سوزن و امثال آنها
 در می شبیه بودم حمره بظهور رسد با وجع صعب و لبرعت بغا نقرایا مبدل گردند
 و سلامیات را مانند آلودی سیاه خشک سیاه سازد و این قسم از غا نقرایا
 اظلم ساریت نام و اغلب حرکت و سبب عارض در روزاد در اطراف نیست
 سوای بعد آنها از قلب که بواسطه بعد مسافت جوارت غزیه قلب تسبیه علی بنی

بدانها نتواند رسيد و بدین جهت غذای آنها ناقص مانده و بی بکلیه سببی تقریبا بر
 دلها دیده شده که شریان این عضو مشرف در این اشخاص شکسته کی بهر سبب
 چنانچه در تشریح آنها مشاهده میشود که غشاء جوف شریان حقیقه عظمت بهر سبب
 یکدیگر که شریانها ممکن است و نحویکه قبل بیان نموده ایم این مرض غلبت شیخ را عارض
 شود ولی باشد که جوانان مستعد از حرکت عنیفی بطلا بدین قسم غایب میشوند
 و در بلادیکه مرض ریه زیاد است بیک قسم غایب میشوند که شبان عارض
 میشود بدین قسم که اولاد یکی از اطراف بدن و جمعی شدید در مفاصل بهر سبب
 بحدیکه از شدت او بجزاب نروند و بعد از چندی بعضی از مفاصل او خرد شده
 دلشان کبود و ضربان شش آنها مغرور شده در آنها مفقود کرده و مبرور حضرت
 و برودت طشتان بیفزاید و بالاخره در سلامیات اخیر غایب عارض شود
 و این قسم از غایب تقریبا را که در ایران شفا فلوکس نامند غلبت مجرود و بتدریج
 نمومیسند بحدیکه ماهها در ساهها طول کشد اما در بعضی باشد که بسرعت زایل
 شود و املان را فاسد سازد و شبیه است بغایب تقریبا یکدیگر در فرنگستان
 غایب تقریبا می شیخ نامند و هم در این قسم اکثر اوقات شریان این عضو مشرف
 مسدودند بحدیکه در قین قطع خون از آنها سیلان نمینماید و اما قسم دیگر
 غایب تقریبا نیست که عارض شود بوضعیکه زیاد بدو بکیر داده و خوابید باشد
 یعنی در اشخاص صغیر بخصوص در صاحبان مرض محرقة و مطبقة و حصیه و فلج
 از خوابیدن بیک جهت سیمما در وضعیکه بستر او را هموار و چین داشته
 باشد از انقطاع او عسورا غایب تقریبا عارض شود و موضع بردن این قسم غایب
 غلبت در صلب و کفین در فرق و زانودین فداست که اولاد یکی از این اشخاص
 عمرتی شبیه بودم عمرها عارض شود و بمرعت غایب تقریبا مبدل گردد و اگر چه
 انقطاع مورث ندر این علت میشود لیکن در سبب انقطاع دم و نفاذ او
 یا نقصان قوای عصبیه است و گاهی در دماغان از سبب دو یا غت جلد

تولید

چون اینکه از و با اثر می مرده اند و بعضوی از اعضای آنها ماده از آن حیوان بر خورده
 در آن موضع لکه سرخی ظاهر و بمرعت متورمی شود و ممتلی از ماده غایب تقریبا در جوف
 خود مفرشش کرده و با وجود بر اینکه اما در جمیع او قلیل است ولی بعد چند روز
 جمعی عارضی عارض شود و بخش صغیر و غیر منتظم گردد و بدینان گوید با وجود غایب
 وقتی دست دهد و اگر در علاج اهمالی در زنده نبرد می علیرا هلاک سازد و این مرض
 بتره رومی نامیده اند و سوامی درل و می است که عنقریب ذکر خواهیم کرد و نشانه
 و اما غایب تقریبا می موسوم بدار شغالی اغلب در غزوات عارض میشود و سبب
 مجرد حین را با صاحبان مرض محرقة و مطبقة و سایر امراض عفونی همیشه سازند
 از مجاورت باشد که جوحت جزئی و سالم را و جمعی صعب عارض شود و گنار جوحت
 عمرت شدیدی بهر سبب لبان آنکه در درم عمره و غشاء کاذبی را مادی لون او بر
 دو سمت بهر سبب در اطرافش قرمزی عارض و پرمزده شود و ماده سیاه از او
 مسدود گردد و بالاخره صدیدی متعفن از او پالوده و بتدریج اطراف فاسد سازد
 و همبند که عضلات و عروق و عظام نواحی او فاسد شوند بحدیکه از فساد و جم
 عروق عسره که در دم کثیری سیلان یابد و هم میشود که بسیار اشخاص این مرض سرایت
 نموده و بعد از چند روز علامات دردت مزاج مانند قلت اشتها و جمع فراد و قی
 و صغر بخش با قلی و مضطراب و غیره بظهور رسد و هم باشد که جمعی در علل عارض
 هلاک سازد و اما قسم دیگر غایب تقریبا نیست که از دردت مزاج و انحراف او از
 حالت طبیعی در صاحبان مرض محرقة و مطبقة و حصیه و جدری بهر سبب و غلبت
 ضمای دمان و تنگ قلصه واقع و بتدریج آلات را فاسد سازد تا عظام
 و اگر چه اغلب صاحب خود را هلاک سازد لیکن باشد که با این عضو سالم است
 خلقی حصار می بهر سبب عللیل بر بد فصل ثانی از باب ثانی در تقسیم او را هم بدینکه
 کل او را هم تقسیم نموده اند بحدیکه در تحت هر یک قسم است اول
 انقسام یافته بنا بر علامات و اعراض در فارقان آن و بوجه سبب مورثه او

۱۸
 جلد را قاعده است که تحلیل رفته و بشیره عادی او مانند سوس مساقط شود و در صورتیکه درم
 او شده باشد و جوی ملتهب با وقت در او برسد و بشیره او مانند طاولی برآید
 محلی از لطوبت و اما در درم کم اما عظیم و تمدد قوی و وجع او ضربانی و منتهی گردد
 با نفخ ز یا غا نقرایا و اما در درم غذا و وجع و حرارت حقیف و رفتار او زیاد و نرم و
 منتهی گردد بصلاطت و بیجان ۳۰ و اما در غشاء مخاطی چنان است که در
 ابتدا ترشح او فانی گردد و با جوی ملتهب منضبط با حرمت شدید می آید و بطوری
 از او ترشح گردد و بعد از چند یوم بلغم ری می از او ترشح نماید و این قسم از او درام نامند
 بزینت و نکث و عود و چون درم چند می طول کشد غشاء مذکور مسترخی تر
 بگردیکه مانند دانه های بوسیر شیره از او آید و نخته باشند و اما در درم غشاء صفا
 مانند صفاق لطن جنب و دماغ و غیره با وجع شدید و لبرعت در جمیع اجزای غشاء
 معروض گردد و مانند آن است که تیری بر او برسد و منتهی گردد این درم تحلیل
 با بالمصاق جز متورم از غشاء با یکجا در خود مانند آنکه در ذات لجن باشد که بوی مطه
 درم غشاء کجلی ریه بصدر مطبق گردد و هم باشد که بستقا منتهی شود و اما در درم
 غشاء یعنی مانند ام الغلیظ و سحاق و غیره با وجع شدید است و در شبها زیاد گردد
 و مانند بد است که گویا با شقی او را سوراخ می کنند و حرمت او قلیل منتهی گردد
 بتفصیل یا انتقال یا صلاطت یا تفرج و اما در درم جرم عروق از آنجمله درم جسم
 شریان یا فلولق است و در درم آورده جمعی اضطرابی باقی علیل با عارض شده و این
 گوید و در درم متورم تمدد صلابتی بهر سده و این درم قلب نوان را بعد از وضع عمل
 عارض شود و هم باشد که از قصد نمودن با مضع ناپاک درید می متورم گردد اما
 درم عروق جذابه اکثر بواسطه قروح خبیثه که در ناخن یا سایر مواضع بدن برسد
 باشد حادث و از موضع قروح عروق جذابه خطی سرخ برآید تا غده جذابه قریب
 چنانچه اگر کسی از انجی صبح بصر او مرفوع گردید باشد خطی سرخی از جانب
 انسی زند اسفل برآید تا تحت ابط و متورم گردند شبکهای جذابه بطری از درم

۱۷
 ثالث موافق ترشح عضو متورم اما بواسطه علامات و عوارضات نیز منقسم گردید و درم
 حاد و مزمن اما درم حاد آنرا می نامند که جمیع عوارضات او بسرعت بطور رسید
 و زایل شوند و درم مزمن آنرا می نامند که بعکس عوارضات او بتدریج عارض و بطل
 و بجا می ماند و هم منقسم میشود به درم معز و درم سببی بلغمی و عفونی و خفی اما درم حاد
 آنرا می نامند که عوارضات درمی صاحب او را بهر سده و رفتار او سریع باشد
 بدون ودانت و اغلب عارض شود از جرم سببی را منتهی گردد و تحلیل یا انفجا
 اما درم حاد و مزمن آنرا می نامند که با مزجه درمی زکی الحس عارض شود و در بدن آنها
 دم بعینان آید و با وجع شدید باشد و هم عارض عصبان صاحب آن را بطور
 و اما درم بلغمی آنرا می نامند که عارض شود بلغمی مزاج را بهر سده که درم
 آنها و می روی داده باشد و وقت اصحاب آنها قلیل گردید باشد با خفت عوارضات
 درمی و مزینت او اما درم عفونی آنرا می نامند که واقع شود شفا صیر که در بدن
 آنها فساد بهر سده باشد مانند آنکه در مرض حرقة و مطبقه و امثال آنها و لبرعت
 مبدل و مستقل شود با نقرایا و اما درم خفی آنرا می نامند که عارض از مزه و خفیف
 بلغمی باشد و بدانکه او را بر بنا بر سبب مزه منقسم نموده اند و درم نامند
 درم با لمرض و درم خاص و درم انتقالی و درم بالجهاده و اما درم بلادات آن را
 که از ضرب و سقطه و امثال آنها بعضوی واقع شود و اما درم با لمرض آن را می نامند که
 عارض باشد از مرض دیگر و بعد از رفع مرض اصلی درم که عارض او دست زایل شود
 بجای مانند درم بعینه که سبب حرقة البول باشد و اما درم خاص آنرا گویند که
 عارض شود از نادره سببی مخصوصی مانند درمیکه حاصل شود از گردیدن عقرب در تیل
 و غیره و اما درم انتقالی آن را می نامند که اولاً در عضو از اعضا درمی واقع شود
 و بعد منتقل گردد بدیکر عضو مانند درم حرکه لبرسام و ذات الریه و ذات لجن
 و امثال آنها و موافق ترشح عضو متورم درم منقسم نموده اند با درام جلد و او درام
 غشاء مخاطی و او درام غشاء صفاقی و غشاء یعنی عروق و صاحب عظام و اما درم

عقب خدر حسن حرکت نمی در عضو هم میرسد با وجی حرکت مانند تحریک چرخ لکس
 که چرخ صافتر کوبند و هم بهر علت تشنجی در عضو متورم العصب بطور رسد و اما
 درم عضام این درم در ضریح و یا در جوم آنها هم میرسد و سستی کرد بصلاحت
 و یا آنکه عظم متورم را دریم سازد و اما انداز او را درم مختلف است بسته است
 و عدت درم و مزاج علیل عضو متورم فصل ثالث ذی باب در طریق علاج او را
 عموما باید دانست که قصد معالج در درم تکمیل است الا در بعضی او را درم و در مایه
 بجان باشند مرضی را و هم باید آنکه اول دفع سبب از آنکه او نموده آنگاه ادویه
 و تدابیر ضد درم بکار دارند از ضد و ارسال علق و حجامت و شرب شور و طریح
 و مثال آنها درم باید دست تدابیر لایقه ندارند و از آنکه مبررات میل فریاد
 و عضو متورم را با لمره آرام دارند در صورتیکه وجع شدید در عضو متورم بهر رسد
 وجی نظری عارض شود باید مخدرات مانند افیون و بزنجبیل و آب بادام تلخ
 استعمال فرمایند شرب با طلا و هرگاه علامات مبتدائی در علیل مشاهده شود
 میل طبیعت مقلی و سهل بکار دارند و در او را درم غوفی شرب هم مضرات معدنی
 قبیل جوهر که در منقسم تاغ و در او را درم خاص یعنی در مایه سبب دانه افراخته
 و خازیر و قورس باشد علاج آنها علاج مرفوع میلی و از آنکه او است و از معالجات
 موضعی که در او را درم بکار میرود ضد و حجامت و استعمال الطیبه را در عده و از ضد
 محله و آنکه عازر البصل و باله و مرهم دشمنات و قابضات مخدرات است
 و استعمال درم را بچند نحو میسران نمود یکی بواسطه ضد دیگر با ارسال علق و اسکم
 آنکه سکه زلوا در از موضع متورم بنشانند لسان آنکه در درم از آن باید بفرق
 حلق او زدن نشاند و بیکر است حجامت که چون عضو متورم را تمدد قوی یا داده
 در علق باشد مانند آنکه در عرق النساء و درم و در تمام حجامت انفع است از
 سایر استخراعات و از او را درم مبردا و مایه شویج و شکر سرب مخلول در مایه ذیل
 مرفوع مایه با شکر خرد و هرگاه ضرب یا سقطه بر عضوی وارد آید مبردا

فخ و درق و گردیده باشد و در سکنایمکه دم تحت جلد بضباب یافته باشد بهترین طریقه
 را در عرق دوشم مخرج بماء است و چون بعضی او را درم عاده ملتهبه حکما است
 بعضی متورم را مازون نموده اند لهذا باید پارچه از کج بمابین دو لته نهاده و بموضع
 به بندند و از آنکه بزرگ و نان خشک و سبوس کندم و آرد جو مغلو با این سبوس
 فرمایند و آنکه آنکه ادویه مذکوره را بعد از طبع بمابین دو لته نهاده و بر عضو
 به بندند و بسیار است که در بعضی امراض حکما حواتت یس کجا در از حواتت
 رطب ضماد انفع دانسته اند مانند آنکه در ورم مائی و ورم عمره و قورس در مایه
 افرسه لهذا در این امراض باید بکار داشت و این کجا یا از ادویه یا سبوس یا
 صرف و پنجه دور آلوده باید بکار داشت و هرگاه عضو متورم را وجی صعب باشد
 باید آنکه مخدره متخذه از برگ شوکران و بزنجبیل و کونکاز خشتیار نمود و چون
 در او را درم بلغمی و در من سبجان و میل درم بعضی متورم قلیل است لهذا باید ضد
 محله متخذه از ادویه عطره مغلو با عرق استعمال نمود و هم طلای شکر سرب است
 که صفت آن است الله در تمه کتاب نوشته خواهد شد و تریج با او کان عطره
 و جوهر نوبت در استعمال شمع اشق و مثال آنها این قسم او را درم تاغ و از آنکه
 مقویات و مسیح درم از قبیل کباب خرد سبب کبک و شرب قلیلی از جسم
 خشتیار نماید و هرگاه ماده مورمه مایل باشد انتقال بعضی شرب لیمو روع او
 ادویه بکار داشت که ماده را از آن عضو منصرف بطاهر جلد متخذب سازد زیرا که
 در بعضی مشاهده شده است که امراض آلات شریفه بدن به مایه میل جلد بجان
 صلاح پذیرفته اند و از جذایات مستعمله شرب از زرد کج و خوشن شدن
 و تریج ادیانیت که بواسطه آنها جلد آبله نماید از قبیل این مایه خود از قورن
 و مازون و غیره مایه انجامیکه ماده مورمه تعدد انتقال بموضع دیگر باشد معالجات
 که از استعمال ضماد خردل و شمع زرد کج مایه مستعمله را بموضع خود خود داده
 و از شرب و بات ادویه بکار دارد که ماده بطاهر جلد مایل و با علق منفع شود

و چون در می مستحق شود به تر بل باید از شره بات مدرات از قبیل شوره و طپیر و
سورخان و مثال اینها خستیا فرموده و بموضع علت لحد بکار دارند و هرگاه با نجات
استرغاف و وین در غضا یا بند در تپال و مفضل کحل استعمال نمودن مفید است
و اگر از اجتماع و کثرت رطوبت خوف هلاک باشد مانند آنکه در اناس صفات
لابد باید با هانت آتی موسوم به تر و کار رطوبت جمعه را خارج سازند و در
صورتیکه اماسی در لیم واقع در تحت جلد بهر سیده باشد علاوه بر تدابیر مذکور
استعمال ضمده معطره مانند نفع و پودنه و کل بوداردن و مثال اینها نافع است و اگر
بدین تدابیر اماسی تحمیل نرود بهتر است که قطعه سرب بر آنفصو به بندند یا آنکه
زاد پیش نمایند و هرگاه از علامات استنباط نمایند که درم بریم نیستی خود
لازمست که طبیعت را در نفع ماده به استعمال ضمده حاره هانت نمایند و اگر
وجع شدید باشد وضع علی با اطراف آنفصو نافع و آنجا سیکه از ضعف بدن قوی
طبیعت عامی عاجز باشد در نفع ماده باید آنکه با هانت ضمده قویه ماده را نفع
دهند و بهترین مطلب باید خمیر ترشش مزوج بادین بید آنکه و پیاز بریان
ضماد نموده و موضع متورم و اطراف او را بشمع اشق و باززد و در غلیظن هر یک
که حاضر باشد برپوشند لیکن آنقلب ضمده نفع ماده کفایت نیاید و چون بین
تدابیر در نفع یافت یعنی صلابت اطراف او به لیتت مبدل کردید اگر طبیعت
خود منفر ساختن آنها والا باید با هانت مضع منفر ساختن و آنجا سیکه دل
صغیر یا در لیم غدهی نند پستان و غیره واقع شود و یا قریب جلد بهر سیده باشد
اسلم است که واکه ادره و منفرش سازند اما بعضی اوقات لازم میشود که بدون مل
منفر نموده آن جگه چون تمدد وضع متورم عظیم و وجع او شد بید شد از خوف و حزن
غافرا یا باید قبل از نفع طبیعت موضع دل را منفر ساختن مانند آنکه در دوم
و همچنین سنگا سیکه در تحت عضله جمجمه گردیده و بیم آن باشد که از کثرت
نزول با بعضی مادون خود نموده و موردت فساد آنها گردد باید بدون مل کشایند

دیگر آنکه

دیگر آنکه در دماغ قریب با بعضی نرسیده و در میل که در نواحی لیم و نوحی عارض شود
باشند مانند آنکه در اطراف شرح و حقن باید سرعت کشود و هم در میل واقعه قریب
بمفضل را بدون هانت کشایند مبادا ماده بکوف مفضل منصف فاسدش سازد و ایضا
در اماسی که قریب بمرق دم واقع شده باشند اسلم است که واکه ادره تا ماده تمامه
در موضع وقوع دل منصف جمع گردیده برآید تا در حین انقباض صدمه و جرحی بر عرق
ندگوره وارد نیاید و یا آنکه در سنگام و جوب آجینا کمال منفرش سازد و بیاید
در سنگه منفر ساختن و میل یا با هانت آله قطعه مانند شرط و مضع است
و یا بطله ادریه الکاله و محرقره در بعضی اوقات در میل عقیقه را جایز است که با هانت
نهادن منفر سازند و موضع کشودن باید اذق سایر مواضع دل باشد و در لوی است که
مرضیه را بکشایند که در از کثرت خود به هانت بتواند خارج کردید و چیزی از لوی
باقی نماند مبادا موردت فساد می شود و موسم باید ثقبه مضع ماده وسیع باشد
و انقباض در میل و به طبع سبب اغلب مضع است که با هانت اصبع ابرام و سبب
عمودا فرزند تا جوف مل آنجا و سوراخا بفرق بشکافند لیکن دره ما میل اعلا
از خوف درود و جرحی در حین عمل بمرق عظیم حاصل بدو قسم مینماید منفر ساخت
یکی آنکه نفع عرق آنموضع را شکافند نگاه به استعمال فقیهه طبیعت را هانت نمایند
در انقباض باقی دیگر آنکه اول موضع را که میزاید منفر سازند با اصبع مس نموده و
از تشخیص آنکه در این نواحی عرق عظیم استوارند در لوی لیم با مشرلی هانت
از طریق باطن بشکافند تا مقصود حاصل آید آنوقت قدری سببه محلول قیدر شرح
در او نهاده و احمده حاره با فعل بکار دارند و آنجا سیکه بیدار از انقباض صلابت
اطراف دل باقی ماند باید قسیمه استعمال نمود تا ماده صلبه نفع یافته دفع شود
و اعلا ادریه الکاله و محرقره را اکثر در دماغ میل مابده و خیار سیکه سبب آبله فرنگ
باشد باید بکار داشت و از ان قبیل است قلیاب الکال که لوله کوچکی از آن منفر
در ل فرود برده و منفرش میسازند دیگر آنکه اطراف دل را حلقه از شمع و غلیظن

بمفضل را بدون هانت کشایند مبادا ماده بکوف مفضل منصف فاسدش سازد و ایضا
در اماسی که قریب بمرق دم واقع شده باشند اسلم است که واکه ادره تا ماده تمامه
در موضع وقوع دل منصف جمع گردیده برآید تا در حین انقباض صدمه و جرحی بر عرق
ندگوره وارد نیاید و یا آنکه در سنگام و جوب آجینا کمال منفرش سازد و بیاید
در سنگه منفر ساختن و میل یا با هانت آله قطعه مانند شرط و مضع است
و یا بطله ادریه الکاله و محرقره در بعضی اوقات در میل عقیقه را جایز است که با هانت
نهادن منفر سازند و موضع کشودن باید اذق سایر مواضع دل باشد و در لوی است که
مرضیه را بکشایند که در از کثرت خود به هانت بتواند خارج کردید و چیزی از لوی
باقی نماند مبادا موردت فساد می شود و موسم باید ثقبه مضع ماده وسیع باشد
و انقباض در میل و به طبع سبب اغلب مضع است که با هانت اصبع ابرام و سبب
عمودا فرزند تا جوف مل آنجا و سوراخا بفرق بشکافند لیکن دره ما میل اعلا
از خوف درود و جرحی در حین عمل بمرق عظیم حاصل بدو قسم مینماید منفر ساخت
یکی آنکه نفع عرق آنموضع را شکافند نگاه به استعمال فقیهه طبیعت را هانت نمایند
در انقباض باقی دیگر آنکه اول موضع را که میزاید منفر سازند با اصبع مس نموده و

انداخته و در وسط او در ایام سووم خیسیم و درین ریخته و مدت پنج دقیقه در کاداد
 برودند و صفت سوای مذکور بکیرند آنگ با دانه قلاب کال مساوی
 و با عرق در قهقه غیر نموده بخورند که در کمالات استعمال فرمایند و اما
 خوش نهادن در بنا در درامیل بکار میدارند الا آنکه بعضی حکما در بعضی درامیل باره
 و غیره عقابان با جایز دانسته که خوش کشیده مغزشان سازند و اما در درامیل
 باره بجهت روانی فزاید و در وقت و تدابیری بکار دارند که مودت صلاح او کرد
 و کسم نقل به بیلاعات نافع و از اغذیه مقویات میل فرمایند و از ادویه نافع استعمال
 جوهر قره و کوشیدن شراب کهنه است و کسم تخام بمیاه عاتره معدومه بکار
 این عمل را در کتب کهنه است و اکثر شنایه شده که از مبادرت باعمال و تدابیر مذکوره
 و میل به درامیل فته اند اما در صورتی که تخمیل زرد و در کسیر می در او جمع کردیم
 ابقار باشد و در کتب باعانت آن سووم به قره کال و کسم در کتب مجربه را بخوبی فرمایند
 که در کتب کوف و در نقل شود آنکه قوی شمع و ظهور بآن موضع رخا و نماید تا نافع
 آید و نقل موارا و یا آنکه موضع درم خوش کشیده و استعمال فیتنه مجرب در عاصمه
 در او منافع سازند و حتی الامکان این شمع درامیل با موضع اولت قلهای بنایه مغز است
 زیرا که فلبش هده شده است و صیرا که با موضع کشوده اند و در می عاتره و مذهب در موضع
 او موجود و موزن بلاکت آنها که دیده است و در آنجا بیکه بعد از ابقار و میل
 جبر او اللذت می خورد و خروج قه و غبت لم آنها باید از مبادرت استعمال
 آمده عاتره بامال محمد تا استیام یا بدو هم بعد از ابقار استعمال ادویه کثیر
 الحار که جایز نیست از خوف آنکه مبادا موضع منقوع شود و در امر جبهه باره
 و درامیل سترخیه و کاسمیکه اطراف علی رخ و کسمیل کس و اثر اللذت با مده
 برقی از او یا لایه استعمال ادویه عاتره مانند درین سترخیه و کسمیل او و در کس
 با ترکی محول در عرق نافع و مکتبی سترخیه عرق مل با بلیه کون و مایند
 مسک جنم بکود و کوشیدن در عرق ابقار و در ادویه مقویه فولادیه از مذهب

و چون در درامیل لحم زاید برود بجهت از او بکود و در وقت باید مسک جنم مایله و مایله اوده
 شمع و کلین آن موضع را سخت بچیده تا تخمیل رود و بیاید و نبت که اگر مده را نانی باشد
 از اندفاع لابد بکیت خود با سافل میل نموده و مجرای متاوی بکشاید و اگر حسیا نا
 این حالت بطول انجامد که با سر شود و در خوف از غشاء کاذبی مسکون کرد و عسر العلاج است
 کن با وجود بر این سترخیه از نفع بکات جیده مانع آیند عرض بکسیر را یعنی چون بیسینند
 که دریم مقبضه از درمل خارج میشود فتنه معبره او را وسیع سازند و آنکه در وقت او تا نیا
 مرضی بکشاید و عضو علیل را بر وضعی بدارند تا مده بکیت خود منفع که دیده و مذهب
 در این مورد نسبت به ناموسی ماضی نخواهد شد و اما اگر تا مده بر سیده و موزن کرده اند
 معالجه عامی خواهد بود بواسطه آنکه غشاء موجود در جوف او مانع استیام است لهذا
 بجهت علاج او باید مسک باعانت ادویه عاتره یا کانه مانند قطره قطره زرد کس و مسک جنم
 بمشال آنها غشاء مذکور را از او و از او نماید و اگر استعمال آنها کفایت نمود باید تا مده را
 بشکافند یا با آهین تا بیده او را بسوزانند و سنگامی که در موضعی از موضع بین ری می حاصل
 میشود جواهر لاریت بر اعانت قره یا فتمه و آلات غذا و چون ماره زبان راست بر
 مده و مضم و بواجت لهذا بعد از بر سیدن با روزه زبان سهیلی مرتب از روی عینی
 با سینه کبی و کس که در کس میل فرمایند و هر گاه بعد از درم مصلحتی در عضو متورم باقی ماند
 باعانت ادویه مکتبه کسبیل برند و انفع کسبیل است استعمال شمع اشق و با روزه و در وقت
 و عاتره بر کسبیل کسبیل است و هم بعضی اوقات ارسال علی نافع و کسبیل کسبیل
 از جوبات است و هم شرب ادویه قلیا بیه و بیه و کسبیل کسبیل کسبیل کسبیل
 برین معین اند و از آنها بیکه این ادویه را وقت قوی است بیه و کسبیل کسبیل کسبیل
 کامل مرضی و نبت و هر گاه عضوی بعد از تورم صلب کرده و فتنه از او منترت باشد
 اسم شقوق قطع او است با آهنت قطعه را با آهنت علاج مذهب جانها با مذهب
 جواهر لاریت است احوال مسک از بروز او در وقت که مذهب باشند که با مذهب قوی
 و مجوز خود مریات نماید تا است آنکه کسبیل کسبیل کسبیل کسبیل کسبیل کسبیل کسبیل

آنکه بدن قوی را تقویت نمایند تا از شدت این علت ضعیف گردد و اما در صورتی که
سبب مرض فاقرایا علت دهم باشد باید صورت اول با استعمال اقمده مبره بشینه
در سال حقیقی تره منکسر نمود زیرا که بعد از تحیف و تسکین درم فاقرایا یا از موضع خود
تجاوز نکند و هرگاه ضغفه عظیم یا تمددی قوی در عضوی باشد باید بدون تأمل آن موضع
شرط نمود از خوف آنکه جفاها از انضغاط و تمدد فاقرایا آن عضو را عارض شود
و از آنجا سبب اغلب امراض است و نیز مرضی غیر از آنست که لازم است که از
شرب مطبوخ پوست کته کته و کرمات معدنی مانند جوهر کورک و منقرم و امثال آنها
و حاجی سبیل العیوب شرب فقط سفید و جوهر ماخوذ از شاخ کوزن رفع عفونت
فقط نمایند و اگر باین علت منقاری زخمه بیابند و یا آنکه هیسل زکی الحس باشد
و بدین مصلحت امراض عصبیه مانند تشنج و غیره مراد و عارض شود باید افزون و مشک
و چند بیدستر و جوهر حسن بید و امثال آنها میل فرمایند و بیاید آنست که منظور از
استعمال در دیر مومنی در امراض اعصاب طبیعت است در حفظا عضویت و
از سرایت مدد فاسده و در تیره عجزا یا چاکر یعنی سنگامی که فاقرایا با جرمها
درم باشد بدین همراه باشد بویکه سابق ذکر رفت استعمال اقمده دفع است از جمیع
معالجات در صورتیکه عضو منقوف مسترخی و بدن منجم باشد باید اقمده منقوفه از
شکایتش مطبوخ بجار از اند و بویکه رفع بعضی ضغفه هیسل فرود مانده و با بون و زغال
سنگین و شستن با سرکه بویکه فور و زشت از دست و جوهر ماخوذ از میزوم باغ
دفع در آنها طاقی با بون در می در می محلول در جوهر ملک است و بویکه ایکنه ماده
فاقرایا در یک موضع جمع کرده اند که آن عضو را شرط نمود و کین حسیط
نمایند که موضع بولم سالم عضوی بر خورد و جوهر شش سازد و هم باید که سنگ
باعانت معراض و انبری لم فاسده و از عضو طویل ملل سازد با دقت تا میکند
یا عضو دیگر خورد آمده مذکوره نیا لایله و سنگا میکند باین عضو سالم است خلیقی
واقع شود و تمیز سازد عضو جیر از میت جراحی امیل است بر آنکه فاقرایا در

لقین

بشق و با چاکر است بخوابد نمود همیشه لازم نیست که عضویت و فاسد از فاقرایا قطع
نمایند بویکه آنکه از دوحال خارج نکند بود یا آنکه مرض بواسطه خط مذکور محدود گردد در این
صورت قطع نمودن آن عضو را لازم است چون طبیعت خود قطع و احتیاط امی نماید و هرگاه که
شود و این علت از دانت مزاج بر رسیده باشد محتمل است که بعد از عمل موضع منقطع
بدین علت مبتلا گردد و بکن علی ای تقدیر اگر فاقرایا بنفسه محدود نشود قطع عضو از وقت
موضع علت نیکوتر از زمان دادن است و اما در علاج فاقرایای شیشوخ باید آنکه چند
نوبت مافوق عضو عیسلا از نشینده و اقمده منقوده از بزرگ و با بون و کل خطی و از کوه
و سوزنه بجارند و هم صاحبان این قسم از فاقرایا را که در ایران اشفاقا کوس مشهور است
از ارسال حلقی دور از موضع علت و لای سفید آب تلخ و شرب منقحات است تا اودیه
بیتیه که از دانت بشراب اشفاقا کوس برود نماید و بعد از بروز محدود اقمده
و اما بویکه فاقرایا میکند از خوابیدن زیاد عضوی را بهم میرسد لایه غلیظی را از کثافات
برداشتند و ستر او را از لافقه بسیار نرمی پوشیده و بر موضعی که از نیکه بد و ضغفه وارد
اند چسبند مرتب از صوف نهاده تا مانع آید انضغاط او را و هرگاه قطعه از جلد
منقظه حجت و نقشی بر ساینده باشد باید از سرگ سببیداج و صابون
تا دو کافور محلول در حق بدنی چند نوبت آن موضع را شست و شو نمود و چون متعرق و جوش
گرفته باشد لایه را بر ام سببیداج و بیاض سفید مخلوط با کافور آلوده بدان موضع نهند
و علاج ثورات رویه بدین نحو است که اولاً موضع علت را چهار شکاف نمودند
چهره شوره بدان موضع بریزند و از منقوبات دوا سی قی جهت ماخوذه و بویکه حقیقتاً
بدین جوهر کورک و کته کته و مطبوخ سبیل العیوب و در امثال آنها میل فرمایند و
در فاقرایا که در دانتها کسی عارض شود علاج بدین نحو باید نمود که اولاً مجروحین را
بصاحبان مرض محرقه مطبوقه بسیار از امراض عفونی جدا سازند و بعد از این که مجروحی
فاقرایا عارض شد علل را از سایرین دور نمایند و اما آنها نیز بدین علت مبتلا
شوند و دفع معالجات است که موضع علت را بترت با آهن آفته بسوزانند تا

عادت با قون بسط مطبوع
و بدین دستور باید علاج نمود
فقی از فاقرایا را از من

بعضای فوق و ماچا در خود سرات تر اند نمود با سایر معالجات و تدابیری که قبل
 مذکور داشته ایم با ثبات آن کمالاً ان له در ذکر او در ام مختلف الوقوع است که بعضی
 از آنها مخصوص جنوی دون جنوی نباشد و بعضی مخصوص باشند جنوی یا سایر اودن بر آن
 و این است که بر بلیت و یک فصل فصل اول در ورم حمراء و فلفونی با بسیار
 و علامت و علاج آنها اما حمراء که با پسسی با در سرخ مانند عبارت از ورم طبعی است
 که واقع شود در جلد و عروق شریه مغز و شکر در او و اغلب از تغییر هوا مانند سایر
 امراض و آفته بهر سده این حالت با بد قسم منقسم نموده یکبار حمراء صلی و مغز و دیگر برای
 حمراء عرضی و غلط مانند اما حمراء مغز قبل از وقوع و بروز این ورم بعضی حالات رخا
 بر او سبقت گیرند و مقدمه باشند او را از آن جمله است کسالت و زمین اعضا
 و حساس نقلی و غلیظ در عضو مستعد و ورم با هم مغز و صداع و در میان و غلبه نرم و کمی
 با در اک نقلی و صمد و وجع فزاد و باره و غلیظان و بعد از این اعراض حسرتی
 مایل بصفت در عضو متوقف بر ورم و برت با طراف خود مغز کشش کرد و چون
 موضع متورم را بفتارند حمرت زایل و به باض مبدل گردد و لون او داز برداشتن
 مسیح حمرت زایل معادوت نماید و بعد از ظهور ورم اعراض مذکوره تخفیف یافته
 و ورم از موضع خود بجای دیگر تجاوز نماید و باشد که از حدت ورم بشتره جلد متورم
 ساق و در موضع او آبله بهر سده و بنا بسوزت و حدت ماده وقت از ورم غلظت
 لیکن فاعده چنان است که ورم تکمیل و ماده متورم در طبیعت لبرق و او را بکار
 نماید و بعد از تکمیل بشتره جلد موضع علت ساقه گردیده و تکمیل شفا یابد و
 بیاید و نیست که این ورم منفرجه شود و برای آنکه صاحبان سوء المزاج را هر گاه
 ورم حمراء عارض گردد باشد که بفتا فرایا و تر حمرت می شود و در صورتی که
 بواسطه قصور در علاج در وقت تدابیر یا از چنانچه در طبیعتی در مرض بهر سده
 باشد که طبیعت ماده و در بعضوی دیگر مانند و باغ و ریه و جگر و غیره منسقل
 ساخته و صورت مرضی صعب باشد سکت و میرسانم و ذات الیه کرد و اگر سبب

و ماده این ورم صفرائی است فحرق و فاسد اگر چه از ضربات عمل کبد و سده باب
 ابتدای معده و اکل غذای رویه بطی انهم باشد که این علت حادث شود و لیکن اغلب
 در تبستان و پاییز بطوریکه سایر امراض و آفته میشود که این مرض در بدی بهر سده و حمراء
 مجول باشد و بیاید و نیست که در بعضی اوقات در جلد حمرتی که در لون و میات
 شباهت تامی بدین ورم داده از سبب مختلفه عارض شود و مانند آنکه از تاثیر
 بشعاع قهتاب با جوارت ناز و برودت هوا و یا از تدبیر این مکان حار و شمساعات حاده
 فحرقه چون در اوج و خزل و ساق سم و بفظا و میل عمیق که در تحت او واقع باشد
 یا از تمد قوی در جلد حمرت و تباهی بن ورم حمراء حادث میشود و بسیار باشد که طبیعت
 ماده مرضی دیگر بجلد منسقل منقسم و صورت این ورم شود چنانکه صاحبان مرضی منقسم
 بعد از وضع عمل که حالت غلظت مانند و غیره بدین ورم مبتلا شوند و این قسم را حمراء عرضی
 و غلظی میسند و اما این ورم با در جلد بهر سده او را بلفه لاتین اریتم و یا در غلظت
 که او را فلفونی نامیده اند و سبب فلفونی یا تمد و غلظت است مانند آنکه در ورم منقسم و یا
 از انتقال ماده است از موضع دیگر که از حدت ماده متورم در بزرگ نامانی کم وقوع
 در تحت جلد عضو متورم متفرج متفرج گردد و ماده این جلد بقطعاً خارج طویل شود و بدین
 واسطه اغلب کسیری از جلد عضو فاسد شده و با صدمه می بیند و متن ساقه شود
 و در صورتی که ورم فلفونی یا بجز غلظی از جلد عارض شده باشد و با طراف با چا در خورد
 گردد باشد که علیسما حمراء حمرتی و پاک شود ولی با وجود این قسم ورم هر گاه قوت
 کافی و طبیعت قوی باشد ورم حمراء منفرجه و حقیقی بدین گوشت که باید از علاج صفراوی
 نسا و او نموده و ادویه بکار دارند که طبیعت ماده و در امر بجلد بکار نماند و در صفرا
 متقی خستیا فرموده و از سبب است حمرت و در زنده و هر گاه بعد از شتر متقی عرض
 ورم تخفیف نیابد استعمال سهلات برده مانند تر سندی و یک کرا طیر و کوسس
 خیار شنبه و شمال آنها نافع است در نهایی ورم ادویه که طبیعت را بدفع ماده
 نماید استعمال فرمایند در این حکام فضل ادویه در آنند میامدات ما خزانه از

ورم حمراء در کوبیده و مال حیدر او
 روئیده و عملی است یا با و اما علاج در

نشاند و علاج او چنانچه در کتاب جداگانه تفصیل آنجا ذکر یافته و آنجا نیز که اعراض درم شسته
 باشد و از معالجات مذکوره تحقیق نیاید و از سیل مادیه باغ علیل در بیان کفایت آنجا کند
 و صداع بسیار علائم و ماغی عارض شود لازم است که فصد نمود و برین که کوشش زود است
 و بواسطه جهات سابقین و نماز خزل و یا شویه از خشکیش عاده عذابیه ماده و لاند
 منصرف است میل بهند و ماغ باید دانت که در یک وافر فصد نافع و در دیگری
 ضار تقاضی فقاوه است و از ادویه موضعی کادات محله تخشده از کل بدن و با بون
 و غلبه طبع و سیل لکک و آرد با قرا کم نموده بخار دارند و از استعمال فصد و
 و نیز کج از آن از خوف ادع و انصراف ماده از ظاهر بیاطن چسبنا و خنجر لازم
 در صورتی که بعد از آنکه مرض تهیی در عضو متورم باقی ماند باید آنکه بر کادات
 که فزونی ایند و هرگاه این درم بقصر یا فخر ایستنی شود علاج آنجا نیمی است که در آنجا
 خود ذکر شده و خوب است و چون مشاهده نماید که درم چسبنا که بهما بخار و مرض
 شود بهترین تدبیر آنستکه از سنگ جنم خلی بدور آید و کشند تا مانع آید بجا آورد
 و چون در موضع متورم بتره عارض شود باید که با آبی شستوش نمود و در طریقت
 او را خارج ساخته بروی آن سنگ جنم مالند و بعضی طریقت تمام سطح متورم را
 سنگ جنم مالیده و نافع دیده اند و هم او تدبیر لازم است آنکه عضو متورم را
 برشیده و از سر و ماغی نماند تا صلابت تهیی از او باقی نماند و اما جزو
 که درم جلد بهر سیده باشد چون البسات تکلیف میسرود و ماغی لازم نداند الا اینکه
 استعمال ملاهی آب مزوج بشکر سیرت آب تبین در دوع و تکلیف او کافی است
 و اما طریق علاج درم فلغونی این است که باید از آنکه سبب نمود مانده آنکه اگر
 سبب نموده باشد بدون آنکه موضع متورم را شترط و منفرساند اگر چه سبب
 نیافته باشد و در فلغونی اینکه سبب نموده باشد که صورت درم عین کرا
 فلو و منسه و در صورتی که درین درم از تعالی با آنکه دیگر بهر سیده باشد بدون
 قابل موضع عطر اشترط قوی نموده تا ماده فصد نافع گردد و با طرف خود منفرش

مرض

کاد

نموده و جداگانه رز و از شترط کل و جلیب باید نمود تا طبیعت ماده و درم با
 منصف و کسب مال مندرج مساند و اما بعد از شترط موضع و درم استمال منصف و کسب مال
 عطره باید قطع مابون و کل بود از کل منصف و کسب مال منصف و کسب مال منصف و کسب مال
 بغیه ضعیف و قوامی بدنی کافی باشند معویات مانند شراب مطبوخ پوست کینه کینه
 و مثال آنها میل باید فرموده و هم باید دانت که چون درم مسره در بلدی و از بعضی
 عام باشد هرگاه کسی را جراحی معیر دارد آید بستره عضو خروج بدین درم استلا که در سیم
 در صورتی که ادویه عاده نیز کار برده باشند و این قسم عطره را که در صورت چسبنا
 در نهایت روانت میباشند و سرعت با طرف خود منفرش و هم غلبه صورت هلاکت
 که در چنانکه مشاهده شده است که این مرض در بلدی بطور و بائی بهر سیده و بعضی نخاس از
 عمل بد فزونی مانند بیرون آوردن سینه صغیری این درم استلا و هلاکت رسیده اند
 بناء علی ذلک در صورت عمومیت این علت اگر عمل بدی و چسبنا باشد تا خیر اندازند و اما
 علاج او چنان است که قبل ذکر نمودیم از استعمال متقی و کادات بسیار تدبیر است
 و علاوه بر آنها مالیدن سنگ جنم سطح عضو متورم بسیار نافع و آزموده است و بعضی از طبایا
 عضو متورم را با این نافه سوخته و نفع کلی دیده اند فصل ثانی از اقسام این درم
 و قره که بواسطه احتراق نار در عضوی بهر سیده باشد با کادات و در عات و علاج آنها
 بدانکه چون حرارت نار بعضی بر خورد و جسد او فی الجمله اثری نموده و حرمتی جزئی باقی
 خفیف در او بهر سیده و بعد از چند یوم بشرت آنموضع آید که دیده و بصلاح آید این
 درم را در چه اولای از احتراق امید اند و یک چون از تاثیر حرمت نار محرق گردد
 در موضع او آید متملی از رطوبت بهر سیده فالی از درم نکند بود و چنانست که کن
 رطوبت تکلیف رود بعد از چند یوم و از او اثری با نماند و با آنکه طبیعت آنست
 از محرق رطوبت مذکور را بریم سیل ساز و علی قسم نوجی شده است بهر سیده و کاد
 و از بر خوردن هوا و تاثیر ادوج عضو محرقه استند و با یک سیمار در صورتی که بشرت
 جلد سد و از ایل گردیده باشد و با آنکه عدا او را بر داشته باشند این قسم در جلد

ثانی از احتراق نامند و هم باشد که از شدت احتراق فائز آید عارض شود و حیات
 عضو مشوق ثانی شود و این سردی را ثانی از احتراق نامیده اند و هرگاه احتراقی
 عظیم عارضی را وارد آید بعضی اوقات نماند همی اضطرابی با سرعت و صبر نبض و بعضی مضرب
 قبل از بروز همی با بره اطراف و تغییر لون بدن و حال آنها عارض شود و اگر همانا نصفین
 کسی بسوزد و نفس شدید می صاحب خود را با سر فرو نهضت و سر مغز عارض شود
 و در بیان گوید و در آنها فائز هلاک کرده بدین واسطه که از سوختن عمل عارضی شده
 و لهذا در طباطبائی که باید از منافذ جلد دفع شود بر این منصب و صورت مسال و عارض
 کرده و صاحب خود را هلاک سازد و این اندازه این مرض در ده اولانیک و بدون
 اصلاح آید و در درجه ثانی مختلف است به مقدار عظم احتراق و عضو محترقه مانند
 حرق آلات شریقه و واسطه بدن را خطر در دانت پیش از آنست که اطراف دیگر آنکه
 هرگاه بعد از سوختن عضوی عظیم و همی مغز علیل عارض شود یا آنکه قبل
 از سوختن جملتا بر مرض مزاجی بوده یا علی در اجزای صدد داشته است انداز اولی خطیر
 خواهد بود و در سیم باید دانست که جلد عضو سوخته مستعد تمدد و قرقره او را دوام
 بیشتر از جمیع جروح فروغ است و این تمدد و تقصص که نتیجه سوختن است باشد که
 تا یکسال طول کشد تا مالم علاج در ده اولی نفع از جمیع معالجات و تدابیر بجز
 تسکین و جع استعمال آب سرد است بر عضو محترقه مره بعد تره و در درجه ثانی
 بعد از آنکه تمدد بدن باید آن نیز را مشوق ساخته بقدریکه رطوبت جوگف او فانی
 شود بدین آنکه صدمه بر بشرت داده آید یا آنکه زایل سازندش و بجز تسکین
 هیچ چیزی نیست که در بدن موجب لزوم برنگ آب آب آلوده بطوریکه صابون
 شود و بعد از آنکه صدمه نماند و ملامتیکه بیهوده بر ندارد و نش و اگر بخواهند قرقره عارضه
 از احتراق ما مانعت نمایند از هم که تا اثر او از عضو محترقه باقی نماند از است
 قبل از آنکه عده قدری محلول مسک جنم بدو بمالند و یا آنکه عضو مذکور را با شمع
 خوب بچیند و بکن چون شروع نمایند بماده آدن در استعمال نموده عارضه با بغسل

اعمال

اعمال نوزند و چون لازمه احتراق فائز تمدد انجمنی عضو محترقه لهذا باید مرطب بوده آن
 عضورا بجز طبیعی که داشته و ادویه که جزء عظم آنها سرب قلع باشد بکار دارند
 و یا آنکه خود در قهای سر بی بدن موضع به بندند و از آنجا بیکه بعد از سوختن عضوی اضطراب
 شدید در بدن بهم میرسد بناء علی ذلک بعد از سوختن دو فغان چای تاثیر تب کننده و رند
 عیسل را باید نوشت ایند که معوی طبیعت و بدن و رافع اضطرابند و اگر بدینا تسکین
 نیافت قدری افیون یا مورقون که جوهر اوست باید میل فرمود که بهترین مسکن است
 و جع و اضطراب است سیما بعد از سوختن و هرگاه علاوه بر اضطراب علی در ریه بچسبند
 و بواسطه او مسال عارض که دیده باشد این بطوریکه میل فرمایند صفت او بکیرند ای پاک
 ده گندم و در شصت و چهار دم آب دم و صاف نموده با ضافه دو گندم کافور و گندم
 صمغ عربی و چغندر شربت کوکبا برنوشند و اگر عضوی از باروط سوخته شده باشد
 قرقره او بجز از آنچه موجود است میماند بواسطه سودا لون آن موضع باید در این وقت
 علاوه بر معالجات مذکوره همین آدن با نوک سوزنی از جای صفار از باروط که در کتات
 جلد تنگند بیرون آورده و الا سودا باقی خواهد ماند سیما در جلد وجه که این عمل بسیار
 مطلوب است فصل سیم از با ثبات در تاثیر برودت در بدن و مشتمل است بر دو علم
 جمله اول در متاثر کردن بدین جمیع بدن از بر روی مغزط و طریق علاج او بدین آنست
 آنستکه در حالت طبیعی سی و دو درجه حرارت داشته باشد که اگر بسبب از اسباب درجه
 حرارت مذکور مخوف کرده بدن را منقلب سازد چون این مطلب مفهومی که دید باید
 دانست که باشد بعضی اشخاص را در هوای بارود خلاصی معده یا بعد شرب عرق زیاد یا ازگی
 لباس بودت در بدن آنها اثر نموده و این عوارضات در آنها بروز هلاک شوند پس جمیع
 این است که اول آنست حرکت عمل در اعضا و جوارح بیابند با حرمت جلد و نفسی او و اگر تاثیر
 قوی باشد جلد بعد از حرمت نفسی بیاض بپرساند با ستر فاد و وجود اعضا و کسالت
 حرط بحدیکه از کار و حرکت بالمره باز ماند و نوم بر او طبعه نموده و بگو ایاند او را ابد
 و هرگاه این شخص را شرح نمایند ظاهر شود مستطالی مشدیده اندم در دماغ و تجا و لیف او

که بر سطح مریب از برودت خون مابطن عضله و دماغ میل نموده و از تهلهای حقوق دماغی و
 بقضاظ آنها سکتة عارضه هلاک گردیده و باقی باشد که از تاثیر برودت ستر فاء و
 جمودی عارض شود بحدیکه آن را با بقره از حرکت بسنداند لیکن با وجود بر این حالت
 حیات او باقی باشد و از تداوم جیده صحت یافته و حیات از سر گیرد و اما اگر باید
 اولاد بدن را از سر مایه فقط نمود بدین نحو که در هوای مابطن لباس زیاد میپوشند بیا
 لباسهای پشمین قبل از حرکت و خروج از منزل غذای مقوی میل فرموده و در کیوضع
 ساکن نمانند و اما چون برودت بر کسی تاثیر کاملی نمود بحدیکه میل بخواب برسانند
 از خوابیدن او را ممانعت باید نمود و یکدفعه بر او ای که ممش داخل سازند بلکه در مانی سرد
 او را گذارند و با برف و یخ جمیع بدن را بپوشند و یک فرماید که حرارت غیر زمی او با ششها
 آمده از باطن بطریق میل نماید و چون از دنگ با برف و یخ و لته آوده با آب سرد
 حرارت لغوظ بطریق میل نموده جلا لیسنت و حرارت کی برسانند عیسی را در
 بستری سرد گذارند و لته را که بماء مشعوج و مخموج با بوندی و حرق و سرکه کلوته باشد
 بر عضلای او پیچیده و بقوت کشش فرموده و بتدریج هوای گرم نفسش نمایند جلا
 ثانی از فصل ثالث در ذکر مفاصل گردیدن یکعضو از برودت بدانکه در بعضی اوقات
 از زمین بوی سرد و پر خوردن او بر عضوی متاثر ساختن او در حس حرکت کل در آن
 بهر سه با حرکت و بخشی امن او و هم عضون کشی در جلد بهر سان و این قسم از سر
 بردن او در جهت درجه اولی هنگامی است که از تاثیر برودت حرمت و بخشی در
 عضو بهر سه درجه ثانی هنگامی را نامند که علاوه بر لغرض درجه اولی از تاثیر برودت
 بشره متملی از رطوبت در آن عضو وجود آید درجه ثالث هنگامی است که از شدت برودت
 حیات عضوی فانی و شفا قوس برساند و این قسم اخیر فلب اشخاصی واقع شود
 که قاعده علاج ندانند و عضو سر ما برده با نزدیک آتش بداند و اما احادیثی می باید
 نمود که در جمله اولی ذکر یافت که در صورتی که در عضو بشره بهر سه باید از ابتدا ای طور
 او کشیاد و بار در مرتبه بعد مرتبه بجا در جهت طبیعت از استعمال آنها مستنفر کرد

انکه

انکه تریخ او مان مانند دهن ما خود از ستر و زفت مزوج با موس و شمال آنها جایز و دنگ عرق
 و لقا قدر و ستر سبب محلول در آب نافع و همچنین دنگ با برده از منی محلول در آب و
 دمای موسوم به آب تدینی و تریخ با دکان ما خود از پنبه روی دروغن کجند و دنگ
 با تقطیر افیون از قریبات است و در درجه ثالث که غایب از ایا بهر سید باشد علاج
 بخوی باید نمود که سابق در باب خود بتفصیل ذکر نموده ایم و هم از این قبیل است
 تاثیر جزئی که برودت بعضی نماید که او را بلاتین پرینا نامیده اند و این علت در
 اجزا و عضلای بعیده از قلب مانند اطراف و جبهه و ششم الاذن و این هم میرسد و
 بیاید و نیست که بعضی اشخاص از هر چه را بدین قسم از سر ما بردن استعدا است
 حال که بعضی از اجزا و زمانی که سوزن کارند باشد که از برودت جزئی همان سببی که در
 ابتدا و انتهای رستان میوزدی از عضلای مذکوره آنها متاثر گردیده و بدین واسطه
 غلظی در اجزای آن عضو هم رسد با در می بخشی چون در حکم شدیدی بحدیکه بخارند تا
 تا خون جاری شود و هم باشد که قرصه او بعضی رفته تا استخوان رسد یا آنکه قرصه
 بغایت ایا مبدل شود و اگر چه این علت در غلظت فرمونه و همه رساله عروسی نماید چنانچه
 در بعضی اشخاص مشهود است لیکن حکم نیست در دکنی ندارد و اما علاج در هر یک
 که این مرض مبتلا بود هنگام تغییر هوا و هوای باج باید همه روز عضو مستعد را
 با آب برف و یخ و دنگی قوی نمود تا از غود متاثر گردیدن مانع آیند و باید قبل از
 ورود هوای بار در آن عضو را با برندی بشویند و بعد از ظهر علت نیز باید مسحه نمود
 از شستن عضو با آب سرد و تعافیل فرود زیده و از دهن متخذ از ستر و لغظ سیاه
 در زفت تریخ فرماید و همچنین دنگ کبوره از منی در اج سفید و جوهر کوه که در مزوج
 با آب و آب تدینی و جوهر شوره و سبک جسم محلول در آب بسیار نافع است
 صفت دهنی نافع بکیرنه عطر ستر کبیرنه در غن کبیرنه چهار جز عمل مصفی دوزخه بلرقی
 که رسم است دهنی ترتیب نموده در دومی در نوبت بر عضو متوقف بمانند
 صفت دهنی دیگر بکیرنه لب ان کی بکیرنه در غن دوزخه حل نموده بر عضو بمانند

جسم باشد که شقاق در آن عضو
 واقع و موضع شقاق متفرج کرد
 ص

صفت قیر و طیغ و کبر و زعفران و زینون سه درم موم کا فوری یک درم و نیم با آتش ملایم مخلوط
 نموده و تا قهقهه نماید بر او خردل سحوق یک درم بسکنجی دوازده درم کوزه نظیر افیون
 نیندرم کا فوره کوزه کلاب کبیر روغن کل سرخ پنج شغال خنایی که رسم است ترتیب
 در روزی دو نوبت بر عضو متاثر ابروده بمالند که بهترین سکنجی که عضو متوقف او
 همچنین بسن آن عضو مالمه آلوده باشم و نظیر و تریخ درین سکنجی که تسکین عکله از
 حرارت است و چون شقاق بهر سینه باشد بجهت تسکین او بهترین ادریه تریخ یک
 درم است صفت او یک درم که کما و کتقال زینق ادره کند خوب مخلوط نموده بر
 موضع شقاق بمالند در هر گاه در این وقت نیز غایب یا عارض شود کتقال بخوبی باید بود
 که قبل از کوشش فصل باغ از باب ثالث در بیان دمل سببها و اسباب و علاقه
 او آن درم صعب خوردی است با حرمت و نفی شایون و در جگه که عادت شود
 از سببها و اجتماع مده در غده از غده مای در سورت و قهقهه در خروج و مساحت جلد که اغلب
 نفی غیر متعجب کرده و علاقه آن در این است که اولاد بکوشند جلد سببها و اسباب
 صلب و جمع ظاهر در فعال و محرومین می نیز با در غلبه و برور مده و عکله در جوف
 او نفی بینه و در وسط منقب گردید و بری خون آلوده از او مندفق شود و بعد از نفی کامل
 و کفی لبان جمله از او خارج و صلابت او تکمیل یافته شفا یابد و اگر چه اغلب
 سببها و اسباب اکل افندیه درین سورت است لیکن بهر آنکه بعد از مرضی عاده و نقامت
 او مایلی در بدن عارض شود بگوینا برای دفع بقیه ماده مرض مذکور در مسموم شده
 که در وقتی از اوقات این صفت در بدنی واقف باشد و جان برهنه از این صفت
 و طولان افندیه غلیظه و مغریین در آنها و شفا می که سببها و اسباب او در کبیر سببها و اسباب
 استسما نموده اند اگر چه مایلی بر نموده است و شفا می که سببها و اسباب او در کبیر سببها و اسباب
 و سببها و اسباب او در کبیر سببها و اسباب او در کبیر سببها و اسباب او در کبیر سببها و اسباب
 در وقت احتیاجش که کتقال بخوبی باید بود و در حال آنها هر گاه در جگه او شده باشد
 افندیه عاده با فعل از سببها و اسباب او در کبیر سببها و اسباب او در کبیر سببها و اسباب

در

دشمن و فیلون نافع و استعمال روغن استرا و جبه است بجهت آنکه بهر طبیعت ماده
 از ظاهر جلد منصرف و بعضی شریف مستقل سازد و مررت شادای عظیم کرده و این سببها
 بعد از خروج مده صلابتی در موضع او باقی مانده باشد چون اغلب عادت نمود او خواهد شد
 لهذا باید که شقی از اشق منقب بکسر که ترتیب داده بر آن عضو بمالند تا صلابت او را
 تکمیل دهد و کما طبیعت از انقباض او عاصی گردد و در جگه او شده باشد بجهت تکمیل
 منظر بی عارض شود باید بدن نایل و ملایم و سببها و اسباب او در کبیر سببها و اسباب او در کبیر
 که بعد از انقباض در جگه بدن شدت سببها و اسباب او در کبیر سببها و اسباب او در کبیر
 دیگر مستقل کرده و باید استعمال نفیجات و مسهلات داده را از بدن استغراق نمود
 خلاصه از باب ثالث در قراح که بیماری کتقال است و علاقه و اسباب
 و علاقه و اسباب او در کبیر سببها و اسباب او در کبیر سببها و اسباب او در کبیر
 واقع در تحت او با صلابتی شده که تمام اجزای موضع متورم و عارضه است و
 مبدل گردد و اسباب این صفت مجهول لیکن اغلب صلابت مرض قهقهه عارض شود و
 در بعضی اوقات اکل افندیه درین سورت و غلاطه و ضعف مزاج مررت عودت این مرض
 میگردند و علاقه و اسباب این است که در موضعی از بدن جوی صعب الهیاتی عظیم عارض
 شود و مابعد از موضع او بره صلب محسوس در موجود کرده آنکه چند آنکه در اطراف او
 ظاهر شوند که بعد از انقباض جلد منقب گردند آنکه خانه زینور از این
 صددیه غسالی مندفق و بر عت تمام جلد موضع صلبه کدیده و مساقط شود و بعد
 از مسقط قطعات لحم واقع در تحت او مانند سببها و اسباب او در کبیر سببها و اسباب
 و عظام محاط آنها ظاهر گردند و معده این درم مختلف در بعضی بقدر کیفیت پیش
 کمتر است و اکثر موضع واقع در بود او خلف عنق و مابین کتفین یا موضعی از موضع کتقال
 و این درم عالی از درم نیست با جید و یاروی اما خارج جلد عادت از سببها و اسباب
 از قطع و زوال جزو است از عضو متوقف لحم میگردند و اصلاح آید و اما اسباب
 دردی را که برینانی از سببها و اسباب او در کبیر سببها و اسباب او در کبیر سببها و اسباب

د حالات عمیق خود منور نشد که دیده و حی عوفی با غلبه دنی علیل را عارضه بولاکت است
 و اما علاج باید بودنی در وقت نرسد و ماده نمود در بعضی قصد نافع و در بعضی لازم
 نخواهد شد بجهت از استعمال معینی و سهولت استغراق غلط نموده در شرب جوهر
 که در حی عوفی را علاج نمایند در چنین بعضی فایده ای از استعمال معنویات اعمال
 و از آنجا بیک در ابتدا اجودت و در وقت معلوم نیست نهاده است که بعد از
 ظهور درم صلیب در موضع مورد تراش کاشته و شمع ماخوذ از شکر منقح باخل بر او
 نهند و در صورتی که لم مانع است پس با شروع بخروج نماید لازم است که باغات
 انبر با نزه آنها را بیرون آورند و اگر چه در دفع از او جید باشد طبیعتا در دفع او
 بستن عمل نموده لغات نمایند در هر گاه با وجود بر این تدبیر غافرا با هم رسیده
 قابل موضع او را شرط نموده و با معراضی لم میت را بر داشته و همد بخند
 از خنایش عطره مانند باورنه و خنایس و پودر و خا و امثال آنها با قیاسی کافور
 بکار در اندوسیم باید ملاحظه نمود که صید او در حلقه در حلق باقی نماند بلکه بالمره
 دفع شود و اما چون خراج روی باشد بخوی که ذکرش نموده ایم باید بعین شرط
 نموده حی و سایر عراض او را موط و داشته و بر وفق هر یک علاج فرمایند و چون با
 وجود معالجات و تدابیر مذکور فایده ای از سرایت و اغراضش با کجا و محله
 نکرده لازم است که اطراف عضو مشرف با با این فتنه بر سرانند تا از سرایت
 و فساد معش نماید فصل سادس از آن باب ثالث در درم نوزدین این درم اگر
 شدید باشد معش و از در او متعبر کرده و علیل از خیشوم تکم نماید و از اجتماع
 و احتیاق بلغمی که در حلق او است متاد می باشد و چون باین فرود آورند درم آنرا
 مشهور کرده و از آن جانی که با این درم مجرای موموم بسته است چنانکه در غلبت مابین
 زمان که در کتاب تشریح بقصص علیل اگر او نموده ایم غلب متورم میشود
 بنا علی ذلک از درم او است طنین شده بی در که درش همچنان غده و مقعر در
 تحت لادن نیز مجاورت متورم شده باشد که از شدت درم مجرای حلق بالمره

مسدود شود و اغلب این علت حی مسر است سبب او چاشین و فریاد کردن زیاد است
 و سبب که این درم عرض باشد از مرض دیگر مانند دانه افزونگیه و سیره و در غلبت
 شود بحسب اما در صورتی که درم مذکور طول کشد می شود که در حی ضربانی در او بررسند
 و منقر کرده و هر گاه زیاد بطول انجامد بسیار در انزفه یعنی باشد که بصلاحت منقش شود و اما
 حکم و مصلحت است و موافق شدت و سخت حی و سایر اعراض لازمه او است اما در صورت
 سخت درم باید منجمات و مرققات استعمال نموده مانند اطلاع ماخوذ از نوش درم
 و مثال آنها اما چون درم شدید باشد چند نوبت زو از ظاهر موضع علت اندخته و
 بدین درم اسبادت نمایند صفت او بکیرند شیره با دام و هماغه نمایند بر او کوز
 و بر نشند و استعمال فراغ نموده از لعاب حلی و با بونه و سایر حشاشش حمله و مسکن
 الهاب و کوز دادن از آب گرم نافع و آورده است و هر گاه از شدت و غم الهاب
 خوف خنق است باید بدون مل موضع مورد تراش شرط نمایند تا این از خنق و غم
 جمع باشند به نجات علیل طریقی شرط بدین قسم است که بر درم مشروطی که نوک او
 و کله دارد و با نته تمام او را چیده و دراز می یک عرض ایهام از او را دارد آنکه
 زبان را با نته عرضی خوابانیده و مشروط مذکور را فرود برده و چند نوبت بر موضع
 مورد کشیده و بعد از فراغت از عمل باید از ششها عار به فعل خزره نموده و دم بکشد
 صورت نوزم که دیده دفع شود و هر گاه بعد از که صورت درم تسکین و استرخانی
 در نوزدین باقی ماند بفرغ مرتب از سقر و قلعند و مازو و پوست انار و پوست کبر
 و مثال آنها دفع استر خا نمایند و باید جهت صلی کامل نموده که مسادا درم نوزدین فرزند
 و در صورتی که طبعیست سعه و میل شبه با فقار و حج ضربانی بهترین با دمی است
 سبب اگر نقطه صفر اللواتی در موضع مورد ظاهر باشد در این صورت از غرض است
 شود و اگر چنانچه اجابا در این علت از عظم درم نفس متعبر باشد باید باغات
 مشروط مذکور منفرشت نمود و با شد که در مان منفرجه شود بلکه تحت زنج منقل که
 و آنجا بیک درم نوزدین بصلاحت مستحق شود لازم است استعمال فراغ حمله در قیاس

مسدود

۳۹
 مطبوخ شوکران مخروج با نوشاد و قریح همین به ظاهر با طرف زنج اوقی مصل است
 در صورتی که صلابت او بکمال رسیده باشد بمالیدن عصاره خلیدانی و بفرغ
 ماخوذ از مطبوخ عصاره خلیدانی کفای نماید و هرگاه درم روزین فرسوده و صلابتی
 شدید در او برسد باشد جز بریدن مراد را علاج نیست بدین نحو که نایبی
 با عانت آلت عرضی را می زبان بجا بماند و عامل در دست چپ قلابی ذور بجه
 استخوان کفره و با دو لوزرا حکم نگاه داشته در دست راست مشروط مکه داری که
 تیغه او را بلته بسته باشند و از او بعد یک عرض ابرام را داد و بعضی می دانند
 داخل نموده و لوزرا قطع نمایند لیکن از جانب سفلی شروع بعمل نماید بجه آنکه
 اگر از بالا بایش قطع نمایند خون مانع خواهد شد از دیدن درین عمل بعد از فرست
 از غرغره با آب سرد مخروج با سرکه سیلان دم خواهد کرد اما اگر با وجود جری
 خون زیاد آید لازمست که موضع مقطوع را با سنگ جنم بمالند و چند نوبت از
 قاضیات و طبقات غرغره فرمایند و پشت که بعد از این عمل قطعه لحم نماندنی در
 موضع آن برود بجه آنکه در او باه و تکمیل او باید سنگ جنم مالید و نباید دست
 که از درم حلقی که بی نهایت مجاورت متورم و طویل گردد بجهیکه دم زدن و از در
 با عارض شود و بخورس از غرغره او حلق را مسرفه شدیدی عارض گردد در صورت
 خفت این درم از مالدین کات مندی و زجاج و سنگ جنم تسکین بخورد یافت و هرگاه
 شدید باشد باید به دستور سابق یا بمغراضی قدری از لیهات را لبان آنکه
 در وقتین با قطع نمایند تا قصیر گردد فصل مسالغ از باب ثالث در درم شندی و این
 درم نوزان با عارض شد غلب در حالت رطابت در جلد و لحم یا غده شندی اما چون
 درم در جلد می باشد ترشح شیر منوع نخواهد بود و هرگاه غده از غده های شندی
 متورم گردد ترشح شیر منوع شود در غلبه این درم می مسره است و قاعده
 چنان است که درم ظاهر شندی تکمیل درم غائر او محسوس گردد اما در صورتی که در
 در عمق حاصل شده باشد و بواسطه قنات و سخافت جرم غده انفجارش بطول آید

درم طبیعت ماد و در برابر تبدیل و جان انفجار رسد قریب بکلیه شندی و از درم شندی
 بالینت نظر رسیده و منقرض شود و همسبب است که این درم بصلابت منستی گردد اما
 سبب آن او غلبه چاشین و ضربه وارده بر شندی یا حرکی نفسانیت و جسم ششیر
 پستان مودت تورم او کرده بقاء علی ذلک زمانی که بعد از وضع عمل مباشرت
 بدین عمل نمیشناید باید در غده اساک نمود پستان را سخت بالا بماند و بهتر
 است که چند نوبت سهل از سینه کی و تکمیل فرستی ترتیب داده میل فرمایند
 اما علاج باید چند نوبت موضع علت از درم بسته و پستان را بشانه بال بسته و در
 درم زین قریح و هم استمال مشع شش بجه تکمیل بسیار نافع است و آنجائی که فی
 بجه صلابتی در موضع متورم باقی ماند معالجات مذکوره را بکود نمایند و باید آنکه
 بواسطه یکدن شندی که پستان منقبض است بیرون آورد و از تجارب یافته اند که یکدن
 زلاله مسک صاحبان این علت را نفی می حاصل است و چون علت انفجار بظهور رسیده
 باید ضماوات عارضه منجمه بعد مریه بکار داشته و انفجار او را طبیعت و اگر از
 قاعده است که این درم از چند موضع منفرج گردد و هم از تجارب یافته اند که انفجار
 او را طبیعت و اگر از شستن بهتر است که با آلتی کشود و هرگاه بعد از درم چند دکه
 صلبی با ماند باید در علاج و تکمیل آنها سعی بلین نمود زیرا که باشد صلابت او
 بطن میل شود و لهذا سنگامی که تکمیل نرود و جب است که استعمال ادری
 منقبض صلابت را به لینت تبدیل و با موضع منقرضشان ساخت و از محلات دگ قوی
 و سکین و ضماوات منقده از تخم کتان و شوکران و قریح همین به و روش است باشد
 که از استعمال آنها صلابت تکمیل نرود بلکه نفع یافته منفرج گردند و آنجا است که
 درم شندی در غیر زمان مرضه عارض شود مزمن گردد بجهیکه صلابت و غضروفیت
 بهرساند و این قسم از درم شندی در اکثر بطن تبدیل خواهد شد و سبب او نیز
 ضربه مستقیمه وارده بر او است و هم از سوزنهای مانند آنکه از حنا نیز و البته فرنگ
 و یا بواسطه یکی از علل هم این درم عارض شود و بجه آنکه در این قسم درم صلابت

شبهه می هم میرسد لهذا استیلا و کوشش می دشوار است و باید با عانت این هلاکت
 و وقت کامل استیلا مابین درم و سلطان شمی نمود از آن جمله در سطح و حج غایر حسن
 میباشد بخلاف در این درم که وجع و آفت و دیگر آنکه در سطح و کوشش منقطع
 و در درم شمی متحد است دیگر آنکه مابین سطح موضع سطح و عضو سالم حدی ظاهر
 است بخلاف در این درم که حدی نیست مابین او و سطح سالم بلکه بقدری تمام شود
 اما علاج در این قسم درم شمی باید موافق سبب او نماید که هسته جدا از
 از آن سبب دفع این علت خواهد کردید لیکن علی ای تقدیر ارسال علی و تریج دین
 زین و دک قوی باشد شمی مرز کلیل او میگردد و از جمله علی که بر حلیه
 الهی و ادوی آید شقاق است که بواسطه شقاق اطراف او مار در شریان
 طفل و مکیدن او متناهی است اما باشد بجهت استیلام او این دین بکار باید داشت
 صفت او بجزند صنف حربی در درم مسان کی یکدم روغن بادام بکدرم و نیم کلاب
 است درم بطریق که رسم است ترتیب داده روزی چند نوبت بموضع شقاق
 بمالند و باید بعد از هر نوبت که شمی برسد پستان را بماء فاطره بشویند
 و هرگاه شقاق شمی بستمال دین مذکور استیلام نپذیرفت باید سکنجبین
 یا بوره از منی بدو بمالند که استیلام خواهد یافت فصل تا من از باب است درم
 غشاء مخاطی جو و غشای بل خرا از موزی امری باشد داخلی مانند سبب باوه عاده
 و عارضی بواسطه مرض خا زرد و قرمز و غیره بر مجرا و خواد آن موزی امری باشد غشی
 مانند موزی که سبب است بله موزیک و یکی باشد و هم بواسطه حصا است
 و افراط در اکل خربزه و عا و شمشیر که سوزی نماید و افراط در جماع این مرض هم
 رسد مستعدین با عیانت و است که در این مرض با آن جنس بله فرنگ می شنود
 بواسطه است این که خا و عا خلاف است که چه بعضی اوقات مشاهده است
 که جدا از وقوع این علت درمی در حلقی برسد و در این صورت شمی شمی با بله
 شکی ظاهر شود و این نیست برای آنکه این شخص صاحب عا و فرنگی بوده است

که پاره می شود مانند و این علت است
 که مرض شود از این ای موزی
 بر مجرا بل ع

بدین علت مبتلا شده است و این مرض از قدیم الایام بوده و لیکن قریب بی چه
 سال است که قوه مسریه بهر ساینده و این علت یا ذکر با انات را عارض شود و لزوم
 نادر است و درم غشاء مخاطی بل بلکه اغلب ابتداء مخاطی جو ف جمل آنها عارض میگردد
 علی قسم کان با عا و یا من است و چون عا باشد اغلب از نوک حشفه تا قوس عا
 رخ و مستقر است و هرگاه صاحب این قسم از حرق را شرح نماید غشاء مخاطی
 مجرای بل را حرقی شدید است با غلط جرم و در درم و اما چون من شود بقطعه غشاء
 مجرای بل درم سبب نموده و بدین واسطه غلظت و کدورتی در قطعه مذکور بهر سبب عا
 او بدو وجه ضیق که در یکی بواسطه ضخامت و غلظت غشاء مخاطی مستعدین مجرای بل
 بواسطه نقصان قوه لده غشاء مخاطی واقع در فرق غشاء مخاطی و باشد که درم
 از مجرای بل تجاوز و مجرای منی سرایت نماید و هم باشد که مجاری غده
 در بعضی غشاء مخاطی مستعدین مشابه نیز موزم و علیل شوند و بدان که این درم اغلب
 بواسطه رسیدن ریم موزیک غیر هم میرسد و اگر چه نادر الوقوع است موزی که بدین
 سرایت از غیر باشد ولی در بعضی امراض از افراط در اکل خربزه و آب جوی که استیلا
 و سوزشی در مجرای بل بهر سبب در چند روز بصلاح آید و گسائیکه کینوبت بعین
 مبتلا گردیده اند استعداد تامی بکار او دارند چنانچه بر بی بلکه بسی عده خواهد بود
 سؤال ایام ممکن است که ریم موزیک غشاء مخاطی عضو دیگر نقل نمود و در آن موضع این
 مرض بجهت بلی اگر چه نادر است و لیکن هرگاه قوه سوزنکرا ابتداء مخاطی چشم
 و بینی و عا استقیم نقل نمایند موزی درم آنها خواهد گردید چنانچه مشاهده شده است
 کسی که موزی آن بریم مذکور کرده بوده و غشله بر چشم خود زده اند موزی
 التهاب درم شمی بدی در او گردیده است ای این مرض همیشه سرری است یا نه و حج
 از غیر استعداد به سرایت او دارند یا نه بدانکه این مرض موزی که من گردید
 باشد نادر است که سرایت یزاید نمود و حج شخاص استعداد بدو دارند لیکن بحسب
 لغزبه و شخاص غلظت و اما علامات موزیک عا ذکر این است که مابین شمشیر ریم

بعد از تقاربت با زن ناپاک صاحب این مرض که شخص مباشر را در نوک حشفه باغبی
 کامل کجای ببرد و در ابتدای مجرای بل و در مخفی با حرارت و جهرت عارض شود و بعد از
 یک دو روز نوک حشفه به سطره رگوبی خون آلود یکسره جکه و شغف میفرزاید و برود رطوبت
 مذکوره غلط و بیاض بجزرساند بعد از چند روز همواره غلط گردد و در این هنگام در روزه
 در حوی و در حرکات مستقیمه و اکل غذایه و شرب آب سرد و عاده که کثیری قطره قطره
 از حشفه جریان یابد و باشد که نفوذ قوی در قصبه ببرد غلب از ضعف شب
 تا صبح بکوبد بدین واسطه زیاد متناوبی و متالم باشد و هم بطریق که همان این علت
 بود مجرای در قصبه ببرد و اما علامت آن در این مرض بکوب از روزه و عصبانیت
 و غلبه مختلف است چنانچه در حوی از این را در دم و التهاب و در شش است و همین
 و باشد که از شدت دردم بعضی از او غیر دم منقطع و مد خون آلود منقطع شود در حوی
 این نوعی منقطع شده است بلکه در فرسوس با عوارض فکرم با او قطعه
 اول همس لول همراه باشد و در آنرا هم عصبانیت نوک حشفه را در حوی شبیه بودم
 جرمه عارض شود و مد مد فوسفه از آن غلیظ نیست که در حوی مزاج و اما در انزویه
 در این مرض تبانی و عوارض مختلف است علی قریب آن اگر صاحب این علت تدابیر
 حیدر کرد و در او باشد که از این حشفه بدون همه معالجات در شش تخفیف فیتسه
 و مد منقطع گردد و علیل نهایت باید بکن در صورتی که معالجات و تدابیر دومی
 یا تریه دائمی نماید عوارض عادی مبدل بمرمی گردد و در این مرض مستحی شود
 بقا تمام پیشقا و ناقص که مزمن کرده و یا اینکه در قصبه تا ایلی لجامی در روزه
 بکنه بل برود و سیم شد که بمرض منقطع گردد و در مرض دیگر مانند آنکه غوطه در
 در قصبه باقی ماند یا اینکه مجرای بل منقطع و منقطع گردد و یا اینکه منقطع شود
 بودیم با در عرق غلیظ منطی مانند که در سطره اولی در روزه عارض شود و سیم
 که مد روزی غلظت بچشم یا بینی یا معده است و سیم در روزه و سیم در روزه
 تشنیه باید داد و در این عوارض معالجات و تدابیر حیدر کرد و در این عوارض

بلذات عارض شده یا از سرایت و مد فوع از حشفه به سطره سرنگ است یا از ترش قح
 در مجرای بل اگر چه ترش مذکوره غلب در نوک حشفه عارض و مشهور میشود و اما انداز این
 نیکو و صورت هلاکت نکرده سیماده صورتی که علیل نهایت مزهبت نماید معا لرا
 و سیم بنا بر انزویه انداز و مختلف خواهد بود چنانچه در حوی سوره المزاج بدان ضعیف
 اصعب الطلاج است و انجائی که از ابتدای بروز شده بود سیم از آن است که از ابتدا
 خفیف باشد اما علاج بد آنکه معالج را در این مرض چهار اشارت در صورتی که سوز
 بسط باشد اول منع از بروز و عارض تا لی تسکین در دم و التهاب و سایر عوارض لازم
 او ثالث منع از سیلان مد و رابع از ازاله شایح و ترک سیم و اما جهت منع از بروز لازم
 که بعد از جمیع باز نیکه مشبهه دارند که مستلایدین برض اند زود بول نموده و با بول
 قصبه رانسته و با آب دزدکی از شکر سرب یا دارا شکنه محلول در آب بجای بول حشفه
 نمایند اما بعد از بروز بجهت تخفیف در دم باید از سرد و سخن قوی علاج داد و آن جهت سب
 در زنده و در غذا اسماک فرمایند و در این حال انفع ادریه است که چند روز آب بک
 شادانه برنهند و بجهت تسکین نفوذ و حدت بول بر سبب و در این روز نشاید
 و ظاهر مجرای بل را از زمین این سیم تریه نمایند صفت دومی نافع تسکین نفوذ
 بگردن کافور قیصری یک گندم فونیم گندم صلایه نموده قبل از خواب میل فرمایند و در
 است که بجهت تخفیف در دم باید چند سیل از دم ماند و در غذا تقطیل و از لحم جزار نیاید
 و چون از معالجات و تدابیر مذکوره در دم تخفیف یافت شریک سبب مرتب از سبب
 و تک شریکی نافع و در کاب علیل از سوزش مجرای بل متناوبی باشد باید آنکه زودی چ
 زوبت قصبه را در ماه فارتزهند و چون عوارض و حدت در دم تخفیف یافت یا آنکه با لذت
 خفیف بوده است در این حال بر معالج است سیم سیلان مد و طلا حله ای که در مرض مزمن
 و اما سده را به در سیم ستوان نمود یکی با عانت ادریه و آملی دیگر از حشفه قصبه
 و سیم است که این در طریقه سیم را در ترکیب و بیکدیگر معین سازند و انفع جمیع ادریه
 لسان آسیم است که در سیم بر لسان کوبا هر موم نموده اند و کبابه چینی

۳۵
 و درین هنگام بطعم و بوی بعضی ادویه قابضه مانند انجیر کلفت مندی ذرا چ سیاه و رانایا
 و امثال آنها مانع و مشرب آبک در این مرض از عجزات است و باید آنکه روزی سه
 نوبت از استی چهل و پنج قطره بلسان که با پودرا با آب شیر مخلوط و با عذاب بهمانه غیر
 نموده چوب ساخته یا آنکه بقند چکانند همیسل فرمایند و هر گاه از استعمال این دوا
 در بدن نبات السیل مراض شود یا در کبد و جوی بهر سه سببته باید دست از او برداشته
 و بهتر آنست که دوا می نگردد با تریاک و کبک نموده همیسل نمایند در صورتی که سبب
 از او مراض شده باشد و کباب چینی را از ابتدا روزی نیم مثقال و نیم مثقال و نیم مثقال
 با نبات کف کنند و بر وزن او میفرمایند تا روزی چهار مثقال بدو نوبت برسانند
 و چون این دو کفایت نمود در مدت یکماه لابد که این حب فقیما نمایند صفت او
 بگیرند کباب چینی یک مثقال بعد از استی با نیم مثقال بلسان که با پودرا آمیخته و چهار نوبت
 در یک روز سه نوبت همیسل فرمایند صفت جوی دیگر که در این مرض زیاد از نوبت
 بگیرند ستر سفید کباب چینی از چ سیاه از هر یک چهار درم در شیره انجیر و شیره
 اجزا را گرفته و با عذاب بر زقطو ناخمیر نموده و دست حب ساخته روزی ده گندازا
 سه نوبت همیسل نموده و نگذار نمایند تا مراض دفع شود و هر گاه از نوبت مساوت
 بدین حب تخفیفی در مراض بهر سبب باید علاوه روزی بقدر دو کسیر آب یک سیر
 او سازند و همیسل در دست بکجه اعانت بر علاج روزی یک نوبت همیسل بر آب
 سرخ حشمت نموده صفت حشمت مانع بگیرند کلات کبود نیم کدم آب شربت دم مخلوط
 نموده روزی سه نوبت از این دوا بر شش حشمت نمایند ایضا حشمت دیگر بگیرند
 جوهر مانده بگردد و در وقت دم آهنگ نموده بدسترس سابق حشمت نمایند
 ایضا حشمت دیگر بگیرند بگردد دو تا صفت کدم و با شش آب مخلوط نمایند
 و حشمت کنند و بگردد آنها اقوی و نفع است که یک کسیر آب شربت جوهر مانده
 یا بهر دوا همیسل آب حل و بر شش حشمت نماید و در علاج مراض آهنگ روز
 باید دست از ندادا بر نه شسته و تا چندی اندازد

۳۶
 و در این هنگام با عذاب بیشتر عجزات است از درم ششای حلی همیسل سیمیا قطعه از او که در
 بطن رجم واقع است و هر گاه آنست مخصوصی که با نیکه رجم در دست همیسل صاحب این مرض
 کند از نوبت می شود که در عقرون و غل او یعنی طعن و در وقت رجم خوشهها بهر سبب و لیا
 علامات و این است که چند روزی بعد از ماضرت حکه شدیدی در فرج و همیسل
 و از او رطوبتی دقیق با عدت و لغع سیلان نماید بنوعی که معبر خود را فرخاشیند
 و مقشر سازد و بعد رطوبت مذکور غلیظ گردد و با حضرت مایل بجزرت و از این
 رطوبت سافل عضا همیشه ملوث باشد با عدت و در دم و قطن فرج و نوبی
 او دیده که با این علت جی مسره باشد و اما رفتار او چنانست که روزی یک عا
 نکود و سبب استعداد از طبیعت دارد و می شود که درم از همیسل بجزای ل سرایت کند
 و بدین دوطرفه سرلول و در بعضی حبس لول مراض شود و چون در بعضی نمان که طشت آنها
 قیاس غیر مستقیم باشد رطوبتی از همیسل آنها در غلب سیالست لهذا باشد که مشتبیه
 نشود این علت با نوبت ککن صاحب این مرض را خطی کبود در اطراف چشم ظاهر شود
 و بشیره او صغری مایل بجزرت بهر سبب و چون همیسل او را ملاحظه نمایند خوشی
 در او دیده نموده در طوبت سیال از او بوی و قوام شیر و سرایت ندارد بخلاف آنکه
 در سرنگ اما علاج با نوبت در سرنگ زبان لوده و داخلی چندان مؤثر نیست در صورت
 شدت و درم باید با طرف فرج زود نشاننده در روزی چند نوبت با قاتر ازین
 نمود و اولی است که روزی سه نوبت از لعاب حلی و شیر کاه و حشمت نمایند جودا
 و بعد از تسکین عدت و درم این حشمت کار دارند صفت و بگیرند پوست بارون
 چنان مثال مانو چنان مثال در شش سیراب طبع داده صاف نمایند و بوجکات
 کبود یا زاج رومی هر یک که حاضر باشد شش بخور همافه نموده و با آب سرد
 روزی دو نوبت همیسل حشمت نمایند و نفع است که قدری بنیه مخلوج بدین رده
 با عدت آینه رجم همیسل فرود برده و بقدر شش ساعت رجا داده بر وزن
 و این عمل را که روزی سه نوبت باید با نوبت فراموش تن پونات نامیده

۲۷
در ادویه نافع در این مرض مداومت بزاج سیاه است روزی از شش تا
نوزده و اما در سوزنک زکوره هرگاه ترک حشمت را ملاحظه نمایند درمی آید
و بختی در او دیده شود و حرمت نهائی قضیب است از آن است که حالت صحت
و بلغمی که خارج می شود رقیق و مانند آب است و از دفع او در سوزنک
بول بجزرند و آنجا نیک صاحب این قسم از سوزنک اغذیه و شربیه حاره است
نمایند حرقی در بول و سوزنک در قضیب او بهر سه در بول چندگی ندارد بلکه نقصا
خارج می شود و باشد که بعد از لقب یکی از حرکات نفسانی و افراط در اکل گوشت
اغذیه و شربیه حاره چندی در بول بهر سه در بول با لکه قطع شود و در این
باشد که عکس شدیدی در شرح عارض شود و در این هنگام این عکس و است بر
سرایت ماده سوزنک بدهد و ذمی و التهابی و اما در او این قسم سوزنک
طویل است بزنی که هرگاه قصور می در علاج ادویه در با لیتل تا دم آخر
بمراه باشد و قیبه این مرض ضیق هوایی بول و از امر ارضی است که با وجود
معالجات جمیده چندی طول بکشد و اما علاج باید چندی با لیتل
آورده و تدابیر نافع را از جهت نذاده و از ادویه داخل بستان که پاره نوز
سید و کباب چینی و خجانه و قنطیر زراچ میل فرمایند و نوشیدن آب ترش
معدنی و استحماد را بسیار نافع است و شرب آوایی جویش نافع است در این مرض
نافع دیده اند و از تدابیر نافع اند چنانچه شمع زراچ پرده است بر نهان
صاحب علت زیاده و است که علاج این مرض بدون احتمال و مسودت به
و نداشتن میل بجزای بل بسیار بتجدد عمل است و بجز این معنی و قسم میل بیشتر
بکار است یکی میل است که در معادن خفته باشند و دیگری میل است که در
مخصوصی موسوم به صمغ لاسیک مرتب میمانند و باید روزی دو وقت یکی از
این دو میل بجزای بول بدهند که بواسطه او رقیق و منبسطی عالی و در سوزنک
مجرى بهر سه در هم قوه حساسه او ضعیف گردد و حخته نمودن از جوهر مازو

از ناز

۲۸
از ناز و حمام در آب گرم بعد از صبحان این علت را نافع و از نوزده است فصل ناسخ
از باب ثالث بیان درم بیضه که بفرساید و بدین فاعله و او عبارت است
از درم غشاء مخاطی جوف اوعیه منی ضمیمه و ماعدت است که با لیا و غشاء سیر
بیضه سوزم و از درم او صفن نیز سوزم کرد و اما سبب او تلب سرایت و انتقال ماده
سوزنک است از مجرای بل با اوعیه منی بواسطه ورود صدمه فرنی بر بیضه و اکثر اوقات بعد
از دفع سوزنک و التهابی و این مرض عارض درم غلبه بیضه الیه است که در درم بیضه
نادر است و اما علامتها او این است که یکد و روز تمددی در بیضه بهر سید و بعد از آن
در نین حساس شود با وجع قطن بیما جانب بیضه علیل و از فرنی حرکت و بیضه
سالم شود و بعد در بیضه و سوزنک بر دو صفن و درمی آید و در اکثر جمعی نیز با
بمراه است و اما بعد از ظهور جمعی اکثر سوزنک با لیه کن و سیلان رطوبت از مجرای بل
فانی و منقطع میگردد و اما رفتار و درم این مرض منوط است بردات وجودت معالجه
که از معالجات و تدابیر جمیده زود علاج پذیرد و از افعال در لیه و سوزنک پذیر باشد که قیل
الماء یا نیکه نرسن و ملائمی در بیضه بهر سه و اما تشخیص او سهل است بواسطه علامت
مذکوره و تقدم مرض سوزنک که سبب این علت است اگر چه گاهی سبب او میشود
و از آنجمله بوده باشد اما علاج قبل از وقوع است که صاحب حرقت باید بیضه
در کیه نذاده و بلا نند و چون حساس تمددی را او شود باید بالمره آرام و از حرکات باز
مانند و چند زو بر نهان است نیده و مسهل کننده و یک فرنی ترتیب داده میل فریاد
در هرگاه یک زو است که نذاده و لازمت که زو و مسهل را کرد فرمایند و بعد از آن که مرض
ظهور کامل نمود باید بیضه را در کیه نذاده و بر که استوار سازند تا نیکه باشد او را
در قنطیر با لیه کی کامل بجای آورده و مبررات میل فرمایند و از جماع و طایفه استرا
چونید و بعد از آنکه مدت درم تسکین یافت باشد که مرض حرقت نکس نموده و
باید در هرگاه بخور است که این علت بسوزنک علاج پذیرد باید مرتبه بعد مرتبه
که سال علی و شرب سول همان نذاده و تا چندی از حرکات آرام باشند و بعد از

کسرت صورت و دم بهتر تسکین نشد با شمع فیلون آلوده و بعضی را بمسرات از طرف
 اعطای نمایند تا ماده مرده را تحلیل و بن طریق استعمال شمع تسکین بخشد بعضی عیلا
 با همین ایهام و سبب گرفته و چند لقمه طویل آلوده بشمع عرضا بضمیمه را پیچیده و
 چند لقمه از شمع گرفته و طول آنها را پیچیده و در دهان فروخته و عوضا بر
 آنها اعطای نمایند و باشد که بعد از دفع مرض صلابتی در جرم پیچیده بضمیمه ببرد
 و تا چندین سال طول کشد و مورث ایلام او شود بنا علی هذا بجهت تحلیلی اولاد است که
 بیکرند اشق استفعال بیاض غضل بکثقال در سر که طبع دانه تا هر آنکه آنگاه این شمع
 بودی تیماجی کشید و بر بضمیمه حلیم کجا بماند و بگذارد تا خود بیفتد و ایضا تریخ
 از دهن بسیار دید بضمیمه و مغایر را بهترین معالجات و اقوی محل است صفت دهنی
 نافع بیکرند روغن بادام و در دم شکر است و نموده مخلوط در بضمیمه حلیم بمانند
 و بعد از آنکه مرض کلی رفع کردید اگر در کله صلبی در بضمیمه باقی ماند بجهت تحلیلی چند
 لقمه باید کل میل فرمود فضل خا شکر از باب ثالث در بضمیمه مجرای بول
 که یکی از نیازهای مرض مورث است و هم تسکین او است متفرق کردن مجری و نیز بضمیمه
 تفریح است توامیر و لهذا باید آنکه چون مرض مورث نرسد در موضع و در وقت
 مجرای بول صیقل شود و این مرض بمرغ میسر است تا هر گاه در وقتی که مورث در
 قطعه غصه مجرای بول که بطول یک ایلام است بواسطه دردم است فانی باید دیدین
 واسطه مجری بطن و صیقل گردد با همزاد عروق او در این قسم هر گاه کشته تری مجری در
 خون جاری شود و با آنکه تسکین فانی فقط با طرف مجرای بول صیقل گردد و باقی مسکات
 باشد و قسمت است تسکین در مجری ببرد و مورث انقباض او شود و سبب این
 مرض در غیب نوزاد است که در صورت فرسویت باشد این مرض دست دهد و گاهی
 از فرسوت چوب نیز بآلت دیگر از خارج مجرای بول مورث این مرض شروع میشود
 عرض این مرض قاعد چوبین است که در این قطعه مجری صیقل و قطعه غصه کلاه باشد
 و نادر است که در نفس قطعه غصه با فله و ذوی ببرد و علامت او است که در وقت
 دفع

که در وقت مورث بسیار صیقل است که در
 قسم از تسکین غصه در وقت فانی مجری بول است

دفع گردد و در عین خروج کانه نماید و گاهی بطور انقباض بول نماید و همیشه که با بزرگ
 حبس شود بسیار در صورتی که صاحب این مرض شربت یا یکی از مسکرات نوشیده باشد
 و با آنکه شبانه روزی قریب بیت لوبت او را نماید چنانچه در مرض بیاطین
 و هر گاه میل مجرای بول بدو افتد از موضع منطبق تجاوز نکند بلکه مورث ای
 مشدید خواهد شد و باشد که از انداختن میل غشاء فانی ابتدای موضع صیقل
 میشد از مجرای بول پاره شده و نوک میل به سختی در وقت مورث مرض چسبک شود
 و قاعد چوبین است که در خلف موضع صیقل مجری بواسطه عدم دفع از فرود بول
 دست برسد که بول در آنجا جمع و کثرت تواند نمود و در این صورت از اجتناب
 حدت بول فرقه در این موضع ببرد و بدین واسطه توامیر عارض شود و بول
 از این ثقب توامیری دفع گردد بسته و گاهی از نورم فرسوت بواسطه حدت بول
 ذکر عارض میشود اما تقدمت المعرفه بدانکه این مرض از امراض صعب تر است و بسیار
 العلاج است و هرگز بنفسه بلکه از معالجات داخلی هم دفع او ممکن نیست و تا پیش
 او بواسطه علامات مذکوره میساید نمود و چون شبانه پیشه کلمات نشانه بناء
 علی هذا لازم است که باید نخستین کشته تر تمیز مابین آنها نمود و بجهت تعیین و پیروان
 طول و شکل موضع صیقل مجری حکمایل مجری اختراع نموده و در جوف واسطی دیگر که
 در سر او موسی نصب نموده اند قرار گذاشته و این میل با مجری فرورزند و چون
 بمیدم موضع صیقل رسیده فانی را پیش روانند که شکل و طول آن موضع
 در موسی که در سر میل مضروب است نقش بسته و بدین واسطه بیت موضع معلوم
 معلوم می نمایند و هم میل مذکور را در حالت در طول که از آنها معلوم
 میکند مسافت از ابتدای مجری تا موضع صیقل او علاج او بدانکه معالج را در
 این مرض مقصود وسیع نمودن موضع صیقل مجری است و بجهت این مطلب
 طریق میسراند نمودن یکی از خارج موضع علت را بشکافند فانی آنکه
 باستفعال ادویه الکاله و مرقه و سیسغین سازند ثالث آنکه بافت کشته تر بود

و سیس سازند و در قسم اول بین کوا باید نمود که اولاً به جمله انداختن میل به طول و شکل و
 موضع ضیق از مجرای معلوم نموده آنجا میل دیگر که محرف و در خوف و چاقوی پنهان است
 بجوی دو آینه چون موضع علت رسد میل پنهان را حرکتی داده که چاقو از خوف او
 بیرون جسته و یکجانب از آن موضع را بشکافد و بعد از این عمل خروج او کشته تر جوی باید بکشد
 انداخت از دو جهت یکی آنکه بول از خوف کشته تر بیاید و موضع خروج بر نخورد که صورت
 فساد می گردد تا فی آنکه مجری را وسیع نگاه داشته و مانع باشد از انطباق او در قسم
 ثانی بجهت استسلا او به اگاله بدین نحو باید نمود که در اول اجابت میل محرف سابق را که
 اندازد گرفته و موضع ضیق شده مجری را معین نمایند آنجا میل که در خوف او سنگین
 مغلوب است بجوی دو آینه چون موضع علت رسد میل جوی او را پیش دو آینه و
 با سنگ چشم موضع معلول را آورده و بیرون آورند و اما قسم ثالث که اسم و دفع است شقوق
 که پیش از قسم اولی حل نمیکند پس آنکه اجابت کشته تر جوی را وسیع سازند و بجهت
 این مطلب حکما دو قسم کشته تر اجراع نموده اند یکی آنکه در فلزات بخصوص از قلع کشته
 اول بار یک او را بیدارند و برور بر جسم فلزت او میفرایند تا بدرجه کمال رسد و باید بی
 صاف کشته تر در جوی بماند از این قسم میل که چه نمود تر رفع علت میشود لیکن باشد
 که غیسل تا مل الم او تمامید در این صورت باید قسم دیگر از کشته تر که از صمغ درخت کبر
 لغزت هندی که چون نامد ساخته و مغزولی بکوف او دو آینه و بیسند اند و نیز که در
 مغزول میسرتان اند خمت و هرگاه از نسبتا غلیظ از این خمت کشته تر تمام کردد خود
 بنیاید بجهت آنکه بعد از چند وقت عادی خواهد شد و زیاده تمام نخواهد کرد و در
 صورتی که میل زکی بکسین نشد و نتواند تحمل صدمه او کردید باید قدری صمغ
 بز السنج و بخت مجرای میل بعد از روزی بمالد و هر روز روز کشته تر را تغییر داده و عدد
 عجیبتر از او را بخار بزند یا بعد از روزی چون بین جلد صید از خوف جود مرض
 لابد باید تا چند ماه هر چند روز یک مرتبه کشته تر می بجوی بیدارند و هرگاه جوی
 بجوی ضیق باشد که توان این قسم کشته تر اند خفت قسم دیگر از کشته تر که در

ساخته اند باید بخار داشت که دقیق است و لیکن چون در جوی رطوبتی بود سیس سازند
 وسیع میسازد مجری را و باشد که بر سطح ضیق مجری حبس بول هر سه در این صورت
 لازم است که با اجابت کشته تر جوی اول را خارج سازند و اگر کشته تر نرود باید با سطل کوزه
 داده و چند نوبت از ماء فاطم آبریز نموده و قدری او به بخورده مانند تر با یک و چهار و ده
 بز السنج و غیره میل فرمایند و اگر بر سطح تدا سیرت کرده بول کشاید لابد باید که خفا کشته تر
 بجوی بدو اند یا آنکه آتی که بر سر است به تر و کار بخانه زده و با اجابت اول دفع
 نشاند و احوال سازند و باید که در کارها بر نه داشته و تا آنکه نمایانند که مجری وسیع
 کرده فصل حد بعین این باب در این مرض نصیر می که با طرف مبول عارض شد
 چون قبل بیان نموده ایم که در مجرای اول منطبق ضیق کرده در دفع موضع ضیق و سعی هر سه
 و بول در آنجا متعین و متفرج ساخته و صورت نو صیر کرده و بول از ثقب آنها با لایه و همیشه
 در خوف این مجاری متاد می عشا می میرود که مانع است تسبیام او را و شخیص این مرض را
 ماند چمن کشته تر و از باز کردن بول از این ثقب میسند و این قسم از نصیر میسند شسته شود
 بر نصیر می که در اطراف مقعد عارض بشود وقت این مرض خلیه عمر العلاج و ممکن نیست که نصیر
 از آنکه او شود اما علاج باید اولاً مجرای اول وسیع ساخته آنجا علاج نو صیر نمایند
 گو که بر سطح میل سرخی که در شش سرخ شده باشد غشاء خوف هر سه را سوزانند و
 سازند یا آنکه چاقوی نازکی به ثقب متاد می برده و غشاء مذکور را ترشیده و بردارند
 لیکن در حین این عمل باید کشته تر می هم در مجرای اول بدو اند که میاد استیسی بر اجرای کجا
 داده آید و بعد از چند شرط خوف ان را نموده و قطره زرد کج بسیک جیم مخلول در آب پاشانها
 ظهور نمایند و در هر صورت که جراح باید بر سطح تدا سیر قبل از عمل مجرای منطبق را وسیع سازد
 که بدون از آنکه سبب قلع مرض ممکن نخواهد بود و هرگاه نو صیر این شایسته استقیم هر سه
 باشد باید آتی که با لایه استقیم بر سر است بمقد اند ختم و هدایت او مجرای مذکور یافته
 و با آن سرخ غشاء خوف آنها را سوزانند و لیکن باشد که بول محسب مجری را متفرج و
 شقوق سازد و ظاهر گردد بلکه تحت جلد منجمد و صورت فاقرا یا شود و این مرض را

افضل تر سپردن دورين مانند نفي انقباض بول علامات و نشانه چندان در بعد از جبر بول
 و استلای نشانه بر اسطه انقباض مجوی دیده شود که نشانه خالی و در اطراف جبر بول رمی
 شبیه بطن نیا ظاهر و از لمس او خپان حساس شود که در او هم ایستاده و هرگاه
 اتفاقاً موضع مذکور را بکشند رطوبتی بر نشانه و بول منقطع شود و نفس صاحب
 سرحت و نوازت بر سر سازد و بعد از یک دور و ز همین موضع غانغرا یا اگر قفقه و علیل را
 هلاک سازد و هم دیده شده که طبیعت باغات عروق جذبه بول را منجذب
 و در دوران خون داخل و کجیح بدن منفرست ساخته و هلاک نموده و این شخص را
 نفس مبین بول است و سبب این مرض نوزاد که بواسطه است که بمشانه وارد آید
 و بر اسطه او بول حبس شده و مورتش این مرض کرده اما علاج چون سبب ضیق
 مجوی بول است لهذا هنگامی که بول حبس شد بجهت ضیق مجوی لازمت بدقت نظر
 و تا مل مجوی بول را بکشند که بول منقطع و مورتش این مرض نکند و هرگاه مجوی مفتوح
 و بول بخت جلد منقبض و منقبض گردیده و جلد را منسجم ساخته باشد نباید کان نخورد
 که این درم فلفله نیا است بلکه موضع مذکور را شرط و روزی چند نوبت از ماء فاتر
 آبنون نموده و بول را باغات کشته تر خارج سازند و اگر بر اسطه او بول بخت جلد
 و مدت او غانغرا یا عارض شود باید معالجه او نمود بدستوری که سابق در اینجا
 ذکر گردیده است علی ای تقدیر نشانه را از بول خالی سازند که حبس بول مورتش
 فناء و عظیم میرواند نشانه فصل مانی عشر از باقیالت در ذکر و هم غده و ذی
 که یکی از نشانه های مرض نوزاد است و علامت او است و جمع موضع منقبض و هم با عسر
 شده در دفع بول و نفی بکدی که تا بمشانه نشانه نشانه بول خارج نکند و با هلاک
 مشانه و عکس شده در شرح و اطراف او و از فرو بردن مسجعی بمقعد شخص این
 باید داد و قلب کپول و شیوخ و مبارزت نمایند کان بجز این مرض عارض شود
 و سبب او نیست برای مرض نوزاد و اما علاج او چون این درم استعدا و تا
 دارد و بصلابت استعدا از بروز درم باید بازه آرام مانده و چند زال بر جویستین

و تحت تر سبب عارضه داده و از داخل کل میل فرماید و چون غده مذکوره بر اسطه درم صلب گردد
 باید آنکه به و او به بدیه میل فرمورد تا چندی از درم به موضع معلول را ترنج نمود
 فصل عشر از باب درم نشانه فمطی مستطیل مشانه که یکی از نشانه های مرض نوزاد
 و هم ز نشانه نامند و سبب او یاریختن دوامی حادیت بر مشانه صاحب نوزاد که یا
 از چاین صاحب نوزاد این مرض است و هم سبب باشد که از اندامی مژغونی که در خود
 مشانه بر سر سیده شد مانند حجات و غیره مورتش اگر در کپول صاحب مرض نوزاد
 استعدا و تا می است باین مرض و اما مسکک یا عارضه یا نرس است عداد او نیز مستعد
 نرمیت میباشد اما علامت او در حالت عادی عسر البول با وجعی بچسبند و زور
 آمدن بمشانه حین خروج بول بول منقطع رطوبتی است خون آوده با غلظت شدیدی و
 حواس نقلی عظیم در موضع مشانه که از فرسودن مرم کرده با عکس مقعد و کمی و وجع سنگنا
 اجابت طبع از منقبض معالجه مستقیم مشانه و انوشه و اتمی گردد و اعراض مذکوره نیز از او
 بر دی بر مشانه و ظن قطن شده نشانه و اما تقدمه المعرفه در صورت جودت معالجات
 و تدابیر نیکو است اما علاج باید بعد از بروز درم چند نوبت با اطراف مشانه زلوله نشانه
 و طبقات مبرده مانند شیر و بادام و روغن او و وضع عملی و لعاب خطمی و بزرگ و شال
 آنها میل فرموده و از اصلاح حساس نمودن لازم و هم نوشیدن آب بک نشانه باشد اند
 مجوی است و بجای آب باید لعاب بزرگ آنگاه نمود و هرگاه وجع شدید باشد
 استعمال بعضی از مخدرات مانند افیون و حبه براد و عصاره بزرگ مسجعی بچسبند
 و شال آنها شربا و طلا و نافع و هم استعمال کمادات عاده پنجه از بزرگ مسجعی بچسبند
 شرب و عا شاد و پونه و کرس و بونه و نفع و استعمال آنها بر پشت زنگار نافع و آذوقه است
 و باید صاحب این مرض با بره از جومات باز مانده و آرام باشد و اطراف همیشه گرم نگاه
 دارند بر سر مشین بلنه صوفی اگر چه فصل تابستان باشد و هرگاه صاحب این مرض از
 معالجات و تدابیر نیکو بجای نیارند و هم مذکور نرسن گردیده و طول کشد و جمع پیش
 مشانه اگر چه نفع از قسم عا و او باشد لیکن در آنم بدون انابه منقطع گردد و اسطه

نقصان قوه باسکه مثانه و بول او را در صورت از خراطای بلغمی کوه باین بسبب
اما علاج با عسل یا عسل زاهدان چاره نقل نهد در صورت امکان و الا با عسل کوه او را
از پارچه صوفی ترتیب دهند تا بدین همیشه گرم باشد و انفع جمیع ادویه مداومت به
عباسان یکیت مرکب با ریشة انجیر و کات مندی و زاج سیاه و کبابه چینی و شال
انهاست و هم از مداومت تر بان قین مندرج با ریشة انجیر و زاج سیاه یا نفعی کلی در
این مرض دیده شده و حکما بر ادویه مذکوره دود و ای قاضی مخصوص بنامه یا فته اندیکرا
بفرستند او را کوشی و دیگر یا پار او را نامند که هر یک از آنها را روزی دو مثقال
مانند چای طبع نموده با نبات میل فرمایند و هم نوشیدن آب یک نافع در این
مرض و از مجرب است فصل در این عیاش از بابالت درین درم طبقه طبعه
چشم از اثر زهر سوزاک بدانکه باشد ماده سوزاک بر چشم برخورد و صورت ترم
او گردد و مانند آنکه اگر کسی را دست بمده سوزاک آلوده باشد و غلغله بر چشم زند
یا آنکه طفل مجاور باشد طفل را که صاحب این قسم در دست از رسیدن مده مذکوره
درم شدیدی طعمه را عارض شود با اعراض نزله و علامات آنستکه اولاً حرقتی مانند
فعل طعمه را عارض شود با بفتشی او و شفخ طعمه حفر رخاکی گردیدن لون او درم ملحمه
بگدی است که چنان ظاهر شود که قرنیه غار و قرنیه بسته با درم جنین و شرح او را
صفت و در روز اول این درم سیلان و همه قلیس از روز دوم با عسل سیلا
دمه کثیر گردد تا حسن مده و سوزش طبقات چشم با سایر علامات نزله و موافق
مراد عسل سیلان این مرض مختلف و بدیکر گفته است مانند آنکه در امرجه و مویه زلفا
او سوزشی است که در امرجه و مویه و بلغمی در امرجه و مویه درم شدید با جهرت و جمع
کثیر است بچیکه از مدت و دم باشد که در سه روز با بتر چشم که در روز
پشخاص می نیز سوزش است و در ما جان امرجه عصبانیه نیز درم و جمع
شدید و جهرت و سوزش درم کل سوزش و علاوه بر آن بعضی اعراض عصبانیه مانند
تشنه و اضطراب و غمی نظیر این با او سوزش باشد در بلغمی فراوان درم و جهرت و جمع

و غمی خفیف بکن بلغم کثیری از چشم سیال است اجابت و مسامت او که اگر قدری از این بلغم
در چشم دیگری نقل شود صورت ترم او گردد و بواسطه حدت این رطوبت هر موضع که بر خورد
متشنه و بجزاشد او را اینها چون طبقه قرنیه رسد بجا نشد و مانند الحالی او را بخورد و تشوش
سازد بطوریکه رطوبات چشم از این طبقه خارج و با بتره گردد و در صورت کثرت حدت
و تشوش درم رطوبت سیاله قلیس و بن خونابه شود و اما عاقبت او اگر چه از امراض شدید
و نظیر است بکن هرگاه معالجات و تدابیر حیده بعمل آید تا نیکو گردیده و تشفا یابد و هم شد که در صورت
که بعد از ازادانه او انقلابی شدید در جنین هر سه قبل از ترم و باره شدن قرنیه امیدوار
باید بود و هر گاه در جهه جمع صعب عصب را عارض شود دلیل است بر ترم طبقات واقع در
چشم و در آن مرض و سبب اولیت سوزشی رسیدن ماده سوزاک از خارج بر چشم
اما علاج باید اولاً بواسطه زود حجامت و فصد ماده را از چشم مصرف سازند و
همه آنستکه با چاقو چند خراش بکرم ملحمه دهند که خون از او جاری شود آنکه بهترین
معالجات است که هر ساعتی بکنوبت چشم را با عسل سفید یا آب در دک خوشترند
و در وقت از این دو اقطار فرمایند صفت او بکیرند سنگ چشم یک الی شش گندم
در ریجه درم کلاب داخل قطره سازند و هر ساعت بقاصد چشم را باین قطره
بشوند و بعد از قطره او را حمله نمایند که اگر عشاء کاژی در چشم موجود آید بدون تأمل
او را از او سازند که بسیار سخت است و متشنه شود و چون جمع شدید باشد خوردن قندی
ازین و مالیدن او اطراف چشم بهترین مسکن است فصل خاصه چشم را با آب
باین درم عضلات در قسم در صلب و نواحی او از عضله داخلی خاصه و عضله قاضی
که بیرونی بی سوزش امید شده با علامات بسیار و معالجات آنها بدانکه اغلب درم
این عضلات عظام قطن نیز متورم میگردد و علامات و اعراض این درم با فوراً بروز
نماید بچیکه در جمیع شدید و عسل سیلان را در صلب عارض از حرکت متناهی و متماثل شود
سیلان از عیاشن قد با سایر اعراض اللذمه درم از تشوش و جهرت و تشوش
اما علامت این است که اولاً در صلب و نواحی او نقل زلفی هر سه و علاوه بر اعراض

و نظیر است بکن هرگاه معالجات و تدابیر حیده بعمل آید تا نیکو گردیده و تشفا یابد و هم شد که در صورت

دری برمی شود بیاد آن موضع مذکور عارض و تا رگه تها و ز نماید و از بعضی سیر و رفتار این
 درم که می گویند و از رگه که بر وجه علیل دراک درمی نماید تا آنکه منفر و ریم از او منته
 شود و چون این درم با قاعده است که بریم منتهی شود بنا علی هذا باشد که بریم بکویت
 و نقل خود از تحت عضلات بمغایب منتقل منصب گردیده و در این موضع منفر شده
 در این صورت هرگاه علیل به پشت بخوابد و یا با را بلند نگاهدارد محسوس شود که منفر
 از مغایب مبالا می رود و بیشتر که بعد از انقباض از ذیادتی ریم علیل را حقیقی عرض
 شده و هلاک کرده و سبب و اغلب نمر به و سقطه دارد و بر صلبیت فهم باشد که
 از قریب مفرط و چنانچه در و از وجع و رگه و قطن و نفوس و خنازیری که از اعضا
 قطن بهر سینه باشد صورت این درم کردند و اما علاج او این است که اولاً
 بعد از دفع سبب استفراغ دم نماید با سال علی و مجرب بر صلب آنجا بر موضع درم
 از شش و از رگه بپزند و بنده ازند و چون مدت درم نسکین یافت باید موضع متورم
 واضح نموده یا بخورد که ماده مورده را از باطن بطن بهر میل دارد و هم استعمال معرفات
 متفرد از اطلاع نوزاد و افزون مزاج با ای نولاک در این مرض نفی عظیم دارد
 مجرب که طبیعت باغات آنها ماده و مراد از باطن بطن بهر میل داده و با عرق
 مندرج طیاره و چون از درم مذکور ریمی حاصل شده و بکویت خود بمغایب منصب
 و در آنجا جمع شده باشد لازم است علاج را که بوقت ملاحظه فرمایند که این همه
 نیز به سینه درم مغایب حاصل بلکه طه است که از دیگر موضع بدانجا منتقل
 شده است و هم نباید که در سرعت منفر ساخت زیرا که از چهار دیده شده
 که هرگاه مایل به کبک علیل را حقیقی عارض و هلاک کرده لهذا اولی است که تامل
 فرمایند تا طبیعت خود منفر سازد بجهت آنکه انقباض طبیعتی بخوبی خواهد بود که منفر
 برود و دفع گردد تا از او حقیقی عارض نشود و هم باید از معالجات و تدابیر مذکور
 اتمال فرمایند چون گاهی باشد که طبیعت و نیز انقباض برود و هرگاه تند و وجع
 شدید می آید موضع تراکم ریم یابند باید باغات آلتی مرسوم بر تو کار که عیانت

از درم است خوف و در او میل با بزرگ تند قرار گرفته است که بر موضع مذکور در برده و
 میل او را عقب کشیده تا از لوله او قدری از آن ریم خارج شود آنجا میل با بر دشته و از
 مشمع و فلیون رفا دشس نمایند و چون سبب این درم ضایعی از خضام قطن یا غیر
 باشد بهترین ادویه استعمال روغن های است مرسوم بپور و کسبم ادویه پدید و زوال
 و در این حالت بسیار مفید است و بعد از تخفیف مرض نشیدن و استحام باب
 معدن کبریتیه گرم با بره قلع ماده نماید فصل ساد و سحر ساد در این درم
 در خمس قهام و اسباب و علامات و معالجات و در عبارت از درمی است
 که بهر سه در سلا میات اخیراً اصاب مخصوص در پنج او این درم را بجهت سبب یافته
 یکی آنکه درم خفیفی در اصل یکی از طغفار یا کجانی از او بهر سه و در ابتدا وجع خفیف
 و محدود است و هرگاه موضع علت را شرط نمایند قدری ریم خارج کرده و باشد که
 بواسطه این درم ناخن ساقط شود و قسم تانی درم خاکریت که عارض شود
 بطول تحت جلد منتهی سلامیات خیزد این درم را وجع شدید است بواسطه
 غلظت و سخافت جلد و نموده او بدین واسطه ریم حاصل از او به شوری خارج
 و قسم ثالث از درم خمس درمی است فائز که عارض شود او تا ر ملصقه بر موضع
 مذکور با وجعی صعب از سایر قهام بگردد که تا کتف منفر شود و درم او با فصل
 مرفق سرایت نماید و قاعده آنستکه از شدت وجع حقی عارض شود و باشد که
 درم سرایت بطن نموده و صورت قیاس او کرده و قسم رابع از درم خمس است
 از درمی است که در غشاء قیر و جرم عظم بهر سه و عارض او مانند قسم است
 است الا اینکه در این قسم عظم سلامیات با بره قاعده کرده و سبب این درم
 در غلب معلوم نباشد لیکن از ضربه و سقطه و کوفه شدن و فرود رفتن سرزین با قاشکی
 باشد این مرض بهر سه و اما علاج در قسم اولی از طلا و آب سرد و شکر سرد
 تجلیل رود و هرگاه تجلیل نرود درم از او حاصل شود باید بدون تامل منفر
 ساخت که مبادا ناخن با قدری و اگر قدری ناخن از محل خود خارج

با این بر در اندیش فصل سابع عشر از باب ثانی در مفصل اول
 و آنچه در جوف او است مثل است بر چهار جمله جمل اول در تعریف مفصل
 بجز امراض مفصل لازم است معرفت نامی باحوال او ابتدا باید دانست که هر یک مفصل را
 شرطی چند باید موجود باشد تا تعریف مفصلیت بر او صادق آید اول آنکه دو عظم
 مفصل یکی صاحب فرجه و دیگری را معاکب باشد ثانی آنکه موضع ملاقات در برابر یک
 غضروفی پوشیده دو وسطه باشد ثالث آنکه جمیع اجزای مفصل را از هر دو
 کلیه لقیقه از رباط اطراف اطراف اطراف باشد رابع آنکه در جوف این کلیه غشای رقیق
 صفاقی واقع باشد خامس آنکه رطوبت غلیظ از جی مانند بیاض البيض در جوف غشای مذکور
 متکثر باشد و هم باید دانست که در امراض مفصل با ایالات عارض یا عرض باشند از برخی دیگر و
 هر یک از آنها یا عارض است و یا مزمن و یا متوسط بین آنها و هر یک را سه باب مختلف است از ضرب
 و مستطه و ارد و بر مفصل و چنانچه او و با سایر اجزای ماده خارجی و در وقت و غیره
 در اجزای افرس و مورت این موضع شوند و قسم شده که از انتقال ماده از دیگر موضع بدین
 درم حاصل شود جمله آنهاست بدین درم از رباط مفصل هر گاه این درم خفیف طول کشیده
 باشد در او باقی میماند و یکس چون حدت کشیده باشد و مزمن گردد همیشه درم بالات
 عقیقه مفصل سراسر است خواهد بود و در درم عارض از رباط مفصل جمیع صفتها منتهی شود که از حرکت
 و بی نظیر است و باید با حرارت است و موضع متورم و بر سر است تسبیح در اجزای مفصل ظاهر
 شود و با توده در غایت و در تیره او یکدی که مفصل متورم منتهی کرده است و در جوف او
 با طرف تراخی خود متورم منتهی عارض شود و اگر این درم تکمیل نرود باشد که صفا
 مفصل با هم متورم ساخته درم از او حاصل شده یا آنکه در جوف خفت بر سر است تسبیح
 میزاید و درم مزمن گردد و در درم مزمن از رباط مفصل و جوف خفیف تسبیح اولین و بقرا
 قیصر باشد و درون جلد فوق مفصل متورم و متغیر گردد و چون درم میزاید و با وسطه تمدد طلا
 در صفاقت و در کشندگی ظاهر شود و در آورده مفروضه در او در جوفی است
 در باشد که غضروف با وسطه باز ماندن از حرکت منحل برساند و هم باشد که درم مزمن

باشد باقی او را متفرق نمایند و چون در تحت ناخن جمع شده باشد و در وسطه
 غلظت و ضخامت او منفرج تر شود باید با نرمان قدری از ناخن با بند که تا
 شود و بعد منفرج تر سازند و اگر ناخن ساقط شود و از نو نرود باید که او را با هم
 بشکل وضع بکوبند و پوشیده که بهمان قسم نمود نماید و در قسم ثانی باید که از ابتدا
 چند روز موضع متورم نشاند و از آب سرد و شکرب و سفید کج و صاف منجم
 طلا نموده و با روغن چیره موضع علت را تمییز نموده و اگر سبب این درم فرو رفتن
 منشی خارجی باشد مانند سوزن و فاشاک و غیره باید او را ببرد و آورد و تا سه روز
 صبر نمود اگر اصلاح پذیرفت فها و طلا بدون آمل بکشاید که ریم هم اگر نباشد در
 تمدد شده و در جوف سکن خواهد یافت و بعد از انقار استعمال او در وقت مذکور
 بود البسیج و برک شوکران و بزرک نافع و مسکن و جمع است و در قسم ثانی درم
 علاج چنان است که در قسم ثانی الا آنکه در این درم چون خرفت از انفراس
 بجمع صعب و فاسد گردانیدن او لازمست که در شکافتن تا غیر نرود و عین تسبیح
 انگاه اخذ نموده را مکرر استعمال فرمایند و هر گاه با وجود این درم بر می از
 موضع دیگر از دست باز غشای منفرج عظام حاصل می شود باید که
 موضع را نیز کشود و در قسم رابع از درم تسبیح منجم است که در قسم ثانی الا آنکه
 چون غلب در این درم به ملا میات متورم و طامد می شود باید که او را قطع نمایند
 این فصل در این درم تسبیح منجم است که در این درم تسبیح منجم است که در این درم
 و تقارنش از یکی از آنها در لم موضع خود فرو نشیند و مورت تفرخ او گردد
 بجز علاج لازمست که در وقت سربی در تحت ناخن فرو نشیند که در وقت
 مسک هم منفرج متفرج میماند و هر گاه ناخن زیاد فرو رفته باشد باید او را برد
 و این عمل باید و نحو میسر تراند نمود یکی آنکه متراضی بود شسته و یک تینه از او بر
 ناخن بطول فرو رود و تینه دیگر را به پشت ناخن گذارده و متراضی نمایند
 وقت با چاقوی ناخن را بردارند و یا آنکه با چاقو اطراف ناخن را سطح نموده

بمنفع

کما دی سبدل شود در این صورت وجع بسیار عارض درم عارضه مفصلی بهر سبب و بطور رسد
 و تقدیمه المعرفه انورم مفصل این است که بیستون معالجات و تدابیر لایقه تحلیل نمود
 لیکن اگر درم مدت بآلات عمیق مفصل سرایت نموده باشد تا آنکه منقبض و استخوان
 مفصل رسیم و جمعی قی عارض شود در درم نرسن نادر است که بآلات عمیق سرایت نیاید
 الا آنکه از جمله آن مفصل سخت و ضخیم شود که می که جمع شدن آنها در شل و حرکت مفصل
 عسرت بهر سبب و اما اسباب او درام مفصل است که قبل بیان نموده ایم در غلب
 این درم در مفصل مرفی در کبر عارض شود و اما علاج چون درم به یک از اعضا و آلات
 چنان مخف نیست که مفصل بهد باید بهر عسرت تدابیر ضد درم بکار داشت از ضد
 و زلو دادن و مسهم باید با طمانت منضجات و مسهلات ماده را نفیج داده و از غصه و تنگی
 منصرف و با معالجه دهند و چون بجز این قسم درم با در و عرق است که باید با
 یکی از این دو بجز این عانت نمود و آرام داشتن عضوا و این تدابیر معالجه است هر گاه
 سبب درم مفصل ضرب و مسقطه وارده بر او باشد باید از آن منشوع و کسر و سبب
 بهماض کمر طلا نمایند و چون سبب درم مفصلی چنانچه در شهر سبب باید قطعه صوفی را
 بدخن مصطکی داشته و در مفصل متورم بپندند و از مشروبات نوش در و انبیرن قی قهقه
 منع شده بود بجان میل فرمایند و در صورتی که درم نرسن گردیده باشد انفع جمیع معالجات
 انداختن مشمع زردی است با طرف مفصل و ملاحظه نمودن است که چندی علی الاطلاق
 دره از او بیاید و بجهت این مطلب لازم است شیره که از شمع بهر سبب متفرض نمود
 بوضع او درین اهل با فرقیون یا اوزیون بمالند که جاذب مده است و هم تریج بدن
 سبب اطراف مفصل را نافع و هر گاه بعد از کسر صورت و درم شکی در مفصل متورم
 باقی باشد باید مشمع مرتب از اشق و سرکه غصیل بکار داشته و از درون سبب زرد
 تریج فرمایند و چون درم مفصل با نفیج رسته می گردد معالجه لازم است که با طمانت
 نموده قسمی نمایند که ماده جیس نشود و هم باید علی نموده که در استخوان مفصل متورم
 مختص و منجمد گردند و این معالجه ایونی آن کیوسن نامند و در صورتی که طبیعت باطل

باشد با تمار و مفصل لازم است که عضوا بر سببش دارند که ما بعد از کار نیفتد چنانچه
 باید در درم مفصل اطراف ساغله را راست که از دره تا راه رفتن ممنوع نباشد و دست را
 کج تا غذا بپزند خورد و چون قیام بدن تحلیل و جمعی قی عارض شود جز قطع عضوا از فوق مفصل
 چاره دیگر ممکن نیست جمله آلات درین درم صفاق محیط مفصل متورم شود از ابتدا
 از بسیار خفیف بلکه خفیفی که میسج تمام نشود که هنگام که از طرفین مفصل لغت رند
 قدسی تمام کرده و لیکن که این درم با جمعی عارض شود در این صورت او را جمعی صغیره خوا
 بود که می که حرکت متعسر است مستنع باشد و بعد از چند یوم از سبب توجی در مفصل تمام بظهور
 و وجع اشتداد باید بهر معرط و جمعی قی بعد چند مفصل متورم و منفر کرده و بهترین
 نتهای این درم خشک شدن مفصل است و لی باشد در صورت نرسنیت که در طبیعتی درم
 مفصل جمیع و از او اکس طبعی عارض شود و سبب این درم سبب است که عموما در درم صفا
 سابق ذکر فرموده و اما تقدیمه المعرفه این علت در صورتی که از فرجه و مسقطه بهر سبب باشد
 اسبب است از آنکه از علت مزاجی و از ابتدا معالجات و تدابیر سبب استخوان درم تحلیل
 نمود و اما علاج او از آنکه سبب چنانچه اگر سبب م مذکور مرض لغتس با درم صفا
 یا ریح افزایند شود بجان و سایر ادویه مخصوصه بدانها میل فرمایند و هر گاه
 سبب منضجات باشد روغن های مرهم مین می مورد و ادویه پدید بکار دارند با
 در صورت عسرت و درم زلواند خسته و آب سرد مزاج به نفع و خاص کمر طلا نمایند
 و بعد از کسر صورت و درم به شمع و ادکان مخله از قبیل اشق و سرکه غصیل در روغن
 سبب استعمل نمود و انداختن مشمع زردی که بجهت جذب ماده بهر سبب است
 جمعی که قبل بیان فرموده و هر گاه از معالجات مذکور تری مرتب نگردد یا اسبب است که
 طرفین مفصل متورم با باقی مانع نمایند و لازم است که همیشه مراعات بنیه تحلیل
 و با عذبه تقویه قوامی بن او را حفظ فرمایند جمله در اسبب درین درم غصایف و قظیم
 مفصلی باشد که در درم این آلات عمیق از ابتدا وجع خفیف و بعد از چند یوم درمی از سبب
 اجزای مفصل بهر سبب که بعد از چند روز مده از او حاصل و منفر گردیده و غصروف

و چون صفاق منضج

جوف مفصل فاسد عظم را بریم سازد و اما سبب علاج این چنین است که عموماً در درم مفصل قبل از کوفت یافته و اگر چه میان نموده ایم تفصیل درم هر یک از آلات مفصل را ولی مع تیر دادن که این درم در چه آلت از مفصل عارض شده بسیار متعسر حال لیکن بجهت معالجه تشخیص نمودن این درم در جلد فوق مفصل یا نفوس است و در صورت درم مفصل استنباط بدین که درم تسخیر بریم شده یا بابت کفایت بنمایند و تمیز آنها بدین تفصیل است

در درم جلد ظاهر فوق مفصل	در درم مفصل که با بریم باشد	مفصل که با امانس طریقی باشد
اگس در یکجا مفصل است	اگس که در جمیع اجزای مفصل ظاهر	اگس متوجهی در اطراف مفصل ظاهر
بداصلاتی دارد	در این از بعضی منفرد و بعضی در جمیع است	مفصل ظاهر است
در جلد در و حرکت زیاد	در جلد شدید و عارض حرکت مفصل	اگر چه حرکت متناهم شود لیکن در جلد مفصل نیست و حرکت شدید است
ممنوع حرکت مفصل	ممنوع است در عین حرکت	در عین حرکت صدای مفصل نشنیده و در بیان صدای مفصل در آن
غلبه عارضه و خوف است	غلبه است	همیشه نرم است
در بعضی اجزای در بعضی بیرون می آید	همیشه عارضه دارد	همیشه بیرون است

فصل نهم در عیاش از بافتار است درین درم حفره و یک که بیرون از کف است اما یعنی حفره و یک و این درم که جلد فعال را عارض شود یا حاد و یا منفرط عارضه و یا بواسطه حد مشهوره یا با لذات هم رسیده اما علامات او است که در جمیع صیغه ها منتهی است که اگر چه در وقت بروز عیاش که عیاش از درج که متناهم و شاکلی باشد و هر گاه در کمال حرکت در جلد ظاهر بود ولی چون با فوق او را متحرک سازد و جوی مفصل در کمال عارض میشود و چون عضلات بیرون قدری تورم میگردند پس آن شخصی که در وقت آنها بجانیه مقعد واقع است قدری فروتر نشیند و فخذی را بجلد بقدام منحنی و محور پا بجانیه حتی میل فرماید و در صورت شدت مرض عیاش سراسر است و از بسیاری درم بیاد راه رفتن عیاش ازیت بنماید و هر گاه درم بود عیاش زود منقرض و در او اندک فسخ کرد و با شدت که در او منقب نوسیدگی

و باقی

و با سافل منقب شود و رسم باشد که بریم او مفصل را فاسد سازد در این صورت رسم فخذ از حفره خارج و در خلف عظم درک قرار گیرد بنا بر این پاکر تا به و قدم بجانب پس می نماید و در کوفت خمیده کی یافت شود و از شدت در جگه کثرت ماده باشد که جمعی دقتی عارض صورت بلکه عیاش گردد و یا آنکه چند قطعه از عظم فاسد بریم خارج شده و بجای آن باید و بدانکه این درم سه زمان است در اول زمان عیاش با جوی خفیف در درک عارض و از جوی حرکت خسته و متاخری شود و با ممدادان بعد از آن نخستین از خواب در پائیند و خشکی باشد و بعد از چند ساعت خوب شود و در این حالت شباهت دارد بر یاج فرسده و در جگه درک باشد چند ماه طول کشد و هم باشد که بسال سیما در از راه فرستادن عیاش را بکشد و در دوم زمان با عیاش طویل نماید و در این حالت مصلحت و غرض تحت و فرو نشیند و فخذ مسترخ و نهزال هرگز نشود و از حرکت متناهم شده و بنماید و قدم بجانب حتی میل نماید و اگر عیاش از راه فوق در کمال است لیکن در جگه و انحنائی از کوفت یافت شود و بعد از ظهور این عارضه در درم رسن فخذ دریم و از موضع خود بیرون آید این حالت در زمان سیم است و بعد از فساد در کوفت منقرض شده دریم بکلی منقطع شود که عیاش را جمعی دقتی عارض و هلاک شود و سبب این مرض نیز سبب است که در او رام مفصل قبل بیان نموده ایم و بخصوص صاحبان مرض خنازیر در عین طفولیت غلبه بین علت مبتلا باشند و اما عاقبت او متخلف از در اولی هر گاه معالجات و تدابیر جیهه بعمل آید بجز است بخلاف آنکه در درجه ثانیه تا ثانی روایت دارد چون اغلب ایک سازد و یا آنکه پای عیاش کفایت شود و اما علاج باید بنا بر حدت و در ذات مرض نمود چنانچه در کمال اول باید پارا پارا با کمره آرام و کوفت نمایند بجز یکدیگر هیچ حرکت نکند و از راه گذشته جمیع مواضع فخذ را لمس نمایند هر مواضع از راه که متناهم و مروج باشد زار نشیند و یا جامت بدان موضع نمایند و با عیاش مشهور ماده را در عیاش منقب و با عیاش میل و منند و از هیندیاج رصاص و زرشک و کمره اطلاع نمایند و بعد از کثرت صورت درم تریم بدین سیما دیدن نفعی کلی دارد و در وقت که سبب این درم در خنازیری باشد معالجه بر وفق او نمایند به استعمال روغن ماهی

چند موضع

موسوم بود و ادویه بدیه و فولادیه و پوست سبزه کرد و دوج و شال آنها و هرگاه این درجه
 از مرض طول انجامیده و تجلیل زود لازم است که بموضع علت مشمع برنده اندازند که
 کفایت نماید باید باغات داغ بخورد از باطن موده و درم انظار جذب نمود و در آنها
 مرض استقام بماء حار معدنی و کوه کردی بکل رافع علت خواهد بود و اما اگر سنگام دوم
 که در بطه معاصر صلیط و علت اعظم سرایت نموده باید با این سرخ مفصل متورم را سه
 چهار خط داغ نموده و بعد از آن را بکوه آورده و بموضع او نهند و اگر بعد از این عمل در وقت
 کفایت خارج نشود لازم است که همه روزه موضع داغ را از بدن بسیقون اهل
 نه بین نموده و باید داغ را در زمانه بین عظیم و صغیر راس نخه بکارند از آن در صورتیکه
 علیل از داغ خوف باشد یا به از خوشتر شدن بپوچه تفاضل نوزند و وجود این
 معالجه را دلیل است تخفیف جمع و استادن یا بجز طبیعی خود و در این وقت بر معالجه
 است نه بین زمین و بیرون و در اطراف مفصل متورم را بجهت باغات بر تکلیف موده موز
 و در بطه آنکه این درم بکس مالیت با و علی نلک در کفایت و علیل را از حرکات
 عتیقه و باقیه جیب است لازم است و استقام بماء معدن که کوه بسیار رافع است
 و در سنگام سیم از آرام ماندن مطلقا و تخمه بند نمودن یا باید طبیعت باغات
 نوزد که مفصل عید بنام نماید و لهذا باید علیل در همین حرکت عصا بریز بخل
 گذارده و با هوای معتدل در نقل نمایند تا نجات یابد و در صورتی معالجه استقام
 نماید که در موضعی مده جمع آمده باید او را منفر ساخت و همگام از کثرت سیران
 بریم خوف آن باشد که باید بین ناقص قوی تجلیل نوزد باید ادویه و شکر به مقویه تا
 شراب و جوهر که کشته و مطبوخ پوست لودر و عن ای بکار دارند و از اغذیه کباب
 و آب گوشت با قلیل نان میل فرمایند و در غلبه باشد که در این سنگام چندین
 سال بعضی شقیق ناموری در موضع علت باقی و قطعات عظم از آنها خارج شوند
 و بعد از خروج از آنها از معالجات و ادویه داخلی استیام پذیرند و بعضی نیز
 استخوان این فن در این مرض اس نخه را کثرت و با اثر قطع نموده اند ولی چون

اعمال

اعمال عظیم و خفیه است ترک او را اولی نوشته اند
 فصل ناسع عشرین ابنا الشربیان ورم مفصل عصبه و سبب و علامات و علاج او
 و این ورم از نوزاد است و مانند آنکه ورم مفصل قد و از ابتدا او را وجعی است
 که از مرفق او درک شود و از شریان در حرکت است و قوی که در سیمای در لیالی
 بنحسی و هزال او و در سنگام دوم و صحت از مرفق منحنی و از بدن دور است و کتف
 فرو نشیند و مساعد طول نماید و اغلب در این وقت جمعی نیز عارض شود و در سنگام
 سیم که پس عصبه از مغاکش خارج و بجانب اعلی و حوشی میل نماید و کتف روی
 کتف صاف و مسادی و در مان انکتف بر آید و لهذا دست کوتاه نماید در این وقت مفصل
 مده که در نوزاد ورم از چند موضع منقطع کرده و سبب و علامت این علت بعینه مانند آنکه
 در ورم مفصل قد ذکر رفت
 فصل عشرين ابنا الشربیان ورم
 و چون در این علت از قدرت ورم جلد که مده عظیمی یافته جلا و شفاف و بیاض بهر س
 بنام علی و لنگ او و در بعضی بکه نیز نامیده اند و این ورم از او را مرم نمند و در ابتدا کمی
 او را دوج خفیف در کبه قدری خشک شود و این جمع یا در جیب خرابی رکه مایا باشد
 یا آنکه از ضغله بجانب حوشی و در جیب عارض شود و این حالت که کمی خفیف و کامی
 شده است باها و سالها طول کشد تا آخر الامرو دوج بیفزاید و رکه بر آمده متورم شود
 و درم در بعضی اوقات این دوج و بعضی بکمی تمدد است که از صلابت که با استخوان
 در با اندازد که ورم زایل میشود و بکمی منحنی کرده و ماه نخست مجموع نموده جلد مجمل که بهر سبب
 و شفاف بهر سبب و ادویه لایحه بکوی خرب طایر شده و بعد از چندی موضعی از
 جلد کتف بهر سبب و منفر شده و صدوی آینه با جین از او پلاید و اگر میل نوزد و فرو
 برده سیاه شود و با لایحه عظم و منفر نیمه در این موضع خرابه که در سبب این ورم
 نیز سبب است که قبل در ورم عظام مفصل ذکر شده و مخصوص صاحبان خنایر و مفصل
 در کتف و غلبه بین علت مبتلا باشند و علاج عمومی است که در ورم مفصل قد
 ذکر شده و در ورم است که معالجه باید فراموش نماید و مخالفت صاحبان علت

از حرکت درم اهل نورد و داغ نمودن موضع علت
 و عشتبرین از باقی است در دردم فقا و این علت بنا بر هر یک فقره علامات و در عرض
 مخصوصه و مختلفه دارد لیکن از علامات عامه او این است که بعد از ضربه وارده بر فقره یا
 سر یا خوردگی او و از افراط در جماع و جمعی در یک موضع از فقار هر چه بود و اگر چه این جمیع
 در بعضی خفیف و در بعضی شدید است لیکن متردد و جابر با لبر تسکین نیاید و بعد از چند
 یکی از زرد و اندک فقره بر آمده و حرکت بدن را و این روی داده و از راه در جستن
 شود و برود در جمیع میزاید و در موضع علت فراد کمر و پاهای است و در اینها می از مرض نشانی
 و امعا کسب سیرخی و مغز و در عمل آنها نقصانی یافت شود و در صورتی که دردم در یکی
 از فقار نظیر پیش علیل یا علاوه بر اعراض مذکوره نفع شکم و در جمیع و ضلوع و صین
 النفس عارض دریم حاصل شده از دردم نزول بمغابن یا قریب بمغابن مستقیم یا
 خلف نموده و علیل را می در قی فاضل و ببلاتک رسد و در بعضی رخسار و کسب سیر
 مزمن و جمعی او خفیف و یکی از فقار بر آید بدون آنکه علیل محسوس شود که او باشد
 و تشخیص او را با فاقان اعراض مذکوره از نقل با و غیره باید نمود و همیشه این دردم
 بریم منتهی شود و بعد از تسکین صاحب این مرض مشاهده شود که یک یا دو فقره دریم
 و از بطن آنها غلیظ و در اطراف آنها مده جمیع و خشیه محیط جماع واقع و در جوف این
 فقار متورم اند و سبب این علت در اغلب مرضها نیز و افراط در جماع و عین او
 قریب منضمه و منظمه و آمده بر فقار است و چون سیر و در فقار این مرض نشانی
 کون داده و علامت ممکن الفلاح است لهذا بعضی از علامت است نهایت منظمه
 یا تشخیص در در جمیع فقره می با و نیا به و بقا و عمل و کسب سیر که علیل را یکی از فقار
 مذکوره عارض شود علاج باید جهت تمام تمام فقره مذکوره از طرفین آنها استخراج را
 بقا دارند هر موضع که از فقار منضمه شود و علیل است بر علت فقره آن موضع
 چنانکه گفته را در آب جوشانند و از فقار منضمه را محسوس شد که منضمه کسب
 باقی نماند معیست که فقره آن موضع منضمه و امعا حلاج باید بقا نمود

از کسب شده بموضع علت زرد نشانی و علامت نموده آنکه شمع زردی که بدان موضع انداخته
 و اطراف او را از زمین و این کسب سیر می فرماید و از مشروبات دویه صند دردم باید بجا
 داشت و رسم از استعمال روغن گل داد و دویه به در این مرض نفع کل حاصل است و هر که
 بطول انجامد و یا تجدی در موضع علت بطور رسد بر معالج است که آن موضع را با آب منجم
 یا فیلد بسوزانند و بجای او روغن فرنیون یا زردی که بمالند تا چند ماه مده از او سیال شده
 و ستر فانی اطراف تمام شود که بهترین دلیل است بر نفع منضمه و باید علیل را با لبره از کسب
 باز داشته و قوامی او را با دویه و اغذیه مقویه حفظ فرمایند و هر گاه با وجود بر این دردم دلی
 در یکی از مواضع مغابن بطور رسد کسب سیر او جایز نیست الا آنکه استعداد تامی با فقار یا به
 آنکه قدری بکشاید و هم است که با عانت آتی موسوم بتروکار منجم ساخته و مده جمیع
 جوف او را منضمه سازند **هفتم** تا فی از کتاب که دل جراحی در این
 جراحات وارده بر بدن آن با قسم و سبب و علامات و علاج آنها و شملت بر سه باب
باب اول در ذکر قسم جراحات و علامات و طریق التسیم و علاج آنها بطور کلی
 و شملت است بر سه فصل **فصل اول** در تعریف تقسیم جراحات و علامات که از هر یک
 با عانت آنها و امعا جراحات عبارت از تفرق اتصال که حاصل گردیده باشد از فقره
 شدید یا آتی قطع که در اول دردم از او سیال شده و اما کل جراحات
 منقسم نموده اند بنا بر آلات منضمه و عضو منضمه و طریق وقوع و سبب و جانب
 محل دردم و اما مرافق آلات منضمه منقسم گردیده در جراحات منضمه و منضمه و
 نامحسوس جراحات منضمه و منضمه و در او نامند که آتی از آلات بیان بعد از
 جراحات بر کسب سیر منضمه گردیده باشد و اما مرافق کسب و کیفیت آلات منضمه
 تقسیم یافته جراحات منضمه و منضمه جراحات منضمه او را نامند که جوف تفرق اتصال
 تغییر دیگری در عضو علیل منضمه شده و جراحات منضمه آنها می باشند که علاوه
 بر جراحات علی مزاجی نامند و از فقره منضمه و منضمه جوف علیل همراهم آنکه از
 جراحات منضمه منضمه عروق عظیم هم کسب سیر سیال و پیشی خارجی یا قطع

که بود بطه فریب کسور که دیده در او باقی مانده باشد با سایر اعضا و اما بنا بر همیشه است و جا
 و جهت و عمق منقسم نموده اند در جراحات طویل و عریض و مورب ظاهر و باطنی عمیق باغ
 و در جراحی که از شدت ضربت لخته از آن عضو زایل شده باشد و اما موافق آن عضو فرو
 منقسم گردانیده اند در جراحات جلد و لحم و عضل و او تار و عصبان حشا و عظام
 و غیره و اما بنا بر عضو مجروح منقسم نموده اند در جراحات ریس و عروق و اطراف
 و شال آنها و اما علامات لازمه هر یک جراحی را در آن جمله است و جمع و تفرق تصال
 و جریان دم و دردم و جوی و بعضی مواضع عصبان را و جمع در ابتدا با شیب عصبان
 در عضو مجروح مسسره و اولاد از عروق دم و جوی در جمیع اجزای آن عضو است که
 شدت و ضعف داشته است بقوه عصبان آن عضو و اما سیلابی دم موافق
 عروق مجروح است در جراحات منقسمه اند از آنست که در جراحات
 منقسمه و منقسمه و اما تفرق عظام و باطنی و جلد آن عضو است و بعد از در
 فریب و بطه و قول بود که جراحی عظامی در آن عضو هرگز و متدش که در آن
 و درین و اطه تسبیح کرد با کورت و جوارت شمش آن عضو و در جمیع ششها و با و اما
 موافق مواضع جراحات و مزاج عریض و کوه و باطنی و عظام و عضو مجروح و جوی
 است و درین عریضی که جراحی نامند نه تنها با عظام جراحی است بلکه از در
 جراحی صغیری عریضی صلب با بی عارض شود و بلکن و اما یکبارگی که نامی جراحی
 قریب یکبارگی که نامی جراحی است با آنکه منقسم جراحی مانده باشد یا ماده ای فرو کرده باشد
 و در بعضی جراحی باطنی خواهد کرد و بنا بر مزاج عریضی عارضه یا درمی
 یا عصبان که عبارت از عریضی است و یا باطنی و یا عروق است که در بعضی
 عریضی و در برود نماید در آن مواضع منقسمه و جمع شده عریضی است باطنی و عظم است
 و سیلابی دم و شمش و عظام که از بی انکسار دم و سیلابی دم و سیلابی دم و سیلابی دم
 زلات قوه حاصله است و در جراحی است با عصبان و در آنجا که
 شش جراحی در او بر خوردن عروانی مستحق است طویلی و در کت دم و عصبان

و اما بعد از آنکه در میان عروسی مرده شد و اعضاء عصبان میزد و اما طریق استیام جراحی
 بدو که است یکی بطریق قریب دیگری بطریق بعید و یا ماده آن در صورتی که جراحی مفرد کنی پیش
 قریب یکبارگی که و اما شش منقسمی از رسیدن به بطریق قریب استیام پذیرد بدینکه اول العبد
 از درود جراحی است سیلابی دم یا عریضی از او شمش که دیده و مطلق سار و کنار می
 او را یکبارگی که با طبیعت عروق شریه را نمود و در فو و نشان را یکبارگی که متقل ساخته و استیام
 باید و از آنجا یکبارگی که حالت در دست بعد از عمل میاید استیام طریق قریب نامیده شده
 و اما چون کنار می جراحی متد باشد بطریق بعید یا خون از او شمش شده و در جوی
 جراحی تا لیل طانی که از او ریم حاصل میشود برویند و این لیل را ابتدا صغیر و متلی
 باشد از دم و بر در صلب یکبارگی که متد شوند و با خز و سطح جراحی از جلدی رقیق
 پوشیده استیام باید و این جلد را جلد اثر می نامیده اند و چون این حالت بطول می
 استیام بطریق بعید و ماده نامیده شده است و اما عاقبت جراحات موافق کیفیت
 و کیفیت او مختلف است مانند آنکه جراحات مفردی که اجزای عضو کمتر منقسم
 کرده باشند قریب استیام یا طبیب جراحات ناخسته در ماده صلب استیام باشند
 و در صورتی که ششی جراحی در جراحی باشد اگر اخراج او ممکن است عاقبت او نیکو
 والا در آن دارد و اگر آنکه با لسن و مزاج عریض عاقبت او مختلف است چنانکه در
 سن شبان مزاجی سالم جراحی بهتر از آن استیام پذیرد که در کوهل و
 ششای که مزاجشان بر اسطه خازیر و آبله فرکی مانده که دیده باشد چون این
 اشخاص تحمل است که جراحی تبدیل کرد در بقره خبیشی دیگر آنکه بنا بر
 شرافت و خاست عضو مجروح عاقبت جراحات مختلف است مانند آنکه در جراحی
 دارد بر عصبان شریفه در آن و خطر دارند و لهذا جراحان بین اطه منقسم نموده
 جراحات بلکه مانند جراحات دارند بر قلب و نخاع و جراحات صعبه که شش
 استیام باید و شاید بهلاکت رسانند و جراحات خفیفه و هم موافق عضو مجروح
 عاقبت جراحات مختلف است مانند آنکه عضا کثیر العروق و الدم یا صعب است

و در این اتفاق باشد اتهام او قید
 خواهد شد اما چون کنار می جراحی یکبارگی
 ع

۷۱
 از غده آنها در صورتی که جراحی بر شریان وارد آید مورث مرض انوریزم خواهد شد و از آنجا که
 عصبی موجود کرده اعراض عصبی از او بطور رسد دیگر آنکه موافق حالت صاحب
 جراحت و معالجه باقی بماند اما غده آنکه اگر سبب علاج جمع و وقت باقی و معالجه
 حاذق باشد بهتر از آنست که سبب علاج موجود نباشند
 فصل نهم از باب اول در طریق علاج جراحات است کلیه بجهت این معنی لازم است
 که خوب تشخیص ملاحظه فرموده و سیلان دم را رسد نمایاند و کسی خارجی باقی خوف
 اورا انخراج و بنا کالت جراحت تا اگر کتبخانیه استیام اورا بطریق قریب صورت
 امکان باغبیه در عدم امکان انجرامی که مستکام استیام حاصل بگشاید زایل است
 و از امتحان نمودن تشخیص داده میشود آلات مجروح و مقدار جراحت و عمق و وجود خارجی
 در او و اکثر از قوه بصره این حالات میشود کرده اند و در بعضی از ملس با صبیح یا با عانت
 باید امتحان نمود و بهترین مستکام امتحان همین در دو جراحت است زیرا که بعد از ظهور
 در دم این عمل صعب خواهد شد و هم باید آنکه ممکن تشیخ آلات واقعه در حضور بادند
 یا آنکه از کتاب بخوانند و هم باید استفسر کردید که بجهت این جراحت وارد شده
 است بسیار پیشتره و آلت جارحه چه بوده است و در بعضی اوقات از رطوبت
 سیاله از جراحت میتوان استنباط کرد آلات مجروح را پس آنکه اگر بول دفع شود
 و آلت برود و جراحت بشانند و اگر صغیرا منفع کرده جراحی کبر و دلیل باشد
 و اگر بر وسطه صبار تشخیص میتوان داد لازم است که در صورت امکان از ملس استیام
 یا با عانت میل نقره که در سرد و کمد باشد معلوم نمایاند آلات مجروح را و بعد از
 امتحان و تشخیص معالجه است که بدقت کامل بطلب باشد و در سیلان دم نمایاند هم
 باید دانستکه میشود بر وسطه ضرب عرقی بالمره قطع کرد یا به تنها مشقوب شود اما دلیل
 جراحت شریان است که دم اجزای منفصله دفع کرد با جهندگی و از انقباض
 بمافوق و در سیلان خواهد شد و از دورید مجروح دم سو قلیظی بطریق اتصال
 باشد و از منقطع بمافوق آنصورتند و نکردد و از عروق مشرب مجروح قطره قطره

انته

۷۲
 باشد آنکه از خون دفع شود و اما سیلان دم یا بنفست خود سد کرد و یا از اعمال
 و صیانت و اگر شریان وسط الوعائی که نه عظیم و نه صغیر باشد بالمره قطع کرد و بر وسطه
 تقطص نم اوج کرده و سیلان کین باید یا آنکه قدری خون بخلاف شریان منصب
 و بنجه گردیده و منقطع سازد اورا و بدین واسطه سد سیلان شود پرورد از موضع مجروح
 تا محل اشغاب این شریان مسدود کرده و یا آنکه جدران شریان مجروح بهم متصل
 گردیده و مانع آید عبور دم را و اما در صورتی که جراحی بر یکجانب شریانی وارد آید
 از آنجا که طبیعت قوه انسداده خون بخلاف او منصب گردیده و حجم اورا
 وسیع سازد و مخزنی بجهت خود بنمایاند و چون در عین عبور خون در این کسبه ظل
 میشود و در آن محسوس خواهد بود و این حالت را انوریزم مجازی یا ضربته مندره زیرا که
 انوریزم حقیقی آن است که شریان منقب گشیده شده و خزانه رخته باشد
 و جراحات شریانی با در استیام بطریق قریب و اما از عمل بی و بطور
 صحتی سیلان میکرد از انقباض شریان لیست او و یا پچاییدن در این
 و یا با استعمال ادویه قابضه و آبن داغ و مثال آنها و انقباض شریان با بر وسطه است
 و یا بدون واسطه اما انقباض بدون واسطه بدین قسم است که پنبه یا قدری گاه را بعضی
 ادویه قابضه آلوده و بد آن شریان مجروح نهاده می بندند اما بدین عمل عمادتی چند
 نشاید چون باز نمیدارد طبیعت از استیام بطریق قریب لهذا استیام نباید
 الا مستکامی که خون از عروق مشرب بیاید یا بجهت سد او ممکن نکردد و در اکثر استیام
 آب نجس متواتر در نهاد کافی است اما سد بر وسطه آنرا مانند که با این شریان
 مجروح و شریان واقع در فوق اورا با انگشت یا سبب معصومه که با صلح طریقه
 نامند یعنی معصومه سبب محکم لغت رند بحدیکه جدران شریان بهم متصل گردیده و مانع
 از عبور دم گردد و این عمل را غلبت مستکام عمل بدیکار بکنند تا خون زیاد دفع
 نکردد و مایه بدن ناقص نماند یا آنکه هلی باشد تا بطریق دیگر سد او نمایند و
 اما با عانت صبیح بدین گونه شریان را منقطع می کنند که با یک ایام اینان

بروی قسم نهاده شریان فخر از فوق عضو مجروح را محاذی زاننده از عظم چنان
 بقسطارند که ضربانش ساقط شده مانند آنکه شریان فخر از فوق محاذی زاننده
 عظم خانه و شریان عضله را محاذی عظم عضله و شریان سبباً ترا محاذی زاننده فخر
 حقن باید فشرود لیکن از آنجا یکجا اصابع بود خسته میشوند و نایب خوب ما همیشه
 حاضر نیست سبباً اختراع نموده که از ضعف او دوران دم ممنوع کرد و این
 است را طوری که نمیدانند ما خود از وقت طوری یعنی چرخانیدن و دو قسم از این
 میسر است بکار داشت یکبار که در همه اوقات ترتیب امکان و سهل است یعنی
 طریق بسیارند که پرل بسنجی بمقدار کف دست برداشته و در لته نهاده و
 عضو به بند نه بقتی که مستحک بر روی شریان واقع باشد آنجا چوبی در دستمال
 گذرانیده و به چایند تا محکم گردیده و شریان را محاذی منصف سازه که ضربانش
 ساقط کرده و قسم شانی را که موسوم است به تورنیکت قبی بنام حکمی که فخر
 او است عبارت از دو ورق فلز و میل است بس که گفته که این دو ورق را
 بیگانه یکدیگر نزدیک و دور نمایند با قطعه چوبی که در جوف چرمی نهاده اند و به پلات
 موسوم کرده با نوادی در طریق بکار بردن او چنان است که پلات مذکور که عبارت
 از کوی چوبین باشد بر روی شریان نهاده و نواد را بدو عضو پیچیده آنجا میل را
 که بدو قطعه فلز منفرجه است بچایند تا آنکه نهاد متمدد کرده و بدین واسطه
 کوی مذکور شریان را بفشارد و سیلان مسدود کرده و هنگام استعمال این
 جراحان در جهت معرفی کامل بعبیر شریان و واضح است که این اثر اندکی بدیده
 بعضی نماید که اند از خوف آنکه مبادا فخر یا عارض شود و آنجا بیگانه شریان
 مجروح گردیده باشد از خوف مرض انوریزم لازمست که همه دست را بمسوات
 منقطع نماید زنده بدین طریق که اولاً با عانت طوری که یا صبیح سد سیلان نمود
 و جراحان را با لته آورده بمشع داخلون پوشیده و بعد لته دیگر که چند تو
 نه نموده اند بر روی او نهاده آنجا با نوادی دسترا از جی به پیچید و چون

این عمل را
 در صورتی که
 شریان را
 بخواهند
 قطع کنند

این عمل را
 در صورتی که
 شریان را
 بخواهند
 قطع کنند

برقی

برقی رسند رکاب نند از او که زاننده و به بندند در صورتی که شریان از فوق برقی
 مجروح گردیده باشد بجهت سد سیلان او یکباره لته را در لته نمایند و آنجا بطول
 موضع مجروح از شریان نهاده و با نوادی محکم به بندند از این عمل سیلان مسدود
 کرده و شریان مجروح در چند روز ترمیم پذیرد و به همین قسم شریان کف در زدن
 در صورت جراحی باید بست و تفصیل این مطلب در جلد دوم در فصل مفصلان
 شده است و اما مسدود کردن شریان بهترین اعمال و سلم شقوق و در اغلب مواضع میسر است
 بجا و وقت از روی خاطر جمعی و شریان را از دو موضع میسر است یکی از فوق موضع مجروح
 شریان اصل را که بعد از تکشوف نمودن می بندند و دیگری در موضع انوریزم ذکر خواهد شد
 و با از نفس جراحی که شریان مجروح را با انوریزم کشیده و با سیلان می بندند
 چون این سیلان از شریان خارج است مورث ایذا و ایلام شریان میشود و تورم جرم
 شریان و طبقات او مانع سیلان خواهد گردید البته اگر شریان جوانتر گرفته و با سیلان
 بسته و قدری کشنده مشاهده میگرد که طبقه داخلی او منضغ و بجانب داخلی شریان منطبق
 شده و معبر او را مسدود سازند بخوبی که اگر آب نخون در او بریزند خاموش دارد
 لهذا همین عمل را در این نوع مشاهده میشود و میسر است عمل نمودن این قسم که با سیلان
 شریان منقطع را بسته و کمی کشنده تا طبقه داخلی او منضغ شود و اما طریق عمل
 این است که شریان را در موضع مجروح و در بند و عقب مجاد او را آنجا بکنند
 جهت دارد و این شریان را گرفته و پیش کشیده و نایب پرده و بعد عمل را بسطاکم
 موم کشیده برداشته و حقیقت نخون و بر روی انوریزم کرده و با عانت دو صبیح صبیح
 پیش دو انوریزم تا بر روی شریان رسیده و کشنده و نایب کرده و بجانب از سیلان
 مقراض و جانب دیگر را از کجا بخواهد بیرون و باقی گذارند از این عمل بنا بقاعده
 لذت تا چهار روز شریان از جای که بسته شده قطع گردیده و با فشرود مسدود
 است تمام یا بدو در بعضی باشد که شریان منقطع منقلص گردیده و بیسوی مجاد او
 نماند و از شریان سیلان حاصل قریب هلاکت رسد در این صورت باید عمل

یکنه آنرا سستی در شریان من حیث المجموع آلات مجاوره نموده شریان که با یکدیگر
 در عصب عضلات داد تا در غیر هم را به بندند و طریقی عمل این است که ریش
 موم کشیده محکم را از سوزن منحنی تندی گذرانیده و سوزن مذکور را بیک جانب عضو
 فرو برده و از جانب مقابل خارج ساخته و ایضا از محل خروج فرو برده و از جا
 دیگر بیرون آرند تا برسند بموضع که اول فرو برده اند در این صورت شکل
 مربعی بوجود خواهد آمد که در وسط او شریان است آنگاه دو لب از ریشمان
 کشیده ذکره نمایند از این عمل سبع آلات واقع در ریه شریان بسته
 و شریان مقطوع مصلح را منقبض ساخته و بدین واسطه سیلان خواهد شد
 ولیکن این از اعمال بسیار ظریف است بواسطه آنکه از بسته شدن عصب مجاور شریان
 باشد که مرض گزاز یا غرقا یا عارض علیل با هلاکت رساند و لهذا در صورت
 یو بجهت شریان ممکن نکرد اسم آنستکه مافوق موضع مجروح را که شرف از آنجا
 شریان را به بندند بخوبی عنقریب در باب مرض ابو یزید و اعمال او تفصیل نکرده
 است لکن در این و چون ریشمانی را که شریان با او بسته شده از شریان خارجی
 است و میمانند بیانیته سیام را علی هذا در وقت که شریان صغیری مجروح باقی
 گردیده باشد اسم شقوق است که با انبری درین شریان را گرفته و چند نوبت بجا
 راند و مانند از این عمل طبقات شریان مصلح گردیده و مانند گلزن حلقه زده
 و بعد از آنکه در دست و سیلان تسکین یابد و از استعمال قوا بعضی عارض شریان
 جمع و دم سیال منجمد میگردد و استعمال در آنها مایه شلج عرق و آب ترمیمی و کالت
 کبود و کالت کلابی و صمغ عربی و دم الاغین و دراتیانج و در آن وقت که آنها است
 و در قوا بعضی است که از آنست که عبارت از جرم مایه موجوده است و اگر چه استعمال
 او در قوا بعضی در عروق مصلح است که شریان عظیم از آنهاست که در
 بل التیسام را نیز مانع آید و اما کیرا با این یافته کار دارند در صورتی که چند شریان
 مجروح گردیده و دم از آنها سیال باشد و تقسیم و یکسره و ممکن نگردد و لهذا

دیگر خارج رخته و از
 همین سوراخ خود بیرون
 برده و از جانب عم

از عمل

از عمل بی که بکوف انف و در آن وسیله تقسیم مجاری برده باشند که گاهی لابد شود که
 نمایند از برای سه خون و از آنجا میگردد بعد از سه سیلان ممکن است تا بیاضی کشنده
 و خون جاری شود لهذا بر جراح لازم است که مو قبل بند علیل را همیشه در نظر داشته
 باشد و از حرکات منعش نماید و سبب سیلان بعد از شده خروج ریشمانی است
 که با او شریان را بسته اند و بواسطه آنستکه قدری دم در آن عرق گرفته و منجمد
 گردیده بود و از آنکه لایحه عرق مفتوح پس سیلان دم عارض شده بجهت علاج
 باید آنکه با عانت آلت مرموم به طوریکه و یا با استعمال قوا بعضی مذکور سیلان را
 تسکین دهند و هر گاه با این حالت عملی در بدن مشتعل گردیده باشد از قصد نمودن
 محبت که سیلان دم سرد و سرد و بیاید در دست که در بعضی اوقات باشد که جرحی
 بر ریشمان آنکه سیلان دم عارض شود و سیلان ثانی یا نتیجه نامند و سبب تفریح
 جرم شریان یا عروق عینی است علیل را که سیما در صورتی که چند استیصال مجروح
 مجاور هم خواهد آمدند به بندند بیشتر که در حالت ماده آمدن سیلان ثانی عارض شود
 در این وقت بستن شریان موضع مجروح ضروری خواهد بود زیرا که از لذت جرم منجمد
 خواهد گردید بلکه اسم آنستکه او در قوا بعضی بکار دارند اگر سیلان تسکین یافت
 و لا بدند در آنکه شریان عظیم واقع در قوا بعضی مجروح را منکشف ساخته و به بندند
 چنانکه عنقریب عمل او را در باب مرض ابو یزید ذکر خواهیم نمود است و الله اعلم
 دم دریدگی را بجلایاتی که سابق ذکر نموده ایم تمیز باید داد که چه در بعضی باشد که دم
 به مانند دم شریان مجروح در وقت است که در وقت دریدگی مجروح شریان در واقع
 باشد و کالت است او حرکت نماید و از انقباض مجاورون موضع مجروح پس سیلان
 گردد و هر گاه در ریه صغیری مجروح گردیده باشد سیلان او بالذات تسکین یا
 سیما در صورتی که علیل با ریشمانی استفاق خواهد نماید و اما در وقت که در ریه
 عظیمی مجروح است و در آید بجهت سیلان او اعمال حکمی و عقلی باید بکار برد و جراح
 را در بعضی آورده مانده و در این مورد باید که تر قوه دفعه و منکشف قوا عدا

چنانست که انقباض بجهت سیلان دم و دیدی کفایت نمایند و بنا بر اینست
 لازم شود که دست مضطرب بجهت بیاید بشه که بالمره و عارضه را مسدود کند بلکه از
 مضطرب جری جدران درید جسمی که دیده و مانع آید عبور و مرور استنشاق هوای
 معین است که سیلان و هرگاه با وجود بر این عمل سیلان مسدود نکند
 و خوف هلاک باشد لازمست که موضع خروج از ورید را کمشوف ساخته و در زمان
 و مادون او را به بندند و از آنجا بکنند که در این صورت درید متورم گردد و در او
 خوف عظیم است علی بن داود این عمل بکار نماند بلکه سیلان میسر
 نباشد و سایر اعمال سودی نباشد و قریب هلاکت است در صورتی که جراحی بر کجا
 درید وارد آمده باشد سیلان او کما فی سکن نیاید مگر آنکه بالمره درید خروج را کمشوف
 سازند چنان قطع عضوی سیلان دم و دیدی خود بالذات مسدود کرده و سیلان
 که علیل از آم و بیلا میست استنشاق هوا نموده نفس عمیق کشد و اگر تسکین نیاید
 لابدند که از یک لاریه به بندند مانند آنکه شریان را و باید دانست که بعد از
 سیلان بجهت علاج التیسام جراحات مهم الزامه شمی خارجی است که در
 جراحات باقی مانده باشد چون از وجود بقای آنها التیسام عظیم عارض دیدی بودم از
 جراحی سیلان نماید که علیل با هلاکت رساند یا آنکه صورتش فانی نماید و بطور
 عارضه سیلان کرده و از ششها خارج یار مل و یا قطعه از ششها است که باطله
 در جراحی ششها با توالی کردن و کارهای دیگر که در جراحی ششها شده و باقی
 از عظیمست که واسطه ضربت کسور گردیده و باقی مانده است و از آنجمله جراحی ششها
 داده شود و جراحی خارجی که چندین اوقات و جراحات مانده اند که در جراحات
 ششها سیلان است و التیسام عظیم است و التیسام عظیم خروج از ششها با کجا
 علاج از جراحی است که سرانجام ششها از غشای ششها جدا شود و سیلان
 آنکه ششها خارج از قریب بیرون آید مانند آنکه اگر سوزنی بکشد ششها
 بجهت ششها در ششها از بیرون است و جراحی دیده نموده که کف و ششها را کفای کند

بهرت

جراحی ضعیف و مطوع نباشد خروج شمی خارج را باید آنکه با عانت بعضی در آن جراحی
 وسیع از آنکه سهولت بتوانند خارج بیرون آورد و چون شمی خارجی در وضعی
 از عظم مرکز گردیده باشد البته خروج او صعب است و بعد از این حالت اگر شمی خارجی
 ظاهر است التی موسوم بکرم کش کجوف جراحیست فرو برده و تحت دستوار ساخته
 بر تقش سازند بقاعده جود انتقال و اگر خار یا مابین عظم مرکز و از آنکه او در توار
 باشد لابدند که صبر نمایند تا آنکه بدنه شسته و اطراف دست شده و باریم خود بیرون
 آید که از آنکه سهولت بهرسانند و هر کس در این حالت استام از آنست که با ناب
 و یکش شمی خارجی مرکز در عظم با بیرون آورد الا در صورتی که شمی خارجی یکی از
 عظام عمده فرو رفته باشد از آنکه او بخوبی میسوزد از آنکه در آن است چون بقای
 او منضبط سازد و مانع از رسیدن واسطه علیل هلاکت رسد و هرگاه تریش از عظم
 گردیده باشد بالمره باید او را بیرون آورد و اگر قدری از او منفصل و قدری متصل باشد
 بظلم لازم است که اولاً به بندند تا التیسام یابد و اما بعد از آنکه جمع عرض
 از نیست جرحت میسوزان استنباط نمود که بجهت طریق التیسام خواهد یافت و وضع
 است که در صورت میل و استعداد طبیعت التیسام جراحی را بطریق قریب عانت
 بود لازمست الا در جراحات سمیه و آنجا نیکه تفرق اتصال سفرد و کنار کمی جرحت
 منتهی باشد دلیل است بر آنکه بطریق قریب التیسام خواهد یافت اما چون تمدد
 عضو خروج قوی یازاید منضبط گردیده قطعه از جلد انوضع است تا ششها ششها
 که بطریق قریب التیسام پذیرد در صورتی که جراح یقین نداند که جرحت بجهت جراحی
 التیسام پذیرفت اولی آنست که عانت نماید بطریق قریب زیرا که اگر التیسام
 نیاید و بعد از ششها جرحت که یک خواهد شد مگر در جراحی که تریاد منضبط یا او را
 از منضوع گردیده باشد از این عمل است بکشید و چون قطعه عظمی از ضربت کسور گردیده
 فوق از خروج ششها باید آنکه بعد از جرح عظم کسور کما فی جراحی را با یکدیگر متصل
 شست و به بندند تا بطریق قریب التیسام یابد و یکس از بعضی اوقات باید همانوقت

طبیعتا از تسبیح جرحت بطریق قریب از آنچه اگر شکی خارج در جرح است باقی باشد
 باید دان او را کشوده داشت تا آنکه با ریم لپوت خارجش بران نمود و همچنین
 در صورتی که خوف آن باشد که بعد از تسبیح بطریق قریب بجا آورده شود که جرحی
 قریب باقی ترریف بجزئی عظیم واقع باشد مانند آنکه در غشی و غیره و بجهت تسبیح
 جراحات با قریب طرق بر جراح لازم است مراعات بعضی شروط از آن جمله باید که جراح
 از کثافات میرا خون بجزی که در اطراف اوست بترشید و دیگر آنکه عضو مجروح را
 بوضع در آنند که کنار رعی جراحی است سرفی باشد نه متمد و متعلق اینها فاعده آن
 که در جراحات عرضی که حضورا در سطح فاعضه دارد آید او را منحنی و در سطح به سطح
 باید نمود دیگر آنکه قسمی نمایند که نسجهای مجروح با یکدیگر مساوی و همسایس باشند بجهت
 معنی باید حضور مجروح را با نوار بالته آلوده بشمع و یا قلیون پیچید و یا آنکه بخیه نمود و اما
 نوار مختلف است نسجی که سه لته بودی هم نهاده و وسطشان را دوخته و نسجها
 هر کورا با مقراض سه زبانه نموده و وسطین دستمالها را محاذی جراحی است بجهت
 زبانه‌ها که در روی جراحی تعاقب نموده و از وقت او کنار رعی جراحی متصل شوند
 و یا آنکه خود با نوار حضور مجروح را احاطه نماید و اگر چه این عمل کفایت تسبیح نخواهد
 نمود لیکن قوی معلیست او را بهتر آنست که لته را بشمع و یا قلیون آلوده و با او
 عضو مجروح را در فاعده نمایند و در جراحات ظاهر نیز است استعمال شمع و قلیون
فصل ثالث از باب اول در طریق بجهت نمودن جراحات و اسام
 او باید دانست که در جراحات ظاهر چنانکه ذکر رفت شمع و قلیون کفایت نسجها
 و لیکن بعضی از جراحات و مواضع باید بخیه نمود از آن جمله در جراحات غایب که منظور
 تسبیح بطریق قریب باشد و در جراحات وارده بر وجه لاله باید بخیه نمود تا آنکه
 جرس در تسبیح بپذیرد و بجز در جراحات عرضی آن در صورتی که قطعه کبیر از جلد
 منقود و در جراحات عظیمه که بران وارد شده باشد و در اندام لحمی آن معین
 تولد با جماع لازم است آنکه بخیه نمود و اما بخیه بجا قسم است یکی بخیه و آنکه

کندی ناشی از تشنگی رابع بخیه است که در جراحات معده و جشاء و جگر میدارند اما در قسم
 اخیر که اقل از دو قسم اولی است بخیه میشود بجهت جدا گانه ذکر خواهیم نمود است و در بخیه
 دیگر را بدین قسم باید نمود که بردارند سوزن نحی که نوک او مانند سنبلان دو دم باشد و او را
 یا کتان موم زده بد کشیده و اینها را در جانب مقعر و سبب را به تکرار و کذا کرده و بخیه
 از جراحی عمودا فرود برند تا عمق آنجا دور زده در جانب دیگر خارج خسته و در سیمان را که
 نمایند نه استخوانی که در عین دم از تمدد کسلد و همین بخیه نمایند بقدری که کفایت
 نماید و آن جرح را باید آنکه فاصله مابین بخیه با طول یکسایه باشد و اول از وسط
 جراحی شروع بعمل نمایند آنجا جانب علی و اسفل را و اما بخیه بجهت را در جراحات
 براتی باید بکار برد بدین قسم که بردارند سوزنی با صفات مذکوره و بخیه او در سیمان
 سفید و یکی سرخ کشیده و بیک جانب جراحی فرود برده و از جانب دیگر خارج ساخته آنجا
 در سیمان سفید از طرفین به دو چوب کوچک بسته در سیمان سرخ را در فوق جراحی
 که نمایند و حسن این قسم بخیه در این است که در چوب نهند از تبا عکس را می جرح را
 یکدیگر بعد از بخیه نمودن باید لته را بشمع و یا قلیون آلوده و بموضع مجروح نهاده و با قدری
 یا کتان او را پوشیده و بعد لته دیگر بروی آنها کشیده و با نوار سی تمام موضع مجروح را
 بپیماید و هم لازم است که بعد از بخیه نمودن ملاحظه نمایند که درم از حد تجاوز نماید و بجهت
 این مطلب باید آنکه مبروات استعمال نموده و عضو موف را آرام دارند و اگر با وجود بران
 آنها میشد به کرده گویا از سفیداج خاص طلایه نمایند اگر تسکین نیت فیها و الا
 بر آنکه طبیعت این نیت بر آنکه جراحی را بطریق قریب تسبیح دهد در این صورت بخیه کار
 بردارند و در جراحی بفعال بعد از چهل وقت ساعت باید بخیه کار برداشت چون
 است تسبیح و اما در سایر سنان بعد از شست با منکال و دود عت طلباید بردارند
 در بر کستن بخیه تافیل در زنده جرحت بمده نشسته و آنچه را که طبیعت تداک دیده
 بجهت تسبیح فاسد شده و با ریم دفع شود و اما در صورتی که از وجود یکی از سبب
 مذکوره با قبل جراحی استعدا تسبیح قریب باشد لاله با بطریق بعد و مده بود

ملکه بالرزالات برین منقل
 و صدمت فلا عظیمی که
 بپایه جرحت از تسبیح
 ع

کندی

تا لیل الحانی استیام خواهد بود بر وقت در این وقت باید جراحی با پنبه آلوده به بنی پوشیده
 اگر علیل قوی و التهاب شدید در آن عضو بهر سید باشد طلایی با باد و میتوان بکار داشت
 و الا فلا و بعد از سه چهار روز که ماده خون آلودی از جرحت سیلان باشد لازم است آنکه هم
 روزه از غذا و فتراورداشته و پنبه را بر روی آلوده و بموضع مجروح نهاده و بالته به بند
 و چون بخواهند که باین حالت جراحی استیام باید باید صمده حاره با لعل استیام
 نمایند تا تا لیل الحانی که مدتها از آنها مترشح شود و در جوف جراحی برود و بعد از آن
 جوف جرحت بر روی از لیم ممتلی گردید با هانت شمع و فیلون جلد را از طرفین جرحت
 منبسط و بید یک مقصل سازند تا استیام یابد و تا هنگامی که مدتها حاصله از جرحت
 سلامت روزی یک نوبت شستن کافی است و هر گاه مدتها فاسد و مستقیم باشد
 روزی دو نوبت او را بشویند و آنجا سیکه لون جراحی باخته و گندار را پیش مترشح
 باشد یا از جرحی لمخشن از او جاری شود باید مقویات از قبیل مطبوخ پوست کینه
 و بید و و جیل فرموده و جراحی را از زمین با سیلیقون و کاج بیالینه و اگر کنار
 جرحت متورم باشد لته را بردن با دام آلوده و بموضع مجروح نهاده و صمده حاره
 مرتبه از بزرگ و کل خطمی و امثال آنها استعمال فرمایند و چون لیم نامدی در جرحت
 برود باید آنکه قدری سنگ جهم بد و مالید و ورقه سری بر روی او بست تا او را ببرد
 تحلیلش در در صورتی که از کثرت ماده سیاله از جراحی علامت عی دنی و
 ذبول علیل را عارض شود باید مقویات مانند کینه کینه و مطبوخ پوست او و سیلیقون
 و تراب کینه میل فرموده و از اغذیه نجوم و شیا و سرخ تحلیل ختمیار نموده و در صورت
 امکان علیل با بیلاق فعل کنند و الا هوای منزل با بر روی طیبیه تعدیل نمایند
 فصل در علاج لوز با اولی درین جراحیات مقطوعه و مضر و به با شمشیر و امثال او
 درین قسم از جراحیات اصلاحیت و استعداد تا لیل الحانی استیام بطریق قریب و علاج
 آنها علاجی است که جموعا در باب جراحیات ذکر رفت مگر چند ملاحظه در آب نهاییان
 نمودن لازم است از آنجمله چون و تری طلا قطع شده باشد فاعده چنانست که به وقت

استیام

استیام باید سوای آنکه در بعضی باشد که غلاف و تر جرح متورم گردیده و استیام او را تویق اندازند
 و هم در حین سوز مزاج می شود که در می ششینه کجمره مراد و عارض و بغاقرایا منق کز دیده و بهنگام
 رسانند علیل را در صورتی که و تری عرض قطع شده باشد و دستها او مقصص و از یکدیگر متفرق
 گردند در این حالت اگر جراحی بتواند تری بری نموده که دستهای اطراف مقطوعه از و تری یکدیگر
 وصل شده و استیام باید فربا و الا خوانه به باین آنها نشتر نموده و بعد از چندی استیام
 یافته و بدین واسطه استیام پذیرد و اگر دو طرفه ای از محاذی یکدیگر نباشد ممکن نیست استیام
 یابد در این صورت استیام حرکت عضو مقطوع الی تر متعسر است و هم لازم است که عضو را تویق
 دارند که دستهای و تری قریب یکدیگر باشند مانند آنکه اگر جراحی بر فوق دیده دارند
 باید دست را منطف نگاه داشت که دستهای و تری هم وصل گردند و چون قطعه کبیری از
 عصب عضوی مقطوع شده باشد بر قطعه مقصص اعضا را درون و مفلوج گردند و بعد از چندی که عصب
 مقطوع بر وسطه یا با واسطه لیم استیام پذیرد حرکت عضو معادوت نماید دیگر آنکه هر گاه
 قطعه از جلد عضوی منفصل و آویخته باشد باید آنکه جراحی قطعه جلد مذکور را بموضع خود قرار
 دهد بخوبی که کنار رانی و همسایه باشد با جلد قابل آنگاه بخیه نموده و لته را برداشته بر روی او
 لیم به بندند تا ماده در رکت او جمع گردد و استیام پذیرد و اگر با وجود بر این لیم در رکت او
 گرداید باید آنکه قسمی نمایند که خارج شود در این حال اسلم است که مادون آن موضع را بخیه
 تا ماده بکیت خود دفع شده و مجلس نمود که صورت فساد می عظیم شود و آنجا سیکه قطعه از
 عضو بر وسطه ضرب بله ساق گردیده باشد مانند انف و اذن و غیرها چون دیده شده که
 قطعه ساقه در بعضی اوقات استیام پذیرفته بنا علی ذلک لازمست که قطعه مذکوره را برود
 و بموضع خود نهاده و بخیه نموده و بالته آلوده شمع در لیم بستند و قسمی نمایند که حرارت غیر تری
 فایده از او معادوت نماید بجز این مطلب صمده حاره باید بکار داشت اگر استیام نیت
 فيها و الا چون شروع بغاقرایا نماید بخیه را از کینه و برودار بندش
 فصل خاص از جراحیات خاصه و عبارت از جراحیات که باقی
 نوبت دارد و نیز مانند تیره و خنجر و امثال آنها عضوی را در آورده و استیام از جراحیات و نظایر آنها

چون عمقند و اکثر ممکن نیست مشاهده نمودن آلات مجرد و عمق او قاعد چنان است که با این جراحت
 جمعی شدید می با جراحت بسیار است و در او حاصل شده منجر گردند و اگر جراحت
 تا حسن استقامت بعضوی فرود آید و با علنی دیگر ترکیب باشد محتمل است که بطریق قریب
 پذیرد و اما علاج آنها به تقسیم است که اطراف جراحت را بابت منضبط خسته تا خون منجمد
 در جوف باقی است دفع شود و اسلم شقوق است که کمتر را مرتبه مرتبه تنه نموده و موضع
 جروح بسته و از مایه باره کثیره طلا به نمایند از این اعمال باشد که جراحت مذکور
 بطریق قریب تسام باید و لیکن چون درم و التهابی شده در موضع جرح هر سه با اطراف
 زلزلش نینده و قصد نمایند با استعمال عمد. عاره طبیعتا اعانت نمایند تا بدین
 که بطریق دیگر ممکن نیست تسام او در عین آمدن ماده لازم است که موهب بود و
 از انضباط دریم حاصله در او را با مده دفع سازند بکم تر است که در آن جراحت آکنوده و در
 ساخته با در جانب بعضی موضع جرح معبری بکشایند تا بهیچ ماده جوش جمع نکند که
 صورت فساد می شود و سیما در صورتی که بواسطه این قسم جراحت در عرضی است
 منضبط گردیده و از حدت درم و قوت تمه و خوف عروض غافرا باشد یا از شدت
 وضع عراض عصبی نظیر سرد لا است که بدون تحمل جراحت مذکور. را شکافه و
 سازند و هر گاه جراحتی تا حسن بعضی دارد آید قاعده است که خنلاج و عند الضرور
 هر سه باشند سایر اعراض عصبی درم باشد که بدین واسطه علیل را که از عارض شود
 و علاج او این است که اولاً او دیده ضد درم بکار داشته و علاوه بر آنها بعضی از حدت
 مانند ایرون و مرفون و پشال آنها میل فرمایند تا زکات قوه حاصله علیل و اعراض
 مذکوره خفیف شوند و چون جراحتی تا حسن بر شریانی دارد آید وسیلان دم دست و باید که
 جراحت شکافه و وسیع نموده آنکا شریان جرح به بندند بقواعدیکه قبل مذکور شده و
 قدیم جراحی را قاعد چنان بود که جمیع جراحت ناخبره را شکافه وسیع می ساختند لیکن
 لذا بجاییکه بعضی اوقات در شخاص مشاهده شده که تقسیم جراحت بطریق قریب تسام
 یا قسط دست از این عمل کشیده و جراحت را نمی شکافند لکن گاهی که از وجود اعراض مذکور

کودن

کوشن و جوب بهر ساینده باشد و چون نوزن استجاقی فرود در سکا میکه ممکن است و چپه
 اورا انقباض اولی آنکه شکافه با این جراحت سازند همچون در کوشت ضخیم فرورفته باشد
 کار جراح مشکل است ولی اتفاقاً پیشرو که پیدا شود و اولی است که و گذارند چون از دو حال
 خارج نیست یا بد فرج خواهد شد بلرزه بجای دیگر منتقل شده و بعد از مدت چند سال قاعده
 میشود بطوریکه دیده شده است صورتی بر پشت فرورفته و از کف یا خارج گردیده بی ادیت
 و همچنین مشاهده شده که سوزن غذا خورده شده بعد از چندین سال از کف یا خارج شده
 است و هر گاه حکم خیال نماید که با جرح الماس را آورد بلرزه باطل است
 فصل سادس از باب جراحت منضبط این قسم از جراحت که بواسطه
 و تمدن قریب تسام در جرح منضبط غیر منظم شکل و کنار کشایند این نام او در بعضی
 قطعه کبری از جلد زایل شود و قاعده است که از شدت منضبط جرم عصبی متغیر گردیده و
 بدین واسطه از استیامی درود جرحت حس عضو جرح قلیل و با وجود بر اینکه عرقی عظیم منضبط
 با جرح شده باشد سیلان دم نیز قلیل است اما سرعت درمی شدید با جرح عضو
 مؤثر عارض گردد و بعضی در صورتی که نسج عضو زیاد فاسد شده باشد خوف است که
 غافرا با عارض شود و اما علاج چون این جراحت بطریق قریب تسام نخواهند پذیرد
 ابداً البته باید آنکه قوی پنبه با کتان بگوف او نهاده و از مایه باره کثیره طلا نموده
 و اطراف موضع جرح زلزلش نینده و بعد از حصول سیمان او باید منضبط منخذه
 از نزدیک مغلوب بالین و شیش معطره و پشال و بکار داشت و در بعضی باشد که از شدت
 منضبط اطراف جرح عصبی سالم ماند چنانچه هر گاه چوب سیرا پارچه به پنبه و بعد بکار
 برنده چوب شکسته و پارچه سالم ماند لیکن آلات واقعه در وقت او فاسد و جرح
 در عروق و قاق او منضبط و دم تحت جلد نشتر نماید در این صورت باید طلای از آب
 و عروق و کافور بکار داشت اگر تحلیل رفت فنها و اگر تحلیل نرود مقدار دم منشر شده زیاد
 باشد لازم است که آنموضع را شکافه و دم منجر را دفع نمایند و هر گاه با این جراحت
 شریانی منضبط گردیده باشد بجهت وسیلان او باید نافق انقباض را کثرت شریان دفع

در آن موضع را بنده بجهت عقرب تقصیل آن ذکر خواهد شد
 فصل سابع که در باب اول در جراحت کلوله و آنچه که از قوت باروت عضو بر اجزای
 اگر چه جراحت کلوله نیز مانند سایر جراحت منضبطه است ولیکن از آنجا که معرفت کلالی
 باحوال او واجب بود ذکر کردیم و این قسم از جراحت را از ابتداء می درود سیلان هم قلی
 خفیف است کلوله که تند و بقوت بعضوی رسد و بشیرانی بر خورد و منضبط سازد
 سیلان دم شدید دست دهد همین کولی که کلوله تند شیشه را سوراخ نموده و میگذرد
 بخلاف کلوله کند که شیشه را میسکند اما چون کولی کند باشد در حرکت و صد کلی نشان
 دارد دنیا بد سیلان او خفیف خواهد بود و هر چه حرکت کلوله لطیف باشد نسبی غرض بود
 بیش منضبط سازد و قاعده چنانست که کلوله بر عضو که وارد آید از شدت ضرب او عضو
 در قش و مجاورت او تمام بدن ارتعاش ببرد و نتیجه این حالت است غشی و خنک
 اعضا و قی و طوق باید و در او سرد و صغیر منضبط حد بدن عضو موجود با تمام بدن
 با چندی او میماند که عضو موجود از کلوله را غافل یا عارض شود دیگر آنکه بعد از درود
 کلوله در می غلظت در اطراف عضو موجود ببرد و غلیظ را همای در می یا منضبط است
 دهد با ظهور اعراض حساس و سیلان مده و بنا بر مسافت کلوله در سرعت حرکت
 دهم بنا بر غلظت و سخافت عضو مضر و بر اعراض لازمه جراحت مختلف است و در اغلب
 بر اسطه حلی نقشش که از ظاهر می شود است معبر کلوله و مسافت جراحت او را میتوان معلوم
 نمود و در صورتی که کلوله بر عضوی وارد آید و از تمام نسج کالی او گذشته و بطن
 بدون آنکه آسیبی بدور رسانیده و میسکندش سازد در زنده و از جانب دیگر او فرود
 ماند آنکه در اکثر دیدم شده که کلوله بر سینگی نخورده و از خلف خارج گشته
 و بطن هم بر او آسیبی نرسیده و جراحت کلوله خالی از چیز قسم نخواهد بود یکی آنکه اگر
 کلوله ضعیف القوه باشد و بعضوی رسد فرود رود اما از ضرب او اجزای لیته انضو
 منضبط کرد بلکه بشه عظم را نیز میسکند و دیگر آنکه کلوله بعضوی دارد آمده و در
 همان موضع بماند و دیگر آنکه کلوله بعضوی بر خورد و از جانب دیگر او برود و در

تقصیر

فصل سابع که در باب اول در جراحت کلوله و آنچه که از قوت باروت عضو بر اجزای
 اگر چه جراحت کلوله نیز مانند سایر جراحت منضبطه است ولیکن از آنجا که معرفت کلالی
 باحوال او واجب بود ذکر کردیم و این قسم از جراحت را از ابتداء می درود سیلان هم قلی
 خفیف است کلوله که تند و بقوت بعضوی رسد و بشیرانی بر خورد و منضبط سازد
 سیلان دم شدید دست دهد همین کولی که کلوله تند شیشه را سوراخ نموده و میگذرد
 بخلاف کلوله کند که شیشه را میسکند اما چون کولی کند باشد در حرکت و صد کلی نشان
 دارد دنیا بد سیلان او خفیف خواهد بود و هر چه حرکت کلوله لطیف باشد نسبی غرض بود
 بیش منضبط سازد و قاعده چنانست که کلوله بر عضو که وارد آید از شدت ضرب او عضو
 در قش و مجاورت او تمام بدن ارتعاش ببرد و نتیجه این حالت است غشی و خنک
 اعضا و قی و طوق باید و در او سرد و صغیر منضبط حد بدن عضو موجود با تمام بدن
 با چندی او میماند که عضو موجود از کلوله را غافل یا عارض شود دیگر آنکه بعد از درود
 کلوله در می غلظت در اطراف عضو موجود ببرد و غلیظ را همای در می یا منضبط است
 دهد با ظهور اعراض حساس و سیلان مده و بنا بر مسافت کلوله در سرعت حرکت
 دهم بنا بر غلظت و سخافت عضو مضر و بر اعراض لازمه جراحت مختلف است و در اغلب
 بر اسطه حلی نقشش که از ظاهر می شود است معبر کلوله و مسافت جراحت او را میتوان معلوم
 نمود و در صورتی که کلوله بر عضوی وارد آید و از تمام نسج کالی او گذشته و بطن
 بدون آنکه آسیبی بدور رسانیده و میسکندش سازد در زنده و از جانب دیگر او فرود
 ماند آنکه در اکثر دیدم شده که کلوله بر سینگی نخورده و از خلف خارج گشته
 و بطن هم بر او آسیبی نرسیده و جراحت کلوله خالی از چیز قسم نخواهد بود یکی آنکه اگر
 کلوله ضعیف القوه باشد و بعضوی رسد فرود رود اما از ضرب او اجزای لیته انضو
 منضبط کرد بلکه بشه عظم را نیز میسکند و دیگر آنکه کلوله بعضوی دارد آمده و در
 همان موضع بماند و دیگر آنکه کلوله بعضوی بر خورد و از جانب دیگر او برود و در

الانقبه

الانقبه فرج او عظم از مدخل او باشد از جهت آنکه قوت وحدت کلوله در عین خسرو
 اقل میباشد و یا آنکه کلوله عضوا بالمره ببرد و در اغلب میزند که ششی بواسطه کلوله بعضو
 فرود رود و در او باقی ماند مانند کهنه که کلوله را در او پیچیده اند یا قطعه از لباس
 دیاراده از عظم انموضع که میسکند گردیده باشد و اما انداز جراحت کلوله مختلف است در
 صدری که از صد مده کلوله کسب عضوی زیاد فاسد و یا آنکه عضو مایور در یکی از کس و شریف
 باشد یا التهاب عظیمی بپوشانند و مده کشیری از او سیلان نماید و یا آنکه عضو موجود را
 غافل یا عارض شود خطر در ذات دارد و میسکند که در عین درود کلوله از ضرب
 او اعضا متحرک گردیده و صاحب خود را فی الفور بهلاکت رساند و اما علاج در صورت
 بر اسطه کلوله آلات عضو زیاد فاسد گردیده باشد باید قطع نمود و الا با عانت است
 بپیل مسافت جراحت و وجود ششی خارجی باقی در او را امتحان نمایند اگر کلوله با چیز
 دیگر در جراحت باقی باشد با نیز برینش آرند و در بعضی اوقات کوشن جراحت
 کلوله لازم میزند از آن جمله جوششی خارجی در جراحت باقی ماند یا از ضربه قطعه عظمی
 گردیده و در هیچ وجه فرود آن ممکن نباشد تا بی حسنگالی که نسج بعضی او را عضو موجود را
 منضبط یا متمد گردیده باشد از خوف عارض غافل یا باید جراحت را کشود تا حالت
 صدری که عرقی فرود یا منضبط شده باشد بجهت سیلان دم جراحت را کشاید تا
 در عین مده آمدن اگر بواسطه مالمی ریم جرس گردیده باشد از خوف آنکه مبادا اموش
 فساد می شود جراحت را کشاید و بعد از از آله ششی خارجی در سیلان دم تعینیک با
 جراحت نماید و فادش نماید و از مایه بارد و زور در محلول در آب و سفید
 رصاص مکرر عضو مؤلف را ملاک کند و موافق شدت و خفت التهاب و مزاج علیل عمل
 نموده و او را در مناسبه بدو بخوراند و از آنجا که جراحت مایل بتمدد ششست باشد بجهت
 اعانت او نموده عاده بالفعل بخاراند و بپایند و نسج در بعضی اوقات میزند که بواسطه کلوله
 عرقی منضبط فرود شود و در شدت احتراق مایه غلیظی در موضع موجود متکون فرود میزند
 منضبط را مسدود و خسته و مالم آید سیلان را در عین مده آن مایه مکرر در مایل و بار در دفع

دائماً سیلان دم بهر سردی در این حال بحیثه علاج باید آنکه آب سرد استعمال نموده و عرق عظیم
ما فوق موضع مجروح را منقطع سازند و با سایر تدابیری که قبل بحیثه سیلان ذکر نمودیم
عمل نموده تا سردی بماند و بر موضع لایق است که ملاحظه بنیه علیل نموده و باستعمال
مقویات قوای بدنیه او را حفظ و هوای منزل را بر دایج طیبه بقدر میل نماید و بستن باطن
بهار از فضول پاک سازد و بعضی اوقات باشد که از جراحی جدید ماده رومی و معتققی
یا آنکه ماده جویس که در سبب چند چیز است یکی فساد حال موده و ملامت آنها
از فضول دیگر رسیدگی نماید و بعضی اوقات با قطع عظمی در زمان جراحی در این صورت
باید بهمان از فضول غالی و جراحی از کثافات پاک است و موضع مجروح را شفافه و کش
خارجی قوی در او را بیرون آرند و با از زمان جراحی بجهت سازند و هرگاه جرح
کلوله یا کسرت موضع مجروح بکشد اگر چه صعب العلاج است لیکن همیشه جراح باید
در قطع عضو موقوف سیماد صورتی که سبب علاج جمع و کمال را فرستد باشد بحیثه علاج باید
آنکه موضع مجروح را کثوره و قطعه کسور را منقطع را بیرون آورده و بستن با صاحب بجهت
عضو را بسته و موضع کسور را تحت بند نمایند بجهت تقسیم شود که در مدت چند ماه جرح
و عظم کسور سیماد یافته علیل نجات یابد و اگر عین استیام بعدی مده از جرح استیال
باشد که قوای بدنیه ضعیف و قریب بپلاکت رسد باید بدون عامل عضلین قطع نمود
که جرح کلوله کسور کشیده و بقدره دم کثیری از او جاری شود و این سیلان غلبه از
عروق شریک و سبب ضعف بدن و قوی و در وقت مزاج و کنگر در هوای کثیف و مجاورت
مجرور است باجهت بمرض غرقانیا و مجروحه مطبقه و سایر امراض عفونی علاج باید اولاً
سلب نموده و او را در موقیه مانند جویس که کثرت و مضررات ممدینه و امثال آنها است
و از او در موقیه مصلحت بجای دارند اگر سیلان که بدینها فلا باید با این یافته
عضو را که کثورت و بعضی اوقات قطع عضو مجروح سازد کلوله و جویس سراسر از آن جمله
عضو ملامت با ماده سبب و سبب زیاد منقطع گردیده باشد از خود غافلایا
باید بدون عامل قطع نمود دیگر صورتی که جرح عظیم از شر این آورده و عصب

فلسفه یا بواسطه کلوله ضعیف القوه عظمی کمزور خورد کرد و اگر چه فساد می نماید هر چه
باشد باید عضو را قطع نمود دیگر اگر کلوله بر مفضل بر خورد و کمزور است از سبب مفضل
یا آنکه کلوله در جرح مفضل مرکز گردیده باشد باید عضو موقوف را قطع نمود و بهترین اوقات
بجهت قطع نمودن عضو قبل از آن است که جرحت نموده باشد یعنی در ۲۴ ساعت از
اول ورود کلوله باید عمل نمود زیرا که اگر در عین جرح از قطع عضو اعمال در زندگان
از چند قسم ضرر نجات یابد بویکی آنکه عضو مجروح غافلایا گیرد یا آنکه علیل را اعمال عصبانی
مانند گراز در عرشه و خنجا و امثال آنها عارض شود یا آنکه از جرحت بعدی مده جاری گردد
که قوای بدنیه را ضعیف ساخته و عی دمی دست دهد یا سیلان دمی ابر که
سد او حال باشد فصل ناهن که در بیان جراحی
سعی با بسبب علل است علاج آنها و این قسم از جراحی است که بدون تفریق
عظم سبی عضو نغز نموده و مورت فشا کرد و از این قبیل است جراحی که از میت در
عین تشریح یا زبور و عقارب رنیل و مار و سگ دیوانه بگی وارد آید یا سبب
سمیت بدین نحو است که بعضی اوقات عین تشریح اشخاصی که از او با مرض
مجرور و مطبقه و سایر امراض عفونی مرده شده و همچنین نعش را بویسند که جراحی در عضو
عامل وارد آید بواسطه آنکه با او عضوی از شخص استیال نمایند و در سمیت
عضو مجروح متفرق گردد با جویس صعب و تنگی او عینه جذابه که مخیل سرخ از موضع مجروح بر آید
تا شب که جذابه قریب بدو و علیل امراض عصبانی و عی اضطرابی یا عفونی عارض شود
اما علاج او این است که جراحی از چند نوبت شسته در صورت امکان بکنند بدون
خوف چون از مکیه سیمی رومی نخواهد داد و بعد از ظهور درم بدون عامل زبور باطرا
آن موضع نشانیده و او را درم بکار دارند و هرگاه در موضع مجروح مملی مملی از مده
عارض شود سمیت او را بکشایند و اما زبور را سمیت قبل از لسع او و جرح و آنها
در عضو ابر سراسر صورتی که نعش او در موضع مسوع باقی مانده باشد و دیده شده
که طفلی شیز خوار از لسع زبور تلف شده است علاج او این است که با انبری

ببرون آورده و از بزرگ تپا کوی مغزو در عرق برندی ضمادی ترتیب نموده و بموضع مریغ
 نهند و اگر بواسطه سم او در می در موضع علت بر سر باید با رسال علق و وضع نموده
 صورت او را منگسر ساخته و با دهن زیتون اطراف موضع طویع را تیرنج فرموده و هرگاه
 موضع طفل پیشه مطبوخی از سنبل الطیب ترتیب داده بد و بنوشانند و بستگی
 کافور و مشک با صمغ عربی قوامی او را حفظ فرمایند و سم شرب جوهر ما خود از کبریا
 و شام کوزن و امونیاک صاحبان این علت را نافع است و سم در ابتدا امونیاک که جوهر
 نوب است وقتی که حاضر باشد مالیدن موضع طویع را با او بهترین علاج خواهد بود
 و علاج کردن کرم خاکگی و سایر حشرات قلیل الیمته را بدین دستور باید نمود و اما
 مسح از عصاره کبریا در ابتدا و جویخنیف و بیدریج میفرایند و از حدت سم آنها
 عروق و شبکهای جناب به منورم شده و در عضو مؤلف امای بر سریده و در مجرای شری
 اسوداللون ظاهر علیل با ضیق النفس عارض گردد و با صفر نفس و بردن عضوا و نواق
 و بدین وقتی اسهال شدید و بالاخره در حالت اغما افتاده کاهی ماک شود و اما
 علاج باید اولاً مافوق عضو گرفته شده را محکم بسته و موضع مذکور را صلیب در شکافه
 و با دکش نموده و قدری امونیاک در او ریخته یا از قلیاب کمال انحصار آوده
 و اطرافش با دهن زیتون تیرنج نمایند و هم شرب امونیاک بهترین بریاقت و اگر
 و اگر در می شدید در محل نش بر سریده باشد از دست که با رسال علق و شرط
 صورت او را منگسر ساخت و در صورتی که علیل با ضعف عارض شود و بنفش صفر
 بر سریده باید او به مقویه منعشده مانند چای و سنبل الطیب و سنکامسک و کافور
 و اقون و اشمال آنها استعمال نمود و سم شرب مطبوخی نباتی موسوم به سریش یا
 صاحبان این علت را ناقصت و اما طه از گردیدن او علامات مرض عوفی بابت نوبه
 شکل عارض شود بخسوس درجه بزرگ و مدد در شریبانه اثرت کم دارد که بواسطه
 عروق و شبکهای جناب به منستفج گردد و با کسالت اعضا و ضعف و علیل راحت
 چامی نوبه بر سریده و با شد که شبکهای جناب به موضع مذکور بر سریده منستفج

گردند

گردند و اما علاج البیضه چنانست که در نفع عقرب بیان نموده ایم باید آنکه جوهر نوبه
 همراه داشته باشد و بعد از گردیدن قدری بموضع مذکور بماند که نقصانی آوده
 نخواهد داد و چون مدتی از گردیدن گذشته باشد مالیدن دهن را با لاک و امونیاک
 محلول که عبارت از جوهر نوبه است نافع هم شرب آنهاست و چون علق
 منفصلی مانند نوبه عارض شود اگر چه نوبت نیست لیکن از جوهر که گفته نفعی کل حاصل
 خواهد و اما نفع مار و جرت او بسیار است که مار از اجنه صنف است بعضی از آنها
 سمیت بجدی است که در سه اوز و این مار از در فک علی دو ناب جوخت که در خلف
 هر یک فده مقل از لطوبت واقع است و از لطوبت نیست کرم طبعه دیگر از مار است
 نیست و از نیشان آسبی جو جرحت روی بند و بعضی از اشخاص سمیت مار چند
 اثری نمایند بواسطه آنکه بدن آنها استخوان ندارد قبول سمیت او را مانند آنکه اگر کسی بکشد
 از مار طویع کور و بجای باید باز دیگر اگر ماری او را بکشد سمیت او در این شخص با هیچ اثر نمی
 یا بسیار کم و همچنین کسی که بخورد سم عادی با گردیدن مار و سمیت او متاثر
 اصلا در این در هر حله اگر حکمت مندیان است و افزون ایشان و هم باید دانست که در بعضی
 رطوبتی متولد میگردد که کیفیت بعضی از سموم فاسد سینما بد نحو یکدیگر میسر می توانند نمود
 بسان آنکه اگر کسی بزمن بکشد انتقال از فده سم مارا فده نموده و بخورد و هیچ وجه متاثر نگردد
 بخلاف آنکه که نیشی یا لایله سم کور و فرود برند بعضی اعضا و چنان شده که از مار
 گردیده شده و همچنین سم دیگر موسوم بکرازه که او انی است سمی شرب و شقال او
 بدین سح از ندرد اما اگر عشر کندم از او نیشی آوده و با او عضو بر اجزای زنده فی الفور
 بهلاکت رساند او را از همین جهت که یکسند زخم مار سمی نیش زنده و اما از گردیدن
 مار جوی طهت ر عضو بر سریده و در حوالی موضع طویع خون ترشح و مجد کرده و بعد از یکد ساعت
 خطی سرخ از آن موضع بر آید تا شبکهای جناب به قریب بود در این حال قلب و سایر اعضا
 ضعیف و نفس متواتر گردیده و لون جلد صفرت بر سریده با برود اعضا بعضی
 الدم و اسهال الدم و علیل را غشی دست داده و بالاخره قلب از حرکت باز آید

عارض شود

در سر عرق ماک نوبه بنه ای
 شریک

و اطفاء حرارت غریزی او کرده و بجز او اما علاج باید اول موضع ملوع را از سبب وادوی
استعمال نمایند که باطل سازد کیفیت و اثر او را تا فی آنکه تریاق مخصوصی که بجهت ستم
معین نموده اند میل فرمایند تا آنکه قسمی نمایند که قوامی علیل به تحلیل نرود و
از ضعف بدن هلاک نشود و لهذا باید اول موضع ملوع بول نمود و با او غصه را شسته و
تکیده و مافوق او را با لیسینی حکم بسته و با کش قوی نموده و انقباض را با دهن
ترنج فرمایند تا که موضع ملوع را از قیاب جویز شود یا جگر بر شوره و نمک که کرد
باید تا اثر هم باطل شود و آنچه میگوید از سلائیات مکتوب کرده است که در ستم که فی الغور
انقباض قطع نمایند و بهترین تریاق او این است که بکیرند کسم الفار یک کدوم و با قند سیاه
شش قسمت نموده بر چهار ساعت یکی از او را میل فرمایند و بجهت تقویت بدن قوی
باید او را به شسته استعمال نمود مانند شک و کافور و مطبوخ سنبل الطیب اینون خطبات
و اشغال آنها و اما کلب کلب حیواناتی که از جنس او میباشند از گردن آنها مریض بود
علیه عارض شود یعنی خوف آب و آب و ما به نسبت این حیوانات در لعاب آن
انها است که بعد از گردن و خروج نمودن از صیدکن لعاب مکتوب بجهت استیجاب
روی دیده هلاک کش سازد و همچنین آن در حالت غلبه مطبوخ طریقت و دهانش
سمیت بر سر اند بجز بیکه اگر کسی را بکوزد باشد که هلاک نماید و اگر کسی از سنگ دیوانه گرد
شده باشد در حالت جنون دیگر یا بکوزد سمیت این شخص را در بیانی مسرت نمود
و از گردن سنگ دیوانه نموده جنون و از این روی مریض را بکوزد بکسیه بکسیه مستعدین
سمیت است نماید و نیز مستعدین را نماید و بکوزد آنکه اگر کسی عارض شده بدینکه از گردن
سنگ دیوانه چه عارض میسر است بجهت بعد از گردن جنون عارض او خواهد شد
بخلاف اگر کسی عارض نباشد سمیت که سمیت بیوجه لدا و اثر نموده و بجای است
اما عارض سمیت سنگ دیوانه بر قسم است و چون بر حکیم از تجربه حفظ صحت است
که عالم به علامات سمیت سنگ دیوانه باشد که بعضی از او را در اینها میبینیم
قسمی آنکه زیاد شرارت و سمیت دارد علامات او اینست که اولاً چند روز مریض گردد

دندان

دندان بشما بوده بماله و ستم شبلی که قابل تقدیر نیستند چون چشم و پنبه و اشغال آنها
بجای دیده از حرکت دهن آنکه کسی از آنها بر باید و در یک موضع قرار بخورد و بیشتر که از آب
مخوف باشد و مالک خود را از غیر تشخیص نمید و بعد از چند روز که بدین منوال گذشت
حالت شدید از چشمها پیش ظاهر در زبان را او بخته دارد و دهانش خشک و مریض
بدن بر خیزد و لاغر گردد و ذنب خود را در پایین پای نگاه داشته به تقامت بود
تا آنکه خشک شود و عضلانش مستحج گردیده و بمرور وقاعد است که از اول دیوانه کی تاده
روز و بعضی مسرور در پیش زنده نماند و قسم فی از سنگ دیوانه است که شرارت ندارد
و حرکت زیاد نمی نماید لیکن اگر کسی را بکوزد همان حالات بهر ستم که قسم سابق را
و علامات او بعینه مانده و اول است الا آنکه در اینجا سگ را هم و حرکت در بیانی
دلب فرودین را او بخته دارد و بیاید دهنش که سگ در هوای زیاد گرم یا سرد دیوانه
یغشوند بخصوص سگان خانه کی قسم اگر کسی از جماعت یا شرب آب ممانعت نمایند
از فرط عطش دیوانه خواهد شد و اما چون سگی دیوانه کسی را بکوزد از شامده جراحات او
حکم است چون نمود که این سگ دیوانه بوده یا نبوده و ستم شده که جراحات او مانند سایر
جراحات زود التیام نیاید و از او رطوبتی کمال سیلان یابد و جراحات بقصره اکالی
مبدل گردد علی ای تقدیر بعد از هفت یا چهارده یا بیست و یک یا بیست و هفت یا چهل روز
بعد از گردن شدن موضع التیام یافته و جراحات را فکته شدید بهر ستم و متفرج گردد
و اگر التیام نیافته زیاد شود در این حال علیل با علامات موضعی عمومی عارض خواهد
گردید از علامات موضعی این است که موضع مجروح خواه التیام یافته و خواه نه متفرج
گردد با وجع صعب حرکت عضلات عضوی و تورم عروق جذبه و اقمه در او و اما
علامات عمومی لازمه این حالت است هم مفرط کسالت و غشا و صداع شدید که از خود
و صورت استنداد یابد با که ورت عین و مانع دنیا در خواب چیزی نمی خوابد و صورت آن
سنگ آید بی محابا بر خیزد و آه سر کشد و چون چند روزی بدین منوال گذشت
حرفی شدید در چشمها پیش آید بر سر عارض نشی مر او را عارض شود سیم اعضا

زیرا امامت باقیه و اورث
چون کرد و مریض جراحات است

و بعضی ایشان را حدس زدند آنکه شاید نموده ایم که بعضی جان فرض گزار در بر دست
 میت کذب افزون داده اند و علامت سستی از او بظهور رسیده و بعضی از حکما آنست که
 بمقدار عظیم نیز استعمال نموده اند
باب ثانی از عقاب التیالی
 در ذکر جراحات وارده بر اعضا فردا با اسباب و علامات و معالجات آنها و استعمال
 بر بازده فصل فصل اول در جراحات وارده بر اس و آلات و مانند سحاق و حبسه
 و این نفس باغ و اما جراحات سحاق یعنی جلد کاسه سرو این جراحی است که باطنی
 دیگر ترکیب نباشد مانند سایر جراحات بمعالجات لایقه التیام پذیرد بدین قسم که موی
 اطرافش را ترشیده و بجهت نمایند یا آنکه تفستیک او را بپوشند و نته را با آب سرد کرده
 و مکرر بآن موضع نهند مبادا که داغ متورم شود و سوسم باید صیل را چند نوبت سستی نهند
 و جن حصول بد و سیلان او جراحی است و غلیظون بپوشانند و استعمال اضمده
 جزا جویند از خوف سیجان و میل دم بدماغ و آنجا سیکه شریان صدمع یا جبهه یا قحف مجروح
 شده باشد از بستن و حفاظت سیلان دم خواهد شد و هرگاه اضمده عاده بموضع مجروح
 نهند یا تا اسیر غیر لایقه جاد دارند یا این جراحی متالی در مده و اما باشد در نظر
 جراحی انتفاع و عمرتی عارض و برود تجا در نماید بجهت دو وجه بزنی که شباهت داشته باشد
 بودم عمره در این صورت جراحی بفرجه مبدل گردیده و عی عارض شود با صدمع و بدین
 و غشیمان و لیسر غس و علاج او اینست که فصد نموده و بموضع علت زلزلت آید و بواسطه
 مسهلات مرتبه از سستی و تنگ فرنگی و نهال آنها مده و اما از فضل خالی سخته
 و جراحی از کثافت و سبب عاده پاک دارند و در صورتی که با نیزه و تر عریض رسد
 و این درم عارض و بواسطه تمدد اعراض مذکور به رسیدن باشد باید آنکه بدون تحمل جراحی
 بکشایند و مده را با استعمال مسخرجات مرغ نمایند با سایر معالجاتی که ذکر نموده ایم
 و آنجائی که از ضرب بقطعه از سحاق از موضع خود بر داشته شده باشد بجهت علاج لولا
 که آن موضع برشته و با شمع و غلیظون بسته و بر روی او تفستیک نهاده و با رفاغنی لایق
 او را به بندند تا ساقط نگردد و اگر این قطعه از سحاق بواسطه ضرب زیاد منصفان شده باشد

بدر

غلب بطریق قرین التیام پذیرد و لیکن چون التیام نیاید در تحت ادمه جمع شود باید بدون
 الموضع یا کسوزه و ماده چسبند و ارفع نمود مبادا از بقای او آسیبی روی دهد و بعضی پیشه
 که بقطعه از سحاق بالبره ساقط و استخوان موضع برهنه مانده و فاسد گردیده زایل شود
 در محل او لحم برود و علاج پذیرد و باشد که از ضرب و ضغطه او در جلد رسد و اما میل عارض
 شوند با تدم و این دامیل یا اما سی هستند متملی از رطوبت و یا از دم اگر رطوبتی باشند
 بجهت تحلیل آنها باید و رقیق از سرب ترتیب داده و بر روی آنها بسته و از مایه بارد طلا و نمانند
 و اگر دم باشد باید آنکه شکافته دم مترشح بچند در جوف آنها را دفع نمود و اما جراحات
 و جراحی که باو قطعه از جسمه کسور گردیده باشد این نیز خالی از دو قسم نکند بود
 یا چنان است که قطعه کسوره در موضع خود بر قرار ماند و یا آنکه فرو نشیند و اما در صورت
 که ضرب عظیمی بر جبهه وارد آید بنا بقاعده عروق دمی که از ام الغلیظ بد و پیوسته اند منصف
 و از ترشح و انقباض دم در این موضع از قاین التیامیت و بدین واسطه بعد از چند روز
 صدمع شدیدی عارض گردد و بسبب مغرط و نقل سس و قلیق و خطر استیم غلیظان و
 سرعت و صلابت بعضی حاجی و دهان و بعد از این اعراض عرق بارد و در آنها عارض
 و هلاک گرداند او را و اما علاج او این است که ضد التهاب عمل نمایند از فصد مکرر
 و ارسال علی موضع علت و خلف اذن و طلا آب سرد با استعمال مسهلات مده را
 و با معارض میل دهند و بعد از آنکه از ظهور بعضی علامات استنباط نمودند که در موضع مورد
 مده حاصل شده لازمست که به استعمال منضجات و محملات مده را تحلیل دهند و اگر
 تحلیل نرود و بیم هلاک باشد بقول بعضی از استادان این فن جایز نیست که آن موضع
 از کاسه سر را سرخ نموده دریم بوجود در او را خارج سازند لیکن از عمل خطیر و او را متر
 نیست و از آنجا سیکه حکیم میدانند شرارت پنهانی و فساد این غلظت را که گاه گاهی بر کر
 فحایه یا جنون بقتله مبدل گردد لهذا در صورت عارض یکی از اعراض مذکور که ظاهر
 شود از خوف عارض این دم و فساد او باید بخلف عنق خوش کشیده یا کی نموده و دست
 میده مده را دفع و منصرف سازند و اما جراحی که از است قلعای کجسجه وارد شود

حجره را منقسم نموده اند هر که از ضرب وارد آید
 یا زرا امر قطع یا نیک بر حجره ضعیف

شده از دو حال خارج نخواهد بود اگر چه آنچه آلت مذکوره تند و برنده باشد استخوان را قطع نماید
بدون آنکه براده یا جزیئی از استخوان زایل گردیده و دماغ را منضبط سازد در این حالت بجهت
علاج باید ادویه و تدابیر واقع و هم بخار و پشت از طلا، بیا، باره و ارسال علق با طرف
موضع مجروح و جراح را با تفتیک پوشانند تا التیام پذیرد و اما اگر الت قطع و ضربه
کند باشد بیشتر که چند براده از عظم مجرم دماغ فرو نشیند یا آنکه از ظاهر ضایعی عظیم
ظاهر نباشد لیکن طبقه داخلی جسمه کسور گردیده و دماغ را منضبط سازد در این حال باید که
معالجه از عمل تره یا نسیون که عنقریب ذکر میشود براده عظم کسور در موضع کسور که از عروق منقطع
موضع مجروح ترشح گردیده خارج ساخته و با تفتیک جراحی پوشانیده و تدابیر مذکوره
بخار دارنده تا التیام پذیرد و با باشد که ضربه جسمه وارد آید و قاعده دماغ کسور گردد اگر
چه علاج پذیر نیست ولی مع هذا معرفت اولانم است بواسطه آنکه در این حالت با وجود
بر اینکه از طرف هر دو سمت ضربه آسیبی نمایان نیست ولی از کسور قاعده جسمه علیل است
در کسور باشد که موضع از جسمه کسور و کناری از آن موضع مرکب باشد و یکدیگر در این
صورت قطع مرکب دماغ را منضبط سازد و بدین واسطه عوارضات دماغی
بظهور رسد بجهت علاج باید قطعه کسور را با عانت آره مدور الریس زایل رخت فلما
جراحات امین بیاید دست که اگر از آلتی قطع یا قطعه از عظم کسور ضربه بر اس
وارد آید خالی از چند حالت نخواهد بود بجهت آنکه که اقله منقطع و یا منقطع سازد
و یا از شدت ضربه از جسمه جدا گردند و یا متورم شوند و یا از انصداع عروق و بعضی
آنها انفصا بیاید و یا آنکه بریم نشسته و منفرج گردد چون جراحی وارد آید جرم دماغ را
و متورمش سازد و زیاده خطرناک است و اما علاج باید اول با عانت انبرشی
فاجده را خواهد بود جرم دماغ بمشند و خواه در این برون آورد و اگر ممکن نگردد باید که
که جراحی انجامشاید یا آره مدور الریس جسمه را مشقوب نموده و شوی خارجی را زایل
در فاند طلایی بخار داشته و موضع مجروح را با تفتیک کمی پوشانیده و ادویه تدابیر
معدوم استعمال نمایند و هرگاه جراحی بریم نشیند باید قسمی نمود که قاعده دماغ

بخن

تخلیل زود و ماد مجتسب نمایند و در این حالت از استعمال محفظات مانند آب یک مطبوخ مازد
در کمی محلول معرق جراحی را نفس کلی حاصل گردد و در بعضی دیده شده که کلوله بر اس وارد
در جرم دماغ سالها توقف نموده بدون آنکه صاحب خود را هلاک سازد یا آسیبی از او
دهد لیکن اغلب مورت حتی نسیان و غیرش و صرع و تشنج خواهد کردید
فصل ثانی در بیان تالی در رسم و ادعیا تالی از تورم جرم دماغ یا غشیه او
و سبب این علت صدای تیت که جسمه را وارد آید از ضربه و سقوطه و ضغطه و انشال آنها
مانند آنکه اگر از ضربه قطعه از عظام ریس کسور و فرو نشیند دماغ و غشیه او را تمام و متورم
سازد و همچنین در مکانی که ماده در بطون دماغ موجود شود یا از شدت ضربه و انصداع
عروق و تضییع دم ضغطه دماغ و امین واقع و مورت تورم ایشان گردد علی ای تقدیر
این تورم با عا و یا نرمن است و لیکن استوی به تحلیل گردد اما غالباً طبیعت ماده مورمه را
بریم مستبدل کرده و منفرج خواهد نمود اما درم ها و امین با علامات این است که بعد از ضربه
با وجود یکی از سبب مذکوره بچهار پنج روز صداعی شدید عیله عارض شود با عوارض تلخ
و بدین وصفه نبض با صلابت و تند و او و گاهی بسیار سریع و گاهی بسیار بطی گردد و اکثر
اعضا و تخدیر آنها و اگر درم مذکور منفرج شود صاحب او را اختلاجی در عضلات برسد و نبض
صغیر و غیر منظم گردد با التیام صدقه و ضعیف نفس عارض شده عیله را هلاک سازد و اما
درم نرمن امین را قاعده تالیست که دوالی چهار هفته بعد از ضربه عارض شود با صداع و علامت
استلام معده و سرعت نبض بسیار باشد که در سحاق مخاضی بموضع علت درمی آید
و متفرج شود و اما درم حاد جرم دماغ بمرعت بعد از ضربه عارض شود با صداع شدید قلبی
و اضطراب و بیقراری و برافروختن بشیره و حرمت عینین و حرالت طریس و استلام نبض
و صلابت او و اختلاج عضلات تشنج و هذو بودن عضا و بدین و بعد از انفجار عیله الریس
و انخام دست داده و هلاک شود و اما درم نرمن دماغ را علامت بحدی خفیف است
که بصورت تشنج توان داد تا آنکه صداع عارض شود و عضلات بدن متفرج شوند و بعد از
انفجار عارض با ذکر بطور رسیده و صاحب خود را هلاک سازد و اما استلام درم امین مختلف

بسته باز است اگر سرعت تحلیل زود و مده از او حاصل شود و فرج او ممکن باشد
 البته علیل را با کس از دو سپین دوم جرم دماغ زیاد روی و خطرناک است اما
 علاج باید آنکه بعد از زود صد مبر بر سر از خوف عروض سرسام بسرت اودیه
 دافع دوم بخار در اندام کبر بودید فعال یا دواج ظاهر و ارسال علی و سیم از
 طلای یا مشوج بمرات کثیره نفعی کلی موجود است صفت شیخ مصنوعی بگردن شوره چای
 جزو زشار در جزء مکه تند دوازده جزو آب صد و بلیت جزو اجزا را مخلوط و تنه را
 بدو آلوده مگر بر سر طلا و نمایند و از این بابت است که جراحان بعد از زود آلات ظاهر
 رس بدون تامل ضد می نمایند از خوف آنکه مبادا دوم با بین یا دماغ سرایت نماید
 و اما در صورتیکه دماغ یا پیشینه او متورم کردند معالجات مذکوره را مکرر نمایند و اگر
 کل میل نمایند شاید دوم تحلیل رود اما اگر با وجود بر این تدابیر علت تخفیف نیابد
 دالت بر آنکه طبیعت ماده مورد رابریم بدل ساخته یا خواهد ساخت در این حالت
 آخرین علاج آنستکه با زود در سر موصی از حبه را مشقوب نموده بر پیشانی فارسی
 که در جوف میسبش بیرون آرند و از هم گذشته باید معده را و معادرا از فضل
 دارند لیکن با وجود بر همه این مایه علاج و بر بی مراد نیست و بسیار است که مدینه
 بر سر وارد آید مانند سیلی و مورت سرسام شود چنانکه در بعضی جراح از ظاهر فرجی
 نماید ولیکن بشود که در این زیاد فاسد باشد
فصل نهم
 که در بعضی اوقات در انقباض دماغ و چون در بعضی اوقات ضربه وارده بر سر مورت
 سرسام و از فرج و انقباض دماغ میگردند بنا علی آنکه در اینجا که آنها نموده ایم و بسیار
 که در بعضی اوقات میشود که بواسطه ضربه عروق رس مضمع دوم از آنها جوف رس
 منصب شود یا بر می در او موجود و متمسک ماند پیشی خارجی بدو داخل گردیده و دماغ را
 منقبض ساخته مورت فساد می عظیم گردد در صورت خفت این مرض اعراض او این
 که علیل را صداع و در او رسد عارض شود با همسین که در سماع صدقه و بطور حرکات
 یا بسته قاعه اعضا و خند بودن آنها و سیمان و چون قدری علت عظیم باشد علاوه

بر این علامات علیل را پیش سر با غلبه نفس و خراخرو خیره کی چشم تشنج و تشنج
 نبض اندفاع بول و بر باز بدون اراده و اکثر با انقباض از انف و از دم سیلان
 و سکت صاحب و راعارض گردیده و هلاک شود و اما آنکه در مختلف است در صورت
 امکان از آنکه سبب نیکو و اللت دارد مانند آنکه اگر سبب انقباض دماغ نفسی است
 که تروان او را تحلیل برنجات یابد و الا هلاک شود البته و اما علاج بعد از آنکه سبب
 طور است که در سرسام بیان نموده ایم
فصل دهم که در باب تشنج
 در اثر علاج دماغ بدانکه در بعضی اوقات از ضربه و سقوط عظیم دماغ منزعج و بدین واسطه
 صاحب خود را هلاک سازد بدون اینکه موضعی از مواضع رس مکتوب گردیده باشد علامت
 او این است که شخص مضروب بغتة میفتد و چیزی بسان میت جمیع اعمال او باطل
 در صورتیکه از علاج خفیف باشد زود بهبودش آید و صداع مر او را عارض شود با سرت
 اعضا و خند بودن آنها و طنین گوش و میل بخواب لیکن در صورت شدت و علیل
 مدت یک ساعت آنکه میت میفتد و بشه بگردد با برد اطراف و صغر نفس و کلیت
 نفس بعد از بهبودش آمدن در زبان لکنتی بهم رساند لیکن اعراض مذکوره زایل شوند
 و اگر این حالت اشده باشد در همان انجا بماند و بهبودش نیاید ابد و قاعده چنانست
 که بعد از از علاج عظیم قی صفراوی درست دهد و اما فرق ما بین از علاج دماغ و انقباض
 او بدین نحو باید نمود که در از علاج دماغ علیل زود بهبودش آید با برد اطراف و کلیت
 نفس بخلاف در انقباض او که مدتی در حالت سکته باقی ماند با خراخرو نفس
 که این هر دو علت در یکی موجود باشد و اما سبب این علت اغلب ضربه است که عارض
 جبهه وارد آید مانند آنکه از سیلی باشد که این حالت درست دهد و مسم میند که مبتلا
 حرکت عنسیفه تمام بدن دماغ منزعج شود مانند افتادن از مکانی مرتفع و اما
 اندام مرفقی شدت خفت او نیست و قیامت او طویل و مورت وجود بعضی از امراض
 و دماغی و معدنی مانند جوق و رعوت و سیمان و می و موه الهضم و مرق و امثال آنها
 میگرد اما علاج باید در حالت انجا و بهبودش با ستمال اودیه منقبضه و محرکه قوی

اورا بهیچان در دوران آورد و بجهت این مطلب تشنگی و قهقرو جوهر زشت در باطن ماند
 او بر صدقین و حقنه از قلع و از مشروبات شراب و چای میل نمایند و آنجا نیک بعد
 از هوش آمدن خوف از نورم دماغ باشد باید از استعمال ادویه و تدبیر واقعه ورم
 بطوریکه در سرسام ذکر نموده ایم بیسوی جبهه قلع نورزند بلکه بر سر و نواحی او شیخ
 زردار می بینند از نه و بعد از خود صحت باید از تقب و حرکات بدینیه و نفسانی تا چند
 احتراز جویند و آنجا نیک بعد از از عجاج دماغ ستر فانی و فلی در بدن بر سر سینه باشد
 بجهت علاج او باید کترب کچول و جوهر او مبارک است نموده و مضامی علیک را هم روز
 بچرخ الماس در نند تا بحالت صحت معادوت نماید و هرگاه بعد از این حالت صداع
 داعی علیل را عارض شده باشد انفع جمیع معالجات خوش نهادنست به پشت کردن
 در صماجان بر حلت و طبیعت که بعد از دفع مرض همیشه طبیعت با لیت کجا را
 و از شرب چای و قهوه کجلی احتراز جویند
 فصل خاموش
 از باب تالیف در طریق هر تره پاناسیون و ادعبارتست از راه نمودن بکوضع که
 از آن شئی خارجی که امین یا نفس دماغ را منضبط میسازد و بدانکه متقدمین این عمل را
 زیادی نموده و بسیاری تلف می شدند و لیکن متاخرین بجهت اشارت او را محدود کرده
 از آنجمله چون یکی از عظام عجیبه کوره و قطعه از او زنده باشد دیگر چون ترشه از کاسه سرفرو
 نشیند و بیسوی جبهه مرتفع گردد دیگر هنگام که در فضای ریش شئی خارجی ممکن باشد باین
 عمل نمود و در عین ضرورت در جمیع مواضع جبهه میسازد آنرا نهاد لیکن در صورت امکان
 احتراز نمایند از عمل نمودن بطول جبهه و قطعه فلسی عظم صغیر و اکنه که مفادی هستند بموضع
 دم دریدی دماغ از آنها عبور نمایند و بدانکه عمل تره پاناسیون را بچار زمان منقض نموده
 اول در کتوف ساختن عظم تالیف در راه نمودن او ثالث بر تقه نمودن استخوان و کلبه بازاله
 و خروج آنچه فرو نشسته است از شئی خارجی و غیره اما بجهت کشف عظم بکیرند بکار روی و
 شکل یا بطور صلیب شکافه و بعد سحاق را از نقطه الف تا به نقطه ب پس کشیده
 و با دم چاقو ضربت اینتر بجا آنگاه از راه دور که بدور او شست و از جهت مشبته

بنا

بنا

به اکلیل اره تاجی نامند که شسته بطوریکه شیش از تاج اره برآمده بایستد و باره شیک
 هر سه آنوقت نیشرا پس کشیده و بیجی بوضع شیش کشیده و بیجی بجا نند تا جای بیج نماند
 و بعد اره را تا نیا نهد و بریده بردارند و بیج را بموضع خود استوار ساخته بکشند تا
 بر کشته شود آنگاه شئی خارجی که بمابین حجه و امین یا مابین امین و دماغ قرار دارد باین
 بیرون آرند و هرگاه شئی خارجی در ام الغلیظ نشسته باشد هر آنکه غشاء مذکور را
 منقح ساخته تا با ساقی او را بتوان خارج ساخت و در بعضی لازمت که بچند موضع
 تاجی نهاده و فاصله مابین آنها را با کانی بکشند و بعد آذوقه قری سینه یا کتان آلوده بدین
 آنموضع نهاده و بار فانی ملایم به بندند و بروی سحاق لته نهاده و با آب سرد مکرر طلا نمایند
 و روزی دو نوبت رفند او را عرض باید نمود و بجهت آن غیر از باقی که شسته اند که با استخوان
 تازه در آن موضع برود و یا جلد سخت و در کت او ماده یعنی هر سه که بپوشد آنموضع را
 شروع نماید بدن مده باید بوی بپوشند که مسدود نشود و هرگاه با وجود بر این عمل غشاء
 و عرض فشار و صدمات دماغی تسکین نیابد دلالت بر بقا شئی خارجی در دماغ است
 در امعا و اگر بر رقیق منشی از آنموضع پلاید نتواند باید بکار دهنست و باشد که از
 غشاء ام الغلیظ کجی زانده روئیده و در عقبه که با آلت بر سر سینه مانده خارج بر آید
 در این صورت باید قدری سنگ جهم مالید یا با سر سیرا ببت و یا با چاقو قطع نمود
 چون بعد از دفع جلد او این موضع ذکی الحس شود لازمت با قعه از نقره یا فلزی دیگر
 او را بپوشند و بدانکه از اعراض عمومی ضربه وارده بر سر نسبت محمولی این است که
 در کبد دمایلی بر سر سینه و باشد که ماده آنها از باطن میل بظاهر نموده و جلد محاذی بدو
 منقح گردیده و دفع شود یا آنکه آن ماده با معاد منقب و با بر از خارج گردد و یا آنکه بواسطه
 او علیل حاجی رقی عارض و هلاک شود و معالجا لازمت که بعد از ورود ضربه بر سر
 هرگاه از جانب کبد و جرح دوری بیاید بدن قامل زود آده و کتل استعمال نماید و چون
 به بلندی که جلد قطنی بر رگه و مستعد است بانفجار بایش روی دمل را بکشاید
 خارج شود بلکه در جمیع آنچه بیان نموده ایم در جراحات حجه نباید جراح نماید تقاضی

چون دیده شده که جراحی جزئی صاحب خود را هلاک یا مجنون یا مغلوب یا معرود یا بدق
 ساخته است این پنج عیبه العلاجند
فصل سادس در
 بابت تانی در میان جراحات وارده بر کلین و تقضیل او اما چون مقصود از
 عمل است که جراحات با اثر زشتی نماند لهذا باید در صورت امکان از بخیه نمودن
 نوزند و در جراحات طویل وارد بر عاجین بشع داخیلون رفاد نمایند تا التیام
 پذیرد اما جراحات عرضی او را حکما باید بخیه نموده و جراحات وارده بر صاحب و جن
 خوب موطن باشند تا گوته نکند و چشم باز نماند و بعد از بعضی اوقات جراحات
 او را عمدتاً منع نمایند از التیام بطریق قریب که سبب از گوته می آید از آنجا که بازماند
 یا بکس که منطبق شود و در جراحات وارده بر اذن بواسطه کثرت تحب و تقعر آن
 جمع نمودن صعوبت و باید بعد از بخیه نمودن قدری پیسه بر خلف اذن نهاده و البته
 به بندد و جراحات وارده بر الف را با عانت شمع یا بخیه التیام باید داد و قاعده
 آنست که تم آلوده بشمع را بطور بلالی از تحت الف انداخته و طرفین آن را در تحت
 غین بچسباند تا آنکه او را تکیه باشند و جراحی که بخندین وارد شود هر گاه هر گاه
 بزاق مجروح شده باشد باید حکما بخیه نمود و اگر کفایت نکند باز از جراحی لعاب
 جاری باشد از خلف نامور کردین او باید سنگ جهنم مالیده و قدری سرب بچسب
 غده سمان که واقع در تحت اذنت نهاده لته را بر زیر زنج انداخته و بقون راست
 بندد تا ترشح بزاق کمتر شود و تقطیل در غذا نموده و ششها مایع میل فرمایند و از تکم زیاد
 احتراز باید نمود و چون جراحی بر خط هر لسان وارد آید بالذات التیام پذیرد اما جرح
 غائر او را باید بخیه نمود
فصل سیالیم در زیات ثانی
 در ذکر جراحات وارده بر فم و آلات واقع در او و این جراحی یا بر جلد و عظام
 و یا بر اوجیه دم و عصبان یا بر مجزه و مری و نخاع وارد می آید اما جراحی جلد عسرا
 آفات شمع داخیلون باید التیام داد و موطنی باشند که نغمند او حق میسر
 و منکوس گردد و اما جراحی و داج ظهرا نیز بشع باید پیسته و از فشار رسد

نمود و در جراحی غائر غنی هر گاه مرقی مجروح شده باشد که بستن او ممکن نکرده بود پس سیلا
 دم علیل زود هلاک خواهد کردید و چون جراحی بر عصب ریه و معده وارد آید او از کوفه
 و سرعت از منسی النفس هلاک میگردد و همچنین چون عصب محرک حجاب طاهر اجراحی
 آید فلکست و اما جراحی وارده بر مجزه یا بطول یا بعرض وارد می آید و بعد از ورود
 برای تنفس از موضع مجروح خارج و با طرف پراکنده و ضیق النفس شدید عارض
 هلاک کرد و در بجهت علاج او چون جراحی عارضه وارد آمده باشد باید اول اسه سلان دم
 نمود و از بخیه احتراز جویند زیرا که از ابریشی که با او بخیه باید نمود سرفه عظیم عارض میگردد
 لهذا باید رهس را کون دارند تا التیام پذیرد و چون قاعده است که با این جراحی سرفه
 ششی شدید همراه باشد لازمت که بدون تأمل فصد نموده و کلل مجروح با بزرگترین
 فرمایند و باشد که بعد از التیام این جراحی ثقبه ناموری در آن موضع باقی مانده و تا چند
 روز از این ثقبه خروج و دخول باید و این را نواصیر قضیه الریه یا منده و هر گاه جراحی
 با آلتی خلند بر مجزه وارد آید قاعده است که هوا از ثقبه او خارج نمواند کردید و ثقبه
 جلد افتد و اعراضی که بر سانی انفرم نامند یعنی مستفح گردیدن عارض شود در این صورت
 باید آن موضع را شکافت تا هوا خارج تواند شد و اما جراحات وارده بر مری در قاعده
 است راه است با مجروح کردن عروق عظیمی از دم و لهذا حکمت بر او ای آنکه گاهی جراحی
 مذکور میشود مفرد باشد و التیام باید اما معبر مری حسنی خواهد کردید و جراحی غائر که
 بر خلف غنی وارد آید اغلب مورث فلج و هزال بضمین و سقوط قوه باه خواهد
فصل ثالث در زیات ثامن در میان جرحات
 وارده بر صدر و این جراحی یا ظاهر است که بعضی صدمه می رسد و یا قاعده که بعضی
 مذکور می رسد اما جراحی ظاهر او را آنکه در سایر جراحات ذکر کرده ایم باید نمود
 و موطنی هستند که معبر دم مسدود گردد سبب البضای صدمه منسوب گردیده و مورث
 عراضی عظیم شود و لیکن در جراحات منضبطه که بر صدر وارد آید مراد از خوف عظیم است
 چون در قاعده دم جنب درید و طبیعت النفس و نفث الدم از او عارض میگردد و لهذا

باید از استعمال دویه دفع ورم و فصد و جامت افعال نوزند و بدانکه در جراحی
 غائر صدی خوف از این بابت است که دم بفضای جنب منقب در ریه را منقبض
 و از کار بسینازد یا آنکه جراحی بر جرم ریه وارد آید و بدین واسطه ملتب گردد و جراحی
 غائر صدی را با جانت میل اصبح یا از شامند و امری مستفس از موضع موجود و انقباض
 اطراف او از ضیق نفس نفث الدم باید استنباط نمود و هرگاه نفس الدم نباشد
 دلیل است بر آنکه غشا و جنب تنهائی مجروح شده نه جرم ریه و این جراحت بر جری
 قسمت قسمی جراحی غائر بسط نانی غائر با وجود شئی خارجی در او ثالث جراحی
 غائر با سیلان دم رابع جراحی غائر با فتن ریه و اما جراحی قسم اول در الوجود است
 و باید او را از تورم باز دارند به استعمال دویه دفع ورم و اضمده بارده با الفقل و نند
 زلو و فصد و نوشیدن کلل یا شور آنگاه جراحی با شمع و اخیون بسته و بدی قدی
 پنبه نهاده و با نوار یک از کف بسته نموده اند سیندر را به چینه و قسم ثانی از جراحی
 صد در آن شئی خارجی از کلوله و امثال او و براده از ضلع مکرر فرشته شده باشد
 و بدین واسطه علیل دائم متالم و از موضع مجروح ده کثیر منفع کرده و لازمست که
 با سیلی منعی موضع ممکن آنها را فحیمه آنگاه شکافه و با انبر می گرفته و پیش آرند
 و قسم ثالث که سیلان دم همراه است سیلان او یا در مجروح که بدین شیران
 اوسط اصلاح یا شیران داخل صدر و یا از جرم ریه و یا از عروق عظیم صدر است
 و از جراحی آنها دم یا بفضای صدر و یا بخارج سیلان نماید و از علائم طبیعت
 که لون بشرو با حشره نفس صفر بسیار با سدد و طنین در گوش و عرق بارد و باشد
 که بواسطه انقباض ریه ضیق نفس عارض و باشد که علیل را حخته نماید و اغلب
 تیز عرق مجروح سیال شود است در صورتی که دم از شیران اوسط ضلعی سیال
 باشد شش خفته میشود و بدینکه مجروح و هواد او مخلوط نباشد و زرد بر سینه خفته
 سدا و لازمست که بکیرند مرهم کشی و سبر او ننه پیچیده و فرود بود بواسطه ضلع مجروح
 بخوبی که مرهم کشی بر روی شش یا یکدیگر از کنار اسفل ضلع واقع است قرار گیرد

در ریه

در ریه که کشته با نوار می بکیرند و چون دم از ششین داخلی صدر که در خلف عظم
 قفس واقع است یا از عرق عظیم مانده او را طی و غیره سیال باشد ظاهر است که علیل زنده
 خواهد شد و سنگالی که نفث الدمی بواسطه جراحی داده بر جرم ریه برسد به باشد لازمست
 که معالجه با جرحت دویه دفع ورم بخار دارد از فصد مکرر و غیره و باید آرام مانده و مبررات
 فرمایند و هرگاه در مان جراحت مورث باشد که هوا نتواند خارج گردد تحت جلد آمده و
 مستفح سازد و این حالت را بیونانی انقباض نامند و باشد که هوا از ریه خارج و بفضای
 جنب رفته و او را مستفح سازد اینرا استسقای طلی جنب نامند و بدانکه بعد از جراحی
 وارد ریه و آمدن هوا بفضای جنب ممکنی است و او را ریه بواسطه انقباض هوا از ریه
 خود باز مانده و بدین واسطه تنفس عسرت برسد اینده بنض صغیر گردد با بر اطراف چون
 این حالت بمنتهی رسد علیل را هلاک سازد و تشخیص استسقای طلی صدر از بر آمده شدن
 یک طرف صدر است بقته و صدای طبل دادن او است در حالت تن با انگشت که این
 دو سبب استسقای طلی صدر شناخته شود و هرگاه هوا بفضای کم ریخته و بمنتهی رسیده باشد
 با جانت محلات تجلیل دهند و چون نهایت رسیده باشد جراحی لازمست که بدانکه
 چند شرط نموده تا هوا خارج نشود و در بعضی اوقات لازم میشود که جراحی استقامت
 بخشایند تا هوا خارج گردد و تحت و فرج کم زرقه و صورت استفاخ او کرده و پدیدان انقباض
 با نوار همیشگی است چون ممد است تنفس او ورم ریه و جنب در صورتی که تیز صد
 مذکور باشد بکیرت علاج لازمست که او ریه و تبا سیر دفع ورم از فصد و جامت و زرد بجا
 داشته و آرام مانده و مبررات میل فرمایند و تنها این نوع ذابت الیه جایز است
 طلای آب سرد بصد و باشد که از دم مذکور ریخی حاصل و بفضای جنب منقب گردد
 و این بمرطوبت رکب جمع و نگاهدارد یا آنکه منفر ساخته و منفعش نمایند و بدانکه
 جراحی و داده بر قلب بواسطه سیلان دم و تورم او و ملکوت لیکن بنا بر دید
 جراحی ظاهره قلبه که انسیام یافته اند پس جراحی که بر حجاب عاجز وارد
 آید با جوی عظیم و دو حمت همراه و بزودی هلاک سازد

فضل تا کج براتانی در کج جفات دارد بر لطن و آلات واقعه در او داین
 جرات باطهر و باغای است غار او نیز بر دو کوزه است یا سطح لطن به تانی مجرد
 گردیده و با آنکه جرات با معاد رسیده و اما جرات ظاهر مستکامی که باو تار
 لطن دارد آمده باشند محقق است که در می عظیم با دمی شدید و قی مغز و علیل را عارض
 شود در این حال کجته علاج باید بود و تدابیر دافعه درم بکار دهنست و اگر تمدد عضو
 مجرد قوی باشد جرات را بکشاید جرات منضبطه که لطن را واقع شود و نیز
 سازد کبد و کلیه یا یکی از احشای او را انت و خوف عظیم دارد و در ستم که ضرب لطن او را
 دارد آید و با وجود بر آنکه از ظاهر جراتی روی ندهد لیکن از شدت ضرب که با کلیه
 منضوع و مشتق گردیده و فی الفور صاحب خود را هلاکت رساند و در جمیع جراتها
 لطن اگر چه از ظاهر جزئی باشد باید در احتمال آدویه دافعه درم اهمال نورزید
 از خوف آنکه مساوی درم بصفاق سرایت نموده و صورت فساد می شود و آنجا یک
 جرات ظاهر مایل باشد لطن و بیم حدودت مجرای متاد می بود بر معالج است
 که موضع مجروح را کشود و وسیع سازد و از نتایج مجروحی جرات لطن است همین
 شدن مریض و اما جرات غار که به ششها موضع از جدار امعاء را وارد آید
 کا عده چنانکه در می تمام صفای اجزاء عارض شود و منقبض میسازد با صلا
 کشیده کی صورت و بر و اطراف تمدد و صلابت لطن با فواق کجته علاج لازم
 که در صورت منفر جرات لطن را بمشغ و اخلیون آلوده و بدان موضع بناده
 و لطن را از لطمه بچون آدویه دافعه درم بکار داند از فضا و ارجاع حق و سوز
 کلال و تریخ درین مسیاب و اما آنجا یک جرات کبیر و معانی از موضع مجروح فضا
 نموده باشد باید معاد مغز را بموضع خود رجعت داده که را می جرات را بکجته
 کشیدی یا کجته یکدیگر و عمل سازند بچونکه از سوزن آسیمی بصفاق برسد آنجا
 بالته آلوده بمشغ و اخلیون جرات را بسته و بر روی او پیسته بناده و با نوادیم
 پیچیده و آدویه دافعه درم بکار داند هرگاه از موضع مجروح جزئی از غریب

باطل

باطل یا یکی از امعاء فاق نموده شش کجته رجوع آنها به لطن باید علیل را بجزمی خوابانید که
 جدران لطن مسترخ می شوند و دم باید علیل یا حکم فرمود که نفس خود را خارج سازد و آنجا
 معاد یا شرب مغز را بموضع خود رجوع دهند و چون معاد مغز از نقل یا ریم کجی متملی باشد
 که رجعت به لطن نمواند نمود باید جرات را حتی الامکان وسیع ساخته معاد را فرستند
 زیرا که این جزو از امعاء بسرعت غافلرا یا خواهد گرفت و در حین وسیع ساختن جرات
 خوب باید وقت نمود که مساوی از مشرط جراتی بر امعاء وارد آمده و صاحب خود را
 سازد و اما جراتی که واقع شود بچون یکی از امعاء بکجته التسیام باید کجته نمود ولی نه
 که در قبل ذکر آنها رفتیم چونکه هر یک از امعاء در امعاء طبعه است طبقه داخلی فضا و کلا
 و اوسط عضلانی و خارج صفای بنا بر عمل بنایدین طریق کجته نمایند که بر دارند سوزن
 رسیان کشیده و قدری دور از کنار جرات فرورده و از جانب دیگر خارج ساخته
 و در فین رسیان بکشند که غشاء مخاطی عضلانی و صفای کنار می از جرات
 محاذی و هماس گردد با غشاء مخاطی عضلانی و صفای جانب مقابل آنکه رسیان را
 که نموده و موضع مجروح را رخنه نمایند تا التسیام پذیرد و رسیانیکه با کجته زده اند
 بعد از چندی با باز دفع خواهد کردید و در همین کجته نمایند آنجا یک معانی بالبر قطع
 گردیده باشد و در بعضی اوقات پیشود که یک جانب از امعاء منقطع میماند که در این صورت
 باید که جانب فوقی معاد منقطع را با کنار جرات از ظاهر کجته نمود تا آنکه معاد منقطع
 با عراق التسیام باید و معتقد غیر طبیعی بوجود آید و جرات وارد معده را شخص
 میباید داد از وقوع او بموضع معده باقی الدم و فواق و خروج کمی پس باطلاات و اعراض
 لازم و دم صفای و این جرات را خطری عظیم است سیما در وقتی که جرات عین
 امعاء معده از فضا وارد آمده باشد اما با وجود بر این دیده شد که التسیام یافته است
 اما علاج تجویز باید نمود که در جرات امعاء بیان نموده ایم از کجته در ارسال علی و استحا
 آدویه دافعه درم و کجته از امعاء باید علیل از شرب آب و اکل غذا امساک نمود
 بکد و زوبت از سببها و معایبه تحقیق نمایند و اگر لولرض تشنجی مجروح را عارض شود باید

شود باید قدری افزون در خفته او ضافه نمودم در بعضی اوقات مشاهده شده که موضع
 مجروح از سوراخ با جدار بدن ملحق گردیده و در موضع فرسوده از ظاهر ثقبه غیر طبیعی بوجود
 آمده است و اما جراحات وارده بر کبد تشخیص باید داد از وقوع جراحت بموضع او
 و آرایش صفرا با دم سیال از جراحت و از غرض وجع صعب در کتف ایمن بواسطه نسبت
 مجوی که با این آنها است و بسیارند که کسی با سینه و از قوت سقطه کبد او منقش گردد
 و از آنجا نیکه جراحات کبدی در اولت و خطر عظمت باید معالج بوسیله جراحی استعمال آرد
 و تدابیر دفعه دوم تغافل بزرزیده و قستی نماید که در دم یا صفر البضای بدن لغت بسیار
 نیاید و لهذا باید مجروح را بخوبی خوابانید که مایه دفع از جراحت لبرهوت بتواند خارج
 و اما جراحات وارده بر کلیه عالی از آن نیست که سطح خارج کلیه مجروح نشد یا سطح داخلی
 او اماره صولی که جراحی بجزم داخلی کلیه رسید که علاوه بر دم بول نیز از موضع مجروح دفع
 خواهد شد با عرض وجع صعب در قطن که تجاوز نماید تا خطر و بیهوشی و هم بول آنچه
 با خون دفع شود از مجرای امان علاج او این است که در استعمال آرد و تدابیر دفعه دوم
 و ارسال علی امان بزرزیده و غلبه و غلبه است که بول باشد که از جراحت بول و دم لبرهوت
 بتواند جاری شده با سایر معالجاتی که در آنجا گفته و اما در علاج باید حسیب نمود
 بسیارند که جراحات التیام باید و لیکن در موضع آرد بزرزی مجروح گردیده و بول از آن
 ثقبه دفع شود و اما گمانه اغلب مجروح بزرگ و سنگینی که در قطنی و از فضای حوزة سوراخ
 نوزده و اگر با این جراحت متفاق با آنسی یا جراحی وارد و سینه باشد در آنجا
 ندارد و آنکه جراحات سایر اجزاء و بجزه علاج و التیام او باید آرد و دفعه دوم بجا
 داشته و کشته تری از بوی مشاهده فرود برده و باقی کفایت بول حبس شود و بول واقع
 در اطراف مشاهده نفوذ نماید و متعجبش سازد و آنجائی که علاوه بر جراحت شئی
 خارجی بمانند و در باقی مانند در برون آوردن او تغافل نماید و بزرزیده از مجروح
 آنکه مبادا جراحی غلبه بول و دفع در اطراف مجروح و مجروح گردیده و حصه مشائی
 بوجود آورد و اما جراحات قضیب و این جراحت هر گاه یکی از دو جرم لغظی و شئی

نزدیک

شده باشد باید قستی نماید که بجان از جراحت یا جانب مقابل مسای و متصل باشد برد
 باید کشته تری بجای بول و دایره و البته آرد شمع داخلمون قضیب را بچید و التیام باید
 و اگر از ضرب و آلت قضاعی با بزرگ قضیب قطع گردیده باشد باید بواسطه بستن عروق و سینه
 نموده و جراحی را با شمع بپوشند و در بعضی باشد که بهر نام لغظ قضیب بقوت منحنی
 سازند و بدین واسطه عرق منصفی گردد و دم سیال از بول کینه مجری برای خود بنا نمود
 در او متوقف گردد و آنکه این خون مجسمه و صلابت بر سر آن لبان آنکشی خارجی علی
 ای تقدیر غلیظ را مابعد لغظ تام دست نخواهد داد اما علاج باید که بدون آن کشته تری
 بجای بول و دایره و از ظاهر هر ورقه سری بدلتون منجمده و محکم به بندند تا تخلیهش بود
 و باید دانست که در بعضی اوقات میگرد که از افادن از درخت و غیره شئی بجان و جراحی
 بول بر خورد و مجروحان سازد و بدین واسطه بول مجروحان نفوذ نموده مورث قرصه با غایب
 گردد و در این صورت بر معالجه لازمست که عمل نماید تا بول مجرم منصف نگردد و فسادی حاصل
 نشود لهذا باید کشته تری بجای بول بدوانند تا از جرف او آرد از برون آید و در استعمال
 آرد و تدابیر دفعه دوم امان نوزد تا التیام پذیرد و آنجا نیکه بول مجرم منصف شد
 باشد تا باقی آن مجروح را شئی قوی نموده و خوب بشویند و بسیارند که بعد از التیام جراحت
 ناموری در موضع مجروح باقی ماند و اما جراحات وارده بر بیضه همیشه خطیر در اولت دارد
 چون در من التیام بپوشند و بیم آنست که از کثرت سیلان دهه جرم بیضه تحلیل آرد
 و بجزه علاج و التیام باید آنکه آرد و تدابیر دفعه دوم بجا آرد و بسیارند که از این جهت
 مده کثرتی جاری شود بخوبی جرم بیضه از آب و تحلیل رود و در صورتی که جراحی بر آرد
 منی یا غضب واقع شده باشد عمل بیضه بالمره فانی خواهد شد

فصل هفتم در جراحات وارده بر مفاصل و آلات او و جراحات باطنی
 یکی مفصل واقع شده و با بعضی از اعضای حال از جریان رطوبتی بقوام ولون بعضی
 تشخیص باید نمود وقوع جراحت بمفصل بدین نوع که اگر رطوبتی زرد و لزج مانند ما در مفاصل
 از مفصل جاری شود دلیل است بر ورود جراحت بحرف و داخل مفصل و نباید آنکه

همسج با میلی بجهت امتحان بکوف این جراحت فرود بر مکرر هنگامی که شئی خارجی در او فرودفته باشد چون در می عظیم از او حاصل خواهد کردید و بجهت آنکه او لا بدند که با عانت آتی او را بیرون آورند و اگر شئی خارجی بمفصل فرودد یا بر او بکوف او داخل شود و نورش رسد زیاد خطرناکست و اگر چه وجع از ابتدا خفیف است لیکن بیروت شدت بر سبب آنست باید زود داده و آرام مانند در صورتی که جراحت جزئی و معجز باشد از بستن بالته آورده بمشع و خلیون با قرب طرق التیام پذیرد و چون جراحت منصفه واقع بمفصل اردو و علاج صحبت باید آنکه عضو مفصل مجروح را با لکه آرام داشته و کنار عای جراحت را بیکدیگر متصل و بالته آورده بمشع را خلیون عضو را با لکه نماید و بر یک پنبه نهاده و به بندند و با طرف آن موضع زلوفت کنند بدین تدابیر باشد که این جراحت لبان جراحت سایر اعضا التیام یابد و اما اگر بواسطه ضرب آتی از آلات مفصل منصفه گردیده باشد چون از روز اول درود جراحت وجع خفیف است و علیل بیجوبه منصفه نگردد و از حرکات بازماند تا آنکه بعد از چند بوم در می عظیم با وجعی شدید در مفصل مجروح موجود شود با حرارت طس و کنار جراحت برآید و در وقتی بزیج از او جاری و اطرافش متشنج و متشنج گردیده و علیل با وجعی عارض شود و بالاخره چند موضع مفصل منصفه و مدیدی استرس از او منصفه گردد و فاعله چنانست که با این علت جمعی دق علیل با عارض شود و بهترین آنها می این جراحت است که در عظیم مفصل با یکدیگر متصل و متحد گردند و در این قسم درم علاج بدین نحو با عین و عضو مؤثر با لکه آرام داشته و بدون تا مل ادویه و با غله درم استعمال نموده و با طرف مفصل متورم زلوفت کنند و از دهن زیرین کشتنی فون نریج فرموده و بطرفین مفصل شمع زبایع اندازند تا ماده بخارج منصرف شود و از طلا زاده و با بد بوجوبه تغافل نورزند مگر هنگامی که علامات و اعراض انفجار بطور رسیده است و در آنجا از بزرگ و نان خشک و گل خطمی در اشغال آنها بکار باید داشت و بعد از آنجا باید عمل نموده که مده در نشود و از کثرت سیلان او توای علیل فانی در حکما

دقیق

دقی عارض نگردد و قسم نورس نمودن تمام عضو علیل با تدبیری نیکوست و هر گاه بواسطه جراحت مفصل فاسد و آلات او از یکدیگر متفرق گردیده باشند جز قطع عضو علاج و بر نیست
فصل هجدهم در جراحات زبایع در شکم
 عروق یعنی الضراع او این علت واقع میشود از ورود ضرب عظیم یا حرکتی عنیف با نقطه و بیافقادن چنانکه باشد از جستن در مذکور منصفه گردد و صدائی از او مسجع شود لبان آنکه از مسکن فندق علامات او این است که علیل نتواند با استیاد و فاصله مابین دو قطعه از در منصفه بواسطه نقص عضله خوب شده شود و در بعضی اوقات عمدتاً در قطع می نمایند بجهت رفع فوج با هر گاه با همکس این در جراحتی بجلد آن موضع وارد شده باشد یا از آرام دارند تا خوبه مابین دو قطعه و تر منصفه شریح و منصفه گردیده بدین واسطه التیام پذیرد و اما بجهت علاج باید تنسی نمود که طرفین در منصفه متصل و بجهت این مطلب ملاحظه باید مرعی داشت اول آنکه بکبر را منحنی سازند ثانی آنکه قدم را منحنی نمایند ثالث آنکه قدم و ساق را نواری مسج نموده بدین طریق که بر او از نواری و تمام قدم را بچسبند و بجهت بکبر متکا فی نهاده سر نواری از کف و خلف که نمانده و از زیر متکا می بچسبند تا این عمل در جندی و تر مذکور التیام خواهد یافت و باید دانست که در بعضی اوقات از حرکت عنیف تشنج عضله عضوی منصفه گردد بدین واسطه عضله مذکوره از حرکت بازمانده و در موضع او تقصیری موجود شود یا وجعی شدید علاج او این است که عضوا آرام و بوضعی بداند که عضله مذکوره منحنی شود و علی الاتصال استهرا که در آن قسم در تر نموده اند بدان موضع بچسبند تا با تطریق قرب التیام پذیرد
بایات از مقال ثانی در جراحات درده
 بر جرم عظام که بعبارة اخری کسر عظام نامیده اند با اقسام و حساب علامات و علاج آنها در شملت بر پنج فصل فصل اول در تقسیم انحصار عظیم و عاقبت و علاج آنها کلیت بیاید دانست که کسر عظام را منقسم نموده اند بچند قسم اول بدینکه عظمی از یک موضع با دو موضع کسر گردیده ثانی آنکه در حصا بیکه در لوله استخوان واقع یکی از اجزای

شده یا هر دو موضع کسور گردیده تا آنکه این کسر طولاً واقع شده یا عرضاً یا در با رابع آنکه
از ضرب به باله استخوانی خود شده یا نه علی ای قسم کان این علت با مفرد است و یا مرکب
مفرد است که جز کسر عظم استیمی دیگر وارد نماید و مرکب است که علاوه بر کسر جلد یا کس
یا عرقی مجرد خسته و واضح است که هر یک از عظام بدن از ضرب کسور میسر شوند
یکس عظامی که ظاهر برآمده اند استعداد ایشان بکسر بیشتر از خازر و فرورفته آنها
مانند ترقوه و چون در این جرم از عظام بر عرض و قوت آنها غالب است لهذا ترقوه
و شکستنی است هر سه تا آنکه بحدی که بی آن جمله ضرب نمیکند و مانند شکستنی است
بعضی امراض مانند آنکه از داء افرنجیه و تقرنس و خنازیر و اسکرید و که مرضی است
در بلدان قریب بجهار و ملاهان و مغربین در اهل مای میثورا عارض شود و همیشه از
لته صاحب او خون عابریست با تقص و مان اگر چه در ایران نادر است اما در
و ما زندان بسیار دیده میشود و از سرطان عظام نیز این حالت دست دهد که
از ضرب غلیبه بنماید و بدین واسطه استعداد نامی بر سر آنند با کسار و لازم کرده است
که عظم مضروب کسور گردد بلکه باشد که ضرب بعضی وارد آید و عظم متصل بود
چنانچه اغلب دیده شده که کسی کجف دست افتاده و عظم ترقوه او شکسته است و
دادن کسر عظام تب بواسطه چند علامات میشود اول از تغییر نسبت بدن قسم که مابین
اجزای عضو انفصالی بر سر یا آنکه طرفین کسور از عظم چپ در دست بایستد یا آنکه
قطعه تحتانی مرکب گردد قطعه فوقانی از صراط و نقصان عمل عضو کسور عظم
تألت از سماع صوتی از عضو در عین صحت کال بشل موت در چرخشی که بیکدیگر
نسب آید و بکن در بعضی اوقات کسالی که درم عارض شده باشد عضورا با وجود این
علامات تشخیصی موجب خواهد بود و اما انداز کسر عظام مختلف است با اختلاف نسبت
و شکل عظام و مورد کسر در کتب او با اختلاف است و مزاج علیل و سباب علاج
در رفتار مریض و معالجه و در صورتی که یک قطعه از عظم کسور از موضع خود بیرون افتد
باشد التیام معیب و همچنین کسر بر ابرو در وقت بیشتر است که کسر عظمی و تیما

انبار

بنا میگذرد کسور از عظم کسور زایل یا عرقی عظیم منضوع گردیده باشد خطیر و انداز آنکو
نیست و در اطفال و از هر چه عظم کسور اسهل از غیران استیام باید که در اکثر جری
و ابدان ضعیف است و در حوامل دیر التیام خواهد پذیرفت و آنجا میگذرد دستهای عظیم
کسور مقابل و عمودی با یکدیگر باشد مانند جراحت نسجی این محتمل است که با قریب
التیام باید بدین طریق که اولاً رطوبتی مانند نشاسته بقطعه در فاصله مابین دو
عظم کسور بمشرب و منقذ و برور غرض وقت و عظمت استیام نماید و تا روز دهم در و در دهم
نفی در آلات لطینه و اطراف موضع کسور موجود و مابعداً این تسبیح در همان موضع کسور
باقی ماند و با بقی تکمیل رود و کسور در این هنگام حرکت میسر شود و او قطعه کسور
از عظم را لیکن تا بیستم روز التیام یافته و علم گردیده اگر چه در این حالت موضع استیام
یافته منخی و منطف تواند شد اما بر در اجزای ارضیه در او غالب است کسور ساز و بطوریکه
در فاصله مابین سی تا شصت روز از غلبه اجزای ارضیه بر سنجی و منطف گردد و لیکن
صله از عظم لطیف مابین کالوس حکم نامند و در بعضی اوقات باشد که این کالوس حکم
نکرد و این نیست مگر بواسطه آنکه طرفین عظم کسور با یکدیگر تقابل ندارند و یا آنکه علیل
عضورا آتام نشسته و طبیعت فرصت نیافته بجهت التیام و استحکام و یا آنکه از ضعف
و در وقت مزاج طبیعت عاجز است از التیام موضع کسور در این حالت مابین دو قطعه
کسور ماده و باطلی ترشح گردیده و مفصلی جدید در این موضع موجود شود و همچنین در
صورتیکه دو طرف عظم بقاعده طبیعی مقابل یکدیگر نکرند بعد از التیام علاوه بر
هلیت باشد که در عین حرکت جلد متاثر گردیده و بدین واسطه علیل عاجز باشد از حرکت
و راه فرستن و اما علاج بیاید است که معالجه در این هلت سه شارت باید مرعی
و است اول آنکه عظم کسور را موضع خود جبر و در نمایند تا آنکه بواسطه رفادی بیکو و لایق
در جرم خود کاشان دارند تا آنکه نتایج کسر را زایل سازند و اما جبر او را بسبب عمل باید
حاصل نمود بدینکه نایب از فوق آن موضع گرفته و بمافوق کشد عضو کسور العظم را
تا آنکه نایب دیگر مابین حضور گرفته و مافوق کشد در او از ملس و در کعب اجزاء او را که

نمودن بر آنکه دو قطعه عظم همادی بیکدیگر که دیده است بقوت بفشارد و استخوان را بوضع
 خود در نماید و اما بجهت اشارت ثانی لازمت که بعد از رد قبل از اینکه نایاب دست از
 کار خود بکشند با رفتاری تمام عضلات مساوات به بچند و آلائی که در اینجا بجای آید از آن
 است دستمالی ۲۴ زمانه یا نوار و تخته و نی و چرم و مقوی و غیره و طریق استعمال او
 که عضورا با دستمال مذکور یا نوار بتمامه محکم بچسبند آنکه چهار تخته مرتب از مقوی باطنی
 با طرف عضور نهاده بوسی که سر تخته با از مفصل آنضو تجاوز نماید و عضو مجاور از حر
 باز نماند و بروی او ایضا نوار به بچسبند و این قسم از زانو در کسر عرضی کفایت یکنایه
 در کسر و رابی کفایت نخواهد نمود و لهذا از خوف آنکه مبادا عضو کوتاه بماند باید علاوه
 بر این تدبیر بر عظم استسکام علی الاتصال عضورا بخلاف جهت مغزب ساخت و رسم باید
 عضو کسور العظم را بوضع بداند که عضلاتش مسترخنی باشند نه متمدد علی زانک در صورت
 که فطری از وسط شکسته شده باشد باید عضورا بطنی داشت و چون قریب بمفصل کسور
 گردیده باشد باید قدری منحنی نمایند و آنجا یکدیگر معالج خوف شد از اینکه عضو کسور
 بماند باید او را وضعی نگاه دارند که مابعد از کار بقیته و اما بعد از زانو یا و آنگذاردند
 و یا آنکه از زانو بگذرد و سفیداج در صحن طلافرا نمایند عضورا و هرگاه بعد از چند یوم زانو
 او دست کرد قدری مستحکم سازند او را و دلیل سبکی او برین است که اگر عضورا
 حرکت دهند مستحکم نموده و باید بجا نماند مگر استسکامی که الماره عظم کسور
 استسکام یافته باشد و این حالت در جوانان اقل از بزرگانی است و در اطفا
 تا چهار هفته طول کشد و چون مدت زمانی طول کشد و کالوس حاصل نشود باید
 وقت نموده و در بعضی استسکام توفیق یافته و مابعد از آنکه لازمت که از مقویات
 و مستحکمات طبیقراعات نمایند و تقویت بدن و التیام و از زانو نمودن نباید
 بچوبه تعافل ورزید زیرا که اگر بسرعیت زانو بجای نماند عضور کسور مستحکم نخواهد گردید
 و در صورتیکه در عضو کسور العظم وزنی شدید عارض شده باشد باید او را با ریال علقی
 و طلای ماه باره در سفیداج در صحن صورت منکر نموده و عضورا الماره او را مستحکم

و کسور با زانو سازند
 بجا بچسبند از زانو بجا
 زانو استعمال نموده
 یا مقویات

انگاه

انگاه عظم کسور را جبر و فاد نمایند و میسوزد که علاوه بر کسور عظمی از ضرب جرحت و انفخالی در جرح
 عضو واقع شود و بدین واسطه التهابی عظیم روی دهد در این استسکام باید او را در وقت و غیره هم
 استعمال نموده و علاوه بر عظم تدارک بپسینند استسکام جرحت و استسکامی را که با
 عظم مرکب گردیده و هرگاه وجع شدید عضورا باشد باید قدری ایقون علیل میل فرماید
 و جراحات آلات واقع در اطراف عظم کسور یا از نفس ضرر به وجود آید و کسور و مالز
 که از ترش عظم کسور حاصل شده باشد علی ای تقدیر عظم کسور را بوضع خود باید
 نمود و جراحات با لته آلوده بشوید و ایقون زانو نموده به بنده و اگر یکقطعه از عظم از سطح
 جلد برآمده باشد باید با دکی ملایم او را پس فرستاد و اگر ممکن نشد لازمت جلد را
 منقش نموده و او را بجا می خورد در نماید و اگر با وجود این تری مرتب نکند باید جلد را
 منقش نموده و با زانو یا کاری زانده عظم را بجا ساخت و آنجا یکدیگر زانو از عظم کسور جدا
 شده باشد اگر الماره مفصل است باید شکافت و بیرونش آورد اما اگر بعضی از زانو
 مفصل و بعضی متصل باشد لازمت که بوضع خود قرارش دهند و به بنده باشد که
 بطریق بعدی بر عظم ریم استسکام پذیرد و هرگاه از جرحت واقع بوضع کسور العظم
 مدد کثیر سیلان باید استعمال مقویات قوی به سیر احتفظ فرموده و ملاحظه نمایند
 که مدد در عضو متعین نماید و بسیار دیده شده که در عین سیلان مدد براده از عظم
 کسور ریم و با ریم فارغ شده و در این رویه و لبان ضعیفه اگر ضرب عظمی بر عضو
 وارد آید و عظم را کسور سازد و التهابی عظیم روی دهد باشد که درم او منتهی
 بقا بقا یا حواما در اشخاص کی کسور استخوان غمزد و در سن شجونیته بعد از کسور عظمی
 که علیل بزمان کفایت آغاز کنند یا قلوب و منظراب و هر منظراب و صفر منظراب سرعت او
 در این حالت لازمت که علیل را قدری ایقون یا مر فون بجزراند تا خواب رود
 و او را من مذکور تسکین یابند بواسطه آنکه خواب بجان دست و اما بجهت اشارت
 ثالث لازمت که مگر بعضی علیل ما با در صحت نموده و با زانو را محکم او را بچسبند
 و قطع عضو کسور العظم استسکامی و جوب استسکامی که کسور مرکب است نهایت حدت

در وقت بسیار با فانی شدن جلد مجاور و تضاد عروق شریان و خوردن
 عظم و غیره در این صورت یا آنکه غاظ را بر آنضود عارض شده باشد یا آنکه جلد
 از عضو جدا می شود که قوامی بدن ضعیف و لحمی اقی بر سریده باشد و بعد از آن
 اگر عملاتی در فصل بر سر قاعده است که از تریج با بعضی ادمان و دنگ با عرق
 قوت گیرد و اصلاح آید

فصل ثانی از بابت عظم

در کسر عظام فلجین و اوسط بدن اما کسر عظم انقباض طول و یا عرض و یا در واقع شود
 علی قسمی که تشخیص سهل است و باشد که با این علت رعانی شدید است
 یا از وقت مزید در باغ منزعج و عراض لازمه او بظهور رسیده و علیل هلاک شود
 و باشد که با این کسر قطعه از عظم مکتور بریم کرد و استیام او متعین افتد بحدیکه
 سالهای سال ماده از موضع ریم آن عظم خارج شود و بعد از خروج او بسنی فرود
 و اما علاج در صورتی که عظام مکتوره در موضع خود باقی بمانند استعمال اوی
 و اما بمرض دورم کفایت نیاید اما اگر عظم مکتور فرود رفته باشد باید میل فقره مخز
 فرود رفته و او را مرتفع ساخته و با دو انگشت از ریس مخافی یکدیگر بدارند نشان استیام
 پذیرد و آنجا یککه با این علت عارض شدیدی عارض شود و بیوجه مسدود نگردد و بیم
 باشد باید آنکه با عانت اقی مخصوص مخزین را مسدود ساخت یعنی من پونات بود
 و از مخزین این کسر است که گاه عظم مصفاات ریم شده و سالهای سال ماده منق
 جاری شود و اما کسر عظم و جنبه نادر الوقع است و تشخیص او سهل است بجهت جبر اولاد
 که در هیچ بدمان فرود رفته و بموضع خود روشتن نموده و تدبیر ضد درم بکار داشته
 آنجا قوامی از تحت زنج انداخته و در فوق ریس به بندند تا مانع شود کسوف و مانع
 و استیام باید و از اغذیه رقیقه مانند حریره و آب گوشت میل فرمایند و در بعضی
 باشد که در عین دندان کشیدن قطعه از عظم فک اهل مکتور گردد و در این صورت اگر
 قطعه مکتوره صید و گمن باشد بمرزش آوند و الا بموضع خود قرار داده و به بندند تا
 دیده شده که این قطعه از عظم ریم گردیده خارج شده است اما کسر عظم فک سفلی

در عظم

این عظم بطولاً یا عرضاً و یا در ابا بشکند و قاعده است که اغلب این علت عضله از حمله
 و بهر یا عرقی منضوع گردیده باشد در این حالت اعراض عصبی با وجی شدید و سیلان
 علیل اعراض خواهد شد و اگر عضله منگ شده باشد لهسته قطعات عظم مکتور را رسم
 متفرق سازد و تشخیص باید داده او را از تقدم ضربه وارده بر فک سفلی و وجی شدید و از
 تغییر هیئت رده دندان و سماع صوت که بقیه سیرین سخام حرکت او و اجزای عظم
 آسانت بدین طریق که ردا و فرود بر ابا این خددا بکوف دان و چهار صبع دیگر تحت
 زنج استوار ساخته و مرتفع نمایند تا آنکه رده دندان بمقر خود قرار گیرد بهستقامت آنجا
 در وقت معقوالی نقل شکل برداشته و در تحت زنج انداخته و بر ریس تبه و دستمالی از زیر لب
 فرود برده و بخلف ریس تبه علاوه بانواری محکم فک و را سربسته بجهت که کالت خود باقی
 در بعضی اوقات قطعه اوسط این عظم شکند و فرو نشیند در این حالت باید پاره خوب
 پسته که در وسط طولی نا دارد باین دو قطعه از رده دندان نهاده که یکی دیگر را یکدیگر
 و نواری از تحت زنج بر ریس محکم بسته تا بقوت او قطعه مکتور از فک سفلی مرتفع گردد
 و بموضع خود قرار گیرد و بعد از ده روز یا دو را تبدیل نمایند و این کسر در وقت
 بهفته استیام خواهد پذیرفت و واضح است که در این مدت علیل از اهل اغذیه غلیظه
 و سخت و تحمل باید اجراز جوید و اما کسر قفار یا چنان است که منکسر گردد ز فاند فقره یا جرا
 او و کسر ز فاند را از تغییر هیئت و حرکات آنها و از سماع صوت که بدیاسیرین باید
 تشخیص نمود و اما کسر جرم قفار با در الوقع است چون غاثر و با اربط محکم بسته اند
 در صورت وقوع منفضط سازد زنج و واقع در جوف خود را بدین واسطه بعضی عرض
 دنیا کج از او حاصل خواهد کردید مانند آنکه بعد از ضربه ارتفاع بطن با کسر چنانکه در
 استقامی بطن و عسرت تنفس نیز بر سر و چون همگامی مادن موضع مضروب
 و کسیر فقره مغلوب کسرتی شوند لهذا علیل بر عضوی که بخواهد غاظ را بکشد و علیل
 هلاک سازد و هر گاه بواسطه ضربه فقره اول ثانی از قفار عرق مکتور شوند عمل تنفس
 باطل و فی الفور صاحب خود را هلاک نماید و اگر با کسر فقره التهابی در کاع و غشیه

او برسد علیل با بدین عارض گردد با قلع و اضطراب و فرسوس مراد عارض و هلاک
 مسند و اما در کسره زنده قفار باید آنکه معالج از مس و دنگ زنده مسوره را بموضع خود
 در نموده و بطرفین او لانتک نهاده و با نوار محکم به چینه و لانتک چهار نعلت از لنته
 که او را اوله میسما نیند و در بعضی مواضع بخار میزند و آنجا بیکه جرم فقره مکور گردیده باشد
 بر معالج کاری نیست مگر آنکه اعراض لازم را در آنجا تخفیف دهد و فصد نماید و با نظر
 آن موضع زدن نشاید و از دین سبجی الیون ترنج فرماید و بوسطه جین
 اعماد را در فضول خالی سازد و اگر استر فانی در سانه برسد به باشد و بول بولت
 خارج نتواند کردید باید با عانت میل مثانه را از بول خالی نموده و اما کسره عظم عمر
 در بعضی اوقات پیشتر که قطعه مسوره از عظم مذکوره فرود و بمجا مستقیم و از فرود
 مسیمی بمجا مذکوره استنداد گردد و هم بموضع خود درش توان نمود و اما عظم
 فاصره بوسطه تمد بیکه فاصره سهل انگار خواهد بود از عظم و رک و عانه و شخیص
 کسره و مسیمیت چون از جمله عظم غائر بدن میباشند مگر آنکه در بعضی اوقات
 از حرکت غیر طبیعی او دار نساع صورت کرده بلیا سیون پلوتون پی برود بر اینکه
 این استخوان سگسته شده و اما علاج در او بدین قسم باید نمود که فمذرا بوضعی
 جلده که عضلات استرخی شوند آنجا با طرف کناری محکم چیده و بالمره آرام
 تا التیام پذیرد و در بعضی باشد که از فرود برین مسیمی بمجا مستقیم و مسیمی
 به سهل بتوان قطعه مسوره از این عظم را بموضع خود زخموده و التیام دهد و اما کسره
 قفس بد آنکه این عظم بنا بر مکور میگردد و بدو جبهی بوسطه رفادت و مسیمیت جرم
 دیگر بوسطه بالمره لنته که او را با اضلاحت سراسی آنکه در بعضی اوقات از ضربه بلا
 عظم قفس شکند و قطعه مسوره از او منقطع سازد و ریه و جنبه ای آنکه از صدقه ضربه
 مسالم گردیده و بدین و بوسطه نفث الدم و ذات کجیب و ذات الریه و امثال آنها
 علیل با عارض شود و اما علاج در او بدین قسم مینماید که اگر قطعات او از یکدیگر
 متفرق باشند مضمض با زخمیدن کافلیست التیام او را و چون قطعه از او برکوبند

اما کسره عظم حوزه و در کین
 بوسطه ضمنت و عظمه عله
 نادر الوقوع است

فصل در کسره

قطعه دیگر لازم است آنکه علیل را به پشت خوابانیده و به بالا و قوس نماید تا قطعه صحت او را بکشد
 و بموضع خود قرار گیرند و در صورتی که قطعه از این عظم مسوره و بریه یا غشاء صدر کجیب فرودفته
 مورت نفث الدم و مسال شدید و عسر النفس گردیده باشد باید موضع مکور را کسوف نموده
 تحت او استوار و برقرش ساخته و با نواری تمام صدر را به بچند و اگر در خلف عظم قفس ده یا
 گرد آمده باشد از خوف آنکه مبادا بریه الصبسا و انتقال نماید باید با رتبه مدور الراس
 عظم مکور را مشقوب یا بوجده به رافع نمایند و اما کسره اضلاع و طریق حیر آنها و از اضلاع
 اکثر اضلاع صدر مکور گردند چون ضلعین اول و ثانی بوسطه عظم ترقه محفوظ و در ضلع آخر
 بوسطه لندینه و رفادت جرم مکور نمیشوند و سبب این علت یا ضربه وارده بر طرفین دیا بر
 یکجانب از ضلع است اگر قطعه مسوره در ریه یا غشاء کجیب فرود مورت ذات کجیب
 و ذات الریه و غیره افتیزم خواهد گردید و این لفظی است یونانی و عبارت است از آنکه بر
 تحت جلد افتاده و منتقش سازد و از علامات این علت است ادراک و جوی شدید
 در موضع مکور الضلع سیمای هنگامی که تنفس و چون موضع او را لمس نمایند یا کوشش فرار دارند
 صورت کرده پتاسین سوسج خواهد شد اما بعد از نفع جلد از هوا در تشخیص شکمی باقی نماند
 و اما علاج باید آنکه با نواری موضع مکور را به بندند تا حرکت اضلاع محدود ماند و اگر که
 یکقطعه از او فرودفته باشد بظرف مقابل لازم است لانتک نهاده و با بعد با نظر
 به بندند بجهت اینکه قطعه مذکوره از این عمده فرزندند و با قطعه کسره التیام باید و
 بمنابت مرتفع سازد و هم بمعالج واجب است حسیط کامل مرعی دارد و عملی نماید تا با
 بدین و بوسطه در غشاء کجیب و جرم ریه عارض نشود بجهت این مطلب باید علیل را بالمره آرام بجا
 و از فصد و ارسال علق بموضع مکور و از شرب کمل و شوره و امثال آنها بوجه اعمال نوز
 و آنجا بیکه علیل را سرفه شدید باشد بجدی که اجزای صدر را متحرک نموده و مانع التیام
 شود بجهت تسکین مسال باید شیر بادام و شوره و ایفون یا شیر بادام و شوره و عصا
 بزده بچ میبرد فرود و اگر افتیزم حاضر شده باشد یعنی همراحت جلد نفذ نموده و
 مورت ترنج او گردیده باشد علاج نوز باید نمود که فصد و رفته است

فصل ثالث از باب ثالث در کسوف عظمی و ترقوه و عضد اما کسوف را غنیمت نموده اند و کسوف
 عظمی کسوف و زانده منقار الغراب و جرم کسوف بسبب این انگار ضربه عظیمه وارده بر دست
 غلب اخزم کسوف شود و قطعه بفرزند او و بوطه نقل بدی جانبی بفرزاده و کسوف نیز فرشته است و کسوف
 است میل نماید و در این حرکت اگر دست بروی شانه نهد صوت گریه پندار سیون سموع شود
 بجهت زود باید بالشی ترتیب داده بریز نقل کناره و عضد امر تقه نموده آنگاه بازاری که از شانه
 گذرانیده اند عضد را بروی صمغ خوابانیده و بپزند و او کسوف عظمی را در وقوع است
 موای آنکه در بعضی باشد که از ضربه عظیمی اجالت دست دهد و از علامات او این است که قطعه
 کسوفه سفلی بجدی نزل نماید که شب است تا می برسد به جمل این مفصل و بخوبی که در کسوف
 اخزم ذکر نموده ایم مسلم بجای رفاد بکار دارند و اما کسوف زانده منقار الغراب نیز با دست
 و بعد از آنکه زانده مذکوره نازل میشود و این کسوف با طولا و یا عرضا واقع میشود حال ای حال از کسوف
 عظمی حرکت صوت گریه پندار سیون سموع خواهد شد و بجهت التیسام اولاد است
 که بوضع کسوف نشانه را که چند لوبت نه کرده اند گذارده و بروی او نوار می بسته بجهت دست
 نیکه قرار گذارند و اما کسوف ترقوه و این عظم یا در موضع اتصال و اتصال عظمی قرار میگیرد
 و یا دیگر مواضع او اما اغلب قریب بعضی کسوف شود و سبب از ضربه است که کسوف یا بر فرق
 باید وارد آید و سبب از ضربه بدون و بطه که خود ترقوه بر خورد و کسوفش سازد و شش
 هر دو از علامات او است او را که وضعی در موضع کسوف با عدم قدرت بر رفع بد میل او بجانب
 است بدن و نزول کسوف و نیکه دادن علیل با دست سالم بر فرق جانب علت چون لمس
 و امتحان نمایند فاصله مابین دو قطعه از عظم کسوف معلوم گردد بخوبی که قطعه ای بفرق
 و قدام مایل قطعه چشمی او نازل است و هم هنگام حرکت بد صد گریه پندار سیون سموع خواهد
 و با کسوف ترقوه قاعده چنان است که اعراض خلیه و تیاج روی سسراه نباشد که نکامی که یک
 قطعه از عظم کسوف فرشته و عرق از دم را جروج ساخته باشد و اگر چه جبر این جمل است
 یکی پس از اول روز التیسام خواهد پذیرفت بلکه فی الجمله آنگاه که او باقی ماند و اجالت
 سهل در اوئی ندارد مگر در صورتی که یاد با حالت آنگاه التیسام پذیرد و بن توستی شود

و مخالفت نماید حرکت ید او با بجهت جبر این عظم باید آنکه با یک دست بر فرق و با دیگری عضد گرفته
 و بجانب طرف چشمی بدن کمی حرکتش دهند تا موضع خود قرار گیرد آنگاه بجهت نگاه داشتن که در بار
 از جای خود بیرون نرود و با یک دست بر فرق و با دست دیگر قاعده او را بریز نقل نماید و از طرفین او
 دو بند استوار نموده و بر شانه بپزند آنگاه دست را بگردن بیاورند و نفسی که انامل بد کسوف
 ترقوه است جانب سالم قرار داشته باشد و بطه دو دستمال بدین موضع مستقر دارند بخوبی که
 یکی از عضد دیگری از فرق نیکه باشد و ما بعد از بردارند نوازی و دست با هم مس بپزند
 به بدن به چینه بدین حال گذارده تا التیسام پذیرد و از ابتدا رفاد او نباید محکم باشد و علیل
 باید آرام ماند تا آنکه اعراض التهاب و نیکه یابد آنوقت مستحکم سازند و این کسوف کسوف است
 رفع شود که در طفل باشد تا در وقت غنیمت بپزد از ترقوه التیسام پذیرفته باشد و اما
 کسوف عظم و این عظم با قریب مفصل و یا از وسط کسوف کرد و اما کسوف قریب مفصل کسوف با
 تشخیص صحت التیسامی که در دم و تسبیج در موضع کسوف موجود گردیده باشد و از علامات
 او این است که علیل هنگام در دو ضربه صد انگار بشنود و عضد را مرتفع تواند نمود و کسوف حرکت
 بجوانب ممکن است با وضعی شیه و اگر یک دست بجهت نیکه و با دست دیگر عضد را گرفته حرکت
 دهند صد گریه پندار سیون سموع خواهد شد و اغلب شبه شود کسوف این موضع با فاعل مفصل
 از انیمز داده میشود با نیکه در کسوف عظم با وجودی که حرکت بجوانب موم است اما ممکن است
 حرکت ادوی بکسوف مفصل همه جهات امکان حرکت ندارد و صد گریه پندار سیون
 دلیل کسوف است اما کلی نیست چون در قطع مفصل سلام تو دم او نیز صد اشبه این صوت
 سموع شود و اما سبب این کسوف بدون و بطه باشد که بمفصل عضد وارد آمده باشد و از این باب
 است که همیشه کسوف کسوف کی مگر بسند و اما طریق جبر او این است که نایب بجهت خود را بروی
 کسوف علیل نیکه و محکم نگاه دارد و نایب دیگر عضد را گرفته نزل دهد و عامل حضورا بموضع خود
 رود نموده و با نوازی از مفصل فرق عضد را عا ط کسوف تا فوق و بعد از آنکه از کسوف دیگر
 به تحت الطحنا بردارد و چهار تخته جوین باطنی با شمش و با طرف عضد نهد که عضد را عا
 اطه کسوف بیکه تخته بروی منحنی باشد و کسوف با محیط نوزده متر کسوف بندد چهار تخته

د بعد جانب علی در مغل وسط آنها را با ریسک حکم بسته در نظر باشد باید درین دست بسته بعد
از کسر از دستها ادویه ضد درم تقاضی نماید و زرد از خوف آنکه مباد از شدت درم مفضل
خشک ماند و بعد از آنکه عظم کسور شروع نماید با التیام برشته که نوار را نشانیخته
یا در کس ترین آلوده و بعضی به بند زرد که بعد از خشک شدن نشانیخته مانند تخمه حکم که
دارد حضورا طریق صنعت دکتس ترین بکیرند نشانیخته و او را قدری بوی داده تا برون شک
سرخ شود آنگاه در آب حل نموده و بنولایه آلوده و بعضی کسور العظم به بند صفت نشانیخته
نشانیخته بعد از آن آب فالس بر او زرد جوهر شور مسی و قطره مخلوط در او خشک نموده
و در کوزه ریخته در تنوری نهند تا اولش منقرض گردد و در همین ضرورت قدری از او را
آب حل نموده و بر روی آن یا نوری حکم کشیده و بعضی به چینه و اما کسور وسط عضدا را
چنان است که از حرکت و تمدد عضلات واقعه در این موضع قطع از عظم کسور مرکب گردد
و بکیرد تشخیص او سهولت بدین قسم که چون لمس نمایند تقیری در موضع کسور بیاید با
صوت کسور پیاسیون اما در صورتی که همین عظم از قریب بمحض مرفق کسور گردیده باشد
چون محل مضر نگیرد می تواند مشتبه شود لهذا تشخیص صحت و از علامات او این است که در
مقد عضله دو ثلاثه ریس مرفق مرتفع و براید و در خلف او تقیری حاصل شود و چون تکرش
نمایند صوت کسور پیاسیون مسی شود و جبر این عظم سهل بدون التیام پیاید الا
آنکه مستعد است که بی لجه قصوری در علاج و تدبیر طبیعت مفصلی جدید نماید و آنجا نیکی
این عظم از قریب بمحض انکسار یافته باشد سهولت می تواند خشک نموده مفضل را و اما این
در او این است که در آب عسند و کتف را بکیرند پس آنکه قدری کسورش نموده ایم در او عسند
با نوار به چید و چهار تخمه بر روی او نهاده و به سهولت بسته در مرتبه بعد مرتبه نوار می نموده و بکیرد
بیا درین راه مغل عضد قریب مرفق کسور گردیده باشد باید بخوبی ماکر جبر و موضع خود
نموده آنگاه از موقی یا جلی دو نیم تاو ترتیب داده یکی از آنها را بسطی عسند و مساعد
و دیگری را بسطی وحشی آنها نهاده و با نوری حکم بسته و بکیرد بیا درین دست تا التیام پیاید
و در او عوارض کسور مرفق نشانیخته یکی از آنها مایه بین عضد با لکه کسور مرفق گردیده

این را در آخر بر او نهاد
نوار به چید و عسند با لکه
حکم بسته

بیش در این حالت باید از حرکت نمودن او سبب صحت کرده پیاسیون تشخیص نمود او را در وقت چنان
که با این حالت در می عظیم در مضمون بر سر و اما حرکت او را مانع نیاید بنا بر علی دلک باید همیشه
مساعدا تمهید نماید که اگر خشک شود با لکه زرد یا زردیقه و اما کسور مساعدا را منقسم نموده اند
بکسورند اعلی و زنده مغل بکسورندین معانی کسورند اعلی اکثر استسین اخیر و واقع میشود از ضربت
و در او بر او با از افتادن کتف دست و تشخیص او سهولت بجای آنکه جان دوران حد صحت
که پیاسیون مسی شود و از لمس موضع کسور معلوم گردد و اگر قطعه از عظم کسور مرکب گردد
و بکیرد دست در حالت انحاء بقدام بماند در موضع کسور تقیری بوجود آید و چون با این حالت
جبر نمایند بعد از التیام دست از زینت طبیعی خود بیرون رود و حرکت مخصوصه بدین
که حرکت در می باشد ممنوع گردد و از زنده مغل اغلب تقیری به بیطه وارد و بر او کسور شود
و از لمس مسی صحت کرده پیاسیون هنگام تحریک از تشخیص توان نمود و از اتفاقات کسور مسی
نشانیخته قطع از عظم کسور بفضا فرج مابین زمین قرار گیرد و اما کسور زمین معالی غلب
مرفق بیطه و در او بر آنها و از افتادن بر سر در زمین و حرکت غیر طبیعی در مفاصل
که پیاسیون باید سبب شود این علت با و فاعده چنانست که مفاصل را با لکه کسور
در وقت التیام باید بجای جبر باید نایب از مرفق موضع کسور نایب دیگر از مرفق او گرفته
و بخلاف یکدیگر کشیده و اما از لمس و لکه در نماید قطعات منکسر را موضع خود از خوف
آنکه مباد از زمین با یکدیگر ملحق شوند لازم است که بعد از جبر لکه طویل بر داشته و در مرفق
بکیرد بقدام و دیگر با مختلف او در مابین زمین گذارده آنگاه تخمه طویل با لکه پیچیده بکیرد کتف
و دیگر با مختلف او زنده مرفق که تا مرفق رسد و با بعد سهولت بمانند و مافوق و مافوق
تخمه حکم بسته و مساعد را در نایب از موقی ترتیب نموده اند که نشانیخته و بیطه در دست
بکیرد بیا درین راه در صورتیکه از زمین منکسر شده باشد نیز همین طریق باید عمل نمود
آنکه چون قاعده این است که در کسورند اعلی بی مرفق یا مرفق منفرجه در کسورند اعلی
با علی نود علی دلک باید بعد از انکسار بکسور جهت انحراف مساعدا نگاه دارند یعنی در کسورند اعلی
بدا مرفق در مرفق کسورند اعلی نازل سازند و منظور ازین در این مقام از عظام مسی

باین است و اما اگر زانده مرفق اغلب از ضرب با حرکت عینیه عضلات فاقعه در این موضع
 صاف شود و از علامات این است که مرفق مرتفع شده و باین زانده منکسر مرفق تغییر
 بوجود آید و حرکت دست و مرفق با قفس با فانی گردیده و در مرفق می شود عارض شود
 و از اضماع حروق دم بخت بلند تر ف نماید و این حالت را که مرفق تغییر می شود که خون سرد
 نامند و باید دانست که این قطعه مرفق از عظم هرگز از مکه عظمی التیام نیاید بلکه طبیعت است
 یعنی موضع علت منقب نموده و در باط مبلش ساخته و بدین واسطه زانده منکسر قطع شود
 و اگر رباط مذکور طویل باشد حرکت ساعد قریب باشد با حرکت حالت طبیعی بخلاف از طول
 او حرکت منقب و متعسر خواهد بود و چون چنان می نماید که هر دست راست بخاکه شدن دست
 فتهای عظم یکدیگر متصل گردیده و التیام پذیرد اما از آنجا که همیشه خوف شکست دست
 خشک شود لهذا تخلف مباح است که بدین امید که داد تا در صورت خشکی مضمحل
 از عجز خود باز نماند بجهت بنا علی تک مدین طریق رفاه باید بکار داشت که بکمر بند
 در دست چپ و کف مرفق ته چینی نهاده و در اندام شکل است فربگی بسته و از مرفق گذرد
 و چند چوبه تا قوت عضلات ناقص شود آنگاه بدین امید و با بستن بگردن بیاید زانده و اگر
 عظم رسوخ از وارد شدن ضرب بدون واسطه بر آنها دارد و بیشتر و از این بیت است که باین
 که عضلات دست در این موضع منقب نگردد بکدی که در بعضی اوقات فاقعه را با بستن
 و همچنین منکسر کردن از ضرب عظیم بلا واسطه اما بجهت علاج لازم است که اول عظم مکتور را
 بجز نموده و بجانب منسی کف تخمه نهاده و با توار محکم بچیند و نیز اگر یکی از سه لایه است اصابع مکتور
 گردیده باشد بعد از جبر تخمه که یک بطول اصبع گذارده و بالته آلوده بشوید و با فیلون اصبع را
 بنامه بچیند فصل ربع کز تا حالت در کسر رطوبت و طریق
 جبر آنها که کسر قد و این عظم یا از قریب مجزه و درک از غرق بشکند و یا از سایر مواضع و اما
 مرفق فاقعه عرضا مکتور شود و لایه دور با و در بعضی قطعه مرفق این موضع از عظم مکتور
 گردد قطعه فوقی او را در سبب این علت جبر تخمه چینی است که به نوزادان دارد آورده است
 و هم از مسقطه و جیدان به باین که مرفق فاقعه منکسر شود و این کسر در مرفق منسوخ می شود

لذنه

واقع شود که در کور و شکست با بجهت آنکه در مرفق بر مبطه عرض و لغت حوزه عنق فاقعه عرض
 کسرت در مرفق شیخوفه از علیه اجزای ارضیه عظام تر دو شکسته اند بجهت یکدیگر
 میسر کسرت کند و از علامات این علت است عرض صعب و حفره در ک بعد از ورود ضرب
 با عسرت حرکت دکو تا پای با و تقرب تر و کانتر برانده فوقی خاصه و اگر پای علیل را
 بجهت طولانی بکشند شباهت بیای میسرند و قدم بجانب حشری میل نماید و از
 حرکت صورت کمره پدید میسرند و چون این علت مشتبه شود بکوفه که اعضا
 با عانت بعضی علامات تمیز دهند نشان از یکدیگر از آنجمله در کوفه کی با کالت طبیعی خود
 بر قرار و کوتاه میزند و صورت کمره پدید میسرند و چون حرکت مرفق شود بخلاف آنکه کسر
 و همچنین تمیز مابین کسر عنق فاقعه و قطع مضمحل در احوال آنکه عنق فاقعه تشنج باید
 نمود و اگر در قطع مضمحل استقرار راس فاقعه بخلف خاصه پای علیل قصه میگردید لیکن در
 اینجا قدم بجانب منسی میل است و در کسر بجانب حشری در کسر جبر کالت طبیعی که اندام
 مرفق در قطع مضمحل در اصعب است و وقت زیاد لازم دارد تا در کسر فاقعه موضع خود قرار
 و از آنجا که کسر این موضع فاقعه از مکه عظمی التیام نیاید ابد بلکه همیشه بواسطه رباطی مکتور
 التیام پذیرد بنا علی تک وقت فاقعه را در مرفق و از مرفق بلنکه و اما علاج باید دانست
 جبر او هر است که لیکن نگاه داشتن او در موضع خود زیاد صعب است و در طریق جبر او این
 نیای با دست حوزه را محکم گرفته و بفضا در و باید دیگر پارا بجانب قدم کشیده و زانده
 از مرفق فاقعه زانده موموم به تر و کانتر قطعه مکتور را در نماید بموضع خود آنگاه لازم است
 قسی فاقعه که فاقعه پای سالم بجهت پای علیل او دهند اما باید چند نکته برداشته و بکترین
 آورد و موضع مکتور حوزه را با آنها محکم بچیند و ما بعد از تخمه طویلی بجانب حشری پای سالم
 نهاده مرفقی که ابتداء از آن می نماید باشد و چون بعد مرسیده منحنی نموده او را در کفین قدم
 بدو بجهت داده و از آن فوق تخمه کمر بند می بسته آنوقت پای علیل را و سالم را از ابتدا
 تا انتها با هم نوار می نمایند که کبیه باشد و اگر چه استخوان این فن مابین کسر تمام مختلفه
 از فاقعه جبر او داشته اند لیکن کسر فاقعه که حکمی موموم به و پیت ان اختراع نموده است شکل

بسیار تمام است و اما اگر قند از تحت زائده تر که اکثر غلبه در قند واقع می شود و سبب او
ضربه عظیم با جهیدنت بیاد از علامات او است عرض و جوی شده به در موضع کسور و حرکت
فوق طبیعی و فکری حرکت طبیعی قند و کوتاهی یا وسع صوت که پدید می آید و قلب
در همه تشنج عضلات قطع از عظم کسور مرکب گردد و دیگر اگر کسور این عظم از اعلا عظمت
است و باشد که با دو مهر لغات صحیح تدبیر لایقه پای لیل قندی تفسیر نماید و اما علاج او
این است که بعد از جبر و قطع کسور بردارند و شش صاحب جبهه بزنند و با او قند را محکم بسته و
بجای مانده از تحت زائده و با سه لیسیم به بندند و از خوف آنکه مبار از حرکت ساق قطع کسور
از مفرد خارج شود باید آنکه قند و ساق را در لگنی بچسبند و دره و با نوار محکم او را به چسبند و
موردیکه موضعی از عظم قند را با مسکس شده بسته باید آنکه قند قوی و دائمی باشد تا آنکه در
بلایت او فکلی راه نیاید و بجهت این مطلب جراحان ترتیب نموده اند تا وی که در موضع جوی است
یکی بجهت استخوان قند تا بی جوی ساق باشد بجهت کف قدم بعد از آن با پا درون کف دست راست
نموده و وقت لگنه استخوان قند از نگاه طنبانی بودی از بسته و قریب به یکدیگر لگنی بگذرد
که در سر از غزوه نصب نموده باشند آنگاه طنبان را از غزوه گذرانند و بر طنبان شش نقل شود
بیا و بزند تا در وسط نقل و دیکت او قند قوی و دائم باشد و باغ آید خروج قطع کسور از موضع
و در لگنه قند از قریب بجهت لگنه کسور گذارند به بند چون بعد از التیام در خشک خواهد کرد باید
آنکه قندی در غلبه اوقات در این التیام ساق را گرفته و حرکت دهند و از لگنه قند
موضع علت را پاک فرمایند و اما اگر روضه اغلب عرفا و بنا در طالع نشد و سبب او
حرکت عسینه عضلات و تمدد او تا رانها است و تشنج او در علامات او این است که بعد
از دو دو ضربه و جوی شده در کله عارض شد و از حرکت او صوت که پدید می آید و ساق
شد و بسیار سستن و طریقی در ساق ممنوع است و چون موضع علت را التیام نماید فاصله
بقدر پنج انگشت مضوم در با بین قطع کسور از روضه می آیند و این کسور از لگنه عظمی است
نخواهد یافت با آنکه در وسط عظم در فی لینی طبیعت التیامش در دو چون قضای این
قطع کسور از عظم صغیر است لیل بعد از التیام در حرکت و ممنوع نخواهد بود اما

جراحی

بجس چون فاصله میان استخوان عظم کسور نزدیک سینما می باشد حرکت مخصوص حرکت استخوان ممنوع
است اما علاج هر دو ساق جراحی این است که فکری عظم کسور نزدیک مملای یکدیگر باشند که
فاصله را با صغیر باشد از این باب جراحی پارافنس سینما بعد جراحی عظم کسور را با صغیر
تشت نماید و یکدیگر نزدیک سازد پس آن بجهت از بی در روضه نصب نماید پس از آن
با نوار بطور مشرفی بدور کسور به چسبند که حلقه از جوی خود حرکت نماید و معلوم است چون هم
منصهر کسور است و از خطر خطر است باید او در دفعه دوم از قسیر فصد و زانو و کلان شود
و طلای آب سرد متوالی با طلای شکر سرب اعمال نوزند **فصل خامس از باب**
در عظم ساق از عظم ساق قصبه بنین هر دو شکسته شوند یا یکی در دیگری شکسته شود
بجهت اول در قصبه بنین معاشرت بهم در کسور قصبه کبری بجهت دوم در کسور قصبه صغیر اما ساق
کسور قصبه صغیر بی و بطور و با افتادن کف است اما بجهت اول در قصبه بنین و او با بطور
سطحی و با بطور و راب با در وسط عظمین در با در است با بالا و با در است با این یکسا باید و تشنج
علامات عمومی سهل است و منتهای عظم کسور اکثر در سطحی منحرف میزند و به ندرت در طولانی
که بعد از تفسیر از پای سالم میزند و در کسور بسیار میزند که منتهای تیزی عظم کسور بعد از قند
در ساق بیاید و علاج او حلق است که کسور سطحی یا در بالای یا در نزدیکی کسور عظم است
با آنکه اجزای سینما اطراف نیز مضاعف شوند اما در کسور سطحی عظم در کسور سطحی است که نایب یا
از بالای زانو بگذرد و نایب بجهت پشت پارا گرفته بگذرد در عین کشیدن نایب از عظم کسور را
در نموده و پارچه نماید آنجا بچسبند سه نخه یا سه نخه نموده و بعد بکسور را بچسبند و در کسور سطحی
النمی دیگر بر ایجاب حتی گذارند و محافظت نمایند که نخه را در روی قورک و پشته نشانی
چون در این آلات زود فاعترایا عارض شود آنجا با قطن این نخه را محکم به بندند و اول
قیان وسط را به بندند آنجا ساق کسور جراحی این باشد که با درون حرکت نماید و بطور آنکه ساق
بمشا رکت آنها موضع کسور نیز حرکت نماید از این باب و نخه طویل بچسبند که در آنها یک نخه
علی اتصال دارند که در اصطلاح رگاب نامند و این رگاب را با ساق درون به بندند
آنجا زیر پا با ساقی بر از لشم مستقی سازند که با بر نفع باشد و نشان از لگنه است

با حرکت دهند علیل منفرج گردد و در کسر مویز همان رفاد باید استمال نمود که میل عظیم
 کسور این است که مویز یکدیگر مرکب شوند از این بابت اضافه لازم است که تمدد دائمی بواسطه
 غزوه و جوب مثل آنکه پیش برکت کسور را بی فواید ذکر شد استعمال نمایند و حاجی غضب
 طبابت از مفصل قدم است و چون پا از تریک یکدیگر منکسر شود رو به استمال آسان است و قوی که
 رگبر را منحنی بدارند و بسین وضع بواسطه باقی که تحت رگبر میگذرانند او را در مدتی
 استیام منحنی نگاه دارند اما کسرات خلی با جرات جلد و فرورفتن عظم سلق همراه است
 در این وقت جراح باید ملاحظه فرماید که عظم فرورفته را در نماید حتی الامکان و چون زیاد
 تر باشد بهتر آنکه اول او را در نموده بعد از آن رو نماید و بسیار دیده شده که بعد از آن
 انکسار این عظم نموده و تراشه عظمی فائز را گرفته که او را در سابق مکرر زین گفتیم
 و استیام عظم در این وقت بسیار طول میکشد و مدت نشستن با یکسال تا هفتاد و شش
 و بعضا مدتی عظم بریزد از جرات خارج میزند و چون زخم این البته بر می نشیند و بیم
 میرد در بعضی خود مختاری بنامید از این بابت تکلیف جراح است که در هر روز
 و دفعه تریب و محافظت کند که انبار نکند و چون با وجود کسی خودش و یا بواسطه احوال
 بیم نزل نماید باید از موضع مجازای جراحی باز نموده تا بیم آسانی دفع شود و در هر
 فرکتان بجهت تحرک نخست پای منکسر و در سینه تریب داده مانند که در آن
 که از طرف تخته میسباید بواسطه نوزد مابین تخته بیکدیگر مقصد و پای علیل را با و
 متحرک بدارند و چون بخواهند آن موضع را بشوند یکی از نوار را با بر داشته پارالین
 بعد از آن را بجای خود گذارند و حکم نمایند و چون از کثرت ماده بیم هلاکت مریض است جز
 کردن علاج دیگر نیست و بیم در کسرت عظم است که چون قصبه منفرج است
 مانند است فتهای عظم کسور از یکدیگر منفرج نمیشوند و تشخیص آسان است و اکثر از سطح
 استیاق موضع کسور فسید میزند و علاج او قستی است که هر چه عظم کسور شده چنانکه
 در این ذکر آن شده است و جهت بیم در کسرت قصبه منفرج و کسرت عظم یا بواسطه ضربت
 بواسطه لا محاله التواء یا عارض شود در حالات مخصوصه آنستکه قدم علیل کسور

وجوه و فاعله
 و عرض و تفریح

بجز

کجایت و ششی پای علیل سادی با پای سالم است و قاعده چنان است که در کسرت عظم
 کسور کجایت قصبه کبری فرود میروند و در صورتیکه حکیم رفاد نماید علیل بعد از استیام ملک خرام
 اما علاج سعی جراح آنستکه قدم پای خوشی را بر سالی سازد و بواسطه این دست علیل
 دو دستای عظم کسور که سنجاب قصبه کبری فرود فرستد اند موضع خود قرار خواهند گرفت
 از این جهت جراح بزرگ فرستد و پوی ترن اینها در استیام نموده که یک تخته چوبی
 بگرداند و در استیام بالای او بپوشی ضخیم غضب کرده بعد تخته را بشش را با از جانب داخلی
 پاید بندد و چون این تخته از جانب پای قدم تجاوز میساید بنا بر این قدم را که نگون
 بگردن است و بواسطه نوار کجایت تخته کشند و بسین قسم نگاه دارند تا استیام یابد
مقاله نالشی در تفریق اتصال مریز و تفریح و نامور دفع مفاصل فرق
 و خروج و فرج و انوریزم و دوالی با پای اول در تفریق اتصال مریز که بدون ریم باشند و مثل
 است بر چهار مفصل فصل اول از باب اول از مقاله نالشی در بیان مفاصل غیر طبیعی
 چون دو دستای عظم کسور بواسطه جرم بیکدیگر متصل می شوند طبیعی است اما در
 استیام نماند و غرض و سنی تولید کرده چنانکه کسرتی مفاصل مانند بطور رسد
 که او را مفصل غیر طبیعی نامند و بدیهی است که بواسطه او حرکت عمرت استیام چون
 تخته با این عضو بیشتر ممکن نیست و سبب او بعد کردن عضو کسور است و استعمال رفاد و استیام
 و حرکت متصل آن عضو و خوشی مزاج و کولت و رسم دیده میزد که بعد از استیام
 لامل بواسطه نوبت و سیلان دم و حرکات غشیفه و استیکر بوت او عظم نماند جاذب
 پیشه و مفصل غیر طبیعی بوجود آید و البته هنگام استیام عظم کسور مریز است چون ماه
 گامی با هم می کشد اما این یعنی است چون بعد از انقباض بخش ماه حرکت در موضع کسور
 ممکن است شک نیست که مفصل غیر طبیعی عارض شده است اما علاج آنست که حکیم
 که این عضو در جدید را بیل نماید در موضع کسور در می پدید آرد که باعث تولید
 عظم جدید شود از این باب لازم است سایندن عظم کسور و خوش کشیدن آن و این
 تدبیر آنستکه در عظم کسور را بیکدیگر محکم بایند و بعد از آن رفاد با نوار و استیام

نمانند اما بدیع که اکثر این عمل کافی نیست و حکیم لابد میفرماید که وسط مفصل جدید بجزش
 بگردد که بواسطه او دردم حاصل شود بطوریکه حکیم پیشی کلر که یک شخص لای کرا
 این عمل نمود و در وقت مرضش کردید و طریق عمل این است که دو نایب یکی از جانب
 دیگر از مفصل و حکیم موضع مفصل جدید را خوب میبیند نمانند آنکه بجز درین
 ضخیم مخصوص فستیکه که در مورخ او رشته کتان باشد و از طرفی فرو برده از جانب
 دیگر خارج سازد و معلوم است که حکیم باید کمال اطلاع از علم شریح داشته باشد
 که مبادا بشر این رسد و چون خاطر جمع نیست بهتر است که از دو طرف همادی
 از بالا و پایین بکوشد تا از انصداع این کرده چنانکه حکیم پیشی مذکور بعمل
 آورد و بعد از اتمام عمل در فاد با قده و ای بطوریکه در سابق مذکور شد موصول
 دارند بعد از دو یک هفته فستیکه را بریدن گشته و مجدداً عضو را فاد نمانند است
 آنوقت براسطه ماده عظمی منقسم خواهد شد
فصل در
 در لبشکری و او تفرق اتصال است که اکثر خلق بود که سس غلیظ از موضع خود جدا
 نموده در جانب بال بود و موضع او همیشه در لب غلیظ بود بطوریکه گاهی تمام لب از
 یکدیگر متفرقند و گاهی جزئی و گاهی می شود که شق تا بکنک بعد او را حنک کرکی مانند
 و جیسع پیشه که لب اعلی دو شکاف بسیارند از دو طرف که مابین این دو شکاف
 آنچه ماند جزیره جلدی نیست و اکثر میزد که از فاصله میان یک یا دو دندان نمایان
 میرود و سبب این مرض اکثر خلق بود چون در حسین اجزای لب مفصل مستند
 که از دو جزه طرفی و یک جزه وسطی موجود میشوند و در صورتیکه بجز از طرفین بجز وسط
 مفصل نشود متفرق میماند و بندت از ضربت که استیام نیافته باشد بوجود آید و
 ضرر این مرض از جهت زیبایی صورت و تخم کمال بداهت دارد اما علاج بجز از عمل
 نماند معالجه دیگر نیست و این عمل به اکثر نافع و مفید بسیار استمان میماند که عیب بکلی رفع
 دل سبب و گاهی اشتقاق مانده ولی بسیار مشکل است و کمال دقت را مقتضی و در اطفال
 شیرخورد اکثر باید بعد از گذشتن کمال تمام عمل نمود یعنی اگر از شش شش منوع باشد در آن
 (بکشد)

زمان لابد از عمل به طریق عمل این است که بعد از نگاه داشتن و درست عمل دندان کجرا
 بگردد آنکه جراح لاطحه نماید که موضع متفرق نموده یا نه اما در صورتیکه تمهید باشد جلد را
 از لثه لثه نماید در صورت رفع تمهید جراحی بکنند جهت موضع متفرق که آورده با دست چپ
 لب استخرا که گفته آنکه با دست راست دست را مستقیم شد پیش را از بالای تفرق عضو
 فرو برده بعد از آن محال می بود لب با سخته یا این گشته مابین طرفه رشته کنار بریده میزد و لازم
 است که جمیع سس غلیظ را برده باشد بجهت بکفای حکم لب برده و همین نوع در جانب همادی
 او عمل نمانند بعد از این در رشته او بجهت را بر هبطه متراض مفصل کرده بر دارد و خون همیشه
 بر هبطه فشار دادن نمایان لب بخوید که لب را بمیان دو انگشت گرفته شده شود آنکه جراح
 در لب سس را همادی یکدیگر گشته و با سنجاق سنجاق نماید و این سنجاق که کثیر الاستعمال
 از باب تشدید کل بسم خرد است و سنجاق سنجاقی یا سنجاقی یا کند می نامند و طریق
 جراح این است که خط سر همادی مابین سس غلیظ او را با کمال دقت همادی بر دارد
 آنکه بجز جراح سنجاقی در این خط فرو رفته و از خط همادی خارج سازد و چون خواهر سنجاق
 که این دو خط به نیکی مماسی شده اند آنکه در میان کند می بردی سنجاق انداخته و بنای
 سس در آنکه حکم ده که بجانب مفصل کشند آنکه سنجاقی از جانب اعلی قریب بمخرج
 و سنجاقی دیگر از جانب وسط فرو برده بعد از آن بجز در میان دو لانی موم زده
 و از سنجاق بالائی ابتدا نموده بطور ثمت فزنی احاطه نماید بعد از آن بر وسط و چون
 باخبر رسید رسیمانیکه سس زده بنای بود برداشته به و نیز به سس و فاصله مابین
 سنجاقها را دو رشته نازک از شمع بجهت سس و نوک سنجاقها را با کارد قطع
 نمایند در اطفال بعد از چهل بهشت ساعت و در بزرگان بعد از شصت ساعت
 سسها را بریدن کشند که در این وقت استیام حاصل شده است و چون
 دو اشتقاق دارد جراح در عمل دو راه دارد بطوریکه جزیره جلدی بسیار
 باشد بهتر است که او را بالمره بردارند چون از بودن او ثمری حاصل نیست و از
 جهت رفع تمهید قدری از دو طرف لب سطحی قطع نموده که دو طرف زخم بی ادیت

بسم مقبل نه اما بکس در وقتی که جزیره بزرگ باشد جمیع برداشتن لب مصیبت
 نیست آنجا و در عمل لب شکری نماید در طرفین مشتقرا با جزیره جلدی مقبل نماید
 و بعد از تمام عمل طفل را به پهلویها بنیده و اغذیه رقیقه بدو بخوراند و بجهت
 آنکه از گریه منغش نموده و آرام دارندش قدری شربت کونکار بدو دهند
 و هرگاه بعد از عمل التهایی شدید در موضع جروج بر سره وال است بر آنکه ریاضی
 نخیه محکم کشیده شده در این حال باید تسدی است نشان نمود
فصل ثالث از باب اول در شش حنک و او نیز از امراض خلقی و غلبه شقی
 شده همسراه و نتیجتین علت عدم قدرت بر من پشیا یا متالم که در بدن ازاد
 و نقصان در تکلم لها علاج او این است که موضع نشسته را از التی مرسوم به پلاست
 مرتب از موضع کوتاه بر جا ممتلی مسدود ساخت لیکن هرگاه کبیر و عاقل باشد
 بهرستکه بواسطه عمل بد رفع علة او نموده و طریق عمل این است که علیل را در مکان
 روشن نشاند و بمابین دندانهای طریح از چوب پسته نخیه فراده که آورده و نمایان
 عریضی زبان را بخواباند و حامل اشتری طریل کوب دندان فرود برده و کنار غلظه
 گرفته با ششتری مستقیم بگرفته تا بالا و پایین چشم نماید طرف مقابل را آنکه سر
 نشسته را از پائین هم بریده و بیرون آورده و بجهت نماید و طریق نخیه او این است که
 سوزنی در میان کبیر نصب نموده و بدان داخل و از یکجانب موضع شش فرود برده
 از خروج از جانب دیگر فرود برده و بیرون آورد در سیسان را از خارج دندان کرده
 نموده و باغات دو اصبع ابرام پیش بود تا موضع علت و همین کوه بجهت نمایند
 بعدی که کفایت نماید او را و بعد از تمام عمل بجا بر روز نخیه را بردارند و از اغذیه
 رقیقه میل فرمایند و از تکلم احتراز نمایند
فصل رابع از باب اول
 در شش عجان و این علة واقع شده اغلب زنان را هنگام وضع حمل در بعضی اوقات قطعه
 صغیری و در بعضی بابلر عجان تا بمجا مستقیم منق کرده و در صورتی که شش او منغیر
 خود بنفسه التیام پذیرد از خوابیدن بپهلوی و متصل نمودن فخذین را بیکدیگر و لیکن

چون بالبر عجان از انقطاع راس جنین منق شده باشد و از دم نفاس سیالاید التیام نخورد
 پذیرفت سیمیا اگر غصه شرح هم شقاق یافته باشد جلد عجان فاسد گردد و جمل خارج
 در جسم از موضع خود نازل و بر از بدن راده دفع شود و آنجا که شش عجان قدیم باشد
 عمل بدی صعب است لیکن با وجود بر این باید عمل نمود بدین قسم که اولاً بواسطه طبیع اعصاب
 از فخذین فاسد ساخته و علیل را بروی کرسی مانده آنکه در غسل حصاه متان خرابا
 دنیا کبیرین را از هم کشود و عاقل با انبر کنار موضع شش را گرفته و با ششری در شسته
 هم کشود و در جانب موضع علة بریده و خون را شسته و با سوزنی منخی نخیه نمایند و برود
 او قدری کتان آلوده بروغن بادام نهاده و بالته پوشیده نگاه داری بر داشته از کمر
 بسته و از پائین در بشکلت یونانی بدن کند که در آینده و به بنده و به
 از تمام غسل علیل را به پهلویها بنیده و با راجع نموده و هر چند روز باستعمال طبیع
 اعصاب را خالی سازند و هم باید دقت نمود که موضع جروج ببول نیالاید و پشت بریم بعد
 عمل نخیه را بردارند و از اسفندج رصاص لته آلوده در موضع علة نهند و همین کوه عمل با
 نمود همگامی که از جمیع شقی در عجان واقع شده باشد
باب ثانی از علة شقی در ذکر قروح و اقسام و اسباب و علامات و معالجات
 آنها و شمل است بر هفت فصل **فصل اول** در تعریف قروح و تقسیم و اسباب
 و علاج آنها بطور کلی و اما قرحه عبارت از تفرق القالی است مزمین که مستعد التیام
 ندارد و از او صدیکه حاد پالاید و بر موضع که بر خورد متفرحش سازد و بدین تعریف
 استیاری باید از جروح و در میل و واضح است که هیچ قرحه بنفسه رفع نموده الا
 در صورتی که بواسطه تدهیر و معالجات لایقه بکجا است سالم مبتدل سازند او را و احکام
 سبب این علة یا اسبابی است خارجی مانند قرحی که از ضرب و سقوط و حرکات عنیفه
 و استعمال مشعات عنیفه حاله اکاله در عضوی عادت شوند و یا اسبابی است داخلی مانند
 قرحی که سبب و آنرا فریجه یا خنازیر و تقرس و حصیه و استقاء باشد و هم در بعضی
 اوقات از سوء مزاج و ضعف بدن قوی باشد که در عضوی قرحه عارض شود علی ای حال

کل قروح یا مفرد یا مرکب منفرده است که جز قروح ظاهر است و یک صاحب خود را می
 نداده باشد و مرکب او را نامند که از مرض مزاجی یا بواسطه مرضی مزاجی عارض شده باشد
 و هم بنا بر شکل و کیفیت قروح را منقسم نموده اند در قروح نامرئی و غیره و قروح در
 دستغی و غانغریائی و قروح که با ریم بدن عظیم همراه باشد و همچنین قروح سالک و بنا
 بر ترکیب مرض دیگر قروح را منقسم نموده بقوه مستحی که عضو متفرج ضعیف و قروح
 او قلیل و بقوه خفایه تشکی و سرطانی و اما آنچه که از قروح است از همه و اما بدین
 بروز می نماید مختلف است مانند آنکه هرگاه قروح عظیم باشد از درایت صدمه و از بسکه
 دائمی او مزاج فاسد و حی و قی عارض خواهد شد و لیکن بعد از آنکه طبیعت بدین قروح
 عادت نمود اگر بمعالجات منع نمایند او را از انتقال ماده بموضع دیگر مرضی دیگر قروح
 شود در صورتی که علل را بدان مرضی استعدادی باشد مانند آنکه در مستعدین از علاج قروح
 راجل مرض سریع و از لوازم معتدله بموضع سل مبتلا خواهند شد و اما انداز قروح مختلف است
 باخلاف بحساب و عضو متفرج لب آنکه قروح اسافل را علاج اصعب است از قروح
 اعالی و همچنین موافق دوام و بهیت قروح و مزاج علل و سن او انداز قروح مختلف
 برسیانند مانند آنکه قروح مدور شکل و مزمن را علاج اصعب است از قروح جدید
 که طول واقع شده باشد و اما احاطه به آنکه در معالجه قروح علاوه بر ازاله سبب
 مراعات چند چیز لازم است من جمله آنکه لحم نماند در قروح نه زیاد و نه کم باشد تا فی
 آنکه عملی نمایند تا قروح بواجب سالم تبدیل گردد ثالث آنکه همین استیقام از موضع
 لامل و کافی باشد و باید دانست که کل قروح بنا بر طبیعت و رفتار خود یا الهی است
 و یا عصبی و یا بلغمی اما قروح الهی همگامی است که اطراف موضع متفرج زیاد
 و عمت داشته باشد و یا متفرج غده قلیل و مایع باشد در این حالت بجهت علاج لازم
 استعمال ادویه دافعه ورم و ارسال علی و طلائی از سفیداج رصاص همس باید
 عضو متفرج را آرام داشته و از مشروبات شور و طریح میل فرمایند و اما قروح
 عصبی است که عضو متفرج زکی الحس باشد بعدی که از طس جزئی الم شایع است

خود را عارض شود در این صورت باید از داخل و خارج ادویه مخدره بکار داشت مانند شرک
 و پوست که کنار و شرب اخون و امثال آنها همان این قسم قروح را نافع است و قروح
 بلغمی او را نامند که طس اطش باره و لون او باخته و حس او قلیل باشد در این قسم باید
 مقویات استعمال نمود تا قوی بدن و عضو را تحریک نماید و از جهت رفع این قروح عرضاً
 معدنی و جوهر فلزاد میل نموده و بموضع متفرج قطیر زریح و مسک چشم دکات کرده نمایند
 و اما قروح غانغریائی ششخانه میوه از لون او که خاکستری یا سیاه است و از او صدمه
 متغین بالاید و برده لحم فاسد و زایل شود و سبب تبدیل قروح با غانغریا یا کیشف و شستن قروح
 در کلمات نالایی و استعمال او مان عاره و هوای متغین و اکل اغذیه روده و استعمال
 نموده و در دانت مزاج و امثال آنها است و علاج این قسم از قروح بعد از ازاله سبب
 ادویه است که بواسطه آنها غانغریا محسوسه و حیره از سر کرده و لیسوا یا به مطبوخ بود
 کند که دادویه فولادیه و کافور و زهرم بلغمی و لغت و حموضات معدنیه میل فرموده و موضع
 مطبوخ پرست مارون و آب آهک و پوست سبز کرده و استور دیون و کوه زغال درون
 ستر و مرکی و کافور و زهره ارمنی و زعفران و در دوشو بکار داشت و علاوه بر قطعات فاسده از
 عضو را به خون تا مل بردارند و هرگاه در این قروح در بدن متولد شوند باید قروح را شستن کرد
 در غن ستر و قطیر صبر نهد و آب دار اشکنه و کلاب بقره بمالند که نماند در بدن
 شوند با سایر معالجات که در معال اول در علاج غانغریا ذکر نموده ایم و اما قروح عصبی
 است که کنار کای قروح خیم و مانند عظم و صلب سخت باشد اما قروح مستحی اغلب شین
 عارض شود که قوه حیره کفایه قلیل است و این قسم از قروح زیاد از السیام عامی میباشند
 و بجهت علاج لازم است که اولاً اصلاح اطراف او را از او به نمایند بهستعال صند عظمه
 و زهرم شرب از استخ و سرکه در لیدن مسک چشم و سایر ادویه عاده و چون از هر صدمه
 اینها نفع حاصل نگردد باید آنکه با مشرطی صلابت اطراف قروح را بریده بردارند و اما قروح
 بلغمی او را نامند که لحم نماند از موضع متفرج زیاد است و همین باشد در این قسم
 باید لحم مذکور را با مسک ساخت بمالیدن مسک چشم دکات کرده و امثال آنها در موضع

لازم می شود که قوه با این تافتگی که در چون بعد از این عمل قوه بر سره رفع شود و رسم باید که از
 باز و خشک و خشنی عضو متفرج را بر فاد نموده و در قوه ده الی اغلب در اسافل اعضاء
 شود و با در همراه است و الی ساق یعنی در در دستکام آورده ظاهره او در سطح موضع متفرج
 کرده و در آن جلد اطراف فاکت و این قسم از قوه را از مزه در می و صاحبان سینه
 و سپرز و اسپر و جسمین مستعدند و اما علاج باید آورده عضو متفرج را وقت داد
 بچ نمودن و قوه را با تفنگ پوشیده و از خوف آنکه مبادا از علاج او غلطی در یکی از اعضا
 ریشه ببرد باید موضعی از مواضع بدن را کمی نموده و مدتی ماده اندازد بکشند
 فصل ثانی که در باب تالی فی
 این قسم قوه در پائینت برای کوه سانه او از قلب و اغلب ششها می آید
 که بپایه با پایا کار میکنند و سبب از غریب فارغی و یا بنفشه از ماده و افلی عارض
 شود بدین طریق که در یکی از مواضع راجل شیره جسمی ظاهر شده و برتره و متفرج شود
 و اغلب با این قوه در الی یا تجمی در پائینت اگر چه قاعده است که این قوه در غلوه
 مرغیت بدون دفع و التهاب باشد لیکن می شود که بواسطه سبب حذت و التهاب
 بر سینه و انفع جمیع سعالات است که در صورت التهاب او طلای سفید اج
 رسا من بکار و همیشه و عضو را آرام دلده و بعد از آنکه سبب التهاب با و بقای بر
 باید دوری در نوبت با و با آنکه شسته و قوه را با پند پوشیده و با و
 بشین با چیده بدین تدبیر است در مدتی قوه صانع شود اما چون مستعد نکند باشد
 باید بعد از دفع قوه تا چندی از نادره بدین مقله قنده و لایه یکجا اغلب با این قوه
 سده کبزی یا سپرز می باشد باید بنفحات جاریه است و باید در است که این
 قوه در فصل خریف پستانه مایل بود است و هر گاه قطعه عطشی متفرج کردید
 سبب که جلد ساق از نمد و شفافیت بر سبب آید باشد التیام کمال است بلکه بدین
 واسطه در بعضی قطع عضو از فوق موضع متفرج و خوب بهر سانه
 فصل ثالث که در باب تالی فی در قوه خازیری و چون این قوه است که عارض شود

از ماده خازیر و با در همراه است نفع غروق رداضع لهذا لازم است ذکر مرض
 خازیر با سبب و علامات و علاج آنها اما خنا زهر علی است مزاجی که اغلب
 در کس طفولیت اندر دانت مزاج و سوسه می رود غذا و شراب و نمک در آنکه تا ریک
 در طبی عارض شود و به و هیئت برود نماید یکی خازیر است که در مویین را بهر سده
 اما اطفال مستعد بدین قسم خازیر را رفتار و نموده بی نفعانی آنها متفرج
 و جلد آنها سفید و بدن لطیف با جمره رخساره و جلاء متقله و موی آنها سفید و خرا
 باشد باز کادت حساسه دیگر خازیر است که بلغمی مزاجان را عارض شود
 و این اطفال را اعضا متفرجی و شش با عظم شفه و نموده بی نفعانی آنها
 باشد با بزرگی شکم و اغلب متلاشند بود چشم و بثورات جلد و از نسیج
 این مرض است که غشاء مخاطی حسیع اعضا را ترشح بیش کرد و عدد بدن متفرج
 و متفرج شوند با ازال بدن و بالاخره طبل برهن سل یا فوج عظام متلاک دیده
 و هلاکت رسد و اما قوه خازیری را در جع خفیف و کنار صلب و منقب یعنی جلد
 اطراف از لحم منقبض باشند و کنار ای او را حرقی است بنفسی سلطان شش
 کاذب پوشیده و در مد دفع از او رقیق و بقوام دوغ است اما علاج و دفع
 این قوه بنوط است بر سلامتی مزاج و اصلاح او در بعضی اطفال است که در
 بوع مرض خازیر بالذات رفع شود و هم باشد که ماده خازیری بر پیشتهل کردید
 و مودت مرض سسل کرد و چون سبب این قوه مرض خازیر است لهذا باید اول
 مرض مذکور را رفع نمود تا قوه که عرض است بالذات التیام یابد و در صاحبان
 این عله واجب است مراعات سسته مزودیه من جلد باید از غذا لطیف و سرج
 الا انصام میل فرمود و با هر چه ممکنه سیلا قات فعل نموده و روزی که کینوبت بد
 بشیند و از جلد او دیده تا بعد از این مرض مقویات است مانند وج و مطبوخ
 به است باید و بلوط بریان و اطلاق حد بدیهه و غیره و هم بعضی ادویه مخصوصه
 بدین عله حکما یا فتمه اند مانند انیمون قی و کو که انیمون و در ای مویوم به

مریات در بید و شوکان و نظرون شامی و سفند پرشته وید و روغن مله
 موسم بایل و دوسر که استعمال آنها صاحبان این علم را نفعی کلی حاصل شود و هم
 بجهت اعانت طبیعت بر تحلیل ماده این مرض لازم است که بعضی اوقات سبیل
 مرتب از کلل و جلب و در بند چینی میل فرمایند و کسم چاهم بماده فروغ یا مطروح
 حاشیش عطره و شراب و آب که در دیک طعام نیز مفید است و باید آنکه بعد
 از استعمال بدن را دکی قوی نمود و اما بجهت تحلیل سبیل و تنفخ غده جذبه بعضی از اوقات
 موضعی باید کاربرد است مانند مرم ای و دلاک و شمع مرتب از شمع شوکان
 و آتش و کافور و ایون و مراره کافور و انفع جمع آنها تریخ وین بدست و هم مالید
 سنگ چشم بسط قره خا زریه بسیار بیکو است صفت دوائی نافع بجزندید
 دو پوتاس یک تاسه خود در چهار شغال کلاب عمل نمایند و در یکروز به وقت
 در شامی قریب بسن و او زده الی بجهت بر نشاند صفت دبی که زیاد از موده
 بجزندید و در دو پوتاس است خود به فاصل یک خود که چهار شغال بطریق معمول
 در شبی ترتیب داده روزی یک خود مسج و بگوید شام بموضع متفرج یا غده متسرخ
 بماند و این مایه موسوم بایل و دوسر که انفع داقوی است از سایر ادویه
 باید از ابتدا از صدف و قاقاق بد و وقت میل فرمود و همه روزه بر وزن او سیر نمایند
 تا روزی شش شش قاشق بد و نوبت بر شند و اگر چه در ابتدا از شراب و تنفر و خود
 دست میدهد و لکن بعد از چند روز که طبیعت کلات نمود وضع این حالت خواهد
 در هرگاه قره خا زریه در شقه و انف بلا جنه عارض شده باشد استعمال او
 مذکور نافع لکن از خوف آنکه مبادا قبل از بروز اثر دوا قره اعصابی مذکور
 فاسد سازد باید اول قره آنها را با سنگ چشم آلود تا قبل از ظهور اثر ادوی
 فسادی از او موجود نگردد و مرض خا زریه با معالجات چون بتفصیل در کتاب
 امراض بلطنه و کمالی ذکر نموده ایم اینجا مختصرا ذکر کنیم و بیاید دانستکه
 از بعضی ثورات جلویه مانند عذری و جرب و زرد ریش و غیره که در بدن فرد

عائنی

عارض شوند مختلف که تفصیل هر یک را در کتابی جدا گانه در باب امراض جلویه ذکر
 خواهیم نمود و البته لکن در اینجا بیان می نمایم که این قروح بهولت علاج پذیرند از یک
 نگاه داشتن و استعمال اضمده مرتبه از باره حشیر ازبی و نغاع و کل بود در آن و سبک
 مشیع و امثال آنها و هم آلودگی سنگ چشم بسط موضع متفرج نیز است آنهاست صفت
 دبی نافع در جسیع اقسام قروح بجزندید زین امر بگوید که گاه دو شغال مخلوط کرده و
 بد و آلوده بموضع متفرج کنند

فصل دایع از آب کما

در قروح خربشته که باعث داء افرنجیه بوده باشد و چون این قروح عرضیه از مرض مذکور
 و بعد از علاج او بالذات قره التیام پذیرد بناء علی ذلک ذکر می نمایم مرض مذکور را با
 درجات و علامات و معالجات آنها اجمالا اما البتة فرنگ که هم آتشک نامند عبارت
 از مرضی است مزاجی و مسری که از مجاورت و ملاسته با اشخاصی که بدین علة مبتلا باشند
 عارض میشود بدین قسم که بعد از ورود ماده مذکوره در عضو قره عارض شود و ماده او
 بر سطح و رق جذبه تمام بدن رسیده و مزاج فاسد گردیده صورت عده است و بروز
 علة خواهد گردید و قریب بسید سال است که حکما با حال این مرض بی پرده اند و در
 ابتدا مانند سایر امراض و افده از قبیل داء و طعون از مجاورت و تکلم با صاحبان
 اشک سرایت می نمود و در چند روز صاحب خود را بر لاکت میرساند و بکن قریب بسید
 سال است که قره مسریه او ناقص گردیده و عارض نمیشود مگر بواسطه رسیدن ریم او
 بموضع از اعضا و در طبلان عاره سرایت این علت نقل و علاج اسهل از اشک در بدن
 باره و دوام او کمتر از پنج هفته خواهد بود و هم باشد که در هفته ثالث بواسطه
 تقویت طبیعت رفع شود سیم در صورتیکه صلاحی در موضع متفرج از او یا نفعی
 در بعضی از غده بدن باقی نماند باشد دفاعه اشک بعد از رفع قروح اشک زری
 زشت در موضع متفرج هر سه با ماده او بخوابن مستقل صورت درم خیارک شود
 و چون این مرض با مسه در بدن باشد و هر یکی متقاضی علاج علیها اند لهذا بیان آنها بتفصیل
 لازم است اما در چه اول با مسه از آفات تسلسل است که چهار یا پنج روز بعد از جماع

بشمس مستلای مرض کوفت در قضیب مخصوص قریب کشفه بتره بزکی سر سخاق
 مستی اندر طوبت متخلف بروز نماید و این بتره از اصطکاک لباس برودی بتره
 و بعد از تر قیدن لیسام نیاید بلکه اطراف را بسلی میزند و قروح کوفتی درجه اول
 حاصل میشود و کنار این قروح کلب اومی مانند گاهی مسرخ و گاهی صلب و غضروف
 و گاهی با تر بل میباشند و سطح قروح همیشه پوشیده است از غشاء سفیدی که او را
 غشاء کاذب نامند و نشان آنکه این غشاء کاذب است در بر آن بود که آب شسته
 و زایل نشود و زمانیکه با این بقوت برودند بزودی همین غشاء متولد گشته و جدا
 بپوشاند او را و در تمامه هفته چهارم یا پنجم کم سالم از آنه در قسم مبرودید و لیسام باید
 و این باید دلیل نیست که کوفت درجه ثانی عارض نشود بخصوص حکیم حد شار عرض
 کوفت ثانی بستن نماید که چون بعد از دفع مرض کنار گامی آن صلب می مانند بنا
 علی ذلك باید تمیز دهند باین قروح و بثورات ماده آتشکی با سایر بثورات و نشانی
 در موضع مذکور عارض شده باشند مانند آنکه بعضی اوقات که در قضیب غده
 بیت عدد بتره یا نایل می رود از یک یا اندریشی عارض شود بدون آنکه سبب
 در او از نخچه است **سؤال** ای همیشه معالج می تواند عملی نمود که تشنگ
 درجه ثانی نرسد یا نه **جواب** اختیار بدست او نیست بلکه میشود با وجود
 تا ابر و در حالات نافه آتشک درجه ثانی برسد و اما علاج از قدیمه
 المعرفه است که هرگاه با زنی جنسی مباشرت نماید بفرقه قضیب و بعد از
 علاج با برل بشوید اما چون بتره و قرحه عارض شود و بعد از اولی رسد بتره
 ساقی بکنوت آلت را با آب گرم بشوید و بموضع ریش زین امر با کمال
 احتیاط بکنید یا شستند و اولی آتشک را با آب غلظ آلوده قرحه در ریش را
 با او پوشیده و با مله آرام آتند و بعضی حکما در این درجه نیز بدون مالک سیمیا
 و او را بسیمیا استعمال نموده اند لکن خطا است بلکه باید اولاً تا امیر مذکور
 بر حالت فرمود اگر مرض رفع نشد فباید اولاً آنیکه معلوم شود ریح کواچ است

در در ثانی از او عارض خواهد شد می توان دودیه سیمیا به میل فرود و قسم قروح
 دهن زین سخی اللون و کلل با طرف این قروح نافع است و هرگاه در اطراف
 قرحه در می بین فلتمو نیایا عارض شود باید علیل عضو آرام داشته و از با و نه مطبوخ
 با این ضماد اندازند و در صورتی که قرحه مذکوره روی باشد فلتمو نیایا نافع است
 شود یا مستعد آن باشد که غافرا یا کبر باید از مطبوخ مازو و بوره ارضی طلا
 نموده و بموضع متفرج سحق مازو پاشید و چون نایل غیر سالم از او برود با
 سنگ جنم بمالند و حتی المقدور در این درجه از تریب سیمیا احتراز
 جویند تا آنکه به پیشند که بهیچ وجه معالجه نشود آنکارا باید سیمیا میل فرود
 و از خوف آنکه مباد آتشک در درجه ثانی بروز نماید لازم است که علیل را یک
 از این غشبه و چینی پوشانند و در بعضی اوقات در او اخین درجه علیل را خارک
 عارض شود و آنرا خارک عبارت است از تورم فده از غده واقع در میان است
 اگر قرحه در جانب این از جنبه قضیب باشد خارک در جانب این واقع شود و لیکن
 و علامت او این است که سیمیا چهره بفرقه بعد از وجود قرحه آتشک در قضیب علیل
 حماسس نماید نفلی در نماین دور می در یکی از غده واقع در او و بعد از چند
 روز جله آن موضع حس و نفسی گردید و وجعی ضربانی عارض شده و بمرور وسط
 موضع متورم لین و منقبو گردد و کنار گامی موضع منقبو غده بسیارند و بهیچ وجه لیسام
 نپدیرد بلکه از حرکت زیاد باشد که غافرا یا مراد را عارض شود در این صورت
 خوف عظیم است بواسطه مجاورت با عروق عظیمی که غایبند از این موضع و مانند
 این مرض چنان بیک نیست چون زیاد طول می کشد و اهم در بعضی اوقات
 بعد از انفجار چند نغمه ناموری بوجود آید و هم در صورت عارض غافرا یا خطر
 عظیم است و اما سبب او نیست مگر استعمال ماده آتشک سیمیا هنگامیکه صاحب
 آن در ک حرکت زیاد نماید یا سنگ جنم زیاد بموضع متفرج از او پاشید
 از وقت او را در صورتی که یکی از غده نماین نموده و خارک برسد و آنرا

علاج باید آنکه بعد از ظهور ورم بدون تأمل زود بنشیند بموضع متورم و چند نوبت مسیح
 رتب از کل و جلب میل فرموده و با لوله آرام مانند و بجهت تحلیل غده مذکور مشمع زلال
 بنه از نه و نقل مکان او نمایند بموضع دیگر که با اصطلاح برنده نامند یا ورقه سرب بدان
 موضع ببنند و اگر در جلد حسسه برسد باید زود نشیند و یا ورقه سربی محکم
 بست تا سرعت تحلیلش دهد و هر گاه با وجود بر این تحلیل نرود و ماده در او حاصل شود
 لازم است بجهت نفیج او اضمحله حاره بالفعل بکار داشت و بعد از نفیج باقیاب المال
 یا غیره وینه که نشسته او در خانه کتاب بیان شده است در سرا منفر ساخته و بعد از
 دفع ماده قدری گمان بکات کبود آلوده و بکوف او فرو برده و مبادرت نمایند به
 استعمال اضمحله تا صلابت اطراف او لین و با ریم خارج شود و آنچه یک با وجود بر این
 تا بر صلابت اطراف ملت مبتدل نکرده و قرصه التیسام نیاید لایه باید ادویه
 میل نمود که از آنها غله را میل خواهد شد و اگر عضو مأذوناً تقریباً عارض شود قسمی نمایند
 که محدود گردد در این صورت باید لته را به ورق محلول در آب آلوده و با طرف عضو
 انداخت و از مشروبات معویات مانند کنه کنه و شراب و لقره امثال آنها میل
 فرمود و جوف موضع بستلای جانفرا یا را از غلظه اردو شتر متس ساخته و باشد
 که در اطراف ورم تا یسج لسانی موموم بکند بپم برود و در این حالت باید آنها را
 با معراضی چید و هر گاه کنار قرصه صلب سیاه باشد و بدین واسطه التیسام نیاید
 لازم است که با مشرطی کنارهای او را قطع نمود و آنرا آبله فرنگ در درجه نانی در
 قاعده چغندر که بعد از آتشک درجه اولی در شش یا هفت هفته بروز نماید
 و هم باشد که دو سه سال تا هفت سال عرض او تعیین افتد و در فرنگستان
 در حیدر جلد بروز نماید با مشکالی مختلف و بنا در در حلقوم و جوف دمان عارض
 شود و بالعکس در ایران که اکثر در حلقوم بروز نماید و قسمی از او آتشک در
 بعضی از مواضع بدن بخصوص جبهه و خلف اذن بلکه همی که یکی از اجزای بدن
 بروز نماید و یا آنکه یک یک برسد کلیه شکل و باشد که شورا قی لبان سلک

می رنگ برسد و منفر گردد و در تحت آنها قرصه بود آید و این قرصه را اطراف بدن
 مس و کنارهایش نازل و فرو نشسته و بکل شکل دمه مد فوطه از او بسره منجه لبان
 غشاء کاذبی بر شد و از شستن زایل نکرده و اهم باشد که قرصه خسته در سلامت اصابع
 بروز نماید و در این ماده مذکوره اغلب در جلد باطن سیما در خلف حلق و لوزین بصورت
 درمی خفیف ظاهر شود که صد اگر فته شود که با وجود ورم حلقوم از در او مسع قلیل نماید
 باین طور که از ذبح ساده تمیز داده شود و چون علیل لفظ آح ممتد آید و دمان در شایه
 نمایند حرمت و تباهی در حنک رخ ظاهر باشد که سطح او را غشاء سبزی پوشیده و این
 غشاء کاذبی است که بعد از زایل شدن در مدت چند روزی در تحتش قرصه بود آید
 لبان فرو می که در جلد ظاهر بیان رفته و هم در جوف دمان و اطراف زبان و
 کنارهای لب بعضی کجا ظاهر شود لبان قلاع و متفرج شوند و هم باشد قرصه خسته
 که در حنک بروز نموده فرو نشیند و عظم را فاسد سازد در این صورت علیل از بلقی تم
 نماید و هم باشد که در غشاء محاطی انف ورم آتشک برسد و بمافوق خود سرایت
 نموده عظم مصفا تراریم و فاسد سازد در این حالت نفیج کریم از او مشیم و انف
 فرو نشیند و هم میشود که قرصه مذکوره اکل نماید غضار ریف شکل انف را در هم باشد
 که قرصه از فضای دمان و حلقی نزول نماید بجلقوم و غضار ریف او را فاسد نماید و
 بدین واسطه حلقوم منطبق شده و معبر هوا مسدود گردیده و علیل را ضیق النفس
 عارض و هلاکت رسد و قسم دیگر از آبله فرنگ در درجه ثانی آتشک شکل نالیس
 لسانی موموم بکند بپم در کنار لب یا سفید و قصب و مقعد و یا در تمام بدن عارض شود
 و قسم دیگر از این درجه آتشک ماده آتشک در طبقه عنسیه چشم بروز نماید و اگر
 در علاج غفلت در زنده در چند روز صاحب خود را عمی گرداند و تفصیل این قسم را
 چون در کتاب کمالی ذکر نموده ایم بنگر از او نه پیوستیم و بیاید آتشک اگر این
 ماده در بدن مانده و مزاج را فاسد سازد و دمانت او بتمام سرایت نماید او را
 آتشک در مرتبه ثالث نامند و در این حالت ماده این مرض با بکل و شیکه است

بنا بر سرایت نماید و مستحقان سازد و صورت خا زیر کرده و یا آنکه بمغصه و غشاء ضریح
 محیط بر عظم و سینه اعطای که برهنه و محض از جلد پوشیده شده اند مانند مرقی و تقصیه
 کبری و از انقباض این ماده و جوی در عظام هر سه لبان آنکه وجع مغصه و لکن
 این وجع با حالت مخصوصی است که در لیالی است از آنکه در نهار و بعد از دخول
 بستر وجع تا نصف شب شدت کلی بسیارند و بعد از چند یک بدین منوال که شدت
 رطوبتی مانند لعاب صمغ عربی یا باین جرم عظم و غشاء ضریح او متفرج گردد و این رطوبت
 فانی از چند قسم نیست یا بالمره تحلیل رود و یا آنکه صلابت بهم رساند و مانند دانه
 سطح عظم برآید و یا آنکه رطوبت مذکور بر بی الحال مبدل و منجمد گردد و عظم متفرج
 ویت سازد این حالت را نکزه گفته نامند و یا آنکه عظم متفرج را جرم منجمد
 و کشک کرده او را کاری گفته نامند و رسم باشد که ماده این مرض بوجهی
 از عصبی انقباض یافته و منطوق یا بسته می گرداند او را در بعضی میگویند که این ماده
 بجرم صغیر بریزد و صلابت و تجر بسیارند و اگر زنی در این حالت عمل بردارد طفل
 متولد از او هلاک گردد و چون بواسطه این مرض مزاج در دست بهم میرساند لهذا
 صاحب او را مستعد نامی است با مراض مختلفه را و اما حلاج در حیرتانی از
 آنکه بدین طریق است که اولاً بر صاحبان این مرض واجب است تغذیه و پختن
 لباسهای گرم بحدیکه همیشه در عرق باشند و با استعمال مایه صمغ عربی و زرم و لوند
 از جراح و حرکات عصبیه با پرهنند و بعد از این مرض سه صنف از او است
 نموده و مانع دیده اند اول بعضی از مسهلات مانند نمک فرنی و سنا و یکی و کلل
 و حلب در پختن چینی و امثال آنها ثانی بعضی از نباتات مانند عشب و مارچوبه
 و چینی و کویا و مسافر و مسس و ریش با آدم و ما زربون در ریش
 و پوست سبزه کرده و این ادویه را بعد از استعمال زینتی باید بکار داشت بمقتضای
 که در کتاب ادویه ذکر شده است ثالث از ادویه مستعمله در این مرض زینتی
 داخل و در آن ادوست مانند کلل و در آنکه زینتی اجزای با جویه و رسم

فلس

خالص و ادویه بدیه در این مرض زیاد نافع اند و سابق بر این در آنکههای نرسن
 که ماده او بجرم عظم سرایت نموده و قرصه او بر عفت عظم بهم میرساند بدین
 زینتی سنجابی استعمال می نمودند و از آنجا که مدت سی سال است که معروف است
 به بهر رسانیده و منافع او را بیش دیده لهذا این عمل را مکرر و ک فرموده اند و اما
 طریق استعمال بدین زینتی این است که اول از عللیل فصد نموده و بواسطه مسهل
 اسعاف را از فضولی مسند فانی ساخته و چند نوبت بحمام رفته و چند روز در بستر
 گرم بخوابد آنگاه بکیرنه بدین زینتی بکفالت و بر سابقین مالیده و یکروز را داده
 روز سیم بکفالت دیگر گرفته و بطبخ داغ فصد مالیده و هم یکروز را داده و بعد
 بکفالت دیگر برداشته و بسطی السی فصد مالیده و بعد از یکروز بطریق سابق یک
 شغال دیگر بقفا نظر مالند اگر از این عمل نشه متفرج و از دمان رطوبت زیاد
 سیلان یابد و در شکم نفخی بسیار سرد در قاروره رسوبی سرخ موجود و برادر
 سواد بسیارند دست از عمل کشیده و عللیل را بحمام فرستاده و لباس را
 تبدیل نموده و چندی عشب یا چینی میل فرمایند تا سمیت زینتی را برود و اگر
 کینوبت کفالت نمود مکرر فرمایند تا اعراض مذکوره بظهور رسد و اگر چه این
 عمل صاحبان آنکه در درجه ثانی و ثالث را زیاد نفع می نماید لکن چون در
 بعضی دیده شده که در بدین این عمل عللیل را تشنجی حام یا سکه عارض شد
 و هلاکت رسیده اند که حکماء ترک او را اولی دانسته و سایر تر اکتیب از
 زینتی را بکار میدارند در آنکههای نرسنی که بهیچ وجه علاج نپذیرند و خوف
 هلاک باشد و از جمله املاح جویه است دار اشکنجه نشه بکیرنه دار اشکنجه
 یک گندم کلاب چهارده شغال مخلوط نموده و در زنی دو شغال از او را
 بدو نوبت بنوشند و اگر از شر باین دوا غشیان عارض شود اضافه نمایند
 براد قلیطر انون چهارده قطره و بدستور سابق میل فرمایند و بعد از چند
 روز بوزن او میفرمایند تا علت زایل شود و در صورتیکه این عمل عبور نماید

از درجه ثانی بآلت یا دومی در مفاصل عارض شده باشد دوائی موسوم به پرت به
 در در که استعمال نمود بدین قسم که بگردد از او صفت کندم و بارت موسس غیر نموده
 و چهارده حب ساخته روزی دو حب از او را بدو نوبت میل فرمایند و اگر بدین روش
 چهارده کندم شوکران بفرمایند انفع داقوی خواهد کردید و اما در درجه ثالث از آنکه
 و سنگا بیکه باختر از سمرقند باشد انفع ادویه به رود تا نسبت بدین قسم که نوز
 سه خود از او را در کلاب حل نموده و یا بارت موسس چهار ساخته بدو نوبت میل
 فرمایند و در استعمال هر یک از ادویه به احتیاطی کامل باید نمود چون که افراط
 در آنها مضر حسینه و محل سفید و شقی است و در صاحبان سوء المزاج و مرطوبین
 چون استعمال زمین مضر است باید دوائی موسوم به یه ادرود حقه بکار داشتند
 یک کندم تا یک نخود برای روز بدو نوبت و هم بعد از آنکه مرض در صورت امکان
 استقام میاید و کردی و در یاد شرب حبیبه و مطبوخ پوست بزگردد زیاد
 نافع خواهد بود و عین استعمال دواء اسماک در غذا و احتیاط از آنست که در صورت
 و بقولات و فرآکه واجب است و در اغنیاء چون زمین صنعت سخت عابی او
 کلور در طلا با نظرون که یکی از انواع طلاست باید استعمال نمود طریق صنعتی مذکور
 بجز نه طلای خالص شش جزء در تبر آب حل نموده و اضافه نمایند بر آن یک طعام نه
 جزء و با آتش شش طایم خشک نموده طلای آن را باقی ماند که یک کندم او را باقی در اندازه
 قسمت نموده روزی یک و بعد از چند روزی و قسمت از او را بدو نوبت بزیر زبان
 روزه نمایند و چون این مرض از اعلاال عظیمه و منقبت با امراض باطنی و مزاجی و
 اشغال و معالجاتی مختلف است و این کتاب را پیش کشید بود با خضار که سفید
 و لیکن در کتاب امراض باطنی مفصیل ذکر خواهد شد نشانهاست

فصل خاص در بیان فرجه سالک اما سالک عمارت
 از فرجه مضمونی که در بعضی بلاد بهر سه دون بعضی و زمین کسی که بعد از چند
 بلذات رفع میشود و دیگر اشخاص را عارض نگردد اما بدانکه سالک به نوعی

شود اول سالک دکه که در یک موضع بدن مخصوص قریب بمقلد و وجه و بناورد
 در سایر مواضع دکه صلب بزرگی نمود تا با قلا عارض میشود که مدت سه چهار ماه بدین
 حالت بماند مگر آنکه جلد را باره صغری پوشند و بعد از این مدت از وسط لیستریج
 برسانند و بگردانند و قرص حبیبیت شکل مراد عارض گردد و بعد از یکسال تا لیل حید
 از موضع او برود و رفع شود و در موضع او اثری باقی ماند قسم دیگر سالک مفرود
 که بدین قسم میباشد که یک قطعه جلد بزرگی یک پل تا یک کف دست طفل یکسالگی
 صلب میشود بطور سطحی در یک سن پوشند و بعد از چند وقت بالمره بگردد و قرصه
 عطشی عارض شود و بعد از یکسال رفع شود نوع ستم که کینه از منی نامند در بطن
 و در چند دکه بعد از عیس و شاهانه بطور حلقه عارض شود و در وسط این دایره
 جلد سالم است که هم بعد از چند مدت متفرج شده رفع شود و در دایره او حلقه
 دیگر بهر سه و بعد از رفع او دایره دیگر لعل آید تا آنکه بالمره صورت را خراب
 میکند و آنجا که سالک در وجه و جنبین و پرکینه عارض شده باشد میشود
 که آنجا که بخورد و اعصاب مذکوره را از ایل سازند و سالک بسته است بلاد بطوریکه
 در چند ماه موم وارد و در ایران در بعضی بلاد است و در بعضی نیست و بدین واسطه
 منسب و مجبول دنیا در شده که کسی در مدت عمر بدو نوبت بساکن بستلا گردد
 و اما علاج چون ریاضتی صورت کاهی بدین واسطه خراب میشود و بر یکیم و
 است که زود رفع نماید و بجهت علاج بعضی ادویه که تجرب نموده ام و انفع آنها جوی
 شوره است که در هر حالت و هر نوع که باشد حکما زود رفع میکند و طریق استعمال
 جوی شوره این است که بواسطه میل شیرین قدری جوی شوره بر روی سالک
 مالند تا صمغ شود و بعد از آن چند روز داده اگر رفع نشد چنانچه آلا بکند با
 گوار نمایند که البته زود رفع خواهد شد و چون جوی شوره جلد را فاسد
 میسازد لازم است که در اطراف او چیزی از شمع یا فلیقون بیندازند و
 که بجهت اطراف بر نخورد سیما در صورتی که دوائی مذکوره را قریب چشم استعمال نمایند

در اینجا
 که در کتاب
 جوی شوره
 صفت شده
 است

طبیعت قوه بتسیم یابیدین طریق که ریم سیال از او غلط و سالم و لحم اطراف آن موضع
قلب و ستمک شود در طبعی موضع متفرج مترشح و یا منقبض عمدتاً بدیل شده و طلیل
شعایا به و اما علاج باید رفع سبب او نمود مانند آنکه اگر سبب ماده خنایز و آبله
فونک باشد علاج آنها که کشند و ادویه مناسبه آنها بخار دارند علی ای تقید
باید قوای عیسیل را با استعمال ادویه و اغذیه مقویه حفظ فرمود و در صورت امکان
به بیلاق نقل نموده و قوه را از کشافت پاک دهنست و با تغذیه پریشیده که بواسطه
بر نخورد و از استعمال صنایع با بونه امانت نوزند در روزی دو نوبت موضع متفرج
از مایه قاتر کشیده و آنجا نیک در اطراف آن موضع الهانی حاصل شود در سال علی
و تریج دهن نوبت سنجی اللون نافع است و هر گاه سبب قوه مادی باشد
نه مزاجی میتوان موضع عله را کمشوف نموده و قطعه عظم متفرج را از ایل سخت
و آنجا نیک سبب ماده خنایز باشد سادرت بدین مایه نفعی کلی دارد صاحبان
خود را و چنانکه ذکر نمودیم اگر بواسطه قوه یا از کثرت سیلان ماده و ظهوری
دقی خوف هلاک باشد میتوان عضو مؤثر را قطع نمود چون حکما گفته اند که وجود
ناقص بهتر از عدم صرف است

فصل سابع از علاج قوه

در صورت قطع عظمی از عظام بدن بواسطه افناء قوه غاذیه او این علت را که بطلان
تکرر ریس مانند مانند خنایز یا است در آلات لیسینه و اغلب عارض شود در قطعه
اوسط عظام مانند آنکه بواسطه ساقین و عظم فخذ و عضله و زدن و تر قوه و
بخل و عمل وقوع او یا در ظاهر عظم است او را تکرر ریس ظاهری و یا در جوف او
برسد او را تکرر ریس باطنی نامند و اما سبب این مرض عموماً بطلان قوه غاذیه
عظم است بواسطه صدمه وارده بر او و آن مودی یا امری است مادی و یا مادی
اما سبب مادی ضربه و سقوط و ضعف است که بواسطه آنها غش و ضریح محیط
بعضم منضوع یا فاسد گردیده باشد و اما سبب مادی که مورت این علت تویند
شده ماده خنایز و آبله فونک و ریاح افزسه و امثال آنها است چون ماده این

فصل سادس از علاج قوه

بدن که بعلت لاین کاری مسن نمند با سبب و علامات و علامات او بدانکه در
بعضی باشد که قوه برسد در موضع از عظمی و بدین واسطه تغییر می در آن عضو
یافت شود که شباهت تامی داشته باشد بقوه اجزای لیسینه مانند آنکه بعد
از متفرج گردیدن عظم رخاوتی در جرم برسد به یکدیگر میل بتواند و فرود
و از موضع متفرج صدمه گریه النقی با انحرار لون بالایه و هم باشد که در اطراف
قوه لحم رخاوتی بسان استغیر برود و چون قبل از حدوث قوه الهانی در جرم
عظم یا ضریح او برسد بنا علی ذلک بعضی اعراض بر او تقدم جویند از آن
جمله اولاً وجعی صعب و متمادی در عظم برسد و بعد از چندی جلد موقوق او
متورم و متغیر گردد و در سخت جلد مده کرده و متغیر شود و در سیاله آزاد
متغیر و الکل و از کثرت او حتی دقتی عارض شود و اگر میل بقوه فرود بردن باستان
کشیده و سیاه گردد و از لوازم این قوه است بخت سخی زانند و در خود در اطراف
موضع متفرج و سبب این قوه مادی و یا مادی است اما سبب مادی ضربه عظمی
است که ضریح را منضوع سازد و یا بواسطه او الهانی در او و جرم عظم برسد
و متغیر شود که زانند مانند آنکه سنگ عظمی بر دست وارد آمده مورت انضفاط
او گردد و اما سبب مادی مورت این مرض ماده خنایز و آبله فونک و حصه سینه
و سبب مادی است که از مرض نوسن و ریاح افزسه و فنج و از جرم سینه
و از ترشحات معده و طبیعت قوه در عظمی واقع شود و چون قوه مذکور مایل است
بقطعات رخاوتی عظام بنام علی نه اغلب قریب بمحصل قوه مراض می شود
اما انداز این علت مختلف است و بسته است سیلان او و عضو ماضف هر گاه
سبب مادی و مادی باشد یا قوه در اطراف منفصل و از کثرت سیلان
مادی حتی دقتی عارض شده باشد بسیار مودی و جز قطع عضو برقی نیست
مرا و اما لکن در بعضی امراض عظمی و ابدان قوی بسیار سیلان مویع باشد که بقوه

مد مرض مستعد انامی دارند چنانکه با این غشاء ضریح و جرم عظام لیسبیا و مستعد
 کبریه و باشت که بواسطه یکی از سببها بادیه و بادیه مسا این علت موجود شود و اما التماس
 مقدمه این مرض با عاده و یا منهن است و از آنجا نیکه این التهاب در قعر و جوف عظم
 بهرسم میرسد بواسطه قد و جوی شده غائر در عظم عارض شود با اعراض صمی دتی
 و مجرور جلد محیط آن موضع متورم و متسرخ گردد بدون حرمت او و بعد بثورات
 چندی در جلد ظاهر و منجر گردیده و صدیدی کریمه الراجحه از آنها دفع شود و قاعده
 چنان است که این ماده مجاری متادیه یکشاید و از موضعی خارج شود که عظم سالم
 باشد و باشت که یکی از ثقب مدفع بود. التماس پذیرد و مانند فیضی فرو نشیند و
 بریم از دیگر موضع مدفعی بنا نماید و باید تمیز داد ما بین این عله و قرحه عظم بدین علامات
 در قرحه عظم که در پیشوند از آن جمله

در مواضع رخوه استغیبه قریب بمفصل در قطعه اوسط عظام واقع گردد
 عارض شود

در اطراف ریش لحمی از موضع جوف
 لبان چنبره برود

اگر سینه موضع متورم از عظم بود
 و باشت در وقت در عظم فرو رود لب آنکه در پیش

از طول او علیل راجعی دتی عارض شود
 بخلاف آنکه صاحبان این علت راجعی دتی

دست نخواهد داد
 دنیا بدو نرسد چون این حالت در عظمی بر سبب طبیعت علی نماید که قطعه هیزه از عظم
 خارج سازد و لهذا لحمی در سر مد موضع حینه هیزه عظم بر رویه تا از غول استخوان
 جای نماید و باطل هر میل نماید تا آنکه نزدیک جوی موضع متورم جلد و در آن زمانی طول
 برون آید و علیل نجات یابد و همچنین آنجا نیکه یک قطعه از وسط عظمی طبت شود
 مخادی بود در ظاهر جلد ثقبه و قرحه بر سبب و لحم نایبه در غلظت عظم طبت صلبا

بزرگ

و عظمت بر سببند و از صفت مکان قطعه طبت از عظم را منضبط سازد تا آنکه در
 عظم با منضبط سازند تا آنکه از ظاهر جلد مقابل خارج شود و اما انداز این مرض بواسطه
 رذالت مختلف است بنا بر سببها مورثه و محل وقوع او چنانچه هر گاه قطعه صغیری
 از طبقه ظاهر عظمی طبت شود و بواسطه یکی از سببها بادیه جملادین مرض گردیده باشد
 سیمما اگر قریب بمفصل واقع یا علیل ضعیف البدن و القوی شبه علاج زیاد صعب
 خواهد بود و اما علاج باید قسمی نمود که قطعه طبت از عظم سرعت خارج شود
 هر گاه عضو متورم را التهابی عظیم باشد باید با رسال علق و استعمال ضماد مسورت او را
 منکر ساخت و از مقویات قوی او را تقویت فرمود در صورتی که قطعه طبت از عظم
 متوک باشد ال است بر میل او بخرج در این وقت باید موضع متورم را کشود و
 با استعمال قیسه طبیعیه ادرج او اعانت نمایند یا آنکه بعد از کشودن با انبری کف
 و بر نش آرنده و اگر سافت بدین قرحه و عظم ریم زیاد باشد و از بعد مسافت
 ممکن نکردد اخراج او لازم است موضعی قریب بدو را شکافند و عظم طبت را بیرون آورند
 و در صورتی که عظم ریم در موضعی از عظم سالم مرکز باشد و سایر اطراف کشیده و بیرون
 نیاید در این حال بر معالجه واجب است که با عانت آره یا مته آن موضع را مشور
 و عظم را بیرون آورد و زخم را با تقیله پوشیده و بواسطه اضمه و اعانت نماید طبیعیه
 در بنت لحم و متملی ساختن موضعی که از عظم خالی گردیده است و هر گاه قطعه میسته
 از عظم بمفصل فرو نشسته باشد یا علیل راجعی دتی عارض شده باشد جز قطع عضو
 برنی مراد با نیست

فصل در طبت بر آب تاسی
 در ریم شدن قطعه عظمی از عظم مجسمه میاید و بستکه جمیع عظام را ممکن است
 ابتلای بدین عله لکن نایبه ابریه و قرحه در و قطعه لحمی نکر از عظم صدع ما
 میش از سایر عظام مجسمه است و سبب او ضرب و سقوط و ارده بر عجمه است
 و هم اکثر از ماده آبله فک نیز عارض شود و صورت موت او خواهد گردید و طلب
 این عله با مرض سل همراه است و چون عظم لحمی ریم و متورم شود علیل راجعی

اسهل علاج است و با لکسر
 در صورتیکه قطعه عظمی از سبب
 در ص

شده در گوش بسیار با کرانی او باشد که صماغ نیز متفرج گردد و بالاخره دوار و سنجی
 عظیم صاحب او را عارض و هلاکت رساند و اما علاج بخوبی باید نمود که عصب
 ذکر رفته الا اینکه در اینجا باید موده را سرعت منفع سازند از خوف آنکه مبادا بعضا
 ریس منصب گردیده و دماغ را منضبط ساخته و جلیل از سکه مجید و بجهت این
 مطلب باید آنکه قطعه تیت از عظم را با آرد و قورال اسس بریده بردارند و همین نحو
 عمل باید نمود در صورتی که زائده ابریه زیم مایاده در او جمع شده باشد
 و هر گاه قطعه از عظام مجسبه بریم شود و با لجه و ریه موضعی از غشاء امر العیظ
 متفرج گردد باید با آرد مذکوره قطعه تیت از عظم را برداشته و لته را با آب
 آهک کوره و با آرد فرجه در آن فرود آورده و از مشروب است مطبوخ پوست بید میل فرمایند
 تا بین واسطه دم بسیار آید و قرص بریشی سالم متبل و لته تمام پذیرد

فصل ناسع فی علاج لثه و ریم شدن از اسس که در عرف
 عامه دندان کم خورده نامند طویلی را مستعدا بعضا و بیشتر از سایرین است
 و این از دو حال خارج نیست یا چنان است که اول در ریم شدن دندان متغای بسیار
 و در ریم شدن که در و بمورد جرم دندان متناکل شود تا باطن و چون ضاد بعضب و رخ
 در جوف او رسیده و جحشید عارض شود و یا آنکه باطن دندان فاسد گردد و با وجا
 صعب که از مشرب ماه و شیباء بارده و بر خوردن هوا و هشته آید و ما بعد
 از ظاهر دندان همسم که کمبودی ظاهر میشود که در فساد باطن و باطنی متقبل
 سازد علی ای قسم لکان بعد از آنکه اصل دندان فاسد گردید ضریح او تودوم
 شود و دریم از او جدا لاید این حالت را جویدانی پر لیس نامند و باشد که این
 ماده از یکجانب دندان ثقب نامودی کشاید و از آنجانب خارج شود و میشود
 که در لثه حمادی موضع ریم شده از اصل دندان لثی زیاد برود و او را پولیس
 نامند و اما سبب ریم شدن دندان و فساد او یا امری است خارجی مانند آنکه
 الزام در اصل تغذیه غامضه و کیفیت و نامیزه نگاه داشتن و ضربه که از شدت

در لثه

او سیانند آن غشوق شود مورث فساد او گردد و اما اغلب بطور ارثی یا از غلبه ضمه
 معده دندان ریم شود و اما علاج باید آنکه بعد از ظهور فسادی در دندان قسبی
 که زیاد نشود بجهت این معنی لازم است که با آلتی مخصوص شبیه بغاشق دندان را پاک
 نموده و آنچه سیاه و فاسد شده است تراشیده و خشک نموده آنگاه ورقه طلا
 بدان موضع نهند یا آنکه با دوائی موسوم بار ثان تن که مرکب است از قلع و سرس
 و سیم و یا با ملحه نقره موضع فاسد را ممتنع سازند تا بین واسطه هوا یا غذا
 بجوف دندان داخل نشود و مورث وجع او نگردد فساد را مانع آید از آرزو یاد
 همچنین باید استخرا صی که دندان گرم خورده دارند دمان و دندان را پاک نگاه داشته
 و بعد از هر غذا با آب منضمه نموده در روزی دو نوبت با مسواکی دندان و لثه را پاکیزه
 بشوند تا لثه قوت بگیرد و کثافت دندان زایل شود صفت سستی نافع بجزند نوبت
 که کند زید البحر صدف مرکبی اجزا را نرم کوفته در روزی دو نوبت با او لثه و دندان
 را بشویند و مسنون بان سوخته و پوست بادام در تقویت لثه نفی عظیم دارد
 و آنجا یک با این عله بجز سرسراش باید از مطبوخ زوفای مصری یا تقطیر کاس
 هندی و مرکبی روزی چند نوبت منضمه فرمایند و اگر دندان بدرد آید بجز تسکین
 وجع او باید سبب او را بیابند و بروفی او معالجه نمایند آنجا نیکه سبب او ماده
 زکام و چنانچه باشد بعلاوه در یک تنی از اسس دوجه نیز وجع عارض شود
 و در این صورت باید عللیل خود را گرم بپوشد و پارچه صوفی گرم کرده با او
 منضمه سر را به بندد و هر سه استعمال مشمع زرارح و از سال علق بجان بعلت
 نفی کلک دارد و اگر کشی خارجی از غذا و غیره بجوف دندان داخل شود و
 بین واسطه بدود آید باید او را خارج سازند اگر وجع تسکین یافت نهاد آلا
 بجوف دندان یک دو قطره تقطیر افیون بچکاند یا قدری از او را بله بمالند و
 بعضی از قطور دین قرنفل و گرازد و مطبوخ عا قرق و اتر در تسکین وجع
 نفی عظیم دارد و هر گاه به سبب وجع تسکین نیابد و دائم از جوف او بدود آید

باید آنکه با کلبه دندان را بکشند و بعد از آنکه در دندان نواصیری بود آمد
از خوف آنکه مبادا افتاد دندان بکس سرایت نموده همیشه سازد باید بزودی در
بکشند و لحظ زمانیکه در لثه روئیده باشد موسوم با پولیس باید با آلت قطعی
بریده بر دارند و اگر در سخت او قطعه از تنگ بریم کرده باشد بروقی او علاج باید
باب ثالث از مفالکة ثالث در بیان نواصیر با اقسام
و اسباب و علامات و معالجات آنها و مشتمل است بر شش فصل فصل اول
در تعریف ناور و اسباب و علاج او بطور کلی اما ناور عبارت از مجری غیر طبیعی
است که یکی از ترشحات فضلیه بدن مانند لعاب دمان و صفراء و بول و اشمال
آنها از او دفع شود و اسباب وجود این علقه جسم و انسداد مجری طبیعی است
بواسطه ضرب یا سخته یا قرصه یا غافرا یا مانند آنکه اگر جراحی بر مجری بول وارد
و التیام پذیرد و بول از او بیاید بواسطه مدت بول متراکم شده و صورت نوری
کرده و اغلب چنان باشد که اولاد طی در جلد ظاهر شود و بعد از انهار رطوبت تیب
از او که یکی از ترشحات فضلیه بدن باشد مانند براز و بول و دمه و اشمال آنها از
منذ دفع شود و از آنجا نیکه این ترشح مانع میاید التیام را بنام علی ذکرت در لثه
قلبی طبیعی غشاء گاذبی لبان جلد ظاهر در جوف ثقبه ناصوری متکون
تا از عبور و مدت اوف دی بطور نرسد و در بعضی این غشاء سجدی غلیظ و
متکون گردد و لبان غضروفی در این صورت جز بجل بد نبود دیگر علاج ممکن نخواهد کرد
و اما علاج آنکه اولاً مجری طبیعی منسد این ترشح را مفتوح سازند زیرا که بعد
از انفتاح او باشد که ناور بالذات التیام پذیرد مانند آنکه اگر بواسطه مرض
سوزنگ مجرای بول ضعیف گردد و بول ثقبه ناصوری بناماید بجهت علاج لازم است
که اول مجری بول را کشود اگر ناور التیام پذیرفت فيما والا عمل بد نماید و هرگاه
مجری طبیعی را انفتاح ممکن نباشد باید مجری مصنوعی میادی او بکشند و بعد
از مراعات این امور باید آنکه غشاء گاذب متکون در جوف ناور از ازاله سازند

التیام

باب التیام یا به
فصل ثانی از باب ثالث
در ناور علقه بزاق و اوثقه و مجری غیر طبیعی است که هنگام منفع و تخم رطوبت و
از او بیاید و سبب این علقه ضرب است که بجای بزاق واقع در خلف اهراس
دارد آمده باشد یا آنکه سده در مجری مذکور بهسد و لعاب جسم کرده و از
موضع دیگر منفرجه شده ناور جسمل آید و اما علاج او را بد قسم میتوان نمود
یکی آنکه مجری طبیعی منسد بزاق را مفتوح سازند یا آنکه مجرای جسمی را برای او
ترتیب دهند در صورتی که تفرق اتصال جدید باشد باید کناری ناور را برین
و بجهت نمایند یا آنکه چند نوبت سنگ جنیم بدو بمالند تا التیام پذیرد و اما چون
این ناور نرسد باشد اعمال مذکوره در التیام او کفایت نخواهند نمود بلکه باید
جراحی مصنوعی برای بزاق علاوه بر ترتیب داد و پرداختن این عمل بجهت قسم
جایز است یکی آنکه طرفین ناور را بریده و تروکار منحنی از کنار نسی او فرو برد
بدان آنگاه از ثقبه تروکار زهی داخل و از جوف دمان خارج نمود و علیل را
امر فرمایند بچوکت دمان و منفع و در بین این حرکت ملاحظه فرمایند که لعاب از چه
موضع دمان خارج میشود و بعد از آن به ثقبه اتصال این مجری بقدریک
عرض ابرام فرو برد و ناور را در دهانه و ناور را از ظاهر بجهت نمایند قسم دیگر آنکه سنج
سابق بعد از فرو بردن تروکار مفتولی سربی از لوله او بدمان داخل ساخته
دوله تروکار را بیرون آورده و طرفین مفتول را در دمان بهسد به بچند مدت
منش منفعه را داده آنگاه طرفین ناور را از ظاهر بریده و بجهت نمایند تا التیام
پذیرد و در عین التیام باید علیل دمان را کم حرکت دهد و بسا باشد که در یک
موضع از مجری لعاب سستی برسد و در طوبت در آنجا جمع شود با آنکه حصاتی از
لعاب متکون و مجری را مسدود ساخته و عبور لعاب را مانع آید و بدین واسطه
ناصوری برسد علی التیام باید آن موضع را کشته حصات یا رطوبت
مجموع را دفع نمود آنگاه طرفین ناور را بجهت نمایند تا التیام پذیرد

۱۵۷
فصل ثالث از انبیا ثالث در نامور صفراء و او عبارت
 از ثقبه ایست که موجود شود از التصاق مراره بمرق و انفجار او که بعد از انفجار صفراء
 از این مجری لطیف هر دفعه که در صورتی که این علت نرسد عمل هضم غذا ناقص
 بدن ضعیف و لاغر خواهد شد و سبب او کون و حصول حصاتی است در مراره بدین
 قسم که چون در مراره حصاتی موجود شود و مستی در اجزای او برسد و طلبت گردد
 و صفای قلیط بخورد و منصفط و متالم سازد و بعد از الهاب مراره با صفای ملصق
 شود و چون حصات مذکوره مانع آید عبور صفراء را لایه از حسیب و اجتماع او اجزای
 مراره دقیق و متند گردیده و بطایر منفرجه شود تا آنچه در اوست مندرج سازد
 و لهذا در موضع مراره ناسوری عارض شود که صفراء از او پالاید و این ناسور التیام
 پذیرد الا بخروج حصات بناه علی ذلک باید معالج کرد از آنکه میل فرود برده و یقین
 حاصل نمود بر وجود حصات بر دارد زهی در ثقبه ناسور فرود برده و چندی رماند
 تا از جسم زده و مستی در اجزای مجری برسد آنگاه انبری فرود برده و حصات را گرفته
 بیرون آید و اگر بدین قسم خروج او ممکن نگردد لایه باید حصات را منگسسه سازد و اجزای
 او را خارج نماید بخوبی که در کتاب مخزن الغویله در باب کسب حصات مشانی بتفصیل
 ذکر شده است
فصل ثالث از انبیا ثالث
 در نامور صفراء استقیم و این علت عارض شود از التصاق معاء مذکور بمرق و انفجار او
 که هر گاه علیل وقت بخورد در قسمی بر از از این ثقبه مندرج شود و در صورتیکه
 قطعه ای مثل این معاء بلرزه غلبه گردیده و از کار افتاده باشد و بر از تمامه از ثقبه
 ناسوری خارج شود او را مقعد غیر طبیعی نامند و چون بواسطه این علت کبوسه منفرجه بدین
 علی باطنی نتواند شد در تغذیه اعضاء ظلی روی داده و بدن ضعیف گردد و بعلاوه
 از آلودن بزاد و حدت او جلد لطن منقش شود و اما سبب این ناسور اغلب قسوت
 بدین قسم که میشود معانی از مران قسوت نماید و جزه مختص از معاء منفرجه عارض
 گردد در صورتی که علیل را پلاک سازد منفرجه و نامور برسد و بر از از او

مندرج

مندرج شود و از انفجار جانی از معاء ناسور و از قطع او تمامه مقعد غیر طبیعی برسد
 و باشد که طبیعت ناسور و مقعد غیر طبیعی را علاج نموده التیام دهد بدین قسم
 که بعد از جانی از معاء را مساله ایستجانی از معاء منفرجه العمل به میزند و در جزه را از آن
 دو قطعه معاء را تحلیل برده فانی سازد آنگاه موضع التیام یافته را پس کشد
 در این حال مجرای از معاء اعلی بسفل موجود و بر از از او عبور میسازد و بدین
 واسطه مقعد غیر طبیعی مسدود در دفع گردیده علیل نجات یابد و اما علاج باید آنکه
 علی نماید تا بر از بسولت دفع شود در آن ناسور را با قلیطیک پوشاند و از تغذیه
 قویه و لطیفه میل فرماید و اگر ثقبه ناسوریه ضعیف باشد و بر از بصورت خارج
 شود و علیل را متالم سازد باید قدری سفید خشک بدان موضع نهند تا از حد
 رطوبت تخم گردد و در آن ناسور را وسیع سازد و هر گاه قطعه از معاء نترن شود
 از این موضع خارج شود مانند آنکه در خروج مقعد باید بعد از رجعت او کل
 از پنبه ترتیب نموده و بدان موضع نهند تا خروج او را مانع آید و هر گاه بعد
 از چندی قسوری از بوز خارج شود از مقعد طبیعی دال است بر آنکه دو
 قطعه معاء با یکدیگر متصل و ملحق گردیده اما هنوز نباید علی نمود که ناسور از ظاهر
 التیام پذیرد الا هنگامی که بر از تمامه از مقعد طبیعی بدون وجع قوی و غیر
 بتواند دفع گردید آنگاه بقاعده که ذکر نموده ایم در علاج نواسیر التیام دهند
 ناسور و مقعد غیر طبیعی را و بسا باشد که بعد از حاجب مابین معاء مقطوع
 سجدی عظیم باشد که طبیعت نتواند او را فانی ساخت در این صورت باید
 بقاعده که جراحی فرانسوی موسوم به دوپلث آن اختراع نموده است عمل نمود
 و جراح مذکور مقراضی ترتیب داده بادم کند که بروی هم میخوابد و بنام خود
 نامیده است و طریق عمل این است که اولاً با میسل نقره قطعه اعلی و اسفل
 معاء مقطوع را بجا بندد آنگاه مقراض مذکور را داخل نموده و یک تیغه از او را
 بجاء علیا و تیغه دیگر او را بجاء سفلی فرود برده و میسل که بد و منفرجه است

روز بروز به چنانچه تا در مدت شش روز مساقط نماید بعد از آنکه اسفل معده را در
این مدت باید از غذا بشور بای رقیق لکته نموده و مسسه روزه از استعمال حقیق
لیسینه لعابیه امعاء را از فضول خالی ساخت و همچنین بعد از خروج مفرغین تا
یعین حاصل نشود که معده بالمره التیام یافته است دست از مبادرت بخته
بر ندارد

در نواصیر معده و این لفظ شامل است هر مجری متاخر که در اطراف معده
مستقیم و شرج واقع باشند و این عده یا نام است یا ناقص نام او را نامند که
یک جانب ثقبه در ظاهر و جانب دیگر از مستقیم باشد و ناقص بنام است
که معده مذکور در فلی نباشد او را میگویند که در درون این قسم نامور لخمی زاید
بروید یا آنکه زیاد صلابت و سختی همسازند و اما سبب این عده اغلب بتر
بواسیر است که بعد از انفجار نامور از او برسد و هم از ضرب و خوردن
خارجی با طرف معده می شود که بواسیر عارض شود و در بعضی باشد که این عده

بطور بجران در امراض کبد و صدر موجود شود و اما تشخیص او را از تقدم سباب
مذکوره گسیما از خوردن میل باید صبیح بروغنی آلوده و بمقد فرود برد
و از خارج میل بدوانند اگر نوک میل را با اصبع لمس نمودند دلیل است
بر آنکه نامور نام است و الا ناقص اگر چه می شود سر میل بموضعی دیگر برخورد و بنوع
اصبع نرسد و با وجود بر این نامور نام باشد علی ای حال علاج او این است
که مسافت و فاصله مابین نامور و مقعد را قطع نمایند که در نامور بجز
سیتا در صورتیکه صاحب او مستعد مرض میل باشد و هر گاه در شکم باشد
ببین که این نامور بجرانی است یا نه لازم است آنکه اول موضعی از بدن را
کی نموده و ماده را بدان موضع بایل ساخت آنگاه علاج نواصیر فرمود و اما
طریق عمل این است که میل نقره ثقبه ناموری فرود برند تا مستوی و بهدایت این
میل شیار داری داخل سازند و یک پارچه چوب نادی شکل برداشته و برود

بیخروج باز و صبح میباید نمود
وقاصد چنانکه ثقبه
نامور که عرض اصبع درون
عصه شرج واقع باشد
در همین فرود برن میل
ع

لکده

آلوده و بمقد فرود برده بعد شش ط دقیقه بهدایت میل شیار دار از ثقبه نامور فرود
برند تا آنکه نوکش بر خورد بچوبی که در مستقیم واقع است آنگاه یک دفعه مشروط و چوب
پایین کشند تا فاصله مذکوره بریده شود و بهین قسم عمل باید نمود در نامور ناقص
و بعد از اتمام عمل فسیله بموضع نشق نهاده و با پنبه و لته او را بسته در نواصیر
دهند تا شقاق و با لخم مختص که دیده و التیام پذیرد و اگر بعد از این عمل سیکل
شدید برسد بجهت سرد او باید جوف معده مستقیم را با تقطیر کن پونان نمود
و هر گاه التهابی عظیم موضع خروج را عارض شود باید با رسال علی و شرب
لیسینه لعابیه سورت او را منکسر ساخت و بعضی از استادان این فن معالجه
این عده بدین طریق نموده که مغزولی از ثقبه نامور داخل و از مقعد خارج ساخت
و بتدریج او را کشیده تا فاصله مابین بریده شود لکن از آنجا میگذرد این غسل صفا
خود را زیاد متالم و متاذی میسازد و طول میکشد ترک نمودن او اولی است
فصل سادس از باب ثالث در نواصیر مجری بول

و نواصیر مابین مثانه و جهل و چون نواصیر مجری بول را در متعلقه اولی بتفصیل
ذکر نموده ایم که او را لازم نبود اما نامور مابین مثانه و جهل بدانکه از نفضاط
اسس جنین هنگام تولد یا از ضربت که جهل را وارد آید بواسطه فرود بردن سباب
بجهت اخراج طفل باشد که جهل و مثانه متورم و متقرح گردند و بدین واسطه نامور
مابین آنها موجود شود و چون علی الاقوال بول جار است و از حدت میخراشد و ریش
میسازد آلات تناسل و قدین را با عک شدید و لباس دائم قرصت و متعفن است
لهذا صاحب خود را بجدی متالم و متاذی میسازد که از حیوة خود بگذرد و زندگی نماند
و اما تشخیص باید نمود این عده را از تقدم سباب مذکوره و هر گاه اصبع به میل فرود
برند ثقبه یا نواصیر عدس تا بسته محوس خواهد شد و لکن از آنجائی موسوم بآینه
رحم خوششاید توان نمود او را و اها انداز او ردی است چون از حدت بول التیام
متعسر بک از عمل بدیم علاج صعب است و اما بجهت علاج دو قسم باید نمود یکی آنکه بردا

فصل اول از باب ثانی از نواصیر

آلتی موسوم باینه رحم و مهبل داخل سازند بطوریکه بجزه او محاذی ثقبه ناسور و
 شود آنگاه بواسطه میسل که در آتش تابیده شده باشد اطراف او را بسوزانند
 اگر بکینوت کفایت نمود عمل را تکرار نمایند و در صورتی که ناسور جدید و صغیر باشد
 ممکن است که از مالیدن سنگ جنم بچند نوبت التیام پذیرد بدون آنکه گمانیند
 و قسم دیگر آنکه بعد از دخول آینه زخم با مشرطی دقیق اطراف ناسور را بریدند
 و بجهت نمایند تا التیام پذیرد اما آنسوس که این اعمال زیاد خفیر و در صورت
 مزینت و عظم ناسور بسیار کفایت نخواهد نمود و اگر با وجود بر این معالجات
 ثمری مترتب نگردد لابد باید قطعه اسفنجی بمسبل فرو برده و رگها دهند و بعد از
 نظری که در وی شکل ترتیب داده و بمابین فخذین به بندند و همان در انفرج متصل
 سازند تا بول در آنجا جمع شود و با ساقل و لباس نیالاید

باب دایع از مفالیه در قطع عظام و مفاصل و
 مشتمل است بر دو فصل **فصل اول** در تعریف قطع و سباب
 و علامات و علاج او بطوریکه و اما قطع مفصل عبارت از آنستکه جره مفصل از
 مفاکش خارج و بموضع دیگر قرار گیرد و این حالت را منقسم نموده اند در
 قطع تام و ناقص اما قطع تام هنگامی است که جره مفصلی بالمره از مفاکش خارج
 شده باشد از دست خود و ناقص او را نامند که جره مفصل منحرف شده باشد از
 مقر خود بعضی خارج و بعضی دیگر در مفصل باقی باشد و هم از این قبیل است بچند
 مفصل که لونا غلیظک نیز نامند و او عبارت از آنستکه کلیه محیط مفصل
 منقطع نگردد و یا باشد بلکه تمددی در رابطه اطراف مفصل برسد باشد و هم
 منقسم نموده اند در قطع مفرد و مرکب مفرد آنستکه جز قطع مفصل آسبیدگی
 روی نداده باشد و مرکب آنستکه علاوه بر قطع عظم کمبود یا عرقی مجروح گردیده
 باشد و اما تشخیص این عله را از چند چیز می باید نمود یکی از اضطرار عمل که حرکت
 او یا بالمره باطل و یا ناقص گردد دیگر از تغییر هیئت و محور او که بعد از قطع عضو

یا اقصا از آنچه بوده بشود و چون لمس نمایند نقره مفصل خالی و جره او در موضع دیگر
 بیابند و لکن در مفاصل عمیق که بالحم پوشیده اند و در صورتی که در می بدان مفصل
 عارض شده باشد البته تشخیص صحت خواهد داشت و هم باشد که قطع مفصل
 شود با کس عظم و اما سبب این عله ضرب و مسقطه یا تمدد عضلات است و اگر ضرب با
 مفصل را وارد آید منکسرش سازد و اگر سایر مواضع عظم بر خورد از مفصل قطع
 شود و در قطع تام لابد کلیه محیط مفصل منقطع خواهد شد و در صورتی که جره مفصل
 قطع را بر سه موضع خود نمود نمایند بیکوئی علاج پذیرد بدون آسبیدگی و بالعکس اگر
 مدتی خارج از موضع خود بماند مفاک مفصل از لحم متمسک گردد و در مقرر جزه طبیعت
 بر و مفاکی بنا نماید و مفصل غیر طبیعی بوجود آرد و بعد از چندی فی الجمله حرکتی بهم
 در او برسد و اما انداز قطع مختلف است قطع مفرد و جدید و رانی چندان انداز
 و بعد از در صلاح پذیرد بخلاف آنکه اگر علاوه قطع عظم منکسر یا عرقی مجروح شده
 باشد یا صاحب او علیل و برضی مزاجی مبتلا بوده باشد انداز او را دردی خواهد بود
 و قطع مفاصل کبره مانند مرفق و انشال او را انداز سایر مفاصل چون از آنکه
 و تغییر اینکه بر آنها راست لغت از موضع خود منقطع شوند و بعد از قطع صورت
 مفادی عظیم گردد و هر چه در رد آنها تا مل نمایند بر سر است و بعد از آنکه التیام
 در مفصل منقطع برسد باید صبر نمود تا التیام کین یابد و آنجا نیک
 اعضا ضعیف و رابطه مفصل مسترخ باشد در سهیل اما بعضی الجمله حرکت
 دو باره از موضع خود منقطع شوند و بجهت علاج لازم است مراعات دو امر یکی در
 نمودن ثانی از آنکه نباید تراکیب او و اما بجهت رده مسهل باید بکار داشت
 یکی آنکه نایمی از مافوق مفصل و دیگری از مادون او گرفته و بخلاف یکدیگر
 کشیده و حامل از لمس و دک رده نماید و باید آنکه عضرا در همان محوریکه
 قطع شده بکشند و در بین عمل باید عضورا بقسی نگاه داشت که عضلات
 مسترخ باشند چون نخود دیگر رده او ممکن نخواهد شد و بجهت سهیل مفاصل

لازم است که علیل را در جای گرم سجده نکند که ضعف او اعراض شود یا آنکه در جای سرد بنشیند اما اسلم و انفع است که با استعمال دوائی بهوشی علیل را به پیش نماید که بهترین مرغی با کجبه عضلات است و قاعده چنانست که مفاصل مطا و عکبه بسبب جوانی حرکت تویند نمود محتمل است که تا دو ماه بعد از قطع بموضع خود رود و لکن بکره را یکماه بعد در صحت است و اما بعد از در مفصل لازم است که علیل چند روز آرام ماند و بهیچ وجه عضو متورم را حرکت ندهد و بهر آنکه عضو را تحته بند یا نوا بچ نموده که نیکه باشد او را در هرگاه بعد از در دستر خا و در جوی در مفصل باقی ماند کجبه تقویه او باید چند نوبت با بار بدن عضوها به نموده و رسم در سال علی و تبریک دهن برین سنجایی اللون سکن و جج در افغ استر خا و است و اگر با وجود بر این معالجات ثمری مرتب نگردد باید به استعمال مشع یا کی چندی ماده از مفصل علیل جذب نموده و در صورتیکه مفصل متخلع شکسته گردیده باشد از خوف غافرا یا و کرازد و جیب است قطع نمودن عضو

فصل ثانی از باب رابع در قطع مفاصل اعضاء فرود افرو با علایق
 در و اما انا قطع رسن فلک اسفل از نقره واقع در عظم جری سبب او ضربه و سقطه یا تهاوب عظیمی است که در آن بین خبر ناگهان و خوفناک سر او را رسد و بر ابط او مهره مذکوره را از نقره خود خارج سازد اما قاعده چنان است که فلک اسفل از وجان مفصل متخلع گردد علایق او این است که در آن گوشه مانده و منطبق نگردد و تحمل نتواند نمود و در طریقت و آن را نتواند نگاه داشت و زانده الحیدر فلک اسفل سجده بر آید که مشاهده شود و هرگاه از یکجا منقطع شده باشد جلاده بر اعراض مذکوره و آن منحنی باشد اگر مفصل مذکور به نیکوی بموضع خود نه نماید نیک خواهد بود ولی مستعد است که که لغی بجز ضربه و غمیازه از موضع خود منقطع شود و اگر در در آو تافل و رزید طبقه مفصل جدید در دستر حرره مذکور بنا نماید و طریق بر او این است که علیل

بای

بکرسن شایسته و نیای سر او را محکم بدارد و در آو دو اسبغ ابرام خود را بلنه بچیده و بد آن فرو برده و با فتر اسس طواحن نیکه دهد و فلک را نازل سازد و با باقی اصابع از تحت فلک اسفل را گرفته بقدام بر قطع سازد تا بموضع خود قرار گیرد آنگاه نزاری از تحت زنج بر اسس استوار ساخته و چند روز اغذیه لینه رقیقه میل فرموده و از حرکات عسینه و تحمل اجتناب در زند و در بعضی اشخاص قطع این مفصل عله منضمی شود بخو یک از عمدت جزیی مناک از موضع خود حرکت نموده و بسهوله بموضع خود در کرد و اما قطع تر قوه و این عله واقع شود از ضربه وارده بر او و بعضی کشیدن کف بقعه بخو یکه رسن تر قوه از نقره عظم قص خارج شود و در سطح فوقی او قرار گیرد و دست را بر قطع نتواند نمود با وجع شدید و کجبه رداو باید نایب باد و دستی که بر زیر بغل استوار ساخته است بدن علیل را محکم بگرد و نایب دیگر بدارد گرفته بجانب وحشی و خلف بکشد و رداو تر قوه را در کف و منضبط سازد تا بموضع خود قرار گیرد و من بعد نوار بچ نمایند

اما قطع مفاصل یعنی جمله است مفصل عصبه و این عظم یا سنج یا نکل یا بقدام و یا بخلف متخلع گردد و بفقو قطع نتوان کرد به چون کتف باغ است از ارتقاع و انخلاع او را در صورتیکه بجانب اسفل خارج شده باشد علایق او این است که رسن عصبه در تحت ابط قرار گیرد و مقرر طریقه او فای مانده و بد از بدن بعدی برسد و از آنجا نیکه منضبط میسازد عصب واقع در تحت ابط را وجعی شده بد عارض شود و از حرکت زیاد متالم و متنازی گردد و باشد که این حالت مشتبه شود بکسر تر قوه و لکن از لمس تمیزه باین آنها به نیکوی توان داد و رسم اگر مشتبه شود قطع مفصل عصبه بکسر او باید از سماع صوت کرد بیا سیرن تمیزه باین قطع و کسر نمود و معتبرترین نشانه این است که چون علیل با کتف سالم دست دوم را برابر کنند ظاهر شود که در زیر ابرم دست سالم سجده نماید این است از سر عصبه بعکس در انخلاع سر عصبه بکسر ابرم

سطحی شود یا مقعر و قسم ثانی است که راس عضد بجانب انسی منقلع گردد در این حال
 راس عضد در تحت زانده منقار الزواب ممکن شود علامات او این است که بد تغییر
 و از بدن بعدی برسد و در راس عضد در تحت عضله عظیم صدر قرار گیرد و قسم
 ثالث است که راس عضد بجانب خلف منقلع و بروی کتف استقرار یابد و تحت
 ترقوه سطح شود علامات او این است که بد از بدن بعدی و تغییر گردد و بجانب قدام
 نیاید علی قسم گان سبب او ضرب وارد بر عضد و کتف افتادن است سیم
 در حالتیکه دست از بدن دور بوده باشد و اما انداز او میگو است در انچه
 ضعیف باشد که بهوله است و او شش توان نمود ولی در صورتیکه جدید باشد
 و اما طریق ردا او این است که علیل با بروی کتف نشیند و نایمی بردارد و تمام
 طویل و وسط او را بروی کتف انداخته و از بر بغل دست سالم گذرانیده
 و حکم نگاه دارد و بعد لته را با آب آلوده و بر فرق پیچیده و دورشته خفت نموده
 و بروی او بسته و بد و نایم بر نه آنگاه نایمان اولاً بکشند مجوریکه دست
 واقع است و ثانیاً بتانی بد را بر تفع سازند تا آنکه دست مجازی محروم بدن
 گردد و ما بعد ردا او بگیرد چوبی و بعد لته پیچیده بر بر بغل نهاده آنگاه حکم فرماید
 تا نایمان دست را بقدم نزول دهند و در بین این عمل جراح باد و صبیح
 سر عضد را لمس نماید تا بمر خود قرار گیرد و اگر بدین طریق ردا او گن نشد لازم است
 که بعد از مراعات اعمال مذکور لوله را بلته پیچیده و بر بر بغل نهاده و حکم فرماید
 بنزول بد و در آن بین لوله را از طرفین گرفته بر تفع سازد تا بموضع خود قرارش
 دهد هر گاه وضع تخفیف یابد و بد را بجمع جوانب حرکت توان داد دل است بر آنکه
 بموضع خود بستر داد یافته است و بعد از اتمام عمل چند روز لته را بماء بارده
 و بعد پیچد و با نواری حکم او را بر بندد که حرکت نکند و هر گاه بعد از ردا او استر
 در این مفصل باقی مانده بود اسطه اصابت نماید با ردا قوت گیرد و اگر کفایت نمود
 لازم است که مفصل را کی نمایند و اما قطع مفصل بر فرق بجز استخوان این مفصل

فلح نام نادر است الا هنگامی که با او فساد عظیم همراه باشد و این مفصل از مغا
 بکره است که و عالی از دو قسم نیست یا زنده منقلع گردند معاً یا زنده اعلی به تنهایی
 و از انخلع این مفصل چهار حالت مشاهده شود اول بخلع فقط دویم بخلع دو
 سیم بخلع و انسی چهارم فلح زنده اعلی به تنهایی و حالت دیگر که انخلع زنده
 بقدم باشد حال است که هنگامی که زانده مرفق بشکند اما حالت اول که فلح
 بخلع باشد اکثر همیشه نام است بطوریکه زانده اعلی زنده بخلع در خلف
 بکره عضد قرار گیرد و سطح مفصل بقدم زنده بخلع استقرار یابد و در باط
 طرفین مفصع و شریان مرفق نیز باشد که مفصع گردد و معلوم است
 زانده مرفق در این صورت از خلف زیاد بر جسته و از فوق او
 و در عضله ذو اسین مسترخ می شود در
 راس عضد تحریک برسد
 حالت دوم که فلح
 بجانب حشیش باشد
 اکثر از جانب آنگاه
 و علامات او این است که مهر انسی مفصل عضد بر آمده و سطح مفصل زنده
 بجارج و منتهی مرفق در سطح خلفی عضد قرار گیرد اما حالت سیم که فلح بجانب
 انسی باشد سطح مفصل زنده بخلع بجانب داخلی بر آمده و مهره خارجی عضد
 بسمت خارج بر آمده و بد زیاد انحناء برسد و این قسم از فلح سوازی است
 رباط طرفی محال میشود که در بعضی علاوه بر او شریان و عصب نیز مفصع شوند
 اما حالت چهارم که زنده اعلی به تنهایی بقدم منقلع شود و او این است
 که سر این عظم بقدم مهره بروی عضد قرار گیرد و

د دست در مرفق قدری منحنی گردد در این صورت حرکت ذوری او باطل و حرکت بگردش
 در باطن در راس زنده اعلی منضوع شود علی ای قسم کان سبب او ضربه وارد بر مرفق
 یا افتادن بکف دست است اما علاج و طریق رو او این است که نایبی در دست
 بگردن و زیر بغل انداخته وسط عضد را محکم بگیرد و از پیش رفتن مانع آید و با
 دیگر ساعد را گرفته و بخلاف او بکشد و عامل بد را بگذارد بجانب پس مرفق
 بخوریکه منقلع شده کشیده و خم دهد چون بدون خم شدن رو او ممکن نیست پس
 از آن موضع خود درش نماید و اگر از دست رو او تقاضا در زنده دست خشک
 و بی ثمر ماند و بجهت رو او باید نایبی وسط عضد را بگیرد و نایب دیگر وسط ساعد
 و عامل از دک برد نماید عظم مذکور را بمقرطه طبع خود این در اکثر آسمان است
 و اما فلج مفصل مشط این مفصل یا بقدم
 و یا بکف منقلع شود و زنده نسبت بمشط پاره
 فذ و بی نود درجه یا بقدم یا بکف منقلع شود
 و از کشیده کی بموضع خود است رو او باید
 قسم باید رد نمود در صورتیکه سلامیات یکی از
 اصابع منقلع گردیده باشند و اما فلج راس فذ
 این عظم از منک خود سه جانب میتوان
 شد یکی آنکه بر وسط افتادن راس فذ بکف
 و فوق عظم درک قرار گیرد علامات او این است
 که با قصیر و از مرفق طبع خود بیرون رود و قسم بجانب پس مایل در راس فذ
 در خلف و فوق درک ادراک شود و زانده موسوم بترو کند راز حمل خود مرتفع
 و زانده فوقی درک تقرب جوید و حرکت رجس باطل در کب منحنی گردد و قسم
 آنکه راس فذ بقدر از فلج بجانب قدام مایل در رتبه لوزی شکل مسدود و یک
 در تحت عظم خانه واقع است قرار گیرد علامات او این است که با طویل و از

از پای دیگر تا عده جوید و قسم بجانب
 و منحنی مایل نموده و در کب منحنی گردد
 و حرکت او باطل شود و بدن مایل
 بقدم است قسم ثالث آنکه راس
 فذ از منک خود منقلع و در فوق
 قوس خانه قرار گیرد علامات
 او این است که با قصیر و بجانب
 و منحنی مایل در راس فذ در غایت
 واقع و زانده موسوم بترو کند زانده فوقی درک تقرب جوید علی ای قسم کان سبب
 فلج این عظم ضربه وارد بر او و افتادن بجانب است و از هر جانب که ضربه وارد آید
 از جانب دیگر عظم منقلع شود و در این
 عظم صوبت دارد و در اشتغال قوی این
 و مکانی است در صورتیکه فوق و منقلع
 منقلع شده باشد و اگر در زانو او احوال
 طبعی مفصل جدید در مرفق منقلع
 بنامید و حفره درک را از محم منقلع
 و اما طریق رو او این است که علیل را در پای
 جزئی خوابانیده پای ستم را بدو بوازد که داده و نایبی بروی رگه او پهن کشیده که
 که آنکه لته طویل بر او بسته از با بین فذین انداخته و از روی سینه گذرانند
 و بنای بسیارند و همچنین استمالی دیگر از با بین فذین انداخته و از سینه دیگر گذرانند
 و حکم بگیرند و مانع آیند از آنکه علیل صحن کشیدن پیش نیاید و مانع آیند از آنکه صحن
 کشیدن علیل پیش رود و نایب دیگر در کین او را باد و دست محکم نگاهدارد و مانع
 لته برداشته و بر کب بچسبند و دو کمر بند بروی او خفت انداخته و بدو نایب بسیارند

تا مجری که فتنه منقطع گردیده بکشند و عامل ملاحظه نماید بعد از اینکه بر سر فتنه از مقر
 خود حرکت نموده بایک دست کف قدم را بگیرد و با دست دیگر رکبه را بگیرد و هر دو را بجانب
 اسی نایل است پارا بجانب وحشی بچرخاند و بالعکس اگر بجانب وحشی نایل است
 بجانب اسی بچرخاند تا موضع خود رد شود چون بدین قسم بوسط بعد مسافت قوت
 بر سر فتنه پیش وارد می آید چنانکه در جزو افعال هر چه قوت از یک ماه دور تر است قوت
 بجهت حرکت کمتر لازم است مانند آنکه در قیام مشاهده میشود و اما مفصل رکبه بنا در
 قطع گردد بوسط استحکام میسر آورد است و اگر هم منقطع شود ناقص خواهد بود همیشه
 باین عمل عضلات و او را منقطع میگرداند و هم باشد که بجنب و عروق عظیمه و همه
 در این موضع اسیسی است اما تشنج در او سهل و هم باید بعد از آنکه با طرف رکبه
 زلوشانیده و از آنجا وارد بمرات کشیده و طایفه را مینماید که مبادا در می آورد و عارض شود
 و قطع او موجب بر سر است و اما قطع مفصل که همیشه مرکب است با کسری از دو قوز
 و چون عظام اصمیح در اطراف او واقع اند اینها بپوشد که عظام مذکوره از شدت منقبض
 رژیم و مورث فساد می عظیم گردد علاج این است که مفصل منقطع و عظم مسکرا بسط
 کشیده کی بموضع خود رد و جبر نموده او ویر و تا بپایه دفع درم بکار و دست و پیکه آنکه
 مانع شوند حرکت او را لازم است که از جلای لبان نصف چکمه ترغیب داده و قدم
 را در او نهند یا تخمه بندش نمایند و اگر زنده از عظم کمور گردیده باشد باید آنکه
 شکافه او را بیرون آورد و موضع جروح را در فتنه نمود و بعضی گفته اند که ممکن است قطع
 کعب بدون کسری از دو قوزک و باشد که قسمتین قدری حرکت نموده و بروی
 عظم کعبی قرار گرفته تا نزدیک بزور قوی رسد و صاق بعد از میل نماید و قطع تمام
 عالی گردد و در این صورت از کشیدن بموضع خود رو باید نمود و مساق را در چکمه
 از طلب نهند و حکم است
 باب خاص از فضائل ناله در بیان مرض فتنه باقسام و علامات و علاج آنها
 و مشتمل است بر مقدمه و پنج فصل اما معتمدی در تعریف فتنه و تقسیم او بکلیه

آن فتنه عبارت از تشنج یکی از امعاء از مقر خود خارج شود در کبینه محیط هفاق طبیعی خود
 قرار گیرد و بدین تعریف معلوم گردد که فتنه که ام و اخراج محض است چون فتنه همیشه
 در خریطه صفاقیه است اما اخراج کی یک بطور رسد این سخن که میگویند اخراج محصل
 رحم و مستقیم و فتنه میگویند بواسطه آنکه کی یک محیط با و نزول نماید و این علت را
 بنابر موضع عظیم بدین قسم نموده اند در فتنه دماغ و صدر و بطن و از آنجا که فتنه
 بطن اتم قسین اولی است لهذا ذکر او را بر ما بقی مقدم داشتیم
فصل اول از باب خاص در فتنه فتنه باقسام و علامات و معالجات او
 بطور کلی بدانکه امعاء فتنه نمایند یکی از سه موضع کی از مجرای مغزین دوم از مجرای و
 در تحت مغزین یعنی قریب سینه از امراق و نادر است که از سایر مواضع امعاء جزا
 فتنه نمود و از امعاء اغلب فتنه نمایند معاء دقاق و شرب و بنا در معاء غلاظ و معاء
 و مثانه و غیره تا بنا بر این موافق آلات منقوده نامیده اند او را فتنه امعاء و فتنه شرب
 و فتنه معده و هرگاه معانی با شرب بالمشار که فتنه نمایند او را فتنه شرب و امعاء نامیده
 و در صورتیکه معانی از موضع خود خارج و فتنه نمایند قاعده چنان است که کبینه صفاق
 خود را بسته آید آورده و در او قرار گیرد و او را کبینه فتنه نامند و واضح است که این
 با صفاق عظیم بطن منسوب و جزء او است و موضع اتصال این کبینه را با صفاق عظیم
 بوسط ضیق بودن او فتنه نامیده اند و این کبینه را قاعده تشنج با طرف ملحق و
 لیم شده باشد بخوبی که بعد از رجوع معاء مفتوق کبینه او در آن موضع باقی ماند و در حین
 نماید و در جرم و اجزای او غلظتی برسد و مقدار عظم فتنه مختلف است در بعضی بعد
 فتنه و در بعضی به بزرگی سر طفلی گردد و هم ممکن است که یک شخص صاحب فتنه
 باشد علی ای حال در صورتیکه معاء مفتوق صاحب حرکت باشد و بهر حال بطن رجوع نماید
 او را فتنه آزاد می نامند و اگر بدون حرکت باشد و بطن رجوع نماید او را فتنه ساکن
 نامند و سبب حرکت و سکون او یا از این است که معاء مفتوق مدتی مدید در کبینه
 خارج از بطن مانده و با هم ملحق گردیده و لیم شده و یا آنکه با فتنه سخی صغیر است

که لبان حلقه معده را منقبض می سازد و نمیکند آرد تا بطن رجوع نماید و این قسم رافق
مخوق نامیده اند و بنا به سبب منقبض شدن آن در آینده اندا در این فن خلقی و عارضی اما فن
خلقیشکامی نامند که مجرای که در حین منقبض شدن از او عبور و از بطن خارج میشود و مسدود
نشده و یکی از امعاء نیز از همان مجرای فنق نموده باشد و اما سبب فنق یا سبب استعدا است
و یا اتفاقی و از سبب استعدادی است ارث یا ستر فانی سراق بواسطه ششم یا بعد
او است بواسطه استعدا و وضع عمل و همسفرال مغرط و از سبب اتفاقیه که صورت این
علت شوند ضرب و سقطة و ارده بر بطن و تعب عظیم و سعال شدید و قوی و فن مغرط
و حمل شیء ثقیله در بعضی بلدان فنق پیش از بعضی دیگر برسد و در ذکور و جانب این
بیشتر فنق عارض میشود که در انات و جانب اسپه و اما علامات فنق متحرک که آرد
نامند آنستکه سحر بی در یکی از مواضع مذکور بصحبه بدون ایلام و اندا و حسب کمال
او تغییر بی رخ نماید و اگر علیل به شیب سجوابه یا آن موضع را دک نموده منقبض
باصدای قراقره بواسطه رجوع معده منقبض به بطن سحر بعد م شود و بالعکس از بیاض
و سرف نمودن و حبس نفیس سحر بفرایه و چون چند بی بدن منوال بگذرد آلات غذا
و ضمیر را غلی روی نماید و طبع بیوسته بهر سانه و در بطن ریج و قراقره برسد با
حشا و داعی و وجع قوی در اجزای بطن عارض شود و تشخیص آلات منقبضه زیاد
است و اما فنق امعاء خود را تشخیص میدهد از سحر بی لدنی و سومی که در حین رجوع
به بطن سرفه دارد و از قرع موضع او صوت طبعی سموع شود و هرگاه سرفه فنق
نموده باشد در موضع منقبض سحر بی لین غیر مساوی باشد و بین رجوع سرفه آرد
و از شمع او صوت طبعی سماع نرسد و آنجا یک باب فنق ضیق و معده منقبضه را
نگ احاطه نموده باشد بخوبی محسوس برانسد و حرکت دم عسرت داشته باشد
البسته جزء منقبض از معده منقبض خواهد شد و باشد که این حالت بطول نه آنجا
و صورتش فانی آرد و سبب این خنق حرکت عسرتی است که بواسطه او معده
زیاد نازل و به چسبند و یا از برازی غلیظ و سخت ممتنع گردد و بدین واسطه

رجوع او صعبت بهر سانه و مخوق شود و اما علامات خنق معده این است که در حین شیب
در اجزای بطن و فنق عارض شود با تمددی عظیم در موضع منقبض و غشیان و قوی به آنچه
در معده است و بعد فنق صغری دست دهد و این فنق بالذات و یا بعد از شیب سحر عارض
گردد و بنس از ابتدا صلب و سریع و بتدریج صغیر و متدد شود بانفخ بطن و حسب اطلاق
و طبع و هرگاه این حالت طول کشد و علاج ننماید علیل رافق و اضطراری عظیم رود
و در باقی متصل و فواق و بنس دودی و منفصل گردید عسرت بارد عارض شود
و بشبه بگرد با کشیدگی و جو و غور عینین بعد بلاکت رسد و در صورتیکه معده منقبض
رجوع نماید و در موضع خود باقی ماند فانی آید و در این حال وجع به این شدت
تسکین باید واکس این و جلد کبود گردد و در جوف او هوای متعفن تولد میشود و بنس
ساقط شده و صاحب خود را بهلاکت رساند و لیکن بنا در میزند که معده منقبض
جلد ملصق بطن هر منقبض گردیده و در این موضع مقعدی غیر طبیعی بوجود آید و علیل
برسد و اما علاج این مرض مختلف است باختلاف فنق از استعداد حرکت یا عدم
یا خنق و یا فانی آید و آنجا یک فنق صاحب حرکت باشد بجهت علاج او لازم است
که موضع علت را دک نماید تا معده منقبض به بطن رجوع نماید انحاء فنق منقبض
بسته و مانع آید از نزول او و احواد وقت بجهت این عمل صبح است در حین
امعاء را به استعمال حق لیسند از منقول خالی ساخته باشند و علیل را بروی سحر
خواه آینه و یا بهار خرم دهد و بالشی بریزد که سانه و علیل را یک یا دو دست
موضع علت را دک نموده و معده منقبض را سبب باب سرفه و منقبضه آرد تا
به بطن رجوعش داده و برگرداند و بعد از رجوع باید با فنق خنق سحر بی بندند که
فرد که او قصبه و در فنق را بجهت منقبضه سانه که عین جرفش بر روی
معده خارج نتواند شد و باید عین استعمال فنق بند علیل را خوا آینه و هرگاه علیل
از بستن این آلت جزئی از معده بتواند از سحر بی دک او خارج شد صا
خود را زیاد سالم بسیار داده و موضعی را که آلت مذکور منقبضه سانه و صورت آید

کرد باید نسبت به پارچه صوفی نهد که مباد از صدمه او جلدش شود و در صورتی
 که معده مفتوح بکلیس خود ملحق باشد و بدین واسطه هر جهت نماید یا آنکه جنبه
 مفتوح بمقدار نسبت که رجوع او محال است در این حال معالجه هیچ باقی نیست
 جز آنکه کبسه ترتیب دهد و موضع مفتوح را در او نهد و به بند تا نیکه باشد او را
 در وقت عظیم اگر علیل چند ماه به پشت بخوابد و از دنگ بموضع مفتوح و اکل لغیه
 لطیفه ممکن است که معده مفتوح بطن رجوع نماید و قلیس از او باقی نماند که بتوان
 قن بند بکار داشت و در صورتیکه قن چیده و علیل طفل باشد از استعمال قن بند
 لاین و دائمی باشد که باب قن بیکه بر مضمی و رفع علیل نجات یابد و بیاید
 و نسکه چون چسب قن بند استعمال نموده و باب قن بدین واسطه ضعیف گردید که
 قن بند را در اند و حرکتی عینف نمایند باشد که معده مفتوح مفتوح شود و متعین
 از عملی بجهت رفع و علاج این مرض بکلی بعضی اعمال خستراغ نموده اند که بواسطه آنها با
 قن متورم و از کم ملحق میگردد لکن از آنها بیکه اعمال مذکوره خطیر و نفع آنها اقل است
 که قن بند متافزین علم حسد اسی ترک نموده اند بالمره از آنجمله اعراض کی میسودند
 بدین قسم که بر میداشتمند آبی تافته و محادی جوسه معاین جلد را داغ نموده و کبسه
 قن بدین واسطه جوسه جمع و باب قن مسدود میگردد اما واضح است که از قرب
 بعضی و مجاورت او این غسل را خوبی عظیم است و آنست که بیکه از عمل آنست که به
 تحسین بل بعضی و کبسه مفتوح چند سوزن فرو برده و با طرف آنها را پیمان کشیده و در ما
 هفتاد تا جلد فافرا و کبسه را مسدود شود لکن آنجا بیکه این غسل حاصلی نماند بجهت آنست که
 و مسدود خواهد بود و آنست که بیکه از غسل که غسل اول تمام است که جلد بجهت
 میسودند و در این سوزن که باغات است با کبسه بجهت رسانیدن قن فرو برده
 و بعد و سوزن بسیار کشیده بر کبسه فافرا بسیار این و کبسه فرو برده و از قن
 موضع مفتوح خارج ساخته و بوضعی که مسیح نماید آنکه کل از آن که در او
 ایستادار و قن مراقب بود و چوب به چند تا سه روز بعد از عمل که در می در اجسده

قن

موضع علت عارض شود و نقبه قن را مسدود بسیار در در ششم تا دوازدهم بسیار
 باید کشیده و با علاج قن مفتوح این است که معده مفتوح را بطن رجعت دهند هر کجا که
 باشد و بجهت این غسل باید قن نمود که تمدد عضلات بطن قلیل کرد و بجهت نسبت که اولاً
 قصد نمود و با طرف موضع قن زانو نشاند و باستمال قن لیسه امعاء را از قن
 عالی سازه صفت حقیقه نافع بکیرنه تو قن نیم در ششم و در پنج سیر آب طبع داد
 و بعد از آن صفت نمایند که با این تا اسیر معده مفتوح بطن رجوع نمود فوسه و آلا باید
 علیل را در قنای گرم فستاده و بعد از آن کت نمایند که ضعیف عارض شود آنجا با کبسه
 این معده مفتوح را رجعت دهند چون از دنگ قوی باشد که کبسه محیط معده بجهت
 که دیده و صاحب خود را بهر اکت رسانند لهذا باید دنگ بافضل و در قن باشد و باطله
 او علیل با کبسه باشد و زیر کرا و بالشی نهاده مرتفع سازند و بموضع علت اضمه مرتبه
 از بر رک و کل خطی و کل سرخ و با بونه و امثال آنها کار دارند و هر گاه با وجود این
 معاد مفتوح بطن رجوع نماید و عضلات بطن متمد و فواق عارض شود باقی کرد و قن
 ضعیف بسیار باید بدون نایل غسل بد نمود اگر چه شش تا دوازده ساعت بعد از
 خنای ممکن است غسل بد نمودن بکن همیشه تعیل او از برای حال و مسهل اسلم از
 تا خیر است و این غسل را چهار حکام باید تمام نمود اول قن جلد ثانی کشف
 و کشیدن کبسه قن ثالث مسیح نمودن با قن قن رابع رجوع دادن معده مفتوح
 بطن و اما بجهت قن جلد لازم است که موی اطراف را زایل ساخته آنجا حامل و بیاید
 از نهایی تمدد قن یکم غرض از جلد مرتفع نموده و بعد شرط مجددی از کبسه
 فرو برده و از جانب دیگر خارج ساخته و از داخل سحارج جلد را بشکافند مکرر
 بعضی اوقات از خوف آنکه مبادا آسیمی عظیم رخ نماید لازم میشود که از ظاهر بطن
 جلد را بشکافت و بجهت عمل ثانی باید برداشت انبر و مسیل صاحب بسیار و شریک
 و قن بدین قسم که اولی با انبر طبقه و قنی از آن موضع را گرفته مرتفع ساخته
 و مسیل مذکور را تحت و فرو برده و با مشرط بشکافند و بدین قسم سدیج و قن

نمانند تا رسیدن معاء و قاعه چنانست که از شکاف کبسه مجید معاء رطوبت صفر
 یا غشایی خارج شود که این رطوبت فتنی نامند و معین خروج رطوبت فتنی دلیل است
 جراحی که با معاء رسیده است و اما در هنگام ثالث بعد از شکاف کبسه شویب
 نمودن او باید مسیح ابا را فرو برده و هدایت او مشروط و که در این سوراخ کبسه
 در جمل و عقبه مذکور را وسیع سازند آنکه در کثرت آب فتنی احتیاط کامل
 بجای آرند از خوف آنکه معاء در این گشودن جریسته بر سطح مفروق در درازای
 خود را فی الفور پلاک سازد و لهذا لازمست که نایب معاء را بیک جانب بکشد و حال
 نوک مسیح بجا خود را فرو برد تا موضع فتنی بکسبیکه ناخن نماوی معاء و مسیح
 نماوی همیشه بموضع کبسه که باید کشود و هدایت او مشروط و که در درازای پلاک
 باقیست تا آنکه کبسه به معین سهولت داخل لطن تواند شد و اما در هنگام رابع عمل این است
 که عامل ملاحظه نماید که معاء محقوق سالم است یا فاسد یا ملتوی است یا غیر ملتوی
 اما در صورت سلامتی از یکدیگر قطعات جدا کرده و هر یک را قسمتی که خارج شده
 بطن رجوعش دهند تمامه مگر آنکه معاء مفروق با کبسه خود ملتحق یا فاسد کرده
 باشد جایز نیست رجوع او بلکه بعد از فتنی باب از غسل در کشیده و بپایند
 و اگر جزء قبیله از معاء ملتوی باشد میسر است با احتیاط معاء او را از کبسه جدا
 نموده و بطن رجوعش داد و هر گاه اجتناب از عمل مشاهده نماید که شرف فاسد
 و سبب شده رجوع او جایز نیست در این صورت باید قطعه فاسده از ترب را
 برید و سالم او را بطن داخل ساخت و چون معاء مفروق بخش با کبسه در دیده باشد
 باید عامل را بسیار بی دراز کشد و بدو در ترب کشد تا معاء و بطن رجوعش دهند
 زیرا که عمل است بعد از فتنی با احتیاط حیوان از سرگرد و بکسر آنجا که معاء مفروق فتنی
 و غیر فتنی تا بفرایماند باشد را مدیت کون و بر دو موضع مشتاق جمله اول است
 بر این معنی در این وقت عامل را هیچ باقی نیست چرا که موضع فتنی تا
 قطع نموده و قسم نماید که در این موضع مفید غیر طبیعی موجود شود و اما بعد از

فراغت عمل خون رانشته و علیل را بخوابانند بخوبی که عضلات لطن مسترخ باشند و جراحی
 بافتیک یا لته آلوده بروغن بادام پوشند و قاعه چنان است که یکد ساعت بعد
 از غسل طبیعی اجابت نماید و اگر اجابت نمود باید بشر کبسل و دهن بید بخیر طبع را
 نرم دارند و چون جراحی بریم نشیند رفاندرا تجدید باید نمود و هر گاه بعد از غسل
 علامات درم صفق عارض شود لازمست که بشر کبسل در روغن کرچک و تریخ
 دهن برین سببانی التون و در سال علی سورت او را مسکس و ماده موزمه را تحویل
فصل ثانی از باخصاص در کرافق معق و علامات
 و معالجات او بتفصیل مشتمل است بر سه جمله اولی در قق بر بطن دایم لفظ
 شامل است خروج یکی از امعاء را از مجرای بطنیه و این از چند حال خارج میت باجاست
 که معاء از تمام مجری عبور و از حلقه خارجی لطن قق نماید و او را قق خارجی نامند
 و یا چنانست که معانی بمجاری حمل البینه بکبسه بطنیه منصب شود و او را قق صفق نامند
 و در امات میوه که معانی لبفرین داخل شود او را قق شفرین نامند و هر گاه معانی
 از تمام برنج کنند بگر از حلقه داخلی او خارج و در مجری باقی ماند در این صورت او را
 قق داخلی برنج نامند و اما قق خارجی برنج چون معاء مفروق از تمام مجری گذشته
 بواسطه شکل توری او مهرب نماید و بکسر قق داخلی قهیر و سقیم شکل است و چون
 قق خارجی مزمن شود غنی او فهمیم و جسم بر سر بند و بدین واسطه مجری سقیم گردد
 بعینه که تیر او را قق داخلی برنج صوب و متعسر باشد و بعد از آنکه معانی قق تیر
 و کبسه بطنیه داخل گردید محاط است از چند طبقه اول ضعف ثانی محکم و شرم واقع
 در تحت جلده ثالث غشاء عضلانی و غشاء حمل البینه رابع کبسه قق که متعلق
 بصفاق و جزء او است و اما استعدادین بدین علت استخوانی باشند که بر بطن آنها
 وسیع یا بالتره مسدود گردیده باشد بعینه که علاوه بر بطنیه یکی از امعاء از لطن
 خارج و قق نماید در این حال او را قق خلق نامند و از آنجا که ممکن است بسیار
 این علت باقیل الماء و دوالی حمل البینه و بقای بطنیه در برنج و در غسل

در کرافق معق که در کبسه بطنیه یکی از امعاء است

او بعضی و خیارک و دل ری که در این موضع موجود شده باشد لهذا از دست که این
علامات بسیار دهند فستق را از امراض مذکوره منجس

فق قیل الماء

از جانب اسفل به اسفل مای است	بجلاف نواز اسفل می نماید
صاحب سستی است متصل به بطن	معدود شکل کلاسه است
از جنس سرد و دیدن عظم بهر سینه	بجلاف تفاوتی در او بهر سینه
از قرع آواز طبل نماید و از دنگ	قرع او چنان باشد که شکر پر آب
بطن راجع شود چون بجانب کمر	شعاف و جنود شعاع خلف او
اوردنشانی بخارند ضو مری نشود	مرغی کردد
از فروردن صبح به برنج داخل شود	چشمین است

و آب فق همیشه تواند شد

و اما آنچه ما بین فق و دوائی جمل البیضه را بدین علامات باید بود
منجس در فق
بر بطن وسیع
از لیس در و در او دره موسی مونس نکند
چین خوابیدن معاد مغزوق بهر قرع
ناید با قرع و بدین مظهره ایضا و ایضا

و اما آنچه ما بین فق و خیارک را بدین علامات نماید که در فق
برنج وسیع و اعراض الهامی مرا و از اینست الا در صورتیکه معاد مغزوق ضوق
کردیده باشد در قرب موت الهامی عارض شود با سایر اعراض رده از قی و الهام
و امثال آنها بجلاف آنکه در مرض خیارک برنج بحالت طبیعی و اعراض الهام
ظاهر و اغلب باقیه و قضیب بسیار است

و اما آنچه ما بین فق و حصول دیم و اجتماع او در مغزبان بدین علامت

باید بود

باید بود که در قی علامات حقیقی و دوج قطن و کسالت و ضعف بدن و قوی نیست
و بعد از آنکه قطن بریم نشیند دریم حاصله و از آنها معاینه منصب در آنجا مجتمع
شود و بدین واسطه علیل راجعی دقی عارض شود با کسالت اعصاب و دوج قطن و ضعف
در صورتیکه بخینه در مجسمه باقی مانده باشد البته ضغن انجانب عالی خواهد بود
از بیضه و با وجود بر اینکه علامات کثیره بجهت تمیز مابین فق و سایر امراض بیان نموده
میشود که حکما و عاقلان در این خصوص شتاب نموده و بکمال بیعتند و اما علاج این علت
است که معاد نازل را بتدریج با دنگی برقی بجان قسم که فق نموده بطن رجوع داده آنجا
فق بندگی فزونی بجان موضع به بندند بخو یک از جنس سرد و دیدن معانی تواند بود
نموده بدین تدبیر ممکن است که بعد از دو سه سال باب فق مسدود و مرفس بکلی زایل
و علیل بجات باید و اما در صورتیکه معاد مغزوق بهر سینه رجوع نماید و اعراض
مخزوقی بر او عارض شود باید بدون قائل غسل بداید نمود بدین طریق که جلد پهلوی
موضع مغزوق را دو بایب عضنی عرضا گرفته مرتفع سازند و عامل بر او در شش
مستقیم و یکجا با فرورده و از دیگر طرف خارج ساخته و وسیله ما و دار بد فرورد
دنگا فدا آنجا با انبری طبقه طبقه گرفته مرتفع سازند و تحت آنجا سیل فرورد
و طبقه طبقه شالده تا آنکه رطوبت دفع شود که دلالت نماید بر آنکه معاد رسیده
آنجا اصمیع فرورده و بهدایت و ثقبه را با شرمی دنگه دار وسیع ساخته و
با اصمیع استخوان نمایند که باب فق وسیع با ضیق است و از آنجا یکدیگر ممکن است قطع
نمودن شرابان مانده بطن در چین سبیل سبیل علی دنگ حکما و قرار گذارند که در فق
خارجی از جانب حشوی برنج بجانب نامده حاضر بشکافند و در فق در حلقه
از جانب سسی با علی باید شکافت و هر گاه یقین نمیشد باشند در تشخیص بیشتر
با ستقامت از جانب سسی لغزوق بشکافند که شرابان مذکور را سیس و
نکاه داد البته و بعد از اتمام غسل و رجوع دادن معاد بطن جراحت را فرود
نموده و به بندند بطریق که در غسل سسی ذکر رفته تا التیام بدینر آنجا فق

فقیر بنده بکار دارنده و این قسم از فتنه ذکر را اکثر فاضلین می شنود و فتنه انانیت را
جمله ثانی از فصل ثانی در بیان فتنه و او عبارتست از خروج
 معانی از جسد و واقع در تحت رباط موسوم بفلانی و نزول او بطنه چنانکه در کتاب شرح
 تفصیل او ذکر شده است و از آنجا نیز این قسم در انانیت بواسطه وسعت خواه او است
 از آنکه در ذکر این انانیت را افند و اما علامات او این است که در تحت
 معانی در رباط مذکور قبضه نام او عید دیکه از آنجا ظاهرند که در تحت فتنه ظاهرند
 تا آنکه عظم نارنجی شود و از جفتش در میدان و حرکات عظیمه از آنچه موجود است
 گردد و نیز ما بین این حالت و فتنه برنجین چنان است که در فتنه برنجین امعاء از فوق رباط
 فلانی و در اینها از تحت او خارج میشود و در فتنه برنج معده بصفتن منقب گردیده و در
 این حال محال است انقباض او بصفتن او هم باید بعلما میگرد سابق ذکر نموده ایم تمیز و این
 علت را از مرض خیالک و ذل برمی واقع در این موضع و بطریق دیگر معده منقب و از این
 محیط اند اول جلد و لحم واقع در تحت او و خنده ششم و کبینه منقب است و غالباً معده علیها
 و بندرت معده منقب از این موضع فتنه میاید و اما علاج باید آنکه معده منقب را با بطن رجوع
 داد بر فتنه و طایمت آنگاه از بستن باقی بنده یک قصیر الفتن باشد مانع آید نزول او را و در
 صورتی که رجوع او ممکن نگردد و اعراض خنق ظاهر شود چون خنق معده در این موضع بصفت
 صاحب خود را هلاک میسازد لازم است که بدون تا مل عمل به نمود بدین قسم که از جلد هم
 سحاب موضع منقب منقب طولا کرده مرتفع سازند تا عرض شکافه شود بخلاف آنکه
 در قسم سابق او بعد از تلبه طریقه با وقت کاملی بنگاه فتنه تا درید معانی را از سینه برسد و بعد
 از شکاف فتنه کبینه و وسیع نمودن او بصفتن که گشاید چنانکه رباط موسوم به جرم بر با
 مطوع گردد بجهت این معنی لازمست بردارنده مشرطی دیکه دار و مقام قبضه او را با تلبه جمیده
 و قدری از لویاتی گذارند یا آنکه با مشرط مخصوصی که مر این عمل راست بچون کبینه داخل
 و با اصبغ کمانه نیزی رباط مذکور را یافته آنگاه مشرط را بروی او نهاده و قوت نمایند قطع
 شود و بعد از قطع او معده مشرط قرار بر فتنه بطن رجوع دهسد با سایر اعالی که سابق در فتنه

امعاء ذکر

امعاء ذکر نموده ایم
جمله ثالث از فصل ثانی
 در فتنه مرق که هم قسم فتنه است و نامشش بواسطه قرب جوار و او عبارتست از خروج معانی از
 فضای مابین او تا عضلات بطن و بنا در می شود که از سره فتنه نماید امعاء و این مرض با خلق
 و یا عارضی است اما خلقی هنگامی است که بعد از تولد ثقبه سره امعاء نیاید و معانی از فوق
 نماید و این حالت اغلب عارض میشود اطفا لیر که زیاد بگردند و هم زمانیکه چند نوبت حمل
 بر کشته و بدین واسطه فضای بطن آنها وسیع گردیده یا اشخاصی که لمحانی البطن بوده و هر
 بهر ساینده اند یا مبتلا بر مرض استسقا بوده اند محتمل است که بدین قسم فتنه مبتلا گردند و طبقاً
 محیطه معده منقب از این موضع جلد و لحم واقع در تحت او و غشاء عریض مرق و صفق
 و اما علامات او این است که در وسط بطن سحابی موجود شود از لقب جرم عظم بهر سینه
 و در صورتیکه فضای بطن ضعیف باشد و امعاء را جای نماند و بدین واسطه فتنه موجود گردد
 علل با اعراض فو لخی نمر من عارض خواهد شد و در این قسم فتنه نادر است که معده منقب
 گردد و هرگاه این حالت بهر سینه زیاد شده و بصفت صاحب خود را هلاک میسازند
 و اما علاج بیاید معده منقب را با دنگی لین بطن رجوع دهند آنگاه بردارنده نصف جوز
 نوار و موضع علت نهاده یا کمر بندی او را محکم به بندند و اگر کفایت ننمود در رجوع معده
 بکمر بند پاره چوبی جوف و بموضع منقب نیست چنانکه معده در جوف او قرار گیرد و در
 انانیت بیاید کمر بندی ترتیب نمود از صمغ لدن و بکر بست تا از انقباض او معارج
 بطن نموده و خارج نتواند گردید و هرگاه با اینحال معده منقب گردیده باشد لازمست
 که از جانب فوقانی بطن با استقامت شکافی داده و معده را بر فتنه بطن رجوع داد
 و بنا در می شود که معده از ثقبه مسدود حاضره فتنه نماید و بچسب است فتنه معده
 و از آنجا نیز فتنه امعاء بمسبیل یا عجان بنهایت نادر الوجود است و تشخیص منقب
 و لهذا ذکر آنها را ترک نمودیم
فصل ثالث از باب خامس
 در فتنه صدر و او بسیار نادر الوقوع و سبب او یا خلقی و یا عارضی است اما خلقی
 هنگامی است که قوه مصوره در تشکیل ضلعی خطا نموده باشد و عارضی هنگامی است که

ضلعی رسم کرده و از سرفه عظیم قفق عارض شود علی ای حال علاج این است که قطعه مغز
از ریه را بموضع خود رجوع داده آنگاه پاره چوبی که در تیماج روخته باشد بدان موضع نهاد
و به بند نکن علاجی حقیقتی است مرا و اینست

فصل دایع از باب حاضی در قفق دماغ و او عبارتست از تمدنیکه واقع
شود در موضعی از مجسمه بواسطه خروج دماغ و اغلب خلقی است که از مابین ریه
یا ملاذ دماغ قفق نماید و بنا در میثود که قطعه از عظم مجسمه زایل و دماغ از آن موضع خارج
شود و علامات او این است که در روز از یکدیگر متفرق شده و در می ظاهر شود باقی
دلبط و چون بس نمایند حرکت دماغ ملبوس گردد و در جلد آن موضع شستی نرود و
اما اعراض این علت بنا بعظم و متفرق مختلف است هرگاه صغیر باشد اعراض او
نباشد لکن در صورت عظم طفل را زیاد مالم و متادنی سازد و دائم بگریه و بنالد تا
بهلاکت رسد و هم مشاهده شده که طفلی با این حالت نمرده است بواسطه آنکه خوب
محافظة نموده اند موضع عله را از ورود آفات و صدمات و عارضی این مرض از تعهد
ضربه وارده به مجسمه و زوال عظم موضعی از او و حرکت دماغ باید تشخیص نمود و بسا
باشد که بعد از عمل تره پاناسیون قطعه لحمی سفید در غشاء ام العینط برود و بر آید
چنانکه در مقاله ثانی ذکر آورده و مشتبه گردد بقق دماغ در این حالت باید بدقت کامل
و مراعات اعراض با سبب تمیز داشتن از یکدیگر و هم اگر مشتبه شود باطل خوینیکه
بعد از تولد در راس طفل عارض شود و باید تمیز داد مابین آنها بعلامات ما ذکر کرد قفق
اغلب در وسط راس و در مل مذکور از تو عظم تخمین واقع میشود و اما علاج در صورت
صغری لازمست که نهایت وقت و درافت جزو صغری از دماغ را بکوف راس
و رجوع داده و اما بعد از پاره چوبی در شکل بدان موضع نهاده و محکم به بند نکن در
صورت عظم این عمل کفایت نخواهد نمود بلکه باید از چوب کلایی یا ورق نقره صفحه
مقعر شکل ترتیب شود و بموضع صغری نهاده و دست و مواظب بود که صدمه
و آسیب بدان موضع وارد نیاید بهر چه

باب سادس در فروجات احشا و آن عبارتست از نزول نمودن احشا
از باطن بظاهر و تمیز داده شود از قفق بواسطه خارج شدن امعانی صفای خود بخلاف
ققق که با صفای همراه بود و این باب شتم است بر سه فصل فصل اول در خروج رحم فصل دوم
در خروج مهبل فصل سیم در خروج سقیم فصل اول در خروج رحم است و این خروج
باتام است یا ناقص اما ناقص آنست که در مهبل نزول نماید چنانچه اگر انکت را در خروج خود
برند رحم را نزدیک آن احساس نمایند و از عوارضات این مرض است وجع شدید در
و تنگی گاه و احساس ثقل در مهبل و عسرت در ادرار و اطلاق و این علامات در هنگام حیض
و حرکات عصبیه نمودن زیاد کرد اما خروج تام آنست که رحم از فرج خارج شده مهبل را
نیست باقی کشته و علامات مذکوره بتمامه در این وقت موجود و در نهایت شدت بسیار
و جلاوه خلق و اضطراب و قی و علامات اختناق رحم ظاهر شود و چون رحم مجاور هوا
نموده بلب گردیده و گاهی متفرق میگردد اما جهت این مرض استعداد زمانی است که مهبل را
متفرق شده باشد بواسطه سوزنک مزمن و با وضع حمل نمودن متوالی و یا برداشتن
بسیار ثقیل بخصوص بعد از حمل و علاج این مرض آنست که رحم را بجل خود برگردانند
پس از برگردانیدن بدین نحو که اولاً مثانه و سقیم را از ادرار و اطلاق پاک نمود
و بعد مرصه را به پشت بخوابانند چنانکه در نیکو گران باشی که از نه که کمر بلند بوده باشد
و بعد از آن با دو انگشت ابرام رحم را فشار داده تا بجل خود مراجعت نماید و هر گاه
این عمل دشوار باشد مرصه را باید چند نوبتی خوابانید که بهر چه هکت نماید
و بعد رحم را گرفته بجل خود برگرداند و پس از برگردانیدن فرجه نمایند تا آنکه بجل خود
شود و رحم بدان تکیه نماید و بهترین فرجه حلقه است یعنی شکل که از چوب پنبه
پاک کن و یا صمغ کوه پر چا ساخته باشند و از طرفی غنق و قفق داشته باشد و طرف
پستقال فرجه هم بدین نحو است که بعد از تنقیه مثانه و سقیم از ادرار و براز
مرصه را به پشت خوابانید چنانکه کمر بلند و قدین مرتفع بوده باشد و پس از آن فرجه
با دو انگشت فرو برد چنانچه فمیده شود که غنق رحم در بواج حلقه مذکوره قرار گرفت

و بعد فرجه را بقدر تقصیر داخل نمایند که رحم را بالا برده در تحت عانه قرار گیرد و چند ساعت آرام بماند هرگاه مورث ایلام شده که در معلومست که فرجه مذکور عظیم میباشد باید او را خارج نموده فرجه که چکتر بکار برسد و هرگاه فرجه بدون سبب خارج شود دلیل سستک مقدار او که چک است لهذا تبدیل او نموده بزرگتر از او بکار برسد و باید فرجه را بر لینه هر سه روز یکبار فرجه نموده پاک کند بعد از آن مجدداً عمل نماید و چون لایه میشود که فرجه اثری نمی بخشد و مرینه نیز تحمل آن نتواند شد لهذا جراحان عمل دیگری اختراع نموده اند برین نحو که بعد از بریدن گندار شفرین کبیر دو کنار او را از جانب اسفل بجهت نموده تا نزدیک بالای قدری باز کند و بجهت خارج شدن او در و خون جفین و یا آنکه دو حلقه در شفرین کبیرین انداخته که منطبق بر یکدیگر کرده تا عاده بوده باشد مرموم را کتفک در انقلاب رحم میزند که لایه لایه مندرت دم خارج شده و منقبب گردد و این نیز با تمام یا ناقص است و یاد دهنی و یاد بچی اما وقتی عارض شود بواسطه زایدن زن در حال قیام یا در صورتیکه جفت رحم بوده باشد و قابل بند ناف را بکشد اما تدریجی ببرد بواسطه مرض و لیسوس که در دم عارض شده باشد و رحم را بقل خود خود آورد و عوارضات این مرض در صورتیکه وقت عارض شود شدید میباشد مانند غشیا ن و قی و التهاب غشیا سیلان دم و باشد که در دم طهیب شده بجز نبالکت گردد اما علاج اولیایه در جراحت خود بر کرد و این در صورتیکه مرض جدید باشد سهل العلاج است اما هنگامیکه مزمن و التهاب شدید و در دم نیز عارض شده باشد در این صورت چون جهت مجمل خود متعسر است لهذا کلمات دفع درم نمایند و بعد از آن مجمل خود رجعت دهند

فصل ثالث در بیان فرجه و جمل و این مرض نیز با تمام یا ناقص است اما نقصا سستک قدری از جمل خارج شود و تمام سستک غشاء مخاطی مجمل که پوشیده است ایندند مجمل با تمام خارج شود و شناخته میشود این مرض بواسطه ظهور کم رخو که از فرجه خارج شده و سبب قیام و درمیدن زیاد میشود و چون مرض بطول انجامد مجمل منقبب میگردد و از علامات لازمه این مرض بجا عده بودن او در او و اطلاق و جفین و سبب این

استعداد

استعداد او زمانی است که غشاء مخاطی مجمل بسیار مسترخ شده باشد بواسطه وضع عمل بر روی متوالی و افراط در جماع و سوزنک مزمن و گرم در معده استقیم و مرض حکم و سنگ مشا و لقب زیاد و غیره اما علاج بزرگتر دادن مجمل را بجل خود جهت دهند و بعد پارچه از اسفنج یا بعضات مثل زجاج سفید و غیره آلوده کرده در مجمل گذاهند که منع نزول آن نماید و اگر بعد نحو علاج نشود بطریق مذکور در انقلاب رحم عمل نمایند که حلقه از جوب طهیب و غیره ساخته و بعد از بزرگتر دادن مجمل در فرجه گذارند و اگر بدین طریق هم علاج نشود باید عمل بدین نحو که چند حصص از غشاء مخاطی مجمل را با سقراض حیدر و یکدیگر نمایند پس از آن مرینه را آرام شده تا تحت باید

فصل ثالث در خروج مقعد اما خروج مقعد عبارتست از خارج شدن مستقیم و بندرت میشود که کل طبقات مستقیم خارج شوند بلکه اکثر وقت که غشاء اندوهی بتنهائی خارج گردد و از علامات است که در ابتدا در بین اجابت و بعد از او مقعد کورست سرخی مرئی شود که بتدریج عظم ببرداند که اند وسط او برادق شود و بندرت دیده میشود که یک طرف مستقیم بتنهائی خارج شود و سطح قطعه که در خارج شده مختلف است بواسطه خارج شدن مستقیم از حیث بدیه و در طهیب آن که در حالت اول رنگ شبیه بل سرخ یا گل آتشی آماره حالت مرطبت رنگ کبود گردد و پوشیده شده از لطمه لزج آینه تا دم و عوارضات خروج مقعد اکثر خفیف و بندرت شود که قطعه خارج شده متورم یا متعرج گردد و جهت این مرض عموماً اسباب است که عضله شرج مسترخ گردد و چون لحم اطراف بسیار رخاوت میل کلی ببرداند که بعد از معده شدن یک عضله شرج مستقیم نزول نماید از این قبیل است بویسته مزاج و دفع کردیدن براری که با قفس شده یا سستک اسهال مزمن و در دستار یا نیکه با منضم همراه باشد استعمال حقن و شیاف و اما در لواط و دیدن و بوسه و بجز سستک مشابه و ضیق مجرای بول و مسینه دائمی اطفال و این عمل کشر اطفال عارض شود و بواسطه بیرون آوردن دندان و اسهالیکه لازمه است و انداز این مرض در اطفال نیکوست زیرا که بعد از دفع سبب خود بخود رفع شود و در سایر سببها عسر العلاج است بواسطه عود دائمی او و بواسطه کسین ملغم و اما مردم لذا و متاد کشته داین عوام بویا

مجل است مجمل خود برین نحو که
مرینه را پشت تا باند
و با دست
خ

بعضی مشتمل بر اندک علاج در این اولاده نمودن او است تا نیندفع مسبب ناشایسته او است
 در مکان خود اما در نمودن اکثر سهل است بدین قسم که مرخصی آن نماید تا قوت نماید بعد از آن
 اینها را جرب نموده بمالیده باندون خود بر بند او را و تنها بندرت لازم میشود که جمادات عاود
 بالفعل قبل از نمودن استعمال نمایند و اکثری از استعمال آب سرد یا آب بدن و یا آب شکر سرد
 منع شود بسیار بندرت دیده شده است که یکم لایه عضله شجر یا شکر فله که با تخمچ بارودینا
 و از جبهه عدم عود باید یکم ملاحظه سبب نموده از این باب معالجه میباید یا اسهال یا اسهال
 نشانه یا انطباع فخری بول یا دیدان و کوبیدن حتی الامکان نماید و بجز رفع ستر فله جلوس
 در ماورد یا در شراب یا در مطبوخ پوست بلوط یا نارون و یا بید و یا ناز و امثال آنها نماید
 و از برای نگاه داشتن مستقیم خصوصا در همین سوادگی استن حلیل بند بی بدین شکل
 که بند سطحی مانند کرم بگردن استوار نماید در مقده کوفی از پنبه ترتیب داده بگذارد و از جهت
 جنبه در شراب سنج میراب کرده یا در روغن بدین صفت بیالیند اما صفت او بجز در آنج
 سفید کفقال باد سفیده تخم مرغ به هم زده تا کفی شود و بند نمودی او را از میان پاک کرده
 بواسطه کله بگرد بند و اولی آنکه بند نمودی از مکان رسیدن او ببرد و قسمت نموده دو سر
 او را بگردن استوار سازند و گاه گاهی از استعمال کوه مرکب با سببه بسیار منفعت دید
 میشود لکن بجز کوه که هفت کوه بجا سه دو شقال صد جبه نموده یکی صبح و یکی
 شام میل نمایند و چون این مرض زمین شود اکثر علاج اصلی مستقر است و بجز هیچ باقی
 نمیماند الا عمل بد اما طریق عمل بد آنکه مرخصی را مانند در عمل سنگ نشانه خوابانیده و حکم
 دهند که زور نمایند تا آنکه خارج گردد آنگاه جراح بگردنبری را که موسوم بانبر عصا است
 در عمل کاه کثیر الاستعمال و با این انبرد و فضا نیا غرضی گرفته با مقراض برد
 پس از آن هر یک فضا را بواسطه بجهه بیکه یکم متصل کرده بعد مستقیم را در نماید که بعد
 از چند یوم رسیدن بجهه با بران دریم و دفع شده و مستقیم صفتی گردیده من بعد عود
 نخواهد نمودن تا در سنگ

باب سابع از عقاب

در اعوجاج عضوی از اعضا و مشتمل است بر پنج فصل اول در تعریف اعوجاج

باید

با اسباب و علامات و علاج او بطور کلی و اما اعوجاج عبارتست از خروج عضوی از مواضع
 خود و این از دو حال خارج نیست یا بواسطه تشنگی عظم انقباض موعج گردد یا آنکه عضو از مفصل
 خارج شود و بدین واسطه اعوجاج بهر سانه و اما سبب اعوجاج یا از قوه عضلانی و یا از تغییر
 جرم عظام است و انقسم اولای او چون هر یک عضورا لازم است که عضلات از جمیع جوا
 مساوات نبوده سازند تا عضو بمحور طبیعی و اهلیت جلی خود بایستد لهذا اگر از یک جانب
 عضلات بقوت جذب نمایند و از جانب دیگر عضلات معابله و ضعیف و مسترخمی باشند
 عضو موعوج خواهد گردید بناء علی ذلک این علت عارض میشود از ستر فای عضلات بواسطه
 جراحات وارده بر آنها یا از آرام داشتن بیجا و یا از التهاب جرم و یا از حرکات عسیفه
 غیر مساوی عضلات و یا حرکت بعضی عضلات دون بعضی که وجود هر یک از این سببها سورا
 ستر فای عضلات گردیده و بدین واسطه اعوجاج بهر سبب و همچنین در بعضی امراض مانند
 نقرس و آبله فرنگ و ریاح افسه و امثال آنها عضلات را در تسخ تغییر بهر سبب و حضور اعوج
 سانه و اما بواسطه بعضی امراض میشود که در جرم عظام تغییر بهر سبب و استعداد با اعوجاج
 بهر سانه مانند آنکه از مرض نقرس و آبله فرنگ و خازیر و مرض موسوم براجی تیس که
 عبارتست از زفانت و لیت جرم عظام و هم بواسطه ریم شدن عظمی عضو موعوج گردد
 و اما انداز این علت مختلف است باخلاف دوام و سن علیل و اسباب آن و در بعضی
 اشخاص کفایت یباید نمود بدینکه مرض نیز باید و اما علاج باید آنکه اول سبب او را از آنکه
 آنکه بواسطه استعمال بعضی آلات اعوجاج عضورا با استقامت تبدیل ساختن من حسیله
 هر گاه سبب اعوجاج تغییر قوای عضلانی عضو است یعنی چند عضله عضو موعوج اقوی از
 از بعضی دیگر باشند لازم است که عضلات ضعیف را از آنکه با عرق و کافور یا عرق
 و جوهر نضاع و سایر خشایش عطره تقویت نمود و در صورتیکه اعوجاج قدیم و فرسوده
 از آنجا یک اوتار عضلات بجدی ستمه میگردند که عضورا از حرکت مانع میشوند باید او را
 منسج را در تحت جلد قطع نمود فصل نانی از باب سابع

فصل نانی از باب سابع

در اعوجاج عنق که بومانی تور سیکولیس نامند علامات او این است که با مس منحنی

باشد و در بعضی بجای نمون شود که بروی کتف بخوابد در صورتیکه این حالت اطول آنجا
 اختلاقی در جانب سیما یعنی وایس و جد بهر سبب و اما سبب این علت یا شیخ عضله قطن
 و جمله ایست در این حالت ظهور و تر عضله مذکور و تمدد او ظاهر باشد و با سبب ترقق جلد
 یکجانب غرق است بواسطه مار که بعد از التیام قره او اثر موضع محرقه از تمدد عفترا
 موج سازد و بنا برینست که قفار غرق رخاوت و ایستة بهر سبب و بدین واسطه اعوجاج
 بهر سبب و اما علاج باید بروی سبب او نمود مانند آنکه اگر سبب اعوجاج ریش شدن و
 قفار باشد او را بخانزیریه استعمال نماید و اگر سبب شیخ عضلات باشد باید از تریخ
 سید انجیر رفع شیخ نمود و بعد از آن پاره مغزانی محکم برداشته و بدور کردن سینه لغت
 از جانب موج طویل و از جانب سالم قصیر باشد تا بدین واسطه غرق به استقامت یابد
 و اما در صورتیکه شیخ قوی باشد معالجات و تدابیر مذکور کفایت نخواهند نمود و تریخ
 بخشید بلکه باید در عضله قطن شیخ را قطع نماید بدین طریق که علیل را بروی گرمی نشاند
 و با بی رگس بجانب سالم منطف نماید تا عضله خوب در دور بهر سبب و عامل موازی
 عرض بهام از فوق مبدد و تر مشرقی دقت از جانب و تر فرورد تا درک نماید نوک ارد
 در کتف جلد جانب دیگر و تر آنجا دم مشرق را مرتفع نماید و بوتر حمادی ساخته و از طرف
 صبیح نهاده و وقت نماید تا و تر مذکور قطع گردیده و صدای قره مسموع شود بعد از تمام
 شدن این صدا معلوم است که و تر تمامه قطع شده است مشرق را از همان موضع که در
 برده خارج ساخته و البته آلوده بمشع و اخیون بپوشند و تا در مضمته آرام مانند
 که موضع مقتوع از لحم التیام یابد و بعد از این غسل دستمالی از منقوی ترتیب نمود
 و بگردن پیچیده و مشت نماید تا غرق استقامت بهر سبب و آنجا سبب اعوجاج مذ
 جلد غرق باشد از اثر حرق نار البسته علاج زیاد مستعسرست و لهذا را نمودن اول
 است که در قفا یکسکه از صغیر باشد باید او را با آبی قطع زایل سازند در عین التیام
 مواظب باشند که غرق موج نکردد تا اثر آن موضع قوی و شیخ تریخ
 فصل ثالث از باب ساج در اعوجاج قفار مذکور که قفار با موج شوند بجا

الذالی

از این یا ایسر او را بویانی اسکولیا رین نامند یا خلف اعوجاج بهر سبب و او را ایسارین
 نامند یعنی حد و یا لغت نام موج شونده او را ایسارین نامند و واضح است که از
 اعوجاج قفار حشاء و امعاء از وضع طبیعی خود منحرف خواهند شد در صورتیکه
 قفار یک جانب موج شوند کتفین یکی فرو نشینند و دیگری برآید و برود اضلاع نیز موج
 شوند یعنی از یکجانب تحجب و از دیگر جانب تقصیر بهر سبب و هر گاه این علت بدست
 کمال رسد تنفس مستعسر و در اشام متغیر خواهد گردید و اما آنجا یک قفار خلف حد و
 اعوجاج بهر سبب زودانه شود که آنها را تحجب شیش دانند قفار مقرر شوند در بعضی
 اوقات بجای حد رسد که چند زاده از قفار مانند زاید برآیند و هر گاه این قسم از
 اعوجاج عظیم شود و در اشام دم و تنفس نیز عسرت بهر سبب و اما اعوجاج قدام نادر است
 مگر در بعضی اوقات در قفار قطن این حالت بهر سبب و اما سبب این علت عموما مرض خیار
 و حرکات عینیه است که با یک دست نمایند یا آنکه اطفال را همواره یک دست نگاهدارند
 و سبب نقل طفل اعوجاج بهر سبب و هم از مرض ذات الحجب بواسطه تمدد عضلات
 جانبی و استرغای عضلات جانب دیگر باشد که اعوجاجی در وقت حاصل آید و با سبب
 سیفاز لیسینه تجرم قفار یا ریش شدن آنها است و از این نیت است که اطفال را در
 خنایرا اغلب بدو دستلا گردند و هم از ضرب و مسقطه وارده بر قفار و التهاب آنها باشد
 که حد به عارض شود و اما انداز این علت مختلف است باختلاف اسباب و مدت مرض و
 دوام نمودن او و حسن طویل و بدینکه التهاب در قفار باقی است یا نه و وجود التهاب
 بدین قسم باید مستلزم نمود که اگر از لیس قفار موضع موج موج شوند دال است بر
 التهاب مستعز باقی است و الا فلا و اما علاج باید بروی سبب مورشه او نمود حسن حسبل
 اگر سبب اعوجاج التهاب قفار باشد باید او را در اسیر راح و درم کار داشت از آن
 علی و وضع مجسمه و تریخ دهن ریشی سنجالی اللون و نه دهن بد و امثال آنها و آنجا
 ریشینه رخاوت جرم قفار باشد لازست که علیل را به سیاق در ستاد و از اغذیه
 منقوی میل فرمود و از او در ج و پوسست مسبر کلا و دینه و او را در دینه و فرودیه استعمال

نموده است تمام تاب دریا و آبی که بیرون رود بواسطه در او حاصل نموده باشد صاحبان این
 علت را دفع افتد و هرگاه سبب این علت ریم در بدن نشاندن فحار باشد چنانچه اغلب کپول
 را این علت افتد باید بدین مایه موسوم با بل و مورد مبادرت نمود علی ای حال بعد از آنکه
 سبب اگر عوج قاج باقی باشد لازم است که در شق و شق نمود مستقیم و شستن بدن و ریم
 از او بچین بدن بکشد عیال و در کت عضلات بجهت تقویت آنها در اطفال باشد که رفع عوج قاج
 کرد و لکن در بزرگان بسببین قدر از علاج باید کفایت نمود بدینکه عجت بنوعی باید
 فصل بر این از باب سالی در عوج قاج بر عین و یا با یکاب سببی موج شود
 او را بویونی در کس و سبب و یا یکاب سببی عوج قاج بهر سبب او را در کس سبب نامند و بجهت
 کت و با لنگ بجهت کت نماید او را بوی سبب نامند و اما در کس عجت است که با او
 موج طبیعی خود چنانکه طبیعتی که در این قسم مرتفع و کما در حقیقت باطل شود
 و عیال در رفتن بیاکنار و حقیقت هم و یا با لطف او برود و کت بقیه کت او
 بیشتر از آنچه باید که در در حین حرکت بلکه در صورتیکه این علت جدید باشد ممکن
 که با با استقامت داشت اما بعد از آنکه عوج قاج خود نماید بخلاف آنکه در در کمال
 مستقیم و شستن با محال است عوج قاج و این عوج قاج اگر چه اغلب غلطی است کما
 بعد از تولد از سببهای عضلات مستقیم و از خرد و جراحت و ارود بر آنها و از کت
 بعد از این علت عارض شود و اما اندک از آنکه عجت است بنا بر این و سبب عورت او و غیره
 در جرم عظام حاصل بهر سبب است و اما علاج باید بعد از آنکه سبب غلطی است که عضلات
 مستقیم و شستن و عضلات مستقیم قوت گیرند آنکه عظام و عضلات مستقیم را
 بعضی سببها که برای استقامت آنها ترتیب نموده اند بجهت سببها در این سببها
 عوج قاج مرفوع باشد تریج و کت با او مانع عطره و استعمال عوج مدهد نفسی کما
 بجهت در صورتیکه در عوج قاج مستقیم باشد از تریج و کت بجهت نمودن و با او بچین با
 مدت چند روز عوج قاج خواهد شد و لکن آنکه در عوج قاج و در عوج قاج قدم زیاد
 نمود باشد در قطع آنها در کت عوج قاج نیست و طریق عمل این است که قدم را مستقیم

نماید

نماید چنانکه در عوج قاج مستقیم با سبب آنکه مشروط مخصوصی که مر این است برده شده
 و موازی یک صبیح و نیم فوق عقب فرود برده و از طرف فشارند تا در قطع شود و بعد
 از قطع و خروج مشروط لته را بمشع و اقلیون آورد و بموضع مجروح نهاده و با او نوار عجت
 و بعد از پنج روز باید پارچه بند نماید با عانت چرتی که بجهت این کار ترتیب نموده اند
 بجهت طبیعت آورد و چون اطفال را چند ماه نمیشود متحمل خروج کرده آرام مانند بند
 کفشی مر آنها را ترتیب نمود با نخهای قسم و برای او مسیح قرار گذارد که روز بروز از
 میل کفشی استقامت یابد و بنا بر این او قدم مستقیم شود و هرگاه سبب عوج قاج تمدد
 عیال واقع در کف باشد لازم است هم او را در تحت جلد قطع نماید چنانکه در عوج قاج
 و چون این قسم از امراض را دوام زیاد و مدت مدیدی بجهت علاج او لازم است لکن باید
 معالج و در بعضی سببها در کت کردن و اما قسم غنی را که بویانی و انکوس نامند عیال
 او این است که بخلاف قسم سابق قدم موج باشد یعنی که قوت کت را بجهت شستن
 و حقیقت باطل و قوت کف قدم با لمره معدوم شود در عین حرکت تمام کف کفها بر زمین
 و کما در این قسم کت دید و از سبب خود شده و بلکه در بعضی سببها در عوج قاج
 کرد و اگر چه اغلب این علت غلطی باشد لکن بنحی که سببها و یا با ریاضه میسبب
 باشد که بدین قسم عوج قاج مستقیم شوند و اما علاج در صورتیکه جدید باشد از راحت
 و کت با او مانع عطره و اصحاب با او بار ممکن الطلاج است بخلاف اگر نرمی گردیده باشد
 بسبب عوج قاج مر او را نیست بلکه لازم است صاحبان این علم را که پیاده راه نروند و
 با او از صدمات محفوظ دارند تا خروج و تفریح نکود و اما عوج قاج مستقیم است که با او
 سبب نامند چنان باشد که قدم بوق موج گردد و بجز اصابع بچ موضع از او بچین
 زسد و در عوج قاج مستقیم باشد که لبان سببی طوسی شود و سببها در شستن
 عضلات و در بعضی غلطی باشد و اما علاج باید آنکه در عوج قاج را بجهت کت قطع نمود
 و در مرابادان عطره و کت و تریج فرموده و با او بچین بجهت بند نماید تا بجهت
 استقامت یابد

فصل خاص از باسالیج در عوجاج بدو قبض اصابع بدانکه در بعضی باشد که بد منتقبض شود
 بجهت کف و بروی زمین قرار گیرد و از عل خود بازماند علاج مانند آنستکه در عوجاج قدم
 ذکر نموده ایم و بس باشد که اصابع منتقبض گردند بامر بواسطه ضرب و سقطه وارده بر مفاصل
 آنها یا از تمدد جلد بواسطه جراحت کنی اغلب سبب قبض آنها تمدد و او تار و تشنج و ترعرع
 واقع در کف است و هم شخصی که عادی باشد بر آنکه دست را در هوای سرد با تشنج
 باشد که اصابع آنها منتقبض گردد و اما علاج باید آنکه اولاً اصابع را منبسط نموده بختی بند
 بند نمایند اگر صلاح پذیرفت فیها و الا لا است که مشرطی دقیق تحت جلد فرورده و او
 آنها را قطع نموده آنگاه از ترنج و دکل با دمان عطره و نخته بند نمودن بقسمت بدانند
باب شانزدهم در امراض تفرق اتصال
 در میان ابوریزم و ودالی و خبیلان و کوبیر و شتمل برده فصل اول در بیان امراض ابوریزم
 و مویانی انور لیمانامند و او عبارتست از درد و شراغی که بواسطه حجم شدن کل طبقات
 آن عارض شود بدون تفرق اتصال و یا از الفصداع طبقه اندرون شراغی که بعد از الفصداع
 خون کجه خود کسیده و سیسی بنا نماید و حجم کرده و جنس اول را که محض زیادی حجم باشد ابوریزم
 محض است و جنس ثانی که کسیده بدور خود ساخته باشد او را ابوریزم غیر محض میگویند و
 همچنین گاهی میشود که بواسطه فصد در مرفق شریان آن موضع مخرج شده خون از ورید
 شریان ریزد و باعث نوعی از ابوریزم گردد که او را ابوریزم ودالی نامند و اما علامات
 ابوریزم شتمل در موضعی که مجاری مسیر شریان است عارض شود و در می صغیر ولدن
 باضریان که بواسطه ضعف فشار معدوم و بعد از رفع مانع کابلیت اولی عود نماید و هم
 چنین هرگاه شریان واقع در فوق ورم فشار دهند ورم معدوم شود و هرگاه شریان در
 حرکت ورم فشار نمایند از زیاد و کثرت بر سر ساند و هرگاه مستقیم در محل ورم شوند موت
 مرفق و شریان موع شود و این ورم در قاعده بدون وجع تفسیر لئون جلد میباشد و متدرجا
 نمونود هر چند نمونای جسمم اغلا و ضریان است که در و چون نمونای آنها رسد بواسطه فشار
 باطراف خود از دست رساند و عضو اصل از تغذیه بازماند حرارت و حس و انقباض پذیرد

در تریل در او برسد استواء و در ور در او در آن محصل بالونی نفعی نیز برسد و اتفاقاً میشود که کسیده
 مذکور منبسط و سیلان دم جهلک بدید آید و بواسطه عدم تغذیه عاقرایا در آن عضو پیدا شود
 و تشخیص این مرض بر جراح لازمست که از سایر دماسیل و اورام تمیز دهد تا که این مرض را کتب
 و لا اله الا الله طلال کشد و همچنین ضریان و معدوم شدن ورم از فشار و عود کجالت خورد بعد از
 رفع مانع و سمع صوت طنین از موضع متورم بخلاف سایر اورام که علامات مذکوره در شریان
 نمیشد اگر چه بعضی از دماسیل و اورام واقعه در روی شریان را نیز حرکت انقباض و انقباض
 و ضریان میباشد ولی بواسطه سایر علامات تمیز داده میشود و اما جهت این مرض گاهی در اول
 و گاهی کوبیده ضرب و سقطه یافت میشود و مستعدین بدین مرض شفا می کنند که مبتلا بر ضریان
 و کوفت بوده حیوه و عرق شراب کثیر صرف نموده باشند کجه آنکه در این امراض بجهت مذکوره
 شریان صلب شده حریت نهر ساند و اما که ضریه و سقطه و از حرکات عنیفه مثل قی
 و مسال شدیدا غشا باطن شریان کسسته و طسح گردد و جهت دیگر است رسیدن حرارت
 بر شریان از آلات برنده و خنک و غیره بجهت این که جدران شریان در برتسام پذیرند و هم
 چنین همان غنچه غانده که این مرض در هر شراینی برسد مخصوص در شریان و واقعه در جوار
 قلب که ازیت حرکت و ضریه خون در شریان اکثر میباشد مثل آنکه غالباً دیده میشود که این مرض
 در سبب کمان او بر تریه در شریان موضع در تحت رگه و در شریان معاین و لبط و در شریان
 مساتین تیر یافت شود اما منتهای این مرض چنانچه مذکور شد غالباً سیلان دم جهلک
 با جفاقرایا منبسط گردد و بسیار نادر است که بدون سبب شفا مطقی شود بدینگونه که
 دم در موضع ابوریزم متوقف گردیده بجهت شود و شریان از بالا مسدود گردد یا آنکه کسیده
 ابوریزم مطیب و متفرج گردید شریان از جانب علی مسدود گردد و شفا حاصل آید ولی بسیار
 نادر و اعتسار می نماید و اینست اما علاج آنستکه چون این سسل السداد نادر از طبیعیه
 صادر میشود لهذا علاج را هدایت می نماید که قبل از وقت شریان را از جانب علی عمل بد
 مسدود نماید و دیده شده است که این عضو از تغذیه بازمانده بعد از السداد شریان در
 شراغی صغیر بر سره نخیم شده و قائم مقام شریان رئیس شده عامل دم غنائی شده اند

و نیز دیده شده است که شراب مسدود بعد از چند ساعت دیگر از جانب اسفل نیز حرکت اول
 خود نمود نماید بواسطه انقباض و انقباضات سایر شراب این موضع در آن عضو بیکدیگر و بدین
 دست و در آن بهر سه و این است که شراب بحدی که ممکن است یکی بواسطه صفت و دیگر
 بواسطه قویتر که عبارتست از قوی مغایر اما اندک بطریق صفت تا در علاج کما
 شود ولی در ابوریزم دوائی که در شراب مرفی بهر سه بواسطه ضد این عمل نموده شود تا
 عمل صفت در فایده آن در جهت ضد مذکور شده اما بهترین معالجه در دفع این مرض کشف
 شراب و شداوست و این بدو قسم ممکن است یکی بطریق حکیم آن تلبیس که از حکمای یونان
 بوده و عمل نموده بدین قسم که خود درم ابوریزم را کثرت و کثرت و بعد از آن اسفل
 کینه را بجهت پس از آن کینه را کثرت و تفتیک در او که کرده الیسیام یا فته صحت بدین
 است و چون کما می شود که کینه ابوریزم خالص باشد و کثرت بودن آن مستحسن و با آنکه
 شراب از اعلی و اسفل کینه ابوریزم در نحو صحت باشد که شد و غیر ممکن باشد لهذا
 حکیم انگلیس که بهتر نام بود بدین نحو سه نموده که شراب را با لآتر آگینه ابوریزم از
 هم جدا کرد آن سهل و آکن بود با شدا کشف و نموده و مسدود و چون علاج بدین
 قسم اولی بود لهذا استدلال کرده حال بدین طریق عمل نمایند و طریق آن این است که
 چون از بستن علم تشریح و تشریح و تشریح و تشریح شراب خاطر جمع شوند جلد از اتحاد
 شراب بعد چهار انگشت مضموم شش نموده بعد میل تا در زیر آن کینه نیز لم اندازند و لم
 برده بر کرده مطلق است از آن در این حال باید با در فلاب کند و طرف جلد را از یکدیگر منفصل
 نموده و بایکدیگر خون با سفوف خشک نماید که جراح بر بینه و چیزی نامناسب بودی موقوف
 بریده شود و هر گاه درید یا عصب مرفی میل آید احتیاط نماید که بریده نموده و کم در عمل
 در عضو شوند تا بحسب کثرت سبب معلوم نمایند شراب را و بعد علاف او حید که در شراب
 دورید و عصب میباشد بقدر قلیح بشکافند و بعد با سوزن نقره کوچ و ابریشم در جهت شراب
 فرو برند و احتیاط کامل عمل آرد که مبادا درید یا عصب همراه شراب گرفته شود و بعد
 سوزن را بر روی کشیده شراب را با ابریشم محکم شده نماید بجزیکه غشا و اعلی شراب

بواسطه کشف نمودن شراب و کرم

پاره شود و اما دو طرف ابریشم یک طرف از او را بریده و طرف دیگر را از خشم برودن گذارند
 و صبر نمایند تا آنکه ابریشم مذکور بعد از گذشتن چند روز بواسطه انقباض شراب در میان
 خارج شود چنانچه تجربه دیده شده است در شراب حیوان که هر گاه محکم بسته شود برود و
 آن پاره میگردد و چند روز بعد از بستن اعلای مملیکه در سابق بسته شده بود شراب بواسطه
 لم مسدود و دفع مرض گردد و محسوس منفرجه شده ابریشم خارج شود و مدت آن از پشت بوم
 پانزده بوم میباشد و اما مسدود ساختن بطریق قویتر آن است که چون تجربه رسیده است
 که هر گاه چند صغیر از مس و روی مختلفا بروی یکدیگر که کرده و در میان هر یک از دو صغیر
 پارچه مبول بابت ترشی گذاشته و پس از آن دو منفصل برداشته یکی را بصفت اعلی
 که روی بلایند متصل نموده و دیگر را بصفت حتی که مس باشد وصل کرده و طرفین دیگر دو
 منفصل را در طرفی از مشیر گذاشته مشیر را بقوه کیفیت موجوده در خود مسدود ساخته است
 و چون دیده شده است که در دم نیز چنین تاثیر می نماید لهذا این عمل را در این مرض نموده
 و در هر منفصل را در موضع ورم ابوریزم که از بند تا خون مجبته در او را مجبته نموده شراب را
 مسدود نماید و این عمل را چون چند مرتبه مکرر کنند مالمه دفع مرض نماید اما آسب که
 در این عمل بیگن است بطور سه و اولاسیلا دم است تا با عروق خانقرا با است
 در عضو مایه و اولاسیلا دم در قاعده بعد از گذشتن چهار روز و بعد از بستن شراب جدید
 سببه آنکه ابریشم مذکور پیش از مسدود شدن شراب منفرجه نماید و اولاسیلا دم عارض
 گردد و اما عروق خانقرا را در عضو مادمون شراب هنگامی باشد که بعد از شدن شراب مذکور
 فوکت شرابین بیکدیگر متصل نگردید و بدین جهت تقذیه آن عضو فانی شده خانقرا را
 کرده و تا آنجا موجود شدن عصب یا درید مجاور شراب از بی احتیاط جراح که اگر تخته او کراز
 سیلان ممکن است
 در میان ابوریزم اعضا فردا اما ابوریزم شراب سبب بدین گواست که وقوع آن
 در حیل انقباض سبب بدو شنبه مضموم بظهور و خانقرا باشد و تشخیص این مرض اهل است
 مذکور در فصل سابق داده میشود و بعد از آن از جمله علامات این مرض است صدمه شقیقه شراب

و عرض غشی مذره در انتهای صنیق النفس تیر عارض کردد بواسطه منقبض نمودن دم
 حیزه و آلات تنفس را اما علاج در این مرض بدون شد شرابین سببات غیر ممکن و چون فواید
 شرابین و دوا بین یکدیگر متصل میگردد لهذا دماغ بلا توشش تغذیه نموده و خوبی مراد است
 اما شد شرابین از دو موضع ممکن است یکی از بالای ترقوه در غسل طور سبب و دیگری از
 ریس مفلوم و عالم بر علم تشریح میداند که عروق غنی بدین نحو موصوفند که از جانب استی قری
 بخبره شرابین شاتی و از جانب وحشی و ریه و واج واقع است و در مابین این دو رک قدر
 مایل خلف عصب رسیده و ریه میباشد و چون شرابین سبب غیر مستقیم است اما حادی
 فتهای حس مفلوم فلها هرگاه شرابین سبب را از اعلا ترقوه بجا نهند شود بدین غسل
 نمایند که از طرف استی عضله قس و ابریه جلدا بقدره انکت مضموم شکافه انکا عضله
 و عینه واقع در آن غسل را نامیدند استی عضله قس و ابریه پس از آن او را با قلاب بجا
 و حاکشیده و با قلاب دیگر عضله قس و لای را گرفته نسبت استی کشند بعد در آن فضا قوی
 و داجی محوس کنند انکا این دریدلای با انکت بطرف وحشی کشیده و خود جراح غلا
 شرابین را کشوده و بواسطه سوزن اوزیریم و ابریشم شرابین را محکم بنهد و هرگاه بخواهند که
 از اعلا ترقوه غسل شد شرابین نمایند بدین نحو باید عمل نمود که در حادی مفلوم جلدا
 از طرف استی عضله مذکور بقدره انکت مضموم شکافه عضله قس و ابریه با بطرف
 وحشی و عضله قس و لای را بجا کشند پس از آن در این فضا طلا هر که در عضله بسیار
 دقیق که بود آبی از وی ظروف و مویه غنی گذشته است او را با اوزیریم و داجی تیر گرفته
 بجانب وحشی کشند و بعد شرابین را بطریق مذکور گرفته شد نمایند و این عمل در جیب کشیده
 از جراحان نموده و بسلم همیشه اگر چه عالی از خطر نیست و جهات کامل لازم دارد

فصل ثالث در بیان اوزیریم

شرابین ابله و اوزیریم در این غسل بواسطه رفادت اطراف بسرته نموده عضله عظیم
 صدامرتفع نمایند بلکه بسبب زیادتی و دم عظم ترقوه را نیز مرتفع سازند از طریق عمل
 این است که جراح ملاحظه نماید فضای مشقت با این عضله مرتفع عضله که عضله وال نیز

انند و عضله عظیم صدر را که از بیرون در تحت ترقوه مشاده میشود انکا حادی این مشقت
 جلدا بود با شکافه و بواسطه اصابع این دو عضله را از یکدیگر دور نموده پس از آن با انکت
 زانده منقار الغراب را که در او عضله صغیر صدر پیوسته است احساس خواهد نمود و این
 عضله را با کاره شکافه بعد مشاده نماید شرابین ابطی را که در جانب وحشی او فلفط عصبانی
 مسوده و در استی او ورید ابطی واقع است انکا عصب و ورید را بجا دقت از یکدیگر جدا
 نمایند که شرابین و سلی را با سوزن اوزیریم گرفته بطور جدید شش نمایند و این غسل را در
 بیش از سایر اعمال جراحی لازم و واجب از جمیع اعمال جراحی است و چون هرگاه اوزیریم
 در موضعی بالاتر از موضع مذکور بوده باشد بطریق سابق شده و غیر ممکن است لهذا باید
 از بالای ترقوه شد شرابین ساعد نمایند و از باب آنکه این غسل بسیار مستمر است و خطیر
 میباشد بدین نحو عمل نمایند که از جانب وحشی عضله قس و ابریه از حادی ترقوه جلدا
 شکافه تا بطرف استی عضله منقبضه ریس که در بین این دو عضله تقیری ملاحظه میشود
 رسند و بعد با قلاب کند جلدا کشوده و داج را بر سر کشیده و با احتیاط مایل ناودا
 یعنی در وقت شرابین را احساس نمایند و غسل این شرابین روی ضلع اول از اصلا
 و از طرف استی او یک برآمده کی کوچکی که از ضلع میباشد احساس شود و بدین نشان
 سوزن و اوزیریم را بجهت شرابین فرو برند و بعد شرابین را بر سر کشیده ملاحظه نمایند
 هرگاه محسوس از عصب در ریه میباشد اقدام نموده شد نمایند

فصل رابع در بیان اوزیریم بشرابین عضله و زنده اعلی و زنده اسفل اما عرض این
 اوزیریم اکثر نتیجه ضرب و سقوطه و در سرفق بواسطه در آت فصد بهر سده و در این نوع
 از اوزیریم اکثر بطریق حکیم یونانی انقیاد غسل بنمایند ولی هرگاه بخواهند بطریق
 دیگر که هنوز عمل میسود عمل نمایند بدین نحو باید معمول شود که شرابین قریب یکسره
 اوزیریم را در او کشند نمایند که مبادا بواسطه اجتماع شرابین مرض مذکور مجدداً عود
 نماید و چون شرابین عضله در طرف استی عضله زودا مسین واقع است لهذا هرگاه
 بخواهند از نزدیک با عضله او نمایند باید از طرف استی این عضله که احساس شد

بشد بعد چهار انگشت مفنوم جلدها شکافه و بواسطه قلب عضله ذور سین را سبب
 وحشی کشنده تا رسند بصعب شکر اصابع موسوم بصعب میان بد او را نیز نسبت وحشی
 کشیده و شریان را با احتیاط تمام گرفته محکم شده نمایند ولی باید بداند که از طرفین این
 شریان درید واقع است و هرگاه بخواهند شریان واقع در وسط عضله را شند نمایند نیز
 مانند مذکور غسل بد نمایند لکن جراح باید آگاهی داشته باشد که در این محل نیز از دو
 طرف شریان درید واقع است و هرگاه بخواهند که شریان مذکور از موضع مرفق نماید
 باید دست را منبسط نمایند و از طرف انسی و تر عضله ذور سین که شریان نامی در آنجا
 واقع است جلدها شکافه و حسیاط نمایند که آورده ظاهر در این محل بریده نشود
 پس آنرا با میل ناودار لم را لف نموده تا بشریان رسند و شریان واقع در این محل
 نیز تا بین دو درید فائز واقع و عصب موسوم بصعب میان بد از شریان دور افتاده
 بجانب انسی بیا شد و بعد شریان را با احتیاط از درید جدا نموده محکم شده نمایند و با
 شریان زنده اعلی چونکه حرکت او ظاهر است لهذا شریان سهیل لکن باید که در طرفین
 این شریان درید واقع و از جانب وحشی او عصب زنده اعلی بیا شد و طریق شند نماید
 سابق است اما شند شریان زنده سهیل نیز مانند شریان سابق سهیل است اما طریق شند
 او آنستکه جلدها از فوق عظم حسی عظام رسیغ بد از طرف وحشی و ترکیه بدین عظم متصل
 شکافه و از تقعر که در آن موضع است یعنی روند تا بشریان رسیده و با احتیاط کامل افند
 نموده شده و نمایند و باید حاصل بداند که این شریان را نیز از طرفین درید و در جانب انسی
 او عصب بیا شد

باجزی

باحتیاط کامل با اصابع صفاق را بر در انداخته شریان را افند نموده محکم نمایند و این شریان
 نیز از طرفین درید و طرف وحشی و عصب واقع است و بهترین محل بجهت شند شریان با
 چهار انگشت مفنوم از مغزین است بجهت آنکه افند شریان در این محل سهیل و شیب فائز آن
 نیز مفصل و بنیم عدم تغذیه و عروض فائز ای نخواهد بود اما طریق عمل آنستکه اولاً با صمغ حر
 شریان را احساس نمایند پس از آن با صمغ سهیل انگشت مفنوم از تحت رباط فلانی شروع
 بشکافن جلدها نمایند تا طرف انسی عضله حیاط رسند بعد او را با قلب گرفته قدری سمت وحشی
 کشیده تا شریان ظاهر گشته پس از آن شند نمایند و این شریان را از جانب وحشی عصب و از
 جانب انسی درید واقع است و باید که آنستکه چون افند شریان تحت رکه بسیار متعسر است و نحو
 الصواع درید همیشه لهذا ترجیح میدهند در صورت وقوع ابوریزم در تحت رکه یا خروج شند
 شریان این موضع که شریان فند شده نمایند بواسطه آنکه شریان در این محل بسیار فائز و
 قریب بطنم و در محل بد اولاً درید و عصب واقع اند پس ترک عمل در این موضع را اولی دانستند
 و اما شند شریان وحشی قصبه کبری و عضله منبسطه ایام واقع است لهذا از فضای مابین
 این دو عضله جلد و در عرض موضع در این محل با شکافه و با صمغ این دو عضله را از یک
 جدا نمایند و در عمق این فضا شریان فیما بین عصب و درید ظاهر گردد پس از آن افند نموده
 شد محکم نمایند و اما شریان واقع در پشت قدم چون حرکت او محسوس است پس هرگاه
 از فمادی صمغ سهیل جلدها شکافه این شریان مری گردد در فائز که فیما بین عصب
 و درید واقع میباشد بعد افند نموده شد محکم نمایند و ان شریان سهیل قصبه کبری از جانب
 اعلی چونکه فائز است بشدا و متعسر ولی از قریب فمورک انسی چون حرکت او نیز محسوس بود
 لهذا شدا و در این موضع سهیل و آسان خواهد بود و اما شریان وحشی قصبه مغزی چون فند
 و شدا نیز متعسر است لهذا در بین لزوم غسل در شد شریان فند رجوع نماید و باید که
 آنچه در مرض ابوریزم از عمل بد و طریق شند او بداند که گاهی لازم بشود سیلان رسیغ
 سدا و در محل موضع حسی روح غیر ممکن باشد معمول دارند مثلاً هرگاه جراحی از نیزه است
 پا دارد آید سیلان دم بواسطه جراحت شریان عارض گردد در این هنگام بر جراح لازم

چون در این عضله وحشی قصبه کبری

که شریانها از جانب اعلى اخذ نموده شد محکم نمایند و بدین گونه عمل نمودن بجهت تسکین
 ممکن نیست در خود شریان اخذ نموده شد او نمایند و بدینگونه عمل مخصوص در جراحی
 که خون مابده سیلان نماید و دلیل بر قطع شریان باشد از امکان آنست و شد شریان
 نخواهد بود پس تا باید از اعلاى فخذ بطریق مذکور اخذ شریان نموده شد او نمایند و
 عمل را حکیم گویند که لاکه و خود این جانب بسبب آورده بخاطر خواهر بزرگوارم

فصل سادس در بیان ابریزم دوالی و نامیدن این مرض بجهت تسکین
 چون شریان دورید محاور یکدیگرند هرگاه جراحت هر دو وارد آید یعنی که در شریان بود
 داخل گردد باعث هم شدن و از مایه مقدار او گردد لهذا بدین جهت او را موسوم باین نام
 نمودند و تشخیص داده میشود بواسطه ابریزم و منقبی لون که بواسطه زیادتی عرق در
 حاصل شده باشد و چون دست بر آن موضع گذارند حرکتی از تعاقبش مانند ابریزم حس شود
 و چون گوش فرا داند صدای طنین از آن موضع سمع شود و هرگاه فشار در دم با شریان باقی
 آن ابریزم با مایه غائی و بعد از رفع بیخنده او نمود نماید اما علاج این مرض در هنگام غلبت
 آن از فادجی نیست و لازم است که شریان عصبه بطوریکه ذکر گردیده شد نمایند
 در عین تالی که آن را خود عرض ابریزم از فادجی و اکثر معالجه حاصل شود اما طریق رفاد
 در جلد دوم در صفت ابریزم و جهت مذکور شده است

فصل سابع در حیوان داین مرض عارض میشود بواسطه انقباض عروق شریه در لحم
 رخ و در سنج شباهت بجای فروس دارد و این قسم از او نام را مخصوص در جلد و در لحم
 تخم آن پیدا آید و نیز منقسم بدو قسمه شوند یا ذاتی یا عارضی بدین نحو که در اندام اکثر
 یا منقبض دیده میشود که مساوی است با جلد سالم و بعد متدرجا از جلد تجاوز نموده شکل مختلف
 همسرسانه مانند کلاسی در وقت وغیره در کل از کالت غنسیه که نسبت آن خون همین
 آید این ابریزم عظیم تر گردد و گاهی نسبت امتلا دم میشود که منقبض گردد و خون زیادی از
 ایشان سیال شود اما اندام این مرض چون همیشه اوقات موصوفی میباشد لهذا مختلف
 میگردد با اختلاف مکان و سن و طبایع و موضع ابریزم در بعضی بر صورتیکه ذاتی باشد

در زمان بوی سفید و عظیم تر میگردد و گاهی میشود که بدون حبه بالمره رفع شوند اما علاج این مرض
 میشود که بواسطه بریدن باشد و یا انفجار و یا بواسطه شد شریکه حیوان از او تغذیه نماید علاج
 پذیر شوند و هرگاه بخوانند با مشروط دم مذکور را بردارند اول از دو جانب که دور تر از دم
 جلد را شافته و دم را خارج نمایند بجهت آنکه هرگاه خود در سر ایشان کشند شریان سیلان دم بسیار
 و کم میسند و طریق دیگر آنکه چون این دم قندی مرتفع و برآمده است میشود که ریش آن را
 با بریشی محکم بست تا برور بالمره قطع شود و این قسم از علاج اسلم و اولی از علاج طریق اول
 بجهت آنکه خوف سیون دم در آن همیشه و هرگاه بخوانند بادویه اگاه رفع مرض نمایند باید که
 قلیاب کمال استعمال دارند بواسطه آنکه بهترین کمال است بجهت این مرض و اگر چنانچه بخواهند
 منفر نمایند اولی تا ابریزم که اگر در طفولیت بد طفل نکو سیده باشند باید آب سردی که
 در دم بکوبند و یا آنکه چند سخاقتی در آن محسوس فرود برده بگذارند تا منفر نمایند او را غسل را مکرر نمود

فصل نهم

تا مرض را بالمره رفع نمایند
 در دوالی است بدانکه هرگاه آورده بسبب رفاة غشیه سیل با تساع بهر سانده و بسبب
 امعاء ملطوبی ظاهر گردد او را دوالی نامند و این اورام در آورده بتدریج بدون ازیت عارض
 شوند و برور نمونوده اعوجاج و انحنای بسیارند چنانچه دیده میشود در محسوس و در برکت
 بنفش رنگ که از فشار معدوم و برنق باغ خود کالت اولی نماید و بتدریج در حرکت نمودن
 زحمت بهر سیده تریل در جلد یافت شود بلکه میشود شقاق در جلد بر سر سیده سیلان دم
 عارض گردد و گاهی میشود که دم در ورید منقبض شده باعث شکستگی آن شود اما بجهت این
 مرض از بسیار است که مانع گردش دم در وران دم بوده باشد در ورید از این سبب است
 فشردن اما سیل در قسم در زمان حمل بورد اجوف و دیگر سده کبد است که باعث عسرت
 دخول دم بسبب الکید شود و دیگر حالت استقامت چنانچه میشود در ساقین اما علاج باید
 اول دفع حبه نمایند بدین نحو که هرگاه سده در امعاء و یا در کبد بود بشد بمنفحات و کالت
 تحلیل دهند و اگر بالمره ممکن گردد باید بتدایر عکس تخفیف مرض دهند و این تخفیف حاصل
 میشود از شد درید در کت جلد و یا فشار مساوی از همه جهت بدین نحو که عضو مؤثر را با نوار کپوش

نوارشین حکم بچید و بدانکه تباط و جاسوس و سلوس از جهت رفع نمودن بکلی درم دوالی را
شکافه و بعد تفکیک در خم گذارده تا منفر شود پس از آن التیام میداند و چون تجدید این
مرض بدست حکم نیست و دیده شده است که بطریق فلتمونی تجا در نموده بالا میرود و عیاش
هلاکت میکند لهذا بدین نحو علاج نمودن را ترک نموده و غسل اعراب را که پیش ازین نموده
نیز متروک گرداند چونکه فالی از تنوشش بود و چون در ایام جدید معلوم گردید که هرگاه جراحی
آورده را هوا برسد خطر بسیار دارد لهذا بطریق بجهت شکر و رید در تحت جلد خستراغ نمود
بدین نحو که بر کمره نوزنی منحنی و آبرشی در ته او کشیده در جلد از تحت آورده فرود برده و از نظر
دیگر خارج سازند و بعد در مرتبه ثانی نوزن را در محل خروج داخل نموده لکن از روی آورد
که زانیده و از غسل دخول خارج سازند و بعد در سه ابریشم را گرفته شد حکم نمایند و باید
در استکه بدین نحو عمل نمودن در آورده حتی الامکان غسل نماید تا در صورتیکه خوف افتد
درید و سیلان دم شدید بوده باشد در این صورت نیز تا ممکن است بویسطه فشا ررفع
نمایند اگر چنانچه بقشار و سایر تدابیر رفع نشود آنوقت عمل بد مذکور را نمودن عیسیه نماند

فصل ناسع در رد و الیکه در جمل بعینه بنیبرسد

و بیوفانی کر و کیل مانند و این قسم شامل است انواع درید مذکور در بعینه بنیبرسد
از ادا شناخته میشود این مرض بویسطه وجع و تمددیکه پراکنده در معاین شود و چون
بعینه را لمس نمایند مانند طهارت بشی در تحت جلد احساس کرد که در ایشان نمینند که
آورده آن محسوس که بدین نحو در آورده اند و چون زمان مرض طویل شود خود بعینه نیز تنویر
گردد و وجع در کمر هم برسد و دیگر از علامات مخصوصه این مرض است رفع شدن درام
و تمدد و وجع در هنگام استغناء و بعکس می باشد در عین قیام و حرکت نمودن و اما
جهت این مرض لایبی غیر معلوم می باشد لکن اکثر از افراط در جماع و طاعت با زان
و عین شدن بهر سرد و دیگر بویسطه پدید آمدن سده است در جمل و غالباً بعینه جانب
ایسر زیاد تر طبله بدین مرض گردد از بعینه جانب ایمن و اما اندر این مرض هر گاه بدون
علاج باقی ماند آورده زیاد وسیع شده و ضغن متر بل شده و مانع از جماعه آید و

ادیت نامه

ادیت نامه که بدون گذاردن بعینه در کسیه مرخص قادر بر حرکت باشد و اما علاج باید اولاً رفع
جهت بمضجات نمایند و چون مرض شدید نباشد بعینه بنیبرسد را بویسطه کشیدند و دهند او را
که سبب او و بخته شود و از ظاهر مایلین بعضی از قاصبات از قبیل بعینه بقطع و جلوس با
بارد و غیره نیز بعینه است و هر گاه مرض شدید شده باشد که مانع حرکت شود در این صورت
بجو غسل بد نمودن علاج دیگر ندارد و اعمال بدیکه در این مرض خستراغ نموده اند مختلف است
از آنجمله حکم سکروس بدین نحو عمل میکند که جلد را شکافه و آورده را اخذ نموده شد حکم
مینود و بعضی دیگر از حکم جمل بعینه را مقراض نموده بعینه را با بمره بر میداشتنند و این عمل بد
خطر و تنوشش عظیم داشت و حکم دیگر زانسه بر شیده نام بدین نحو عمل مینمود که اولاً بجست
لا مسدا آورده را از طرف منی جدا نموده و این از فاجح ممکن است بویسطه آنکه مجرای منی
همیشه سطحی است مانند رشته و بعکس در آورده که همیشه مستدیر میباشند و همچو رسیم
در تحت جلد احساس شوند و بعد جلد را با آورده بمقتضای حکم گرفته و یوما فیوما بویسطه
بچیکه مراد است حکم تر نموده تا آنکه بالاخره بسبب غانغرای شدن جلد آورده را منقطع
سازند اما چون این غسل هم فالی از تنوشش نبود لهذا در زمان جدید حکم ریگارد آورده را
در تحت جلد بطریق مذکور در مطلق دوالی بویسطه یک یا دو ابریشم محکم بسته و بدین نحو
از عمل بد گذشتی ازها جان این مرض شفا یافته اند و در این غسل باید زیاد احتیاط نمود
که جرای منی را از آورده بویگونی جدا نماید چون بطول دیگر عین غارص شود

**فصل عاشر در دماییل بویسر و ان عبارتست از متسع شدن آورده مستقیم که در لحم
رخو ممکن گردیده اند و این جنس از دماییل در قاعده مانند دم طمیت بزمان دور مصلوب
خون سیلان نموده فالی شوند و همچنین این دماییل با در اطراف شرح و یا در قدری بالا
ترازان موجود میشوند اما عوارضات این مرض التهاب و انفجار و سیلان بلغم یا سیلان
دم شدید از مستقیم است و هر گاه این دماییل در بالای عضله شرح یافت گردیده
نزدول نمایند در تحت عضله مذکور حبس شوند و در این حالت با وجع شدید منجر غانغرای
گردند و چون منفر شوند در لحم رخو نفوذ نموده مورت مرض تراصیر گردند اما جهت این مرض**

BLANK PAGE

میشود که موردی باشد لکن اکثر از سده احتشاد پدید آیند و دیگر از سبب مزاج و افراط
 در جماع و سواری زیاد و سسک نشانه یافت شود اما علاج چون خوف زیاد نداد بحالت
 خود باز گذارند تا دم بواسیر خارج گردد و هرگاه این دما میل در تحت عضله مذکوره حس
 شوند که باعث وجع شدید گردند باید دست را بر وفقی چرب نموده و دما میل را بالا
 برده و بدستقیم نمایند و غسل بدمی نمودن در این مرض عالی از تشویش نیست بجهت آنکه
 سده است بسیاری از بریدن این دما میل هلاک گردیده اند و همین طریق عالی نمودن
 دما میل بود بطوریکه در تریز محسوس است عالی از تشویش نیست چونکه
 چندی مردم از این غسل هلاک شده اند و هرگاه عمل بد بخواهند نمود بدین نحو جایز است
 بجزند نمودنی مستقیم و در تریز او و ابریشی کشیده و پس از آن سوزن را در اصل او
 بوا میر فرو برده و از طرف دیگر خارج نماید و بعدا پریشها را از ته سوزن در آورد
 در آنکال از هر طرف دانه دورشته ابریشم بلیا شد و هر یک از دورشته را از دو
 گرفته و لیمی از دانه بواسیر محکم بسته بطوریکه تمام دانه بواسیر از میان آید
 باشد تا آنکه برود ایام دانه مذکور منقطع گردد و هرگاه دانه منقرض شود بطریق جراحی
 مذکوره عمل نمایند و هرگاه سیلان دم شدید ببرد در صورت عدم اذیت بحالت خود
 باز گذارند و اگر چنانچه از شدت سیلان بیم فشی و هلاکت مرعی باشد جسم دم بجا
 وابسته قلیعات مثل آنکه تقصیر را بزاج آلوده کرده تحمل نمایند و

هرگاه کفایت نماید فضای مستقیم را با غنیمت که محتسب نموده

تا در جسم دم کند و اگر چنانچه از این فایده

حاصل نشود علاجی نیست مگر

آنکه با این فایده

نمایند

تا در سیلان دم بگذرد شود

فدتمر فلسطی ۱۲۸

فصل

با وجودی که در این کتاب جناب نمودیم از لغات اجنبی ولی در بعضی جا که لابد بودیم آن را
نیز خواندیم لکن بجهت آسانی از لغات غیر مشهور را بترتیب حروف حسی بیان نمودیم که
با آنها بدون معطلی رجوع خواهند گشتند

ایولیس گوشت زخمی است که از نه میرود ای کواکوا آنها در وی قوی است
از تر کو که در وی در وی بهوشی است که افد میشود از نظیر عرق دواته با جوهر کو که در
اجیمار لیس خون برده زیر پله اکسیر زیادتی است غیر طبیعی که در جرم عظام مانند در لیس
اکسیر از نیکو لاسیون قطع عضو از حاصل الکتر سبب قوه جرم الکسیر است
امپونا سبون قطع عضو از وسط عظم امپیر استخوانی که از وی است که بدن
بقی نام منحنی شود امپینیم نفوذ نمودن هوا بر جسد امونیاک جوهر زو شاد
انجیل از لیس هم پوئیس سر هر مفاسل با مفک خشک شدن آن پات در
خیمیر مرکب از دو ای کال کرفی موزیس لعقب رفق غلفه است از پشت خشفه
جس شدن در آنجا پرو لیس آمدن جیم از اصل دندان پینه هم حکیم مشهور فرانس
پلات کوی چینی که با جرم اعاده شده باشد از برای فشار روی شریان شیان
کازیت میدان هم جراحی است مشهور که آب سرد خون را و اخراج نموده بسم
موسوم شد شریان یا ناسیون بر پشت قطع از جیمه بواسطه اوده مدد از لیس
شیر موزیس قفل شده در آن در ابتدای کاز نو و کاز میثی است در لوله قوی بجهت بزل
دغیره نقینک لفظی است و عبارت از کون کون هم پوئیس است تمیونات
پانین پنه یا کن است در جوی بجهت سه سیلان نور قوی کلس فی کون است
جیم مونات هم معلوم معروف تشریح در باطنی که در خانه میباشند موسوم بسم اوست
خلر هو ای است باطن مخصوص که مافذ میشود از تک طعام معسل و جوهر کو که در
خلر اود بونت بخار تک طعام مرکب باریت که فاک نقیل نیز نامند در کیفیت فریب
با یک است خلر اود شوق ایک است مرکب با هو ای تک طعام خلر اود در اوست
بخار تک طعام است مرکب با بلا و نظرون طست و محلی است قوی در کیفیت و قوه فریب است

در بعضی نسخ
میکند

فلان

خلر فرم جوهر قوی است بجهت بهوشی در پلین دن هم حکمی است معروف در فرانس
دکترین نشانه شوی است و سیکسون اده نمودن در وسط عظم محاذی
دجینیس فی عظام است بواسطه نرم شدن جرم ایشان ساسا فرانس بنای
که قوه او قوی بقوه طبیعی میباشد سیر پلینا در با بنای در قوه قوی بنگ و کاورت
سیکور بونت در آوردن خون مرده است بالذات اندر جسد بخصوص در ملاحظان من
شود و در کیلان عمویت دارد سیکو لیس استخوان صمد بقدم است سولفات در
عمی است از محلول وی در جوهر کو که در شوق بارت هم جراح مشهور فرانس است
طور رنگ چینی است بجهت فشار روی شریان از جهت سد دم فسفوز یعنی نشن الکتر
عمریت ما خود از استخوان و جیمی است قوی و جزء کبریت فرکی است فلا فی هم
تشریح ایالیانی موزیس منسق غلفه که لعقب زود کن پلینا سبون صونی
که از سائیدن روشی صلب یکدیگر بهر سه مخصوص در عظم کسور کسیر ریم شدن عظم
کلس عظم تازه است که در جرم عظم کسور بواسطه او یکدیگر پیوسته شود کلس
جیوه است با جوهر تک کند بلالام لحم زانده است که قریب بالات تناسل میرود از اثر
کوفت کونته بر جراحی صمغی است بندی و بجهت آرمسته نمودن استخوان آلات مختلفه بسیار
تیک لکنک لته است که در جهت طول تده شده باشد نیک زولیس ریم شدن
عظم دبر مد رسیدن موت او است و ادریس فی قدمت بجانب انسی و لکوس
فی قدمت سمت وحشی بید جوهری است ما خود از فاکتر نباتات بحسب
بدر در پتاس قیاب مرکب باید بدر در در فرآین مرکب باید بدر در در
جیوه مرتب باید است و این بر دو نوع بود یا اصفر و یا احمر و سمیت احمر قریب است
در راهشکنه است

BLANK PAGE

فهرست رساله کمال

۳۳	فصل هشتم در احوال طبقات عین کمال	مقدمه
۳۲	فصل نهم در احوال آلات دهم	باب اول در شرح عین
۳۸	باب دهم در قرواحات قرینه	باب دوم در طریق امتحان عین
۳۹	فصل دهم در تفسیر سبب و کمال عین	باب سیم در جراحات عین
۴۳	نزول آب مرواریدی	باب چهارم در اشیا خارجی و توقفه عین
۵۰	باب یازدهم در التصاقات عین	باب پنجم در احوال عین
۵۴	باب بیستم در تفسیر فایق آلات عین	فصل اول در احوال عین عو
۵۶	باب بیست و یکم در انفعال اشیا تازه عین	فصل دوم در احوال حسیین
۵۷	باب بیست و دوم در احوال عصبانی	فصل سیم در احوال حسیه
	نزول آب سیاه	فصل چهارم در احوال قسریه
	تفسیر حسیه	فصل پنجم در احوال عنبیه
		فصل ششم در احوال مشتمه

در احوال عین کمال

رساله فی الکامله ضیاع العیون

بسم الله الرحمن الرحيم
 بحمد رب العالمین صلوة و سلام علی خیر خلقه محمد و آل الطاهرین این رساله است
 و مثل است بر مقدمه و دوازده باب اما مقدمه چون قوه باصره از زینبانی
 از جمیع حواس حس لازم واجب و غیرت است مازاد الله الطیبین علی
 خدی مانند خیره منقلبه و حسی و غیره برای او تعیین نمود تا از ورود
 انقاص غوطه باشد ولی با وجود این عین متعدد بهم میرسد اعم از آنکه سبب
 این عین خارجی و موصی باشد مانند ورود ضربه و تعلق در رسیدن عیار و
 موفقیه دیگر بر بصیرت که داخلی و خارجی بود مانند آفرین و خازر و امثال
 آنها و مخصوص امراض عین در بعضی بلاد زیاد و گاهی واقعه شود مانند آنچه در
 مصر و شام می باشد و بجهت آنکه امراض عین در بلاد ایران بان زیادتی نیست که
 در غنیه که عمودیت نام دارد و با وجودیکه امراض چشم در ایران کم است ولیکن
 اعمی زیاد می باشد و جهت این اکثر از جدری و ما از استعمال ادویه و
 شایف و غیره است قبل از وقت و جهت دیگر است نفوس مردم که در میان
 عوام شهرت نام دارد که نباید موی زیاد در کند و باین سبب که شعر زانده منقلبه
 چشم میزند و انومی را نمی کنند چشم بواسطه سبب ضایع شود و سبب دیگر
 آنست که اگر چه جزا از اد عمل به عیون چشم و هم زیاد است ولی در برین
 عروق و عضون مخصوصی وجود و نقصان کلی ازین دیده میشود و ما انواسطه
 اکثری در ظاهر چشم که عمل نمایند عروق و عضون ممتد را زیاد بریده و جهت شدت

در اوج

درم و نقصان حرکت و عمل بصیرت کوری میسر شده دیگر کوری است که اکثری حرکت چشم
 سبب حرارت و بجهت دم و نیستن کاهی نهایت تیرید نماید مخصوص در برین
 خازر در این صورت از کثرت تیرید نزال در چشم میسرند و صورت کوری که در وقت
 ذکر نمودیم که برای آنکه سبب تیرید این عمل لطیف عیون مذکور شده و از روی
 بصیرت عمل کرده و در تک آنها نشود بجهت آنکه در مدت چند سال که در طهران
 معالجه امراض چشم نمودم با او و در سلسله و جزئی اعمال صغیر و امراض میزد
 بصیرت فرغ کرده و آنچه را که قبل از این معالجه حکم بملاج و صحت این بوده
 بودیم علاج مذکور و آنچه که حکم بر خلاف کرده بودیم علاج ناپذیر گشت و چون
 در این رساله طریقه تمامی عمل میزور را می زیاد و نقصان بیان کرده ایم
 امید داریم که منفعت زیاد بخشد
 باب اول در تشریح عین و عمل بصیرت و فصل است فصل اول در
 آلات عین بصیرت و حافظ منقلبه و تشریح بیان است بیان این در تشریح منقلبه
 و او عبارت از خیره است مخروطی مربع القاعده که نقطه ان بخلق و قاعده آن در پیشانی
 در جانب علای تک بر سون واقع شده و حاصل گشته است از اتصال عظام جمجمه
 اعلی باینکه حاصل شد است سطح قوایی از جانب قدام بواسطه سطح عظمی عظم
 بجهت و از خلف بواسطه جناح اصغر عظم قدامی و سطح عظامی او از قدام بواسطه سطح
 قوایی عظم فک اعلی و عظم و جهه و از خلف بواسطه عظم خنک و جناح اکبر عظم
 قدامی و سطح انسی عمل منقلبه ساخته شده است توسط عظم مصفات و عظم
 و سطح وحشی ان از قدام بواسطه عظم خنک و از خلف توسط عظم خنک و جناح اکبر عظم قدامی
 و چون عظام مذکور در کتاب تشریح منقلبه بیان شده اند پس این نمودیم
 در ضمنه مذکور جنبه منقلبه و در جهت عیون عیون عیون و در جهت عیون
 منقلبه ساخته شده است که هر قدر آنها بحال لازم و واجب است از آنکه در جانب خنک
 عمل منقلبه از فوق و تحت و هر جهت عیون عیون عیون و در سطح عظامی که در جهت

که چشم او در نزد و پنج چشم از حساب و نامی از اینجا مجز و از تقیه فو قانی ملک
 خارج و عظامی است برنگ اعلی نماید و در طرف محل متعلق از جانب فوق در جناح صغیر
 عظم و تندی تقیه مذکور است تحت عصب باصبره و در تحت تقیه مذکور از انقباض لسان
 عظم و تندی شکافی بود سینه که با حساب حرکت که حساسه متعلقه بعضی از عروق دم از اجزای
 نایبند و جسم شکافی دیگر در سطح تخافی این از جانب وحشی نباشد است تحت عصب
 در بری در طرف تقیه عصب باصبره زود و فزونی شد بسیار برای از انقباض
 متعلقه و در تحت وحشی محل متعلقه تقیه است مکن تند و در وقت باید دانست که چشم را
 از غشای رقیق موسوم بصریح که تقیه عظام بواسطه او است پوشیده شده و تحت تقیه
 متعلقه و سهولت حرکت این جسمی بالی که حال اندک و سستی است بر روی غشای صغیر
 کشیده شده تا آنکه از حرکت متعلقه اصطکاک دست نهد برسان بانی که شرح متعلقه
 مگر که متعلقه اول از انقباض متعلقه تقیه عظم اعلی است که از تقیه باصبره زود و
 و از فوق متعلقه مجز و در تقیه عظم اعلی سستی تا از انقباض این جنس در وضع چشم
 گرفته شود که عظم است مذکور که در دور خارج محل متعلقه واقع و از انقباض او
 چشم سست و متغیر گردد و سیم از عظام است که متعلقه خارج متعلقه است که هر که از
 تقیه باصبره است مذکور و از اجزای جانب بواسطه وزی بقیه چشم در نزد
 تقیه عظمی و تقیه مذکور از انقباض هر یک از آنها متعلقه اول برانست که در عظم
 عظم است صورت اعلی که جسم از تقیه باصبره زود و در باق اکبر تقیه
 است مذکور و بواسطه در فانی منضم مستقیم و فانی و منضم مستقیم است متعلقه
 بقیه چشم منضم شود تا از انقباض متعلقه اول فوق و جانب استی که در
 کرده و این منضم موسوم بعقله مورب اعلی چشم است که بطور و راب واقع است
 عظم است که از وسط سطح وحشی متعلقه مذکور و در باق صغیر حرکت زود
 کشیده و این منضم مستقیم تخافی و منضم مستقیم وحشی بواسطه او در بقیه چشم
 منضمی که در انقباض او متعلقه است منضم و شکلی در برن متعلقه مذکور و منضم

نسیج

این منضم موسوم بعقله مورب اعلی چشم است
 بیان سیم در شرح واجب و عظمی اما واجب عبارت از برآمدگی و متحدی است
 که در عظم حده فوق محل متعلقه برای سایر عظمین بر چشم و هم محافظه نمودن او را
 از اثر خفایات بهم رسانیده و در او اعضایی است قوسی شکل برای متحرک نمودن
 آن و تحت شکل عمل واجب بر روی او شهری زبانه و دیده که از خفایات وضع
 در و در انبساط چشم نماید در اصل هر موسمی غده صغری واقع است اما
 این موسمی در فوق و تحت متعلقه واقع و در کسبند از دو طبقه که سطح ظاهر آنها
 از جلد می و سست و باطنشان از غشای متعلقه شده است و در موضع
 اتصال جلد با متعلقه غضروفی مثلث و الای شکل واقع است که در عظمه تقیه
 جنس اعلی بدان متصل گشته و هم در کنار عظمین مرکز آن روئیده تا از اتصالشان
 بیکدیگر مانع آیند و در دو بخار از این چشم و در جبهه هر مرکز کافی غده که بفرم قوسی
 از آن بالا بد واقع است برای مرطوب نگه داشتن چشم و در این مرکز آن دو
 در باق اکبر در مواضع اتصال جلد با متعلقه غده کثیری مجتمع گشته و بفرم زبانه
 از آنها شرح کرده
 بیان حقایق در شرح آفات و مبدء آنکه در تقیه سمت وحشی محل متعلقه که قبیل
 مذکور شد غده می باو آنها می کشد واقع است که در دو دم شریانی رساننده جلد
 متعلقه آن در عظمه اول و مجرای صغیر از باق صغیر چشم رکنه و متعلقه راست و شش
 مجرای عظمه اول و متعلقه که ابتدای دو مجرای موزند و در باق اکبر می در جنس اعلی و در کنار
 در جنس اعلی واقع است یکباره که در تقیه سمت باق اکبر شکل است منقبض شده و از اینجا
 مجرای عظمی که شباهت عظم انت واقع است جاری و باین سیم منقبض رسیده مورث
 از یک آن و جلای چشم کرده و از این بیان مستفاد شود که اگر غده در این مجرای
 شود نمی شونت و سست بسم رساننده در باق اکبر بصورت جاری گردد و باید
 دانست که این مجرای حرکت زود و طبقه باشد بقیه خارج لینی و عظمی بقیه چشم غشای
 عظمی و این غشای عظمی از باق صغیر است انوده خانه چشم را نیز پوشیده است و این

موضع مویز است فخر شده و در اصطلاح مکان منقسم به بخش کشته اول نموده
 جن که سطح داخل چنین را پوشیده و در این مکان بواسطه اکثر عروق دم در او دردی
 حرمت هم رساند و در مویز مویز حقیقه چشم که از جن بخاورد نموده و سطح مقدم مقلد
 پوشیده چون در این موضع عروق دم در او غلیظ بود لکن با این نموده است
 فخر فرشته که از مویز کشته و فرشته را حلقه نموده و در این موضع غشا مذکور از لونه
 شفاف هم رساند تا آنکه حاجت او را کرده
 فصل دوم از باب اول در شرح مقلد مذکور که مقلد کباب است از مویز غشا
 عدسی شکل که مویز مویز بر طوبت جلیده شده و در این کشته است مانند مویز عدسی
 و در طوبت اما غشیه مقلد اول غشای لنبی و کردی شکل با تمامیت و صلابت
 مویز مقلد که مقلد است بر جمع آلات مقلد و در خلف او نقیه است مقلد مویز
 و هم این غشا را از جانب تمام مقلد از او بسان شده که در مویز غشای کشته
 کشته و شفاف حاصل باشد تا آنکه اشعه اجسام از او بگذرد نموده و این موضع از
 غشا مویز مویز است بقریه
 اما سطح ظاهر این غشا که مقلد است از تمام بواسطه غشا مویز پوشیده شده و سطح
 باطنش که مقلد است مجازی بر طوبت یعنی غشا دوم مقلد است
 در این غشیه مقلد که مویز از او اشعه و مقلد مقلد و غشیه نامند غشایست که از خلف
 و اصح عروق دم با اعصاب بواسطه هم موجود کشته و در لونه ای بودی نموده
 تا اشعه از آن طرف خود جذب و باغ بطولش کشد که در مویز و اصطلاح است
 که در مویز در مویز است با کشته و هم در جانب مویز غشا که کردی و مویز مویز
 بقیه است مقلد مویز مویز و در تمام که مجازی بقریه است با تمامیت
 و مویز مقلد شده و در مقلد مقلد مقلد که بقیه غشیه نامند مقلد که در عبارت
 از او است و قرب مویز مویز که مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 با مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد

مقلد شکله او عبارت از غشای است که حاصل کشته از مویز مقلد مقلد مقلد
 در سمت مقلد مقلد که چون مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 بالونی باض مقلد مقلد که در مویز غشای مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 مویز مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 اما عدس مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 طبقه غشیه واقع است در فضای مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 و مویز مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 فرشته بسته با این مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 برده غشیه باشد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 دوم مقلد مویز مویز مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 بقشر زجاجی مویز مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 جره نموده تا اگر ضربیه با او وارد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 فصل سیم از باب اول در مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 و در مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 بود ولی چون آب اجسام زجاجی وارد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 از او آب زکون مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 اشعه که از او نموده کشته در خلف آن طبقه مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 که اگر در این طبقه مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 بقیه مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 اقرب برده باشد و نیز چون اشعه مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد
 مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد مقلد

اجسام

۷
فصل ششم در وقت شب که نور را در باغ که در کنگر است رسیده شبی مذکور می کرد
بسیار علی البصارت که در بدن اشعه بی اثری بخشد شبکیه در فعل نمودن عشا که
ادراغ و در کنگر نمودن و باغ شبی مری را و اگر مشکری که با وجودی که شبی
مزی مشکری در جسم تراجمی نمود در جمع اشعه صورت آن بکس منقش کرد
و نیز چون چشم جوانی را در مقابل شئی نگاه داشته و از خلف آن ملاحظه کرد آن شبی
که در بکس اشعه شبکیه نقش بسته است چگونه شود که انسان این اشیا را بکس
جواب گویم که در حقیقت آن در وقت معلوم شده اما از آنجا که در کنگر در باغ است
با در باغ عادت است که حقیقت بکس مری نمی شود ولی بواسطه حساسیت چشم و دیگر
برای شبکیه نماید بواسطه جمیع البصارت بعد از مدتی در مجموع نورین و
انسان جسم شبکیه در وقت بصری که در وقت شبکیه با وجود چشم شبکیه در وقت
این است که در وقت شبکیه در وقت شبکیه در وقت شبکیه در وقت شبکیه
در وقت شبکیه در وقت شبکیه در وقت شبکیه در وقت شبکیه در وقت شبکیه
در وقت شبکیه در وقت شبکیه در وقت شبکیه در وقت شبکیه در وقت شبکیه

سین

۸
کنانها اثر کنگر دو وضع آنجا که بجای شبکیه است با آنکه از حالت شبکی
منحرف شده و غده تحت اثر کنگر که بجای شبکیه اند با خارج از حالت شبکیه است
و غیره اما آنچه برای آنجا نمودن او از این جهت فرودین را بجانب اسفل
گشود و جانب اعلی او را منقلب نمودن ضمن اعلی ملاحظه نمایند و برای منقلب نمودن
چون اعلی باید از اثر کنگر که در شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه
بر روی او منقلب سازند و در وقت ملاحظه شود شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه
عروق که در در جسم در ظاهر است با در تحت ملاحظه و در وقت شبکیه شبکیه شبکیه
با آنکه ملاحظه نمایند و با اینسان مشاهده شود که کواغشا در قسمی بر او ملاحظه نمودند
و ملاحظه کرد و در وقت شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه
در جسم باید ملاحظه شود که شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه
باید ملاحظه نمودند و در وقت شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه
اوست تراب و شاقص و شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه
در باقی اگر است بجای شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه
در جسم می شود و در وقت شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه
ملاحظه ملاحظه شود از مقدار شکل و وضع و سو حرکت و قوام و در آنجا اول ملاحظه شود
قرینه از زری و تختب و سطح و حلال و شفاف و در ملاحظه شود در وقت شبکیه شبکیه
که در حالت او بجای خود است با آنکه از تختب شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه
یعنی که در وقت شفاف شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه
و این ملاحظه شود معلوم شود چون نور از نظر چشم ناید چشم ملاحظه شود
قرینه از تختب و سطح و لون و نسبت آن او و تغییر لون او معلوم شود چون
مفید با چشم سالم دیگر نماید و ملاحظه کرد که حرکت شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه
سالم در ملاحظه چشم مریض از شفاف و شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه
او شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه شبکیه

چهارم متجان نوده شود و حد از بزرگی و شکل و وضع و لون با نیکه مقصد او
طبیعی است اما شاع و تقصیر دارد و با دور و با نسی شکل یا صاحب زاویه و با
تسطیح شکل و با کشیده یا منقش یا این شکری و با مسدود باشد و وضع در هر
دو طرف چشم است با آنکه خارج از هر که در هر طبع است و لون طبیعی و است
با آنکه در هم و ملط لون دیگر است و این تغییر لون در خود حد فیه است با آنکه از
ایجاد آن چون بگذرد همیشه است که در حد دیده شود و از حد فیه لاطحه کرد و جلده
و شسته و گاه ز طوت رجایی از تغییر آنکه در آنجا میسر شود چون که در وقت تغییر لون
و غیره اما در جلده باید لاطحه شود مقصد از سطح و لون و عروق که در او در نماید
و امتحان چشم را گاه در روشنائی زیاد و گاه در سایه باید نمود و از آنجا که
از گاه است قوی و به نیت تشخیص مرض چشم را بتواند گشود تا بیکه زود در چشم
کشاید و با نسیر نموده و در هر یکا نیکه که است ضرورت باید با مرض خود
چشم را کشاید و با آنکه سولنی در کثرت چشم بهر سه چشم کرده امتحان و لاطحه
ناید و هم لازم است که در وقت امتحان چشم مرض را در او طایفه روشنائی
و نیکیت و اصل شود زود تا آنکه از کثرت تغییر روشنائی چشم بهر سه چشم
بردن چشم بر اطله اعراض نیکه از لعل باید مسوع شود و از آنجا که است چنان
حرارت یا برودت و خشکی و حرکت ملی و سرد شدن او و وضع که نوزاد و با
بیشتر از با نسیر با نایف است و در وقت وقت یافته و کی استند او زود
و عمل این طبیعی است با نسیر طبیعی و در کی چشم است با نسیر این
کمال از نشان دادن است با نسیر از دور و زود یک نسیر و یکس و این و نیز
درین که که زنده و با نسیر است بطور آنکه و است با نسیر و نسیر و نسیر
از یک خود لون مانند و نسیر و نسیر لاطحه ناید اما لاطحه است که از جمع مزاج
در امتحان چشم نموده شود از آنجا که است لاطحه نسیر و کب و شکل و مزاج
و نحوه و محل توقف و امر اسی که قبل و همیشه است و عمل و الدین که بارش

در افعال

در افعال بروز نماید و بواسطه این قسم از امتحان چشم معلوم شود که در وی
استعمال باید نمود یا نه از اجی زود که اکثر امراض عن شیبه با علامت برین
باب سیم در درجات و اورد بر چشم و در او خود فصل است فصل اول
در درجات و اورد بر آلات معین بصیرت که حاجت و چنین بواسطه آلات شده
با نسیر عرضا با لاطحه تفرق و تقسالی بهر سانه که بحسب آن شمع قطه که گاه سوان
نمود و محتاج بر نسیر کردن شود در نسیر نمودن باید خوب لاطحه نماید که
او حاجت و نسیر در موضع مجروح نماید و آنجا که قطعه بطنی از جلده چنین مالند لاطحه
این ساطحه شود و لاطحه نسیر بجای حاصل حاصل کرد و در مزاج نسیر
که در صورت و اطله تحقیقات درجات از نسیر از حی الامکان و نسیر باید
بسیار از اطله این که در گاه باشد که از نسیر است موهی عن نسیر
کرد که از نسیر او طایفه با نسیر ای می وضع بود در این حالت باید که ابتدا وقت تمام
در خارج موهی نسیر حوالی از موضع مذکور نسیر از خروج آن مخلول شود
با نسیر و در درجات لاطحه نماید و از نسیر نسیر و نسیر و نسیر و نسیر و نسیر
نسیر طبیبانجه و غیره نسیر است در هر طرف چشم که نسیر و در نسیر نسیر
که در نسیر نسیر کرده و این از طلالی لاطحه نسیر نسیر نسیر و غیره نسیر
رفع شود و نایف است طلالی نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر
و نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر
این مظهر اضمحاط نموده است و هم از نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر
در هم است با نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر
نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر
و غرض شود از نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر
در احوال نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر
و در درجات و تبدیل رطوبت بریم و نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر نسیر

که فریب داده بر چشم و باورم او بود و طبع مجاورت صورت نورم غشیه دانگی
 یا خودم کشنده و فراموشی عارض کرده و در علاج آن قسم از جراحت
 وضع خلق و قصد خوردن کلل و سبب آرد و سبب بر مردات بکار داشته
 است راحت بر مریض و قوای تعالی او داده اند از دفعه نو شانه و نجسا
 که رطوبت تبدیل درم کرده زردی منجمد سازد تا آنکه بخشنگد که در آنجا
 دارد و بر رطوبت خون غشیه فی دیگر مرتبت نموده باشد که در کل طبع و اصل الایمان
 و از علامات است شتر خنده طبع درم فایده اند که تحت آن و تحت آنجا بود
 مطلقا که با دوا مخلول شکر است که در صورت دوا خود آب سرد و در صورت
 ترنوده منسحل بر مریض چشم اندازد در فصل دوم در جراحت و خوردن و خوردن
 و سوزش و در وسط الطاف و نظافت آلات منسحل لازم است که در آنجا باشد
 جراحت غلیم منسحل بدون درم زنجیر چسباید در عمل منسحل در آن را که
 آب فراخ نصف فرساید بر درم و در فاصله روز جراحت با لکه و ششام
 و با انگلیس که از آن جراحتی صورت خلق غلیم شده خصوصاً در مریض در جراحت
 بود جراحت منسحل صورت صورت شش و کل غلیم کرده و آنجا جراحت فریب
 چون جراحت در خوردن فریب و شکر آرد و بعد از آنکه زردی ششام با بدوی
 چون تحت آن کشنده و از دوا فاضل خود منسحل عمل دیگر کرده و علامت
 درم فریب و شامخ آن طرف شده صورت خلقی غلیم کرده و آنجا جراحت
 در هر دو طبع فریب بود رطوبت مریضی غلیم و غشیه منسحل نموده صورت
 حاصل آمد اما علاج با چشم را از آن صورت محاطه نموده و ادویه
 واقع درم و غیره بکار و از بدوی چون در آنجا که غشیه بال بقیس نمودن
 و در چشم از بدوی شد بدقت اندازد تا در حد تقصیر منسحل رساند منع این
 که در چون منسحل در مریض شدن ملاحظه نماید طبع رات آنچه با شماره ملاذ
 با بزرگ شش و در چشم بالنده ملاحظه شده و غشیه منسحل نموده ریح خلق

ان که در کبریا منسحل طبع غلیم در غشیه منسحل یک کدم منسحل نمود و در غشیه
 یک طبع از آن و چشم او بجا نماند از دو عصاره که گفت از آنکه حد و در دست
 با غشیه راجع نماید با جراحت صلبه خلقی غلیم دارد و اگر راجعی تفرق نماید
 ان قوی غلیم باید چنین است که شش و شکر و شکره را نیز مجروح نموده صورت
 آب سرد و سبب آرد و شش و شکره را نیز مجروح در فریب که در آنجا جراحت غشیه در اصل
 درم است و هم از خوردن و خوردن حد بسیار خطرناک است و از شامخ او بسیار
 و در مریض در وقت منسحل چشم با شکر و کافور و شکره منسحل کلایون کلایون
 و آویخته شود باشد که در مریض و حد غیر طبیعی هر چند در علاج در صورت شامخ
 مذکور بسیار خواهد شد با جراحت شکره که در صورت زول آب سرد کرده و منسحل
 علاج و علامت در او را مریض برده که در آنجا که شکره را جراحت صلبه در وقت
 این است باید درون و وسط از غلیم نوزن و غیره چشم و مجروح ریح
 غشیه را در بدو با از غشیه و در بدو با از طرف چشم و حرکت نمودن جلده از دست
 خود و از شامخ او است که در وقت جلده بر زول آب سرد و باید باشد که جلده
 از حرکت و دست منسحل در آنجا که شکره و شکره در وقت منسحل چشم افه و علاج
 در هر دو در وقت جلده بسیار خواهد شد با جراحت شکره که در شکره شکره شکره
 زول آب سرد است و زیاد ملاحظه شده که چون منسحل منسحل منسحل
 و از آنکه در آن چشم منسحل که در چشم دیگر منسحل منسحل با آنکه زول
 آب سرد نموده و عملی اما علاج در مریض جراحت چشم با آنکه در شکره جراحت
 چشم با در مریض را جراحت نموده و در شکره و شکره منسحل منسحل منسحل
 که بعد از آن شکره را جراحت چشم با در شکره منسحل منسحل منسحل
 به با کدو در مریض و وضع خلق برین کوشش منسحل منسحل منسحل و صورت در
 و اصل منسحل منسحل منسحل منسحل منسحل در مریض منسحل منسحل منسحل منسحل
 غالب جراحت چشم را منسحل است فایده وضع از منسحل از چشم منسحل منسحل

ن

اول منتهای عروق از دم دوم کث نمودن دم در عروق سیم مشروط به بخار
 عروق چهارم شایع حاصل از آن اما سبب اورام چشم از چند وجه است اول
 بواسطه استعداده شخصی دوم استعداده اخراجی سیم همچنان دم در چشم چهارم است
 با وی است مانند ضربیه وارده در سیدن صورتند و شطاح و دخان و شکر زاید
 و انقلاب جنین و قفسه هوا و عینک دیدن و کربن زاید سبب بخار مایه های
 طریق بصری و در انچه کشتن مرض است اما علامات در اورام عین حرارت بصر
 و تشنج آن با اشغال عمل باصره و حرمت لخته که گاه سبب کلی رنگ و گاه سبب
 اعظم از آنکه حرمت غلیظه در جمیع اجزای لخته واقع گردد و علامت عروق تحت آن
 و علامت دیگر وجه است که گاه ناصحن و گاه ناقب و گاه ضربانی و با سوزش
 و خارش بود و از علامات مخصوصه که است نمودن و سیلان و موع و باشد
 که در شدت دم در اشخاص زکی احسن حتی نیز عارض گردد اما اشخاصی اورام
 با بی تعلل است و با غلیظت و مصلاب آلت و کله منتهی بریم شده و سوزش کرد
 و سبب که در دم در فریب بود بسیار با ل است کثلی نمودن و منتهای شایع آن
 و اورام چشم منقسم گردد و اولاً بواسطه آلت معلول چون دم فریب و لخته و غیره نماید
 بواسطه تراخ علیل که در دم دموی است یا لثمی یا صفر لثمی یا سوداوی نماید از
 ترکیب و تجزیه مرض را با بواسطه حد و ترمین مرض خامش بواسطه سبب که موصوفی است
 یا از اجزی اما علاج باید از این سبب نمود زیرا که اکثر امراض عین سبب از این
 سبب بدون استعمال در او خود بخوابد و چون از لاله سبب نمودن مرض در عمل
 تا رنگ نشاند تا زمانه منتهای می نگردد و هم بنا بر آنکه بالمره منع صورت از چشم
 که زکی بخش کشنده بعد از بواسطه رسیدن اندک منوی با و علیل شود و او در سکن
 دم چون وضع علق و گاه قصد و تکرار و او در مخطه مانند صبح لایمی و چون
 فرغون و در من سیمون و خوش و دوح و سلابرفی برای انصاف ماده از دوح
 بکار و زنده بود اگر علق و مسخرات ماده را نباید هرگز در چشم اندازند بل غالب بهتر

نمونه بود یا اگر رقیق و سبک
 باشد در طرح

و بهتر است که در عقب کوشش اندازند و اجامت درشت کردن نمایند و برای این
 عمل دیگر اشخاصی سبب شمع زرد و بیخ و فرغون و یا آنکه خوش در حال استعمال
 و هم خوب است که خوش و دوح و شمع را بجمعه جذب یا در باز و بکار و زنده و در
 عین مخصوصه در مرض حاره بواسطه سبب که در دوح با معارض بسیار مفید است
 و دوح و سایر اجزای مذکوره را نباید که در شقیقه و فریب چشم استعمال نمود بل مانند
 آنکه در علق ذکر شد و در تر از چشم بکار و زنده و در اکثر امراض عین دوحی موصوفی نیز
 لازم گردد و موقوف دوام و سایر مرض و اختلاف کرد و بدین معنی که موافق مرض
 دوح اختلاف باید و در موصوفی استعمال نماید لعبات و غلظت و قابضات
 و منقبضات و محلات و اکالات و انقباضات و باره و این ادویه را با لخته محلول و در نزد
 مانند عین و با چون صنوف و اختلاف از مرضی در عمل خود مذکور خواهد شد
 فصل دوم در اورام عین بدانکه در عین بر دو نوع است یکی آنکه در دم در خود
 و دیگر آنکه در غده و آنچه در تحت مرکز آن اورام خود عین را نیز قسام است اول
 التهاب عین بواسطه حرمت که اکثر سبب آن بود با حصر صورت و از علامات آن
 حرمت غیر محدود و تشنج عین و جبری بود آن و سیلان و موع و تده
 و تکرار حرمت لخته و باشد که طاول چند طرف عین بر دو نماید و این در دم با خود
 مرض صلی باشد چون سبب لثمی یا زنده زبور غیره و با حرمت صورت بود و با
 عرضی است چون علقی در تحت جلد ریم شود و با در غده متفکله مرض عارض گردد
 اما اشخاصی مرض با تحلیل و از لاله بشیر است چون فلس می باشد آنکه در حصره و یا با
 آبی و نادر است که منقسم شده و با غاقره بگیرد اما علاج مسهل بر نفسی نوشانه
 و گاد می از با غاقره با بونه و غیره نمایند و هم استعمال شود محلول شکر سرب
 با محلول سنگ جنم و با کلین که عبادت از محلول نشاند با روتی در اثر است
 و آنجا که منتهی با کس آبی کرد ککادات عطره و زنده این از دهن بیاب سجانی
 نمایند و هم نافع است که چند شرط در جلد منورم نمایند تا دفع رطوبت مجتمعه گردد

پودی

نوشانه در موضع اوقاف از محلول بورق طول نمایند و برای آنکه بعد از رفع حرارت
 طبعی در جنین باقی نماند و در عین علاج باقی قسمی شود که جنین بجای طبعی خود باقی نماند
 قسم چهارم از ادرام جنین مرد و جنین بیرون ساکنی است در او چون این علت اکثر اطفال
 نمودن جنین است هرگاه قدری از جنین ناقص شود بواسطه اثر غبارت در چشم طبعی نمودن
 و بصر ضایع ماندند لازم است که قبل از خراب شدن جنین بواسطه ترشی شود و با این
 چوهره سرخ زعفران مالک نموده این از خرابی بصیرت که در چشم لازم است که در جنین
 استعمال ادویه مذکور به مقتضات باشند تا چیزی داخل نشود چشم را و اطهر اش
 که سال است نوزادند
 اما در ادرام جنین مرد و کوزه است قسمی شیره که در دم در یک باد و فده بود
 نوعی عرب جو تورم چشم فده جنین بهر سه اما شیره عبارت از تورم یک باد
 فده و فده ای از فده در جنین است اما علامات تباه در کی از نشانه جنین
 حکم و حرمتی تقبیح و غیره و در با آنکه نوع و وجه عارض شده تباه در حرمت
 کشته و در ملی صلب بوجود آید اما انشای مرض بدست تحلیل و اکثر انچه است
 اما علاج باید از فده طهره با انفعل از قبل مطبوخ بزرگ بشیر کاه و غیره
 بکار و از زرد تورم منفرجه در دم دفع و جراحت انبام ببرد و لازم است که تا
 سله در دم خارج نگشته است ترک استعمال تمام نماید زیرا که چون سله
 دفع نگشته جراحت انبام ببرد و زرد می گردد و انچه کاه در دم باشد که ضعیف
 در جراحت ببرد شود و سله در دم صلب و صورت علامت دمی که در دم او باره
 نامند در این صورت باید که با حالت موضع جلد موضع را منقش نمود و ششی بکند
 صلب شده خارج سازند اما جرح چشم عبارت است از تورم چشم
 بحرانی تحت مژگان و سقوط موهای آن اما سبب اکثر تباه شود در اکثر
 مربوط و از زرد خان که علی الاطلاق در چشم برسد و اکثر باعث شود
 در طرفین تا چیزی اما علامات تباه حرمت در اطراف جنین بهر سبب

قسم دوم از ادرام جنین در می است که عارض شود بواسطه زرد در شش در این
 باشد که از رسیدن رطوبت زرد در شش چشم بواسطه حدت آن که کمتر متورم
 شود و هم باشد که بزرگ در قرنیه روز نموده صورت تورم آن کرد اما علاج چشم
 با لطیفات کشته تباه این تمام سرخ با عطاری محلول سنگ چشم در فیه زرد
 نمایند و طهره چشم و این در کوزه است که یک خود جوهره سرخ را در دو درم
 روغن تباه سرخ خوب سلاب نموده قدری بر روی بزرگ نموده و بکند که در کلاه
 چاشنیال سنگ چشم نیم گرم حل نموده در جای تا یک کاه داشته
 روزی دو نوبت بناظر چشم کشند و استعمال مسهل و مل و کفایت آن
 نیز نافع بود قسم سوم از ادرام جنین التها بیا دست بواسطه فله نومی حکم تحت
 جلد که سبب بزرگ و سخته با اشتغال داده بود اما علامات دست تباه جنین و تباه
 ان با وجع و حرمتی تقبیح و حرارتی شدید بعد از جنینی رطوبت ترش شد
 بر هم شده منفرجه کرده باشد که طبعه حکم تباه چون سله با بر هم خارج و دفع
 کرد اما انشای مرض چون قبل از تباه رطوبت نرم معالجی لا اله الا الله باشد
 تحلیل برود و الا منفرجه کرد اما علاج در ابتدا با طهره باره از قبل شکر سرخ
 و بار بار استعمال داشته در تحلیل ان کوشند و چون از استعمال انها
 در تحلیل زرد و علامات انچه در او است با فده طهره با انفعل بکار و از
 تا منفرجه کشته و دفع در دم کرده و لازم است تا صلابت در اطراف جراحت
 باقی است ترک انچه جنین ضاه و نمایند و انچه که رخاوت و سستی در موضع
 اوقاف بهر سله طول از آب سکه خود و سر و تعاض و سایر شش عطاری
 نافع و مسهل است و بسیار باشد که در دم شدت با فده حرمت ان بدل بگریزند
 شود چند در اطراف در دم روز نموده و جای ضعیف از این عارض و جراحت تباه با
 مبدل شود در این صورت چون نزع قوی باشد زردی چند در اطراف حرمت
 نشاند و در صورت ضعیف نزع ادویه منویه مانند و در سبب لطیف و کنگه

نسخه

در چشم حرمی منقسم از غده تحت شکرکان زیاد شده و شکرکان هم سببده
 در ضمن غرض شود و سبب در شکرکان ساقط گردد و باشد که از حساب
 منقسم در چشم وحدت او منقسم شود و در غده بعد از زمانی
 طول منفرات در غده سببده و منقسم باشد خشک و خشک گردد و
 نتایج آن منفرات انقلاب جن خواهد حاصل و خواهر خارج و چون هیچ
 اجزای من قدرت در ساقوت نباشد یعنی در جانبی در چشم از طرف دیگر
 بود و اما منقسم در غده سببده و در چشم رفته صورت اندازی
 آن کرد و اما علاج در چشم الطلحه از طبقات و مغزایات نموده و ساقط
 علق درین گوشه نماید و بعد از کسر حدت در غده قطره از محلول دارا
 و با محلول سولفات درنگ در چشم کند و چون منقسم گردد و در غده سبب
 احمر حرمی باشد و آنجا که در غده سببده و در غده سببده در میان
 غده سببده شود قطره از این سببده نافع است صفت آن کمرند و در سببده
 نکند در زرد در غده سببده و در غده قطره قطره سیفون اضافه کرد و در
 سببده در چشم قطره نکند

فصل ششم در درمان غده از آنجا که این غده نسبت بسیار
 عین شکر مور حدت و آفات سببده علق و امر از منقسم نسبت بسیار
 غشبه اکثر خواهد بود و کل التهابات منقسم در غده سببده و در غده سبب
 از جهات خارج مانند ضرب و خطه و غشا و از زردت هو بود و با
 عین منقسم غده سببده چون سببده از منقسم در غده سببده و در غده سبب
 در کل در غده سببده کونه اند اول در غده سببده منقسم در غده سببده
 شود می چون زرد در غده سببده سوزنک چشم که عارض شود از سبب
 ماده سوزنک و هر یک از قیام طمعه با طمعه با منقسم اما در غده سببده منقسم
 نوع است اول آنکه سببده ضرب و خطه دارد و در چشم بود غده سببده

سبب اثر بردت هو باشد اما نوع اول که تیزی در چشم مانند عبارت از
 که عارض شود در غده سببده و خطه دارد و با از تعب کثیر که چشم
 مانند مطاله نمودن زیاد و سببده از آن در شب و اگر سببده زیاد و در وقت
 در چشم و غشک نامناسب زدن و کار کردن در تاریکی و در شبانی زیاد و اما
 چون خفیف بود حدت در غده سببده و در غده سببده سببده با آنکه هیچ وقت
 و صلابت در او سببده و سببده و سببده زیاد شده و شکرکان در سببده
 کثرت لغت سببده و احسن بقای شی خارجی در چشم نماید و آنجا که در غده
 بود غده سببده در غده سببده سببده و غده سببده که در غده سببده
 فرزند سببده کشتی خام و حصار برآمده و چنان نماید که با صلبه مشرف بر غده
 و نیز غده در خارج قین منقسم سببده حساسیتی خارج در چشم با غده سببده
 و سببده در غده سببده و در غده سببده و در غده سببده و در غده سببده
 سببده در غده سببده غده سببده در غده سببده و در غده سببده و در غده سببده
 لغت بود و باشد که حتی غده سببده غده سببده و در غده سببده و در غده سببده
 لغت غده سببده از غده سببده و غده سببده نام گردد و در غده سببده و در غده سببده
 کرده و باشد که در غده سببده غده سببده غده سببده و در غده سببده و در غده سببده
 و غده سببده در غده سببده غده سببده غده سببده و در غده سببده و در غده سببده
 در غده سببده و در غده سببده غده سببده و در غده سببده و در غده سببده
 با در غده سببده و در غده سببده غده سببده و در غده سببده و در غده سببده
 علق درین گوشه سببده از کل و جلب و غده سببده نافع است و در غده سببده
 غده سببده در غده سببده غده سببده با غده سببده غده سببده و در غده سببده و در غده سببده
 و بعد از کسر حدت در غده سببده است قطره از این غده سببده سولفات درنگ نکند
 غده سببده سببده غده سببده غده سببده و در غده سببده و در غده سببده
 کرده روزی دو بار چشم را بشوید و چون حدت در غده سببده بود که

مستحکم باشد و نشود در چشم خود و غیره و فی الحال که در مسهل از تک و تکی و سناکی بود
 و آنجا که چشم را و سستی بهر سبب قطره از محلول از ج سفید یا از محلول سفید روی
 و چون در هر وقت چشم را که نماید موافق آنکه در فصل خود مذکور شود و نشان نماید
 آن نوع ناشی از درم چشم بود و او درمی است که عارض شود در چشم و او را
 علامتین و نشان آن در آب سرد و مخصوص چاییدن با آن اما علامت حمرنی مخطی
 با آنکه شفاخ در چشم هر سبب و انمای صغیری بان هم شفاخ
 که در آنی که در آن صورت چشم نظار نماید در چشم که شده و در آن
 خشک و سرد و جاری در طبیعتی غلیظ است که در آن که خشن را به هم منضم
 نماید و آن سکوته درم نادر است که در جمیع چیزهای قوی عارض شود و اکثر اوقات
 در میان چشم محدود و نامد و علامت دیگر و ج است که در چشم شده
 پذیرد و موسم عمل با صبره منوع است که در صورتیکه غلبه بر روی قرینه شود
 و این درم منقسم شود به تحلیل با ترسخت و علامت ترسختی را در تبدیل چشم است
 بر سرخی با لب به شفاخ قوی و خشن و کثرت لغم و باشد که از طول برض
 قوی شفاخت باشد و شلاب جن عارض کرد و در آب باشد که در آن درم
 چشم و علی عارض شده پس از آن شفاخ از آن شفاخ شفاخت بود
 غلبه و طبله است با بار و استادی سرد و شکر سرد را و او نموده پس از
 کسر حدت و درم قطره از محلول سولفات در تک با سکه چشم و با کات کبود
 بکار و از درامی لغت ساق خشن و اسطه کثرت لغم ترسخت از این با و ام و غیره
 نماید و در صورت ترسختی و استر خاک کات کبود و استکند که در آن است
 در بخار و کافور است بر قوی مالتد و چون با نسیا و فغ کرد این از این است
 امر با درم چای سفید نافع و جرب است صفت نسیا نافع کبر در سبب چشم
 نیم الی یک گندم در دست درم کلاب مل و قطره نماید نسیا دیگر کبر کلاب کبر
 سولفات و تک با شکر سرب یک الی دو گندم عصاره بندای سبج دو گندم

روزی دو مرتبه قطره نماید نسیا دیگر کبر کلاب کبر سولفات و تک با شکر
 سرب یک الی دو گندم عصاره بندای سبج دو گندم روزی دو مرتبه قطره نماید
 نسیا دیگر کبر کلاب کبر کلاب کبر از بخار و زجاج سفید و سوزن که
 است جز کافور کبر است از سه الی چهار گندم قطره سرب این دو از ده قطره در
 دست درم کلاب مل خود قطره کنند و در آنجا که طورات صورت ضرری نشود
 ترک آن نموده استعمال در آن مطلق چون در این از قبه روی و سبب است
 این نماید صفت دهنی نافع کبر در روغن کل سرخ یا سبب سبب و شکر سرب که
 یک گندم در موسم آنچه روزی دو بار بر خشن مالتد اما نوع سبب از او را
 در دست که همراه و در آن کافور نوری چون زرد زرش و اکثر روز کند در اطراف خاوری
 و لغتی زجاج و خسته نیکه غلظی در جنس انما باشد اما علامت در یکی از این عروق
 دم برآمده و غرطی شکل پیدا یافته و در نقطه او که قریب بقرنیه است شکر کاکه
 فرو و کاه منهد بود عارض شده و جمعی با کرامت ضرر و شنج شدید
 خشن و سیلان دموع نزدیک با او که در این شکر کاه تحلیل رفته و کاه منهد
 کشته تقریری در قرینه پیدا آمد و باشد که تقریح بقرنیه اثر نموده و او را سبب
 و عینه را مستوفی و صورت نوسرخ کرد و آن را شفاخ سرخ و سبب مال
 بود است و اگر ترسخت نماید با غلبه از شورات جلد اما علاج آنجا که مرض
 خفیف بود با استعمال منجمی رفع شود چون نسیا باشد وضع غلظی درین گوش
 نموده و از این نسیا چشم را بشویند صفت او کبر کلاب کبر لعاب به دانه
 کسفال عصاره بندای سبج دو گندم مخلوط نموده روزی دو بار در چشم قطره
 نماید و چون شکر بزرگ بود از این نسیا چشم را بشویند کبر کلاب است و چهار
 شقال دارا شکنه نرم گندم لعاب به دانه نیم شقال درم نموده روزی دو بار
 قطره نماید و نافع است که با اسطه مسلمات و وضع غلظی و خوش سبب او را
 بخارج دهند و در اطراف ضعیف لغتی مزاج مخصوص چون سبب خاوری بود

تقلیل در غذا منقعی بود بلکه با تواتر نشاند و در بعضی احوال این مرض حکم نماید
 تا آتی و نالی نماید که در فرجه ماند و با تفریح کشند صورت کورسج شود تا بام
 چهارم از اورام قوی که برانند که نور و زوی مانند در حیت شد که عارض شود
 در چشم و سینه سیرت ما و سورنگ با لغم چشمی که قدامت مذکور بود و در غشاء
 قوی جنبه از جهارت با صاحبان این مرض قبلی با لغم و در چشم کردن
 و بندرت در دم سینه لغم نهانی رسد که مشتبه با لغم می شود اما علامت
 اشتقاقی مانند حمره در حقیقت و مقله است با حمرتی از غوائی و تورم قوی می شود که
 صلبه برآمده و مشرف بر قرینه گردد و در وقت دم مانند حلقه در روی قرینه در دور
 دو نیمه در سینه اشک و بند ریح ببلان نوده و حدتی بهر سانه که صورت
 جراحت اطراف جن شود و چشم در دور و سوزش در چشم بهر سینه گاه حتی تیر
 عارض گردد و آنجا که مزاج دومی بود علامت استلای دم و حرمت و تند
 در بیان رطوبات غالب و در قرینه عصبانی در کمزوری و جمع و قلی و لطمه
 شدت یافته حتی اشطانی عارض گردد و در بعضی از مزاج بلغمی باشد حتی در جمع
 ولی سیلان لغم و اشطانی اگر خواهد بود اما بلغمی که در ان مرض سیال بود و در
 حدتی که در دست بهر عضوی که رسد صورت حرمت و جراحت انصهر گردد و چون
 تقریب رسد مانند اشیا اگلا و ارضای و منلاشی نوده در رطوبت نفسی خارج
 و غصه مشوق و چشم هر ذل شود و آنجا که مرض رو به شافق گذارد رطوبت
 اندک شده و حدش فانی و چون غماله خون جاری گردد اما اشهای مرض چون
 سالانه لانه مانند دم فانی و شفا حاصل یا آنکه حدش شکسته و در من شود و با
 که قرینه کنگی و منلاشی شده صورت کورسج شود و جسم باشد که بعد از منضمی
 انطباق جن بهر سده اما اندر مرض بسیار خطرناک است ولی چون قبل از
 کنگی شدن قرینه مجامع شود و بکس ابدی است و هم از علامت ردها
 چون وجع درجه و در اسل بهر سده زیرا که این وجع دلالت بر تورم طبقات و ظله

چشم

چشم اما علاج در ابتدا لازم است که برضا را متفرق و از هر یک دور نمایند و هم
 ساله از چشم عیسی محافظه کنند تا آنکه سیرت باو هم نکند و مخصوص بر حکم قوی
 لازم است که در این مطلب زیاد اهتمام و دقت نماید تا آنکه مبادا ایند قوی
 کور شود و بعد از ارسال طلق درین کوشش نود با قصد فعال کند و نافع است
 که چند شکر لاکو حک در لقمه و اطراف قرینه نماید و کمر چشم را با انگشتر یا آب درو
 بشوند و ازین نسخه فلو نماید که سینه سنگ جنم یک الی ششش کندم در پشت دم
 آب حل نموده روزی چشم از نوبت طور کند و چون از استعمال این مخلول
 غشا کاذبی در چشم بهر سینه با انبری او را با تمام و بزودی بردارند زیرا که اگر
 قدری در مکان خود بماند صورت قوی انوضع شود چون بعد از کسر صورت دم
 وجع باقی ماند قدری ایفون درجه سید و قدری هم نوشند و بهتر است که
 عوض ایفون قدری فرغون نوشند اما نوع اخیر از اورام قوی سلاق است و او
 عبارت از مرضی است که در لقمه نایل ای اصغر اللون مانند باغری بود و از
 اندامی انما چشم قرینه متورم و عمل با صبر عمل گردد و عارض شود از سوزنک
 چشم و باشد که از سایر اورام قوی ترنج گردد اما بنامه و جسم باشد که خود مرض
 اصلی بود اما علامت او جن غلظت و غمزه و نیت بهر سانه نایل اصغر اللونی در
 پرید و اندامی انما چشم صورت درم قرینه و سیلان درید و کثرت لغم و کرات
 صورت گشته و باشد که قرینه کشکی و منلاشی شده رطوبت نفسی خارج و غصه
 مشوق گردد اما در فار مرض بسیار زمین است و اگر ادره لایقه کجا دارند
 تحلیل رود ولی توسط اثری که در لقمه ناله حالت اصلی خود معاودت نماید
 اما علاج از آنجا که این مرض همسراه بود با ورم عین ابتدا وضع طلق درین کوشش
 نموده نوره و سایر بر سردات مانند اطلاع مسهل نشاند و برای برقع و جمع
 قدری ایفون درجه و اطراف بصیر مانند و بعد از کسر حدت درم هر سده روز یک مرتبه
 کات کبود برای تحلیل بردن نایل بر لقمه در وی نایل مانند و نافع است صبت

بهتر است که در روز شوره و کج و کوله
 کلاه خسته مدادی ساخته آنگ
 بهر نامی است

تا بار و چون الملی بزرگ شود با بعضی در وقتش نود و دو روز و بی که هر چو آن
 مسیما با آن گرفته خارج سازند و بعضی ماده سوزک در چشم رسانند تا مرض عارض
 وز و بجا شود و لی بسیار خطرناک است و اینجا که قطاب جن عارض شود بطوری
 در وقت خود ذکر خواهد شد بشارت نماید

فصل چهارم در دودام قرینه از آنجا که قرینه مرکب از دو قطعه بود در ام و موسم در وقت
 باشد اول در وقت قرینه ثانی در دم جرم قرینه و در وقت قرینه و او هم بر دو گونه است
 یکی بوی قرینه و دیگری سبیل اما بوی قرینه عارض شود در قطب مخصوصا قطب
 خاکی بوی و گاه سوراخ بود با جرم چشم در وقتش اما علامات مرض کراهت صورت
 و سبیلان در موسم با همان دم در وقت در عروق آن عارض شده لعل او خند عرق
 از اقسام خود طی شکل که فامه اش در باق و نقطه اش در قرینه بود و در آن
 چندی قرینه رخ گشته در نقطه خود طی مذکور بشود و در آن شکل خود طی که فرودگاه
 شده بود و موسم از عروق حرمت در صلبه و اطراف قرینه پیدا آمده باشد
 بقطعه قرینه را عارض نماید و چون تاخیری در علاج افتد بپزد که در وقتش قرینه
 کرده این تفریح با رفیع شده و خنده مثل ناف بدون که در وقتش تا نزد تر اش الماس
 در قرینه باشد و با آنکه اثر عرق قرینه نود و او هم مقرر سازد و در این صورت نیز
 با قرینه دفع و که در وقت قرینه اند ما آنکه هر قرینه کشکی و متلاشی شده در وقت بعضی خارج
 و غنچه عروق در موسم حاصل آید اما علاج ابتدا باید بر وضع خلق در بین گوش
 و نشانند کل و طب رفیع اجمان دم از چشم نموده بعد از رفیع اجمان و دوی
 بر موی برای تحلیس عروق بخار و از نقطه کل و طب جهت افعال که در کل یک کندم
 جلب دو کندم یکبار بنوشد چنانچه در روز اول فایده شود روز دوم و سوم و چهارم
 بهین طوری عمل نماید و برای کراهت صورت مرض را در محل تاریک نشاند و خنده زات
 چون روغن زرد لیسنج و غیره بدو در چشم مالند و نافعت نشانند یک کندم
 برک شوکران نشو جهت تحلیس عروق که در آنجا است که نیم کندم در یک آب عمل نموده

سوزی و دو بار چشم را بشوید و انفع است که نیم الی یک کندم سنگ چشم را در
 در آب منظر عمل کرده روزی دو بار چشم قطور نماید و هم برای رفیع اجمان دم
 ادویه منظره چشم شمع زرد ریح و شمع فوفون در بین گوش انداختن نافع بود
 و چون قرینه که در وقتش ابطکه در وقت خود ذکر میسر عمل نماید اما سبیل
 عمارت از قملی و سنگ کشتن عروق دم است در وقت قرینه و سبب است
 مرض سلاق و سوزانند و قطاب جن و مرض خاکی و علل طث و سبب با سبب
 اما علامات مرض در ابتدا اجمان دم در چشم با کراهت صورت و سبیلان و سوراخ
 و شمع خشن و وجع غنچه و ثقب عارض در وقت عرق از صلبه بر آمده و در طرف
 قرینه غلظه و منسج گشته بلکه حاصل نموده در طوری تشریح کرده بود و در وقت
 قرینه شود و چون مرض در وقتش لغمی بر روز نماید و وجه و قطاب ان اندک و که در وقت
 قرینه نکند خواهد بود و باید دانست که در وقت قرینه سبب کثرت عروق باشد
 چون شتر رطوبت زیاد بود که در وقت قرینه هم اکثر خواهد بود و اما سبیل منقسم
 که در سبیل رقیق چون شکر نازک بوده و حاجب ماوراء باشد و سبیل غلیظ
 اجزای شکر کثیف هم تجده و حاجب او را کرده و اما اشهای مرض با تحلیس است
 که در عروق فانی و اثری از آنها باقی نماند و با آنکه خاکی در عروق مذکور
 بهر سبب و با آنکه سببی مرض خود نماند و باشد که مرض رفیع ولی که در وقت قرینه اند
 باقی نماند و با قرینه کشکی و منسج رطوبت سفیدی و غنچه از نقطه مخرقه خارج
 در وقت موسم که در آنجا علاج ابتدا باید رفیع سبب نمود و در آنکه اگر از رفیع سبب
 مرض خود زایل کرد و چنانچه اگر سبب شتر از اند بود متصل او را بکنند و همچنین در ملاز
 که مویله از چشم بواسطه سهلات و منقطات چون گوش و دماغ و حنث
 و شمع منصرف ساخته در صورت استر خاکی ادویه منقذه چون محلول سنگ
 جنم ما شکر سرب با روغانات در تنگ استعمال دارند و گاه نافع آید قطور از محلول
 و اگر سنگ در مخرج از دهن بیاب امر با بعضی در وقت قرینه نافع است

نفوخ از کلل و قد کمره کلل ده کدم شد کمال با هم مخلوط کرده و نرم ساینده
 روزی دو بار با نی یا با قلم در چشم نفوخ نمایند قطره از حلال زجاج سفید و
 اینون صفت آن کبره زجاج سفید کالی دو خود درشت درم کلاب حل نموده
 دو واژه قطره تقطیر اینون اضافه آن کرده روزی دو بار در چشم قطره نماید
 و آنجا که استرخانی در قرینه بود تقطیر اینون زعفرانی انفع است و هم استعمال
 نفوخ از قدروسی و شیشه و صدف و هرگاه عروق مذکور معده بود
 بتوان شرط نمود ولی بیشتر می بخورد و در این مرض باید حکم بر نفس هر دو را
 زیاد بود و در آنکه کاهی نفع دو در معلوم شود و دیگر آنکه اگر از این مضر می باشد
 با استعمال قطرات بر روزه و بکس نام درم جرم قرینه را که واسطه کی عروق
 در این غشاء توهم و تیرنا است و عارض شود از ضربات یا آفات کند و ایشان
 کدم با جود چشم و شتر زانده و الشلاب جن و بشود در قرینه اما علامات مرض
 حرمت در چشم بهر سید و خند عرق دم مانند بجز قرینه و احاطه نموده و قرینه را
 زایل و که درت او بسان آینه چهار لود شده که است نمود و سلطان و موع
 بهر سانه و اکثر کتب شود با درم غنیمت که درم قرینه با نفود بسیار است
 اما شیبای مرض با هم تحلیل نام است چون از می در چشم باقی نماند و با تحلیل نام
 چنانچه درم دفع ولی قرینه که شود و باشد که نمی بریم شده و در طرف قرینه
 مانند باغی لالی شکل مستمع کرد که از حرکت اسس شیب و صبح از برای روم مذکور
 بهر سید و باشد که قرنی از قرینه منفرگشته و که زردی در او نماند و اگر قرینه منفرگشته
 رطوبت منفرگشته و طبقه غنیمت از غنیمت منفرگشته خارج و صورت منفرگشته که در اما علاج
 از آنجا که بواسطه قوت عروق در غشاء مذکور درم کبره سید مسم جان و اطرحون
 نورم کرد و بسیار عسر القلاج باشد لهذا در ابتدا باید که وضع حق درین کاشش نموده
 و چند شرط در قرینه نماید و مسهل چند نوشته و منقحات از قبیل کلن بود و کار
 دارند ماده از چشم منصرف شود و چون ریم حاصل کرد و در تحلیل بردن آن می

۲۸
 فنطین
 در وقت مزاج فصد و میرات کار داشته و در صفتان مقوبات چون خطا نادا
 با کلل نوشته اند و بعد از کسر حدت درم چنانچه قرینه است بود با صفت چون مزاج سفید
 و باز و استعمال نمایند و برای که قرینه بقوا بعد که بعد در جبهت خود ذکر می شود و
 فصل محمد در درم سفید و او عبارت از همان دم است بر غشاء غنیمت و شتر لوی
 در وقت مقدم یاد بیت مؤخر چشم اعم از آنکه رطوبت مذکور نمی کرده و تحلیل نام
 و لطیف بودن غنیمت با قرینه با جله بود با نام از بریم و بر آنکه درم غنیمت با جود
 اصل بود و با عرض بعضی از امراض مانند و آفرخی و غیره و هر یک از اینها نیز با
 یا من اما درم عاده غنیمت که خود مرض اصل بود چون خفیف باشد ابتدا خند عرق
 دم از نفوخ در درم نموده و لون غنیمت اندک منفرگشته و چنانکه اگر بر نفس بسیار چشم بود
 چشم نورم تیرا کرد و چون از رقی بود سبز کون شود و این شیب لون اکثر لایحه بود
 در اطراف حدقه و غنیمت که در شسته آن لطفی بالمره فانی شده زاید در حدقه بهر سید که
 حالت استنداره آن ساقط کرد و وی چون مرض شدید بود و جمعی شغب در جبهه
 نرود و زبان و اذن بهر سیده بشمارا اشتهاد باید و این وجع بعد از ما غنی
 ساکت شده دوباره اشتهاد باید و این شکلین وجع حاصل شود از خند شدن
 بواسطه شدت وجع که بعد از از ازاله آن دوباره وجع عارض کرد و درم شیب شد
 از رسیدن باد و هوای بر چشم و که درت در صورت بهر سیده اشتهاد را غبار لود
 مانند آنکه برای جابل باشد و از خند غنیمت مقدم چشم کو چک شده و
 قرین قرینه بهر سانه و گاه هم لطیف با و شود و باشد که در شدت مرض جمعی نیز
 عارض کرده و گاه در غنیمت مرکب کرد با درم قرینه با آنکه شیب او بود و بعد از
 یک هفته منتهی تانه بهر باد و هم تحلیل رفته رفته مرض کرد و با آنکه رطوبتی قرین بعد
 یا الا نفع و شتر نموده و شطابای او غنیمت را با جله یا با قرینه لطیف نموده و
 غنیمت حرکت مانده و باشد که رطوبت مذکور بقیه را بالمره معده و سازد و با آنکه
 از کثرت رطوبت شتر شد اکثر لطیفات بهر لطیف شوند و گاه کاهی رطوبت مذکور

۲۹
فتمی بر شسته و بان ناختی هلالی شکل در خلف قرینه نمودار و متحرک باشد که است
مانند آنکه در دم قرینه مذکور شد اما سبب مرض عارض کرده از ضربت و نقطه
و از ضربت بدوزیاد نگاه کردن برف و از مکان تاریک بروشنایی نظر
نمودن و از جا نیدن و در ذکر از انباشت بروز کند و اگر صاحبان دارا فرجه
و نفوس نبلای با و کرده اند اما اندر مرض در اندر جید است که چون سبب
الاین شود تحلیل برود و اگر غلبه بواسطه رطوبت مذکور بعضی از طبقات
کرده در وی است اما علاج در ابتدا باید که مسکن و نرم چون وضع ملین درین
کوشش و گاهی هم ضد اجامت نموده و مسهلات ببرد تا شانه تغلیظ در نهاد
و هم برین در در محل تاریک نشاند و آنجا که سبب ضربت یا نقطه وارده
بر چشم باشد تا بار در استعمال دارند و بعد از آنکه رطوبت کثیر
نشر شده و هم آنچه شکر کشته تحلیل رود برای این مطلب در شدت در دم و در
کحل را چار قیمت نموده در دو روز قسمتی صبح و قسمتی شام بنوشند و قدری از
سیاب را وی بر چنین بالند و آنجا که وجع شدید بود قدری مسهم عصاره
البسیج یا عصاره بلادانه اول درین مذکور نموده قدری هم انجون بر وجه بالند
صفت نافع برای دفع الصفاق و استاده غنیه و صفت کبریت درین سیاب جاد
و در مثال عصاره بزرگ سیب شمشیر نموده در هم مخلوط نموده روزی یک نخود صبح
و یک نخود شام با طرف چمن بالند که از تده این درین مذکور صفت کشته
و صند در نهد و آنجا که سبب جابدن بود نوشیدن روزی کاج با طهر
مقدیمت نوبت کبر در و غن کاج است در دم در در و غن مرغ خوب مخلوط نموده
و در سیر آب با دانه شیرین و کبر شربت نارنج و سه قطره صند لیساج اضافه
نموده روزی سه فاش از آن سه وقت بنوشند چنانچه ضروری ازین دورا
بنامه رسد قدری کافور یا مسبوخ بزرگ بنوشند و چون در هم حاصل آید
با استعمال منقحات و مصلحات مانند کحل و طریقه و نک فرنگی و نه این از

یا عصاره بلادانه کفوم

۳۰
از دهن سیاب بجای بر اطراف چشم روغن کشند و چون بچگونگی تحلیل نمود و در
قرینه را سوراخ نموده و دفع ریم کشند اما در من غلبه عارض شود از آن
در بیان حاد و مذکور شد و باشد که استاده حاد بوده بعد از من کرد و یا اینکه از
ابتدای طور من می بروز نماید و علامتشن نرمانند علامت حدت است ولی با سخت
زیاد و باشد که در صورت من می بواسطه سببی بادی مرض حاد شده صدراع
و وجع همین و سایر علامت حدت بروز کنند اما تشخیص مرض از تعبیر لون
و قای مدوی حدت و که درت صورت و سایر علامت مذکور نموده شود و اندر آن
روی و رفتارشن لطی و امثالین مانند حاد است اما علاج کحل نوشانه خوش
و در ریح و غیره از منقحات استعمال دارند و هم نافع است که دو یا سه گندم
پودر و بلور که عیارت از ترکب کحل و انجون طلایی بساوت باشد بنوشند
و محافظه نمودن چشم را از روشنایی و سایر تدابیر مذکور در صورت حدت را البته
فراموش نخواهند کرد و هم باید ملاحظه نمود که در در غلبه و قرینه تا حدت در دم
شکسته نشود و او ای موضعی نماید که ضرر کلی خواهد نمود
فصل ششم در درم شمشیر و او عیارت تو زم غشا و دویم چشم است و باید در
تو زم کل اجزای این غشا نام آورده و لی جزئی از و شایع و او فرست و عارض شود از اجزا
دم در و باغ و صند و کشتن سیلانی مانند خون بوا سیر و طمست و از ضربت وارده بر او
مانند آنکه در میل ندان چشم گاهی بواسطه خوردن میل بفتا مذکور تو زم در او بستر
بمراه بود با نفوس و بعد از خوردن و باشد که سبب آن سو مزاج و ضعف و ای
بدن بود و مستعدین مرض اشخاصی بود که زیاد نظر در حاسم صغیر نماید مانند کلکان
و فاشس زکران و ظم کیران و میسنا کاران و ز نایک در شب جیاطی نماید مستعدین
که تر غلب مستعدین مذکور شوند اما علامت چون مرض حاد باشد امتلاء در
مفروش و غشا مذکور و غلبه بمرسده و عروق قوی در در نموده مانند آنکه در دلی
برآمده شوند که است صورت و که درت آن با دیدن کس و اش که گاه علی الاغفال

صفت

و کار با اتصال بود و نقل سر و پلین عارض و غنچه را حرکت فانی گشته شد
 باید از اکل اغذیه و شرب شراب حاره و خفت باید از عرض عاف و بعد از این
 متفر شده مورث نزول آب سبز که دیده حدقه را لون متغیر و حرکت فانی
 و بصا ضایع ماند اما چون مرض مزمن باشد علامات مذکوره عارض شود
 خفیف و هم طولی در فشار سینه می نزول آب سبز شود اما نزول آب سبز
 که تجمه در غشاء چشم است بعد از خدی که علامات در مفاصل مذکور در شخصی
 خون بهر فانی و لون حدقه سبز فرود بیسان فرود آمدن جدید کرده
 کاه پلین و صداع غیر باقی مانده شدت یا بند در بودت بود و غلبه دم و کثرت
 حرکات نفسانی و با شدت که بعد از نزول و کج و صداع فانی شود و هم با
 که سمع خراب کرده و سبب سبز بودن حدقه را می آنت که مملو است متفر شده در
 مقابل جلیده بیسان آنکه آب در مکانی جمع شود با سست و سبز کون نماید
 و این مرض اکثر عارض شود در سنین کهوت که تا در اقل از چهل سال بروز کند
 و اکثر زکب شود با نفوس اما تشخیص از نزول آب سرد و بواسطه فانی
 حرکت جنبیه داده شود و در نزول آب سرد در حرکت جنبیه ضایع نگردد انداز
 مرض بعد از شرب طوبت و عارض نزول روی است که در کمر معالجه پذیر
 نخواهد بود اما علاج در ابتدا باید رفع سبب نموده شود از چشم گشوده و
 سبز چشم زده اغذیه حاره و قوی خوردن از حرکات نفسانی و تزویج شدن
 با شش چنانچه نموده اجماع در از راس مشرف سازند و برای این مطلب
 لازم است که سرد سرد نموده و وضع مقلی درین گوش کرده مسهل از کل
 و جلب با از جلب و طرطیر با از تک فرنگی نوشند در طبع ارسال مقلی
 در من القهیرین با صبت با ملام در مهمل نمایند و برای انصراف ماده از داغ
 خوش و داغ و شمع زجاج استعمال دارند در صنف مزاج متواتر
 ماند و ج و پوست کهنه نوشاند و استعمال عسبه نیز جایز است و

و در سوز ورم و وجع بدین بادین سیاه افیون در اطراف چشم منفعت کلی
 بخشد و با سم الفارینغند و هند با جوهر کهنه چون بود عارض شود
 فصل هفتم در اوزام کل طبقات عین بدانکه کاهی بواسطه ضربه و تعلقه شده بود
 بر چشم جمیع طبقات مختلورم کرده اما علامات مرض و وجع شدید در چشم و عین
 با حرمت و حرارت و تشنج لخته خاک که در سوز تک چشم عارض و لون چشم متغیر
 گشته که ایت و که درت در چشم بهر سید آتش و کس نظر آمد و هم حی و در آن
 با طلق و اضطراب استولی شده از کثرت شرب طوبت بصرفه جوهر سینه از وضعی متغیر
 ان خارج و بصرفه ان با فیه ضایع ماند و مستی شود از افلا نزول آب سرد و اما علاج
 لازم است استعمال مسکات ورم چون فصد و وضع مقلی و مسهل و کل و طلق
 میساره بارده و غیره خاک که درم شدید و جدی بود که امید شفا نباشد و کثرت وجع
 مورث اندامی در نفس کرده و ثقیه در چشم نمایند تا اینکه رطوبات دفع شده و وجع عین
 باید فصل هشتم در آلات معین بصرفه در او خد بان است بیان اول در
 آلات دمه و او نیز دو مات غده و کبه دمه که هر یک مرضی باشند جدا
 اما درم غده دمه بسیار نادر و عارض شود از ضربه وارده بر باق اصغر
 اما علامت درم مذکورت و تشنجی در باق اصغر و شیلان و موع بدون
 التامی در سایر آلات عارض و متبی کرد و تحلیل و کاه منتهی بریم شده مورث
 نو اصبری در باق اصغر شده بریم و لغیم از او خارج شود اما علاج وضع
 مقلی و کاهی فصد نموده مسهل میردی نوشند و بعد از کسر حدت ورم فطوره
 از نسجه که ذکر میشود در چشم نمایند صفت آن که نزد نقطه افیون است طوره در
 کلاب و اهل نموده روزی سه بار چشم را بشویند و انفع آنت که نیم کند تم
 دارا شکنه اضافه بر نسجه مذکوره نمایند اما درم کبه دمه و او عبارت از
 تو دم غنچه است که در تقصیر تحت باق اکثر از اجتماع مجاری صغیره و صغیر
 گشته و عارض شود از نزول غرض من چشم و حی حمره و ضربه و تعلقه وارده بود

۲۲
و اکثر صاحبان دارا فرجه و خوار مستلای بدن کوز درم شوند اما علامت
تندی در باق کبر باوری سخت و محدود و لوبانی شکل میسید که او را غر
نامند هم صورت در اطراف چشم با ضخامت در کمر و آنچه در کنار باق کبر
عارض و کوسطه تورم کینه که در کمر و مده شده باشد اینک بر وجه سوال
و منی از طرف علت خشک کرده و اما اشاهی مرض با تحلیل است و با باقیجا
انجا که منفر شود از حدت تفرج نموده مورث غریب کرده اما علاج در ابتدا
سکن درم و طلای از شکر سرب با آب بار و نموده در تحلیل درم کوشند
و انجا که درم مال با نهار باشد ضادات عازر با انفعل و منفعات موضعی شمال
دانه تا منفر شود و لازم است که ماصلاط در موضع بود که استعمال ضاد
نماند و بهتر است که در این از دهن سباب سجایی را اطراف آن کنند تا قرص
حاصل نگردد و مورث غریب شود و هرگاه غریب حاصل شود بطرفی که در بحث
خود مذکور می شود فشار نماند میان دو درم درم کرم محط مقبله و او درمی است
نادر الوتوع عارض گردد از فلفونی جهه و صورت اما علامت او وحی شده در
اطراف چشم از جمع حوائب با اشتقاق در حقیق و الم از عوم حرکات سینه
حمی و در این عارض شوند و از انجا که درم کرم توسته مکان لازم دارد مقبله جزو
نموده و بعد قشر بره مادی عارض و کوه از چشم منفر شده مده حاصل در
مقله خارج کرده و باشد که از فشار مده بر عصب مخوف با از عادت غشای
عصب مذکور تورم و مورث نزول آید شده عمل با منفر خارج نامد و هم
که درم عوم لطیفات چشم نیمه انفرص کرده اما علاج جابه سکنات درم چون
وضع مطلق و مسل از کل و جل استعمال داشته دهن سباب سجایی از
چشم بالند و چون مده حاصل آید بدون صبر با شکر طی کوش چشم را منفر
نمدم خارج کرد و در این کسب درم فرج سبطن خاز چشم عارض شود و از
انفرجی و علامت او وجع نده ای است که در چشم وجهه و اطراف منفر عارض کرد

تیمی

۲۴
و منتهی شود تحلیل چون سبب لایقه نماید و الامه حاصل گشته مورث قروح
و مجاری متادی در اطراف چشم و منی مدید کرده اما علاج در ابتدا با درود
مخصوص آتشک مخصوص درود و تا کس استعمال نمایند تا درم تحلیل برود و تا
که نو صبر عارض شود معالجه عظم بر هم نود و فستله در فرجه که از نده تا عظم بر هم
خارج کرده و باب سبب درود در کسب اشاهی اشاهی مرض مزاجی بدانکه اکثر از منفر
مزاجی مانند دارا فرجه و ضار از خالک در سایر اعضا اثر در روز نماند هم درم
اثر نموده مورث الم آن کردند و این قسم از امراض چشم بسیار بالند نیز منشی و هم
رفع نشود که از استعمال ادویه مزاجی و مخصوص بران مکن اگر چه که از استعمال
ادویه موضعی رفع مرض شود و لیکن بزودی عود خواهد نمود لهذا لازم است
که در این قسم از امراض چشم ادویه موضعی استعمال شود که برای اعانت
بر ادویه مزاجی و هم باید کمال عارف باشد بر اینکه در این قسم امراض اکثر
ماده منقل شود بعضی دیگر جنبانجه در نفس دقیقه و جع با سکت شده و اثر
در چشم نموده مورث درم شمه کرده اما درم چشم بو هله خازر چون به
برای شناسائی بر این مرض معرفت را حوال خازر لازم است لهذا در اینجا
مجمعی از مرض خازر بیان نمایند تا آنکه در شخص مرض کمال را اشتباهی بهم نرسند
از خازر که حوی است مزاجی و اکثر مورث در عروق واضح و عارض شود
التهال و سبب آن در بعضی از بلاد شایع و در چند کمر نادر الوتوع و عارض کرد
از رطوبت و درودت هوا و از آن زو افراط در نده بنای و سکن نمودن
در بزمین و امکنه طوبی و طیبیل الشعاع و زیاد نشستن در جملهای مذکور
و اکثر عارض شود در اندامی شبیهت کلام لومع و شدت باید در بهار و خزان
اما سینه در بدین مرض التهابی نود که علامت عظم درم مانند صباحت منظر
وز کادوت دهن و سرخی موه و نظایف جلد با سرعت و منصف من با علامت
لغم چون زبل و تنوع در جلد و قضاوت در لب اعلی و بره منی و اشتقاق صورت

در این مرض
بسیار است
و در این
قسم امراض
چشم بسیار
بالند

و صورت و باض جلد و صلابت و عطسه مدد بدن و بطور حرکت برنی و بلاد
 زمین در زمان غاب بود و اکثر سیاهان که در ایران استند برض خاخر که قریب
 برض سل است مبتلا شوند اما چون مرض مذکور در چشم اثر نماید فحش و غمزد
 اطراف جن نورم شده در فحش و قرینه ثورات جنس در زودنوده که ایت
 و سیلان دموج و تشنج که در صبح باشد از ساروقات بود عارض چون
 ضحامت بهم رسد و آنجا که مرض در اطحال دموی ترا ج عارض شود تشنج
 خشن بجدی بود که هیچ نوع چشم کزوده نشود و در بعض دست بر صورت
 که قدس سر خود دردی مشکا کرده فوت زیاد بفرستد تا از قضا به چشم رسد
 و هم فحش و تشنج شد و عورت زیاد هم ساند و او غده دم مشکا شده شد
 در قرینه روز و که ورت صورت عارض شود و گاه بفرستد و قرینه متلاشی شده
 مو صبح حاصل آید و با آنکه در در عروق صورت سبیل خاخر بری شود
 و باشد که جز که ایت صورت و تشنج خشن علامتی دیگر بروز نماید و گاه ماده
 منقب بخن شده صورت تغییر و ضحامت آن که در در چون مرض در اطحال دموی ترا ج
 عارض گردد علامات مذکور چشم سندی و لی بسیار ضعیف و هم اکثر قستی فرمی شود
 و از کربات مرض است بروز خاخر در در عروق که با جرب رطبت بعضی ثورات
 جلد و داس و سیلان مغم از کوشش و در م عظام نامال و باشد که این مرض
 تشنج بعضی از مرض جاده باشد عدوی و سر فحش بود اما اختصاصی برض منحل
 با تشنج جن و اطلاق آن ماضی و باشد که قرینه با مور سرج تشنج
 که در زمانه از مرض موافق تشنج معلول شدت و ضعف مرض و فحش و غمزد
 برض است که چون علت در مجرم قرینه و در بعض سبیل باشد اما
 تشنج اسهلی چون کل و جلب و سنا کی در کنگ قرنی با فوسس و در
 چینی معمول دارند تا است اطفالی از این تشنج نمود و بعد از موت
 معده چون عصاره کاسنی در کینه تشنج با کل آن و پوست بر کرد

موج در مرض خفیف در بعض
 غنی بود به تشنج
 علت بود

و بی

و جایی و ج و قوه بلوط و آهن و کوه که روغن کبد کفوح مای است استعمال دارند
 و چون روغن مذکور باف نکرده در دالاح از با کبار برند و اغذیه بسیاری کتر شاد
 نموده و با این دو وقت غذا حاصل بکند از آنکه تا غذای خستین تحلیل برود سیل
 بغذای دومی نمایند و در آب قدری شراب ریخته نوشند و برای خوش جلد استقام
 از میاه نباتات عطر نموده با کس گرم پوشند و کردش نموده به سلافا
 و کوهسانات روزی برای کراهت صورت کل و جلب نوشند و هم نافع است
 رنگ شوکران و طلائی از افیون و زرد لسیج در اطراف جن رفع آن کند و هم
 رفع آن نماید استعمال بزر دو ناس و برای بفرستد و قرینه ظهور از حلول و ارا
 با افیون نموده در استر خاخر و ضحامت جن از حلول سنگ جنم یا از ن خه
 قطره نماید صفا آن که در آب شازده در زاج سفید یک قطره فطر افیون که
 ده قطره با قدری صمغ عربی مخلوط و مزوج نموده روزی سه بار چشم را بشوید
 قرینه نورم شود و چون نالی بود الاح آن کار و از دیگر مذکورات است
 متقال بود در دو ناس نیم متقال روزی یک متقال صبح و یک متقال شام
 بطول در ساله اما وج چشم و اسطرلاب افرسه و فوسس بر آنکه در فوسس
 و در باح افرسه کاهی ماده مستقل چشم شده و غشا مشبه با صلبه با غنیه شود
 و از علامات است در در عروق فحش باشد که در دوالی و اعطه نمودن
 لسان حلقه و عصاره با غلظ و ضحامت جن و سیلان دموج مانند آن
 و احساس برودت و غلظ در وجه و وج در چشم و وجه که در روت و تشنج
 باشد اید با قافی حرکت تشنج و کراهت صورت و سایر علامات مذکور در دم
 غشا مذکور و هم از تشنج است زول تشنج اگر چه جلب این مرض بعد از
 انتقال فوسس و تشنج آن عارض شود ولی باشد که هر دو یکبار روز نماید اما
 تشنج باید که چشم راحت نموده از اثر بر و اغذیه مفیده حساب و در تشنج
 مخصوصه که چون استقام در آب زرش با تلخ معدنی و غیره استعمال دارند

منقعات مانند خوشن و داغ و شمال او کار دارند و برای سکن و ج افون
 با شاسته در جبهه طلا کنند و هم شعل است سایر معالجات که در ورم
 چشمه بیان شده و بسیار نافع است نشان دادن بود و بگویند که قبل از کار کردن
 بویاید دانست که در این مرض قطرات استعمال نباید نمود که بسیار ضرر خواهد
 نمود اما در چشم و اطراف آن فرقی و او عارض شود در غایت غلبه طلا
 او مانند است که در دم غایت مذکور بیان شد ولی در اینجا وجع شدید شود و
 ترک و شبها بزرگی رطوبات سهل الانفعالی مترشح گشته غلبه مصلح
 و حالت استنداره اش ساقط کرده و بطلاد و این باشد که ثورات کوفی
 مانند کند بگون و قوی و غیره در جبهه بروز نموده و صورت گرفته شود و یا آنکه
 ثورات مزبور قبیل بوده و بعد این علامات ظهور نمایند اما علاج بطریق
 در ورم سینه غایت مذکور بیان شد و وضع مصلح در بین گوش و فصد
 مسهل از کفیل و جلب نشانده مصلحی از دار است که استعمال دارند و آنجا
 در جبهه سیم آنکه بود بعضی دار است که علاج بدیهه کار دارند و برای سکن
 وجع طلای از حصا در لیسنج با افون یا در این از این سبب است
 بر چنین و اطراف چشم نمایند و باید که در این مرض معالجه در ورم نماید زیرا که
 اگر با چیزی در علاج افتد بصرف زود می ضایع کرده اند و در چشم از حدی
 باید دانست که هر چند در اکثر امراض ثوری چشم متورم شود اما غیر از حدی
 هیچیک این زود می و زود می صورت نهال و غیر این بصرف نگردد زیرا که
 این مرض هم شیره در چشم بروز نموده صورت اینها آن و حصول مورسج
 با نهال بصرف کرده اما علاج باید قبیل از بروز شیره در چشم تا این از این
 سبب است که با اطراف جن و چشم نموده چون شیره در ورم نماید قطرات
 مصلحی در است که در چشم نمایند و برای مصلح قبل از بروز شیره نیز مصلح
 قطرات مذکور در چشم نمود و مصلحی که در طلاست نژده مثال در است که

بسیار

نیم الی یک گندم صمغ عربی و دو نخود و یک نیم درختان تر و شایع آن بدانکه نقرحات
 قرینه بر سه نوع بودند آن که نقرحات در غایت نقرینه عارض شده و سرایت مجرم
 آن کنند و بدانکه نقرحات مجرم قرینه از نو در جزئی از او در امتلاشی ساخته صورت
 مورسج کرده و سیم مصلح قرینه مترشح و متلاشی گشته و رطوبات چشم خارج
 شده و بصرف نهال باید و هر یک از این نقرحات با در وسط و مرکز قرینه بودند و باید
 و اطراف آن اما سبب مرض عارض شود با از او را هم نژده که شیره در قرینه پدید
 و صورت نقرحات آن شود و یا از سوزنیک چشم که جمع قرینه متلاشی کرده و با از او
 خازیری بصرف و با از ورم مجرم قرینه و هم چشم شدن نقرحات مجرم از اعصاب مصلحی و شغال
 با در مورسج و با و جمعی بعد از وضع مصلح که سینه در بین مرض با در وقت نقرحات
 و نقصان تغذیه بدن چنانچه نژده از اینان مگر مستلزم مرض مذکور که در غایت علامت
 مرض با جاک غلبه دم و نسبتاً بی در چشم بود که است نمود و در عرف و سبب
 و مصلح با وجع و سوزش عارض شده قرینه است که در وقت ضرر بهر سبب مترشح
 شود و چون سبب علت دم باشد بدن التیابی در چشم و قرینه نقرحات
 مترشح کرده و با آنکه از عدم تغذیه خشک و حشن شده مانند پوست آهو اجزای
 از هم بپاشد و کل قرینه با در ظاهر آن بود که اثری در قرینه هم نقرحات
 سرایت مجرم او نموده و قرینه متلاشی شود و چون نقرحات که در وقت آن شود با
 صورت که در وقت نقرحات با است که قرینه کلکی و متلاشی شده و رطوبات چشم خارج
 و غیره مفسوق و صورت مورسج کرده و از آنجا که این خروج غلبه شیره بر آن
 انکوری در زمان انکوری چشم و هر یک با این حکما نژده است مورسج نمایند
 و باید دانست که مورسج با در جمیع اجزای قرینه بود با در کمر و آن در صورت
 اخیر تر با در مرکز قرینه است که کل با در المرحه ضایع شود با در کمر و با در
 که نقرحات و هر یک از این اقسام چشم با فرود و یا مانند نقرحات سبب علامت
 چون قرینه نقرحات نمود و صورت عدت آن وضع مصلح در بین گوش و فصد و مصلح

۳۹
 بکار داشتند بعد از کسر حدت و دم محلول سبک جنیم یا تقطیر آهن در چشم فلور
 بعضی را و سبک جنیم را بعد از فرود آید و نافع دیدند اما بسیار جاگی برای
 این عمل لازم است و در خاک قرینه مسیل با عساق نماید عصاره بلبلان در چشم فلور
 نماید مالش عساق عارض شده و غنیمت خارج کرده و صفت فلور نافع است که
 کند بسیار بلبلان را در دست فلور آب مل نمود و قطره در چشم فلور نماید
 غنیمت متفرق شود و ابتدای مرض باشد مرض را در محل نمک راحت داشت
 محلول عصاره بلبلان در چشم در زمانه صفت شده غنیمت جهت کند چنانچه
 در سرچ بسیار برآید باشد فراموشی در قرینه و بند تا رطوبت مجسمه در او عارض
 شده بعد از سبک جنیم موضع آن با نمک نمک فانی کرده و چون در چشم
 قرینه با غنیمت متفرق شده و صفت شده هر زمانه از هم جدا می شود و در کثرت
 در قرینه نمود و نقیصه در غنیمت که خارج گشته با غنیمت محبت کند و نمک
 از قرینه قرینه که در فی در مرکز چشم با بلبلان عساق عصاره بلبلان
 در محل دیگر قرینه که در کشته حدت از آن خوب که در محل خود مذکور خواهد شد
 درست نماید باب هشتم در نقیصه عساق و شکل چشم از حالت
 طبیعی در این گونه امراض چشم با غنیمت بوزن با عارضی اما آنها که خلقی بود
 است که در کی از جنین متولد شده اند که در شکری هم رسد و هم معالج آن
 بطریقی که در کتاب جراحی در علاج شکری مذکور شده است و اگر بزرگ شدن
 در ویدن گوشت زیاد است در باق اگر بسیار آنکه در اکثر از آن این حالت باشد
 علاج با آن بریدن گوشت مذکور و غنیمت نمودن موضع است و قسم دیگر که آن با آن
 در چشم است از بلای آنف که در آنجا که در آنجا است و باشد که چشمی که قطره
 از او بر می آید قسم دیگر این امراض سرخ شدن غنیمت است با آن چشم فراموشی
 نام این اشخاص را خون و سوی غنیمت و در بار اجزای تیره که در وقت بود غنیمت است
 میان آنکه در جن و شکری و ازین قبل است تصرف شدن حدت از چشم

چشمی

وین

۴۰
 و از اشخاص نامتوا حول بود قسم دیگر صند و بودن حدت است و این اشخاص
 که در جنین لطافت چشم نکات کثیف و عاجب آورده بودند در این وقت بعضی از آنها را
 و بعضی فانی کردند از آنجا است غنیمت که تا ماه هفت و نهمه بود بعد از آن وقت
 تحلیل رفتند غنیمت حدت حاصل آید و چون این موضع از غنیمت فانی کردند
 است و حدت شود اما علاج در باب سبک ذکر خواهد شد اما در فی و نزدیک بینی که از آنجا
 امراض بیانات و شکل چشم محبوب شود عارض شود از غنیمت و فقر قرینه و جلدها
 نمی عارض شود از مطمح بودن قرینه و جلدها و بویله کم شدن رطوبات چشم و ازین
 که بعد از هر قدر و بویله کم شدن رطوبات بدن تحلیل رود این مرض عارض شود و در
 کسوت دیدن در نظر نمودن و از صورت این مرض کرد چنانچه ناخدا و صیبا و اول
 نظام اگر در بین بود و سبب دیگر مرض غنیمت فقر و نامتوا چشم زدن است
 اما علاج با غنیمت حدت چشم زدن در صورت ضعف بصیرت این از عطر اسطوخودوس
 بر جبین نماید اما نزدیک بینی که عسارت از غنیمت قرینه و جلدها بود از کثرت خواب
 و روشن و در شب مطالعه نمودن چنانکه اکثر طلاب و اهل علم مستلای برین مرض
 و هم غنیمت نامتوا بر چشم زدن صورت این مرض که در و باشد که موروثی
 بود و اگر عارض شود در سن شباب و این اشخاص خطی را بهتر خوانند و هم بهتر
 در سبب و در وقت شجاع بهتر از غیر آن هستند و چون حدت را شک نماید در سبب
 حدت باشد که از دور ششی را در حدت اما علاج در ایند او سن شباب باید که غنیمت
 زده و مشق دور در آن کنند که چون قدری مطالعه نماید چشم را از زود و صفت
 بر داشته بود در نظر کنند و در ملاقات رفت بسره زیاد و نظر نماید و نمک
 درین قسم علاج کرده غنیمت کند از دور و نمک باید که فقیر و حدت و خلاف
 حدت و فقر چشم بود و این را بخان نماید که چون غنیمت را بر چشم زدن
 است با بقدر طبیعی خود نظر کرده و سبلان و صفت عارض شود و خط را از
 صاف منوط خوانند و هم لازم است که غنیمت صاف و بی ترشش بود و در

وین
 وین
 وین

نماند بواسطه او و به محله مانند قطره فون و معلول دارا شکنه و بوزه بزمی و بوزه
 در وقت و بزرگ بود و بواسطه اینها بعضی از اینها چهارم از آنکه در وقت شود
 از آنکه استعمال او بود که اثر آنها بواسطه کثرتشان مانند نفوخ از گل و شد و صد
 و شک باو شب فرغی و طریقه بر او قطع

و بعضی بود او را نزل آب مخط
 و چون که در وقت در وسط جلیده م

احا نزل آب مخط و او عیارت است از آنکه جلیده به بار نکرده غشا
 و با آنکه در تمام معالجه چون نزل آب در بعضی از اجزای جلیده به آب
 حلی مستقیم بود از نزل آب سیمی و آنجا که قطره از وسط او گذر شده و بر آمد کرد
 نزل آب مخط و چون که در وقت در همه اجزای او یافت شود نزل آب مخط و در
 خوانند و نزل آب سیمی است که جلیده به باغها خود که در خشک مانند بالونی
 خشک شده کرد و اما نزل آب مخط و در بعضی منقسم شود نزل آب مصلب که مصلحت آن
 چون نکل با مس و خشک بود و نزل آب مصلب که فوأم جلیده به باغها نزل آب مصلب
 و باشد که کثرت جلیده به زیاد و حرکت او در جوف کینه خود باغها نزل آب مصلب
 آب مصلب در جوف کینه خود باغها نزل آب مصلب که فوأم جلیده به باغها نزل آب مصلب
 و در وقت مقدم چشم آید

نسخه دیگر که در نظر دانی
 یا قلیاب فی نم خود در وقت
 آب حل کرده نظور نمایند

چشم باشد
 عینک چشم باید ملاحظه نمود که قطره و مکرر عینک مخاوی و مقابله نظار کر
 و آنجا که چشمی از چشم دیگر جداست باشد و چشمه عینک هم باید متفاوت بود
 که هر چشمی موازی بقایق خود عینک از آنکه لازم است که ابتدا عینک ضعیف
 زود به زود قوی نمایند برای این مطلب در هر یک استان هر یک از این دو قسم عینک
 در جرات مختلف در دست نمایند که از دو تا نود در عینک در دست نموده اند که قوی ترین
 عینک در درجه دو و ضعیف ترین عینک در درجه نود بود و باید دانست که در هر یک
 بدرج عینک قوی تر نزدیک بین را عینک ضعیف تر لازم آید و برای سنجیدن عینک
 باید در صبح وقتی که چشم خسته نشده است آن را کسند و یکبار پیش از نود عینک
 استخوان نماند بعد آنکه چون چشم خسته شود گاه عینکی را قبول نمایند که کمتر از او
 نباشد و بعد از آن وقت باید و آنجا که عینک چشم را خسته کند و شبها در افکار
 از قدر طبعی نظر آورد و ترک آن کنند که مضر است اما که در وقت فرقیه حاصل شود
 از مفر و مفرح شدن ثورات فرنی و سبیل در تمام جرم فرنی و حصول بی
 در فرنی و باشد که سبب آن نقصان تغذیه باشد که اطراف فرنی باغها
 سفید کرد و در این صورت غالباً مسر آید و در نزل آب مصلب و در جوف کینه
 که در وقت واقع شود با در وسط فرنی و هر که حقه یا در اطراف آن و شایع عینک
 که در وقت نمود و حول هر گاه که در وقت در چشم بود و آنجا که در استعمال بود مسر
 بود با شمساج و شمش چشم اما آنکه در مرض مختلف است از جهت قدر و دوام
 و مکان و لون که در مزاج و سستی علیل اما علاج برای از آنکه در وقت فرنی چند
 طریق میباشد اول رفع نمودن خشک بواسطه بعضی از او مان محله چون در بین
 و از او در آن معطر و در عین کاغذ و در عین مرمره و مرمره کاغذ و در وقت از آنکه در وقت
 بواسطه قطره او در عین مرمره و عین مرمره کاغذ و در عین مرمره کاغذ و در وقت از آنکه در وقت
 شامی و قلیاب فی نم طریق استعمال صابون صابون صابون صابون صابون صابون
 شامی شمش خود در دردم آب حل نموده در چشم قطره نمایند چشم رفع کرد

نسخه دیگر که در نظر دانی
 یا قلیاب فی نم خود در وقت
 آب حل کرده نظور نمایند

و باید دانست که چون جلید به کف گذر شده و با آنکه سبب که در وقت فانی گشته است
 از آن زول نام رسیده و چون بالعکس سبب باقی بود زول آب انص
 و تا رسیده و سبب این مرض با خلقی بود و با عارضی و آنکه عارضی است با از
 غایب ماند ضرب و منقلب و در روز بر اس و غیره عارض شود و با از اسباب و با
 چون امهت بسیار و نفوس و ریاح افسرد و قلت تغذیه بدن باشد که از نوزاد
 غشای غشیه غشای جلید نیز بواسطه جاودت متورم و متورم که در وقت آن متورم
 درین مرض کسانی بود که زود تشکری فایند و همچنین سکنه افطاب و خط استوار
 در علامت طریقه و صاحبان چشم شللا و از زرق و این مرض پیش از سایرین عارض
 اما تر کسب است غرضی مرکب شود و با زول آب سبز و زول آب سیاه که دیگر
 معالجی نیز نموده و هم مرکب شود با درم مطهره و التفاح غشیه اما تشخیص اگر چه
 مشتبه شود با مصلحتی اشتباه غشیه بواسطه اشتباه طریقت در درم غشای دیگر
 و با زول آب سبز و زول آب حرکت غشیه که در مرض مذکور فانی و در زول آب
 مرغانی با غشیه نیز تشخیص داده شود اما علامت مرض قبل از وقوع زول که
 در حالت رفع نمودن آن ممکن است از این قرار باشد که دردی که در وقت در صورت
 بهر ساند و اشتیاق را بخار آلود و ابر گرفته مانند آنکه غشای رقیقی بر روی آن
 بود و نظیر آن در و چون بواسطه اشتباه صورتی در چشم نگاه کنند آنکه تغییر می
 در آن جلید در در وقت دیده شود بدون آنکه عمل در حرکت غشیه به دیده و هم در وقت زود
 اشتیاق را بهتر بنظر آید و در آن کس و با عجبکوت و الوان مختلفه در اطراف شعله ابرغ
 و متعدد نمودن اشتیاق و نیز ندان مسافت با این بصیر و بصیر را علاماتی بود که گاه پیش
 شود در وقت مرض مشتبه شود با زول آب سیاه ولی از بقای حرکت غشیه وقت
 که در وقت متورم تشخیص از آن کنند و چون که در وقت متورم است از آنکه در وقت جلید بود
 است که زول آب سیاه ترکب با مرض خواهد شد اما دوام این حالت چون سبب
 از جهات داخل بود بسیار غرضی است ولی چون سبب ضرب بود با منقلب و آرد

بسیار

بر اسن باشد زودی منتهی که در وقت شود که در روز جمیع جلید به کف گشته است
 اما از آن مرض چون سبب داخلی بود به از آن است که از اسباب خارج باشد اما علاج
 برای آنجا که این زول از ویه منقلب و خوش و داغ بخار آورده ولی برای دفع آن
 هر عمل بر جا را دیگر باشد اما خلاصه آنکه در عمل میل زدن باید نمود ملاحظه اول در
 صورتی که عمل بر جا زود بود که عمل میل زدن جایز است در صورتی که زول رسیده
 و نام چشم بالمره که بر بوده و جلید را با غشیه التفاحی باشد و هم آنکه که در وقت در
 جلید بود و چون که در وقت که چشم باشد عمل بر جا زودت که برای حسن صورت
 و هر گاه چشمی که در چشمی شروع کند در وقت غایب باشد چشم اعمی را میل زده
 بعد از آنکه چشم دیگر نیز با کفیه که کرده و اقدام میل زدن آن کنند و آنجا که در وقت در
 چشم در مرض غشای و منسوب باشد هر دو را میتوان یک مرتبه میل زد و الا باید ابتدا یکی را میل
 بعد از حصول صحت اندک بر میل زدن ملاحظه فانی در صورتی که عمل ممنوع کرده و با آنکه عمل میل
 زدن اشتیاق بهر ساند چون جلید به بعضی غشیه گشته یا اگر قرینه و غشیه متورم باشد مستعد بود
 دیگر آنکه مرضی مزاجی چون در آن فرجه و غشای زود در آن وجودی داشته باشد که ابتدا باید
 اصلاح مزاج نمود بعد از اقدام میل زدن ملاحظه کنیم در وقت در هنگام عمل در فصل
 دو وقتی میتوان این عمل را نمود ولی بهترین حصول بهار و خزان است و پسندیده در زمین اوقات
 قبل از ظهر و در مسیح سنی ممنوع نباشد که در اطحال ضعیفه و هنگام خروج دندان و اواخر عمل در
 جنس و ابتدای یکس ملاحظه چهارم در در کار کا کفیل از عمل باید دیده شود اول غشیه است
 و آن در بعضی است و هم از آنکه نمودن مرضی است که در بدن موجود بود و نیز در سال و نیز در
 چشم در ریاح افسرد و مرض کبدی و غیره که ابتدا اصلاح آنها نمود بعد از آن شروع عمل
 در در هنگام عمل مرض بر روی کرمی مشاهده کمال در مقابل او بر کرمی بود که غشای شرف
 کرمی مرضی بود قرار باید و آنجا که مرض غشلی بود بیشتر است که در استنباش را از کف به بندند
 و چنان در بعضی را البته بندند که هم در وقت منع شده و هم که چشمی نباشد و آلات خارجه را مشاهده نماید
 آنجا که باسی عالم در خلف مرض است و در سرد است و غشیه خود چسباننده و با دست بسازند و نیز

در باد و طایفه بسیار و در طایفه دست دیگر که کان جنین لایع را کرده و حکم بفرستد بصحت نماید و خود
 عالی باد و از خود جنین اسفل از کان کرده و نکت علی بصحت نماید و عیب که قدری هم تحت
 مقله برای کتار بخیزد و فصله نموده شود و با آنکه ابهام و سبب و در طایفه دست دیگر اسباب لازمه
 در عمل را بطوریکه فرنگیان علم در دست بگیرند که در نظر تخصص را بر روی و جنین بسان معده برقرار
 گزارده مشمول عمل شود
 اما طریقه عمل بر آنکه برای میل زدن سر طرفی است اول آنکه قرنیه را منقش نموده و جلیده بر راجع
 کنند و هم آنکه او در طرف رطوبت زجاجی بدون بریدن قرنیه پنهان سازند سیم آنکه
 جلیده را چند قطعه نموده بعضی از آنها را در پشت مقدم و بعضی دیگر را در پشت مؤخر چشم اندازند
 تا سیم در جایی منحل شده و سیم اولی معمول شود چون جلیده به صلب و آزاد باشد و با
 در پشت مقدم چشم افتاده بود و مستجاب با برود عین نرمی جلیده و التصاق آن عنبیه
 در وقت منقش کردن و کوی علی مقدم عین که در سبب قرنیه اندک بود و در خط عین و ضعف از کتار
 قرنیه و در وقت منقش باز کتار آن و هم در تمام جوان و اطفال که زیاد کرد که کتار
 سر در عین بر طرف صریح و نیز منقش در صورتیکه جوانی بلدی روی و در اطفال در آن بعد در
 التسیم باید کرد اما اسباب را در منقش کردن کار و مفروض علی شکل دو دم با میل مفروضی منحنی
 و گاهی نیز در فاشی هم لازم و برای انجام رساندن عمل سه سیم کام ظاهر شده است که آن
 بریدن قرنیه در این راسته طریقتی است که نصف قرنیه بریده شود و در آنکه جراحت حاصل
 لای شکل بود و در ظاهر است که جراحت در خود قرنیه وارد یعنی آنکه قدری از قرنیه در جلیده
 مانده اما طریقه بریدن کار در کتار را خوب که ذکر کردیم در دست گرفته و از جانب حق اصغر
 عودا بقرنیه فرستند تا آنکه منقش کار در رطوبت پس می رسد اوقت او را عملی نموده است
 مانع بگردد که در وقت منقش قرنیه بریده شود و قرنیه جلیده رسد که هنوز قدری از قرنیه
 بریده شده است کار در عملی نگار داشته و بعد از آنکه تا می برود منقش کنند و جنین را
 را بکنند تا در عین چشم را بر روی هم گذاشته با سلب و لازم است که در عین عمل کار در
 شب را بیا بینند و هم که از قرنیه تجاوز نموده جلیده رسد و در این وقت که جنین را را نموده

البته رطوبت پس می خارج خواهد شد اما هنگام دو دم بعد از وقت که چشم آسوده و نایب عالی
 جنین را بلند نموده و عالی میل نکند که اگر کرده از منقش که در قرنیه از فرو نمودن کار و مفروضی
 آمد و در عین که نشان دست میل بالا بود در چشم فرو برد تا رسیدش جلیده را اوقت
 نشان دست را رو نموده و در خط طولی دو خط عرضی مورب را بر جلیده کشند تا آنکه
 شکل مربع مستطیل از عتار مذکور بریده شود بعد نشان دست میل را بیا بین برده و سر
 آورد و جنین را را بکنند تا در عین حرکت و فشاری بر چشم داده جلیده خارج شود و آنجا
 باین هم خارج کرد و جنین را بالا نموده با عانت از باغاشن مذکور برود منقش کنند و هرگاه در خط
 الباف ملحق قرنیه بود چشم را بسته بعد از التسیم قرنیه خود که رفع کرد و در وقت نمایند اما
 هنگام سیم بعد از آنکه جلیده در دو بار چشم را باز نموده نظر نمایند تا چیزی در او باقی نبود که
 مانع شود که در هرگاه نفسی در عمل دیده شود رفع آن نموده با شش و یا خلیون هر دو چشم را
 در عین را در عمل طمانی بخوابانند اما آسبها نیک در عین عمل احتمال در دو در اول
 منقش است که از کتار درون سطح کار در روی منقش رفع شود و هرگاه شوان رعیش کرد
 ترک عمل کنند و هم است که کار در بطور لایق فرو رود در این صورت باید برود او در
 دوباره فرو کنند سیم آنکه از نصف جنین قرنیه کار در فرو نمایند در این وقت همان
 ابتدای دایره فرض نموده تا نصف دایره منقش قرنیه نمایند چهارم زخم شدن عنبیه است
 در عین بریدن قرنیه در این صورت باید که نایب بر قرنیه فشار دهد تا عنبیه عقب رفته
 جروج کرده و هم کتار شدن لغوه است که گاه از کندی کار در بریده شده باره شود در وقت
 باید موضع زخم را بر برده با منقش نمایند ششم خارج نکشند جلیده است و این
 از ضیق حدقه بود بعد از اتساع آن خارج کرد و هرگاه از التصاق باشد باید
 چشم را بسته بعد از التسیم جمع دیگر عمل نموده در رفع کرد و در وقت نمایند ششم منقش
 شدن عنبیه است که از فشار رجعت نماید ششم خارج شدن رطوبت زجاجی است
 که باید بر روی عمل کرده بر گردانند شش و الا چشم نزال باید و این عارضه
 اندک با بریده شدن عتار جلیده

چنانچه از فشار خود بر عین جلیده خارج گردد
 دست میل را بر پشت چشم گزارده
 قدری فشار ندهد تا خارج
 شود
 ۴

اعراض غیر درین مصل زود که استر و اولیة است بخلق رطوبت زجاجی
 و اولیة است یکی از مصلبه و دیگری از قرینه تا طریقه عمل از جمله جنان است
 که میلی بسان نزه با انشا کی در پیش او توسطه اعلا مذکور در فوق که در مضمون
 از تحت مخرج چشم و یکجا دور تر از قرینه بصلبه فروماند بطوریکه نشان در دست
 بخا ذمی صورت جراح باشد لکن چون جراح بقوه که صلبه مشوبه شود
 کار بر این جراح که نشان او بنوع باشد و این جانب همانند درون بر دمانک سوزن
 مسلک باشد از فوق و اندرونی جلیده و بسته نیک سوزن جراح از مردگت شود
 بنام یعنی باید داشت که تا مصلب از مصلبه بخا ذمی شود است غشی مانند سوزن در او
 که بعد از رسیدن میل بزجاجی فانی گردد پس لازم است که تا این غشی فانی نشود
 میل از فرد برزد و حرکت بقدم دهند تا از مردگت مرئی شود و اوقت با پیش او فوق جلیده
 بقسمی که سمت جذب پیش او بخارج و طرف مغز شش حاذی جلیده باشد که در اجاب
 اعلی و نسی با میل با مصل و وحشی خا ذمی چشم نماید تا آنکه جلیده از مکان خود خارج
 و در خلف رطوبت زجاجی قرار یابد و در بی است که برای فرار دادن آن حرکت نکند
 باید که زود بود و بعد از استقرار فانی میل را در چشم نگاه دارند تا که دوباره رود شود
 که از استر و اولیة است از قرار دادن جلیده به مصل را از چشم خارج سازند
 بعضی رسیدن میل جلیده به جلیده به جلیده طعمه شود بعضی از آنها را در وقت مؤخر چشم
 اندازد تا بند ریج کلینیل رود چنانچه جلیده بصلب بنسبت بود ابتدا با پیش میل این
 قطع نموده بعد استر و اولیة است نماید تا آنکه سببها نیکه در این عمل بنویسند و در آید کی چنین
 دم است در سینه چشم دیگر انصباب دم است در وقت مقدم در این صورت باید
 در کل عمل نمود و دیگر در وقت میل است از جلیده مانند بجان که مانع خروج میل گردد
 و برای این باید که چند حرکت دوری میل دهند تا که در اتفاق دیگر بخروج شدن
 غشی است که باید بعد از عمل معالجات آن کنند دیگر افادان جلیده است در وقت مقدم
 چشم در این صورت باید چشم را بسته بعد از چندی بضمیمه اولی از آن کنند و اتفاق

در وقت مقدم
 بعضی
 ۲

دیگر معاودت جلیده است بجان خود پس از تمام عمل و برای این باید از چندی که
 چشم مصلح یافت دوباره عمل نماید طریقه دوم که استر و اولیة است از
 قرینه و این عمل چون بسیار خطرناک است و حکما در این عمل خطر عظمی حادث شود
 لهذا ترک این عمل لازم است و در پنجمه هم طریقه این عمل را ذکر کردیم
 اما طریقه ششم است که عبارت از قطع قطعه نمودن جلیده است بدو قسم باشد
 اول آنکه از قرینه مصل را فرود برده و جلیده را از قدم منقطع سازند و این عمل جایز است
 در صورتیکه جلیده نرم و لمصق یعنی نباشد و مدته را حرکت بوده و قرینه سالم باشد
 و یا آنکه جلیده در وقت مقدم چشم افاده باشد و ممنوع است در ضیق مدته و در کلاه
 حسن قرینه و چون غشی مزاجی مانند آنکه کنگ و تاز بر در بدن بود اما طریقه عمل از طریقه
 ابتدا یک گندم صغیر را در اسنج را در ده قطره آب حل نموده یک یا دو قطره از او را
 در چشم قطره نماید تا مدته قطع شده از فروردن میل غشی بخروج کرد و بعد میل
 مذکور در فوق از وسط خطی که دایره قرینه را بهشت قسمت نماید بقرینه فروماند تا رسیدن
 جلیده در اوقت جلیده را باغشا او چند قسمت نموده بعضی از آنها را در وقت مقدم بعضی
 دیگر را در وقت مؤخر چشم اندازند تا آنکه جلیده زود از دم باشد که ضرب کفایت نماید
 چنانچه جلیده را از وسط خطی نماید مانند کنگ آب در رطوبات چشم را کند و شود و غیر
 باید که چهار شق از عرض و چهار از طول در جلیده بر نموده در سوت مقدم و مؤخر چشم
 را کند کرده و چشم را بخومی که ذکر یافت بسته تا آنکه بند ریج کلینیل رود تا آنکه
 در عمل اول بخروج کشتن غشی است که از اندک نمودن روشنائی مکان از او
 این شوند دوم خارج شدن رطوبت یعنی است قبل از نمودن که در این صورت عمل جلیده
 فوقی افند سیستم صلابت جلیده است و در این صورت باید که عمل را تغییر داد و همان
 قسم او را بخلف رطوبت زجاجی برزد قسم دوم فروردن میل است از جلیده و
 نمودن جلیده از خلف و این عمل نموده شود در اتفاق جلیده با غشی و ضعف قرینه
 و ضیق مدته و ممنوع است چون مرض نفوس و ریاح افزونه بسیار بر عرض

۴۹
زجاجی در مرض موجود بود اما طریقه عمل مانند آنست که در استرواد جلیده مختلف
زجاجیه که در کورشد که در آنجا چون جلیده به رسند او را قطعه قطعه نمایند و سوت
چشم تقسیم کنند و هر که درین عمل معلوم شود که جلیده به سنگ است بطوریکه قبل از کورشد
او را مختلف رطوبت زجاجیه برده و شکش سازند و هم در عمل استرواد جلیده اگر معلوم
شود که جلیده نرم است منقطع بجز آنکه در صورت چشم تقسیم نماید اما عاقلانکه بعد از
عموم قیام مصل زدن باید نمود از آنست که بعد از انجام هر دو چشم را با شمع
و اعلیون و درین حال بسته در اطاق تاریکی مرض را بخواباند که در طریقه دوم که بعد
از انجام عمل بهتر است تا چند ساعت درین همان طور نشسته باشد و بعد از آنجا خود
بحرکت در مکان تاریک مانده و غذا نمی رقی چون مرده و غیره نوشیده در روزی
یک کتاب از لغاب خطمی و مثال او مال نموده شمع را هر روز که نم کشد تا خشک نگردد و در
بعد در عمل تاریک که روشنائی چشم را کورده و شبی بر او بناید بعد از چشم را بسته هر
روز که نم کشد و باره چشم کورده و بنده و کم که روشنائی منزل مرض را زیاد کند تا
بدرج چشم عادی بیدین شود پس از آن کتاب که فی سبب این چشم کورده کم کم
حرکت نماید و بعد از دو ماه برای اعانت بصیرتک زنده اما عوارضات و عاقلانکه بعد از
عمل نمونند و ارد و عارض شوند کی درم لطعات و اظلم چشم است خصوص در غم غمینه
که بواسطه خوردن میل و با اثر ضوئیه متورم گشته بجان دموع و در در عروق و کرا
ضیه بلوغ و سایر علل مذکوره در آن باب عارض شوند و برای رفع آن وضع علق
درین گوشه ضد نموده کحل با انجون یا بذر لیسنج نوشند اتفاق دیگر آنست
که بر احوال قرینه تمام نماید با آنکه ناموری حاصل آید که از مالیدن سنگ چشم
رفع آن شود و بهتر که غمینه مستغرق با حرکت آن ناقص گردد و در کورشد
که در وقتش که در جلیده خارج شود در آنوقت قدری محلول عصاره بلایه در
بزرگ نموده و جلیده خارج کرد و در وقت که بر صفت مزاج ناخبری در عمل
جلیده افتد در انصورت باید معویات و عملات استعمال نماید و چون بعد از
رو نمودن جلیده به مختلف رطوبت زجاجی حکم شئی خارج میسر باشد که مورت

نفس

۵۰
تورم غمینه و اظلم چشم کرد و در وقت قبل از حصول نشانی بر جلیده خطی با حرکت دیگر شئی
بمکان خود نماید در انصورت باید عمل نمود و شاکه در صحن عمل مرضی عارض شده و شیخ
عمل نماید در انصورت باید زوای حوش خصوص از نکت قلیات زشی بوی آب و دم تلخ بنوشد
تا سدان نماید با آنکه در انصورت چشم و مثل فصل فصل اول در انصاق حقیقین
زرد و کورشد است کی آنکه همان حقیقین منقش بهم شوند دیگر آنکه حقیقین منقش با منقش کرد اما
انصاق حقیقین با خلقی است با عارضی که خوشکی و جگر عاقله و قروح خاخری مورت آن شود و
انصاق در جمع حقیقین بود و باید چیزی از در این مورت سم با در ک چشم بود و آنکه حقیقین از وسط
منقش شوند اما علاج آنجا که انصاق در اطراف چشم بود و کورشدی در تحت موضع منقش رود
انصاق آن کشند چون انصاق در وسط بود است اسیل بار در از اسیمی فرو رود
خارج باشد موضع مذکور در انصاق نماید و کورشد انصاق در سطح حقیقین باشد حقیقین از وسط آن
منقش کنند بعد از طوری که در انصاق اطراف مذکور شد با موضع مذکور در بعد از برین باید
مورت را با جلیده اندک ترکی دوزی نماید که کشند تا آنکه دیگر منقش شود و انصاق حقیقین با منقش
شود و در سطح دوم شده و علق سه سه بود با انصاق حقیقین هم در انصاق هم با در حسیع مصل است
و باید که کورشد اما علاج سوزنی نمی برداشته فتولی از سرب با کشند و سوزن از اجزای
و از جانب دیگر خارج و سوزن را در بسته و منقش را در جوف انصاق که زنده و بعد از کورشدی در
علاکه در هر روز مشمول را قدری بنوق حرکت دهند تا آنکه تدریج هر انصاق تمام شود و جسم غشائی در
بزرگ کرد که دیگر منقش شود فصل دوم در انصاق حده که انصاق حده مطلق است که در حقیقین
آنکه قبل از کورشد غشا غمینه متقابل عمل زنده مورت قای حده کرد و با عارضی است که از تورم
و انقباض آن با جلیده با قریه و از انقباض غمینه بواسطه ششایایی یعنی در در غمینه که کورشد
گردد و چون که در وقت فریاد عاقلات و علاج مانند انصاق غمینه است و در این مقام مذکور شد
اما علاج آنجا که رطوبت مزاجی رقی و ابتدای مرض بود با استعمال منجحات و عملات مانند علاج
و غیره در عمل آن کشند و چون رطوبت مزاجی غلیظه در من زمین بود عمل به تحصیل
مستوی جاری نباشد و در این عمل باید که چشم بالمره کور و قریه از مویک باید غمینه را مشوب بود

باجلا و ... چشم برقی که نکور شد به بند و باید و اشک در این عمل شش از قرینه باید از قرس بر کز آن بود و بخاک
 بعد از تمام عمل هم از تورم چشم بود سال خلق درین کوشش نموده طلای آب در چشم
 نماند اما اسپما یکدیگر در این عمل بتواند وارد اول تورم قرینه و عینه است دویم نزول آب
 مردار به بیستم نزول آب بسیار و دیگر که چون سخن عال شمار در عمل دویم و بیستم بود باید بطریق
 رفتار نماید که اسلم و نوب از سایر اعمال است

فصل سیم در انصافات و آنست که در روشن مجاری نند و معارض شود و تورم چشم که اشک در چشم
 مذکور نموده باشد و مردار علاجی است و باشد که مجرای مذکور وسیع مانده که در وضعی تحت
 کرد که با ترو کار آب از خارج سازند اما انده نقطه مجرای صغیر و معارض شود از تورم
 و بزرگ شدن مجرای کبر و از انجا فروخ حبس شده و مالک و باشد که خلقی بود و از شایع است
 خشکی نمی از سمت علت و سبلان دمعه بوجه و صورت و باید و اشک در این مرض با مجری
 بود چون سبیل مخصوص بود و بطریق مذکور مسکرو شود و در او فرو برد و یا اشک با لوله
 مسدود است چون سبیل مذکور همچو فرود و اما طریقه فرودن بل در نقطه دمعه در خون سبیل
 اولاً با استقامت فرود برده بعد سبیل و جانب اسفل بال زند و در حین اسفل ابتدا بطریق مذکور
 نمود و بعد سبلی نماید اما علاج اینجا که مجری کلی مسدود بود و یا بجهت پدید آمدن در سبیل آن ضمیم
 چون بر سختی هم باقی که کبر کبر کند باغش لمحه باشد طولاً و یا انصاف چون معلول سبلی
 در کنگ و در اشک و سنگ خدا و مفاصل مذکور با نظیر انجون در چشم نمودن باغش آن بود
 که طولت مذکور در آب مذکور که مخصوص چشم در مجری نماید اما است او یکدیگر مجرای کبر در سبیل
 بر دو نوع است اول صبیق مجری دویم انده آن و عارض شود از سختی فشا انجالی بود
 و درم من مجری اما علالت در ابتدا اسس مجری بدون هیچ و غیره در عمل کسب و بعد از
 عصر از کتر از صبح کرد و چون شش بران نماند خنده نظریه هم از آن کبر خارج شده و رفع اس
 کرد و شدت آمد در او به بار و لب بعد از چندی که رفع و دم مذکور در مجرای بی برسد
 نمود و می لوسانی شکل در عمل هر نور برده و محدود شود و هم این درم بدون هیچ دلیل بود
 که چون شش بر او کند چون نظریه هم طریقه از آن کبر خارج کرد و این درم هیچ بزرگ باشد

خسته

باجلا و ... چشم برقی که نکور شد به بند و باید و اشک در این عمل شش از قرینه باید از قرس بر کز آن بود و بخاک
 بعد از تمام عمل هم از تورم چشم بود سال خلق درین کوشش نموده طلای آب در چشم
 نماند اما اسپما یکدیگر در این عمل بتواند وارد اول تورم قرینه و عینه است دویم نزول آب
 مردار به بیستم نزول آب بسیار و دیگر که چون سخن عال شمار در عمل دویم و بیستم بود باید بطریق
 رفتار نماید که اسلم و نوب از سایر اعمال است

فصل سیم در انصافات و آنست که در روشن مجاری نند و معارض شود و تورم چشم که اشک در چشم
 مذکور نموده باشد و مردار علاجی است و باشد که مجرای مذکور وسیع مانده که در وضعی تحت
 کرد که با ترو کار آب از خارج سازند اما انده نقطه مجرای صغیر و معارض شود از تورم
 و بزرگ شدن مجرای کبر و از انجا فروخ حبس شده و مالک و باشد که خلقی بود و از شایع است
 خشکی نمی از سمت علت و سبلان دمعه بوجه و صورت و باید و اشک در این مرض با مجری
 بود چون سبیل مخصوص بود و بطریق مذکور مسکرو شود و در او فرو برد و یا اشک با لوله
 مسدود است چون سبیل مذکور همچو فرود و اما طریقه فرودن بل در نقطه دمعه در خون سبیل
 اولاً با استقامت فرود برده بعد سبیل و جانب اسفل بال زند و در حین اسفل ابتدا بطریق مذکور
 نمود و بعد سبلی نماید اما علاج اینجا که مجری کلی مسدود بود و یا بجهت پدید آمدن در سبیل آن ضمیم
 چون بر سختی هم باقی که کبر کبر کند باغش لمحه باشد طولاً و یا انصاف چون معلول سبلی
 در کنگ و در اشک و سنگ خدا و مفاصل مذکور با نظیر انجون در چشم نمودن باغش آن بود
 که طولت مذکور در آب مذکور که مخصوص چشم در مجری نماید اما است او یکدیگر مجرای کبر در سبیل
 بر دو نوع است اول صبیق مجری دویم انده آن و عارض شود از سختی فشا انجالی بود
 و درم من مجری اما علالت در ابتدا اسس مجری بدون هیچ و غیره در عمل کسب و بعد از
 عصر از کتر از صبح کرد و چون شش بران نماند خنده نظریه هم از آن کبر خارج شده و رفع اس
 کرد و شدت آمد در او به بار و لب بعد از چندی که رفع و دم مذکور در مجرای بی برسد
 نمود و می لوسانی شکل در عمل هر نور برده و محدود شود و هم این درم بدون هیچ دلیل بود
 که چون شش بر او کند چون نظریه هم طریقه از آن کبر خارج کرد و این درم هیچ بزرگ باشد

که با آن بینه کوز کرد و بعد منفرگشته و از انصاف و مدد در موضع منفره و هدایت آن تفریح
 در او بهر سبب و چون خواهند که در صورت میلی در بصری فرود نماند مگر در آن علاج در ابتدا
 که هنوز بصری نمی رسد و گذشته روزی سه بار فشار بر موضع درم نموده بغم غمچه در او داخل
 و بطور از علاج مس در وی و سنگ بنم در بصری نمود و شوق از بار بار کند و چون بصری رسد
 باید که از شگافه دفع بغم غمچه نماید و برای آن مطلب لازمست که اول برین معاشش نماید تا در
 فشار نماند تا یک مکی گشته و شگافن آن کرد و بعد بعضی راست برداشته از فوق و سمت
 راستی که با اسفل و سمت چپ از شگافه بعد از دفع بغم قدری تفکک در موضع که از آن تا آنکه بطل
 اندازی ایلاف تفکک بر هر سمت زخم نماند و ایستام نماید و هر گاه بواسطه سوختن بصری و شگافی
 عارض شود بصری مذکور را شگافه تا آنکه شگافه در او بواسطه اجزای حاد تخلیل نشود
 بصری بصری متاوی می گردد و از آنجا که اندک اندک مذکور که هر چه از او با اندام بصری که هر چه
 ملایمت لازم است که بعد از منفر نمودن کینه لا حظه بصری که هر چه از آن کینه تا آنکه او هم
 رسد و بود در عکاسی گوشت و اندام بصری بواسطه فرود آمدن میل مخصوص که از آن
 مایه ای اخذ نماید در او معلوم کرد و در وی رفع انقباض او در طرفه است یکی آنکه در ابتدا
 بصری را از آنجا که با غایت آب در ک شسته و قدری تفکک در موضع بصری که از او
 رها و شل گشته و در او هم بعد از شستن بصری از آنجا که بسیار با یکی برداشته
 و یکس از آنم بود بصری فرود آمد و این نه به سبب فرود آمدن او در هر گاه فرود آمدن بیج
 در فرود آمدن او از بصری خاندن بصری در اول نه فرود آمدن او در بعد عمل را عاده گشته
 تا آنکه در بصری فرود آمد و بعد از آن سوز را بریده قدری شمع و یا طبلون در موضع حاد
 که در او بعد از چند روز بصری قدری دستر شود و دیگر که قدری منجم زازنه اولی
 بر او در بصری فرود برده و با بینه و بعد از دو ساعت برین زمان را بسته و بصری را از
 بصری که با سبب است که قدری بصری سمت چپ بقوت اخراج نفس نماید تا سوز از بصری برود
 آنوقت زازنه در بصری که در او در هر گاه سوز زازنه را نماند قبیله با من گشته و بطور از آنجا
 در بصری نماید و بعد از آن فرود آمد و در هر گاه بصری قدری دستر شده و آب قطره از بصری خارج

از آنجا که در گذشته زازنه دیگر که کلفت تر از دست در بصری فرود آمد و این عمل را تا دو سه بار در وقت نماید
 تا آنکه بصری میلی و سیخ گردد و بعد از وسیع شدن بصری چون یکس از آن که گذاردن زازنه نماید و بعد
 بصری رسد و در او کشت اندام بصری که از سرب درست نموده باشند تا مدت سه روز بصری که گذارد
 که پس از دو شتن بصری در او رسد و خواهد شد و آنجا که از ابتدا سیخ و در بصری میل
 در بصری فرود باید زازنه کار و نامازی که سوز را هموم کرده باشند برداشته در بصری نمی کنند و
 که رسد و در او است بر سینه شش زازنه کار در فرود بردن بینه نماید بعد شش زازنه کار در خارج
 زازنه از خلاف تر و کار فرود نموده و اعمال مذکور را ممتد نماید تا او زازنه در بصری که در آن عمل حاصل
 اکثر شعبه از دفع اندام خود ایستام نماید و هر گاه رفع نشود قدری سنگ چشم را بر او مالده
 آن گشته تا با هر بقیه دوم که در آن عملی فرزند منقول است چنین بود که در ابتدا از طلا یا شکر
 خالص درست نموده زازنه در بصری فرود کرد و مدت دو سه روز خارج نشد تا آنکه در بصری
 بصری که در او باب دهم در بعضی با فتن آلات چشمه از سوی مورخ و در شش برود
 بیان اول در انقلاب جن این دو گشته است یکی انقلاب بصری و دیگری داخل با انقلاب
 بصری عارض می شود از آنکه بطله بواسطه اجزای حاد و خشکی و از فاسی جن عضله مستعد بر مقلد از
 ضحامت عشا و خالی جن از ضحامت منصرف آن اما علاج چون سبب بطله بود باید
 از عمل دیگر که اقرب بود بطله آورده با پودر گشته و چون سبب خشکی عضله باشد موقوف
 اعضا با شحال نماند و آنجا که ضحامت منفره است آن بود در عمل او که گشته باشد و کات بود
 با سنگ چشمه بر وی جن تا هر بقیه آوردن بطله از موضع دیگر چون انقلاب جن عملی بود
 بطله را که گشته شده است از بصری شش بریده برین چشمه زازنه را داخل نماید که بطله
 برداشته نشد باشد و بعد بصری حاد بطله حاد بریده و سبب فرود آمدن بطله طرف حاد
 بخیه نماید و دیگر که این بطله برداشته شده از حیدر ایک سمت شمال بود و بقیه از آن طرف اخذ
 نماید و هم لازمست که شکل این بطله را خود با شکل حاد بصری که با بصری برتر از آن است
 معلوم است که چون بطله از یک سمت اتصال دارد در وقت انقلاب و غرضی در موضع هم خواهد
 رسد که بعد از ایستام پودر یا فتن با بصری در آن عصب را برید و با چون انقلاب در جن عمل بود

جلد مضمون شکل شلت مغز طی که قاعده اش متصل مانده و زاویه اش در صورت باشد بطوری بود
 و سطح نماید که قاعده اش متصل مانده و زاویه اش از جلد با مجاز بود و مو اگر در وقت اور
 قدری بالاکشند که جنین موضع طبیعی خود رسیده و رفع انقلابش شود پس از آن نقطه
 با جلد با مجاز خود نماند و در فاشش سازند طریقه دیگر آنکه جلد مضمون بریده و از جانب شلت
 و خوشی چشم بر مینویسند و سطح نو در جگانه ای کشیده و نخه نماید و جراحات شلت سنگی
 که حال آید بر روی سطح کرده و باید دانست که هرگاه سبب تنه جلد غم رنجم بود تا از مزاج
 خاطر بسنج که در زان اقدام در عمل نماید اما آنکه سبب جگانه غم و غم و غم بود برای
 از وسط غم و غم که در جنین را پیش کشند و با مضمون از طرفین جنین را نمی نوردند و جرح
 شلتی که حاصل آید نخه کرده و در فاشش از آن انقلاب جنین بدخل عارض شود از آنست که
 جلد شلت غم رسیده بصورت اشفاق جنین اما علاج چون جگانه استر خار بود و با
 شلت مضمون قدری از جنین را که از تحت آن مضمون کرده جرحات را کشند و
 چون اکثر در انقلاب جنین غم و غم که در این عمل کافی نماند و برای این
 شلتی از باق الکر و شلتی از باق اصغر در جنین نماند بعد از از ترکان که در جنین استغف
 و خطی نیز از تحت ترکان کشند که نخه و نصف غم و غم بریده شود از وقت بطریق مذکور
 جلد جنین بریده و نخه نماید و باید دانست که در شلت کردن جنین از باق الکر شلت و جراحی
 بریده کرد و آن در مضمون در شلت و اورا اقدام است یکی آنکه شلت طبیعی از روی
 و تزئین خود خارج شده باشد و چون چشم و دو هم باشد که این شلت را زنده بسیار نازک
 و پهن بود و کبر با دیده من و با در مضمون غم و غم که در چشم و کبر است موی
 بیسازن خوشه که در باق الکر بر روی دنیا علاج چون شلت طبیعی از موی جراحی و غم
 شود و بواسطه شلت غم و غیره او را با ترکان منضم نماند و موی طبیعی بر آید و خاک
 شلت را زنده نماند شلتی که کشند و در کردن موی باید که بر خلاف موی خود کشند
 و الا چنانچه آنکه شلتی که کشند و خاک شلت را زنده کثیر و با ترکان منضم موی
 از غم این مضمون بر موی جراحی نماند و برای این مطلب باید که جنین را روی شلت

بگفت پیش کشیده با مضمون جلد از باق اصغر و از محل رویدن مو طرز شلت باق الکر و غم و غم
 غم سازند تا رسیدنش بر غم و غم جنین بعد با مضمون شلت از جلد که شلت شده است نصف
 غم و غم نمی نوردند و در هر کجا بعد از مضمون کردن انقلاب سینه در روی باقی غم و غم
 دو باره قدری از غم و غم با یکدیگر کشند و از آن شلتی کشند که در شلت موی باقی مانده
 خواهند بود بعد از اتمام عمل قدری شمع داخل موی بر روی جرحات که از آنکه بعد
 پست و جگانه خود شلتیام باید

باب نهم در انعقاد آلات تازه در چشم اعم از آنکه بواسطه ورم و التهابی عارض شود یا
 خلقی بوده و درون القاب برود نماید و بدانکه انعقاد آلات جدیده در چشم با جگانه است چون ترا
 نوردند و باروی است چون هکلیت و مزاجی بود و انواع اول از آن قبیل است برده و نماند که
 باید از جلد از نخه کرد که تقریب نماید بعد بر موی خارج سازند قسم دیگر نایل از زده چشم
 و این نایل با صاف است که با لیدن سنگ جنم با کات بود بر روی آن منع شود و با باقیع مای
 که باید بر روی این قسم اکثر خلقی و از بریدنش دم کثیری سبب آن کرد و بهتر است که
 از قطع آن حکم برینند تا بسبب جرح بریده شده و هفتاد و چاک عسرتی در سبب آن بود و اگر شلت
 کشیده و سوز بر بر سر آن فرو برده بعد از خروج او از سمت دیگر هر جرح جلد را از یک طرف نایل
 حکم کشند و چون یکی از طرف بر موی کشند و شلت بر موی از باق الکر شلت و جراحی
 شود بیشتر زده و شلت را زنده نماند و شلت را از قسم دیگر سبب است که چشم برود
 و این را بطریق دیگر که در شلت و جراحی نماند و شلت را از قسمی از انقلاب چشم است
 و از جرحات از روی شلت است شلت مغز طی که در یکی از باقی من برود نماند و بر روی مضمون شود و
 قاعده اش در باق و شلت اش در کنار قرینه بود و کابا که در طمان بعد از مضمون کشند شلتی
 کرده اما علاج با انتری کرده و با مضمون بریده و در اند لازم است که در وقت بریدن شلت از
 بریده و از قرینه رفع اشفاق آن کشند و بعد از بریدن طراز محلول شکر سرت با بند صورت
 در می کرده و از این جنس است رو بدن گوشت زبانی در چشم در زدن گوشت باق الکر که
 از نایلین سنگ جنم با کات بود در آن شود اما چون در موی در اند و در چشم برود تا باقی

بعضی بصره نور ضایع و از فشار عصب خنده و جمع عارض و از فشار عصب خنده و جمع عارض
 با بعضی است یا خردنی یا کله کوشی یا سلبه عرق مدنی و هم زین قبل است انور تو چشم
 اما علاج چون مرض معلوم است علاج خوان نمود اگر چه با کله کوشی چشم زو کار دوزده بواسطه
 که خارج شود تشخیص آن کنند در این صورت اگر سلبه با محلول بود از اوله زو کار دوزده
 آن فایده نافع ثانی از انقادات چشم سرطان باز دوازده است که اکثر در حق جنس نوری
 و شبانه سرطان بروز نماید از علل آنست جوخه عین و خرابی بصر علاج با چشم ارجح
 ساختن صورت ملاکت مریض نکردن و این عمل نموده شود چون بصر ضایع با چشم کلی خود نموده
 باشد اما طریقه عمل چنین است با قلابهای کتبه بالا زده قابل با قلابی تنه متعلقه را که در پیش کشیده
 و با بعضی از جانب اصل متعلقه فرود آید تصاقی از آن باین فانی ساخته بعد با مراضی جدید
 از سایر جوانب نیز تصاقی از اطلع نمود عصب بصره را برید و متصل را برودن آورد بعد از آنجا
 خون زیاد سیال گردد با تیغک داد و در وقت فایده عمل متعلقه را با عمل متعلقه را خالی کند
 مریض را بخواباند

باب دوازدهم در امراض ساذجه و عصبانی بصره که این قسم امراض چشم عارض شوند
 یا از عمل و یا غنی مانند سکه و فشار بر منقذ و یا از عمل اعصاب مغز و شاد و در روز بعضی ثورات
 و یا غنی صلب در وقت عصبی باشد که عروقش انقباض نموده که در وقت جمعیت عارض و فانی
 شود و اکثر بی از برای آنها مشخص کرد و دیده در اکثر عصب فوری تغییر در محله خط نشود و بواسطه
 اختلاف حال عصب بصر این نوع امراض او منقسم کرد در بعضی عصب بصر که نزول آب
 سبب بود از اوله است و یا در امراض اعصاب حس و غیره و یا در امراض اعصاب حرکتی که در اول آب
 که جارت از نزول آب سبب باشد عارض شود از اثر ضویر شدیدی که بقدر چشم رسد مانند سلبه و
 و غیره و در آن مکان تاریک پرده شده با قلاب نگر کردن چنانچه عصبین و معدن کاران و مقنن
 که بعد از خروج از عصب و معدن و جاه و مثال آنها اکثر مستطاب این مرض شوند و هم عارض
 از غلبه دم چشم و از فشار عصب سبب که از ضرب و دوزده بر وجه و دوزده نور در وقت عصب
 و کاه سبب و در مرض اعصاب سبب بصره هم صورت این مرض شود امراض و غنی مانند سکه

و ام العصبان در مکان مغز و شبرخ و راجع و هم در تمام اجزای چشم و ضعف قوای بدن و شریخی
 کثیر از بدن انداخته کردن زیاد و غیره و اکثر بعضی از امراض مغز مانند توره و دوزده و سبب
 صورت این مرض شوند و هم سکه خلقی و دوزده را می باشد و مستعد بدین مرض انداخته خاص سبب
 که پیش از سایر این امراض که در دوزده و غیره عارض شود از نظر فوری است شبانه صغار در دوزده ششانی کثیر است
 و سبب نمودن در طرف و بوزان آن علل است مرض قبل از دوزده و چند سال که در وقت ضویر بود و تقصیری
 در آلات چشم باشد که نمودن شبانه و متصل بدین سلبه عارض و در خواندن خطوط کله از
 سلبه و عرقی از کله نظر نماید در دوزده و با کله کوشی در کله از شبکه بود از تغییر دادن سبب نظریات
 فانی شده و سبب کسری در شبانه بصره دیده شود و فایده در شبانه عاده و عاده و اعراض فانی شد
 شدت مرض و خلاف آن باعث سختی و کرد و در تبصره حالات مذکوره شدت باشد شبانه بصره
 بان سبب در غلظت نظر از بالا فرود آمدن می کرد و شبکه قبل از بروز مرض بصره کاروت سبب
 و شبانه المون در کله نماید و چون شبانه نظر کند از دوزده شبانه نظر از آن با دوزده شبانه چشم شبانه
 مذکور از نظر شود ولی در این صورت بان شبانه نمودن با شبانه خصوص چون مریض در کس خود را
 با لامل نماید و باشد که حس المون که شده چند زکاتیر شوند و دوزده هم از علل آن است
 دیدن کس و غیره بدون تقصیری در شبانه فانی و تاریکی و هم در این مرض حرکت عصبیه و فانی
 شده مریض چشمه را با کله کوشی را در دوزده و اکثر قوای سامعه و لامعه مریض زیاد شود و کاه
 بی شبانه عارض شود یعنی که شبانه نصف بند و یا صورت نصف از ایلاف عصب بصره و در بعضی
 عارض شوند که از تقصیر مریض معلوم شده است امیر مرض اکثر بطور مریض است که چون سبب
 سبب با تخلف مریض بود و شبانه مریض در دوزده عارض و شبانه فانی کرد و در این اشخاص را غنی مریض
 دوزده مریض انداخته کوشش بعضی بود و کاه و خلاف دوزده با بصره صحیح و شبانه فانی کرد
 باین نوع که از طلوع غروب چشم سالم و از غروب طلوع چشم که بود در این صورت بعضی او جامع
 ساذجه و توره و سبب امراض جزایه بودند و با کله کوشی مریض دوزده کرد و هم عارض شود
 از مریض خودگی و ماندن در کله از طبه و دوزده نمودن با فایده باقی اما از مریض بدی
 و تشخیص داده شود از علل مذکوره اما علاج آنها در صورت امکان باید بر رفع سبب

چنانچه اگر سبب همان دم بود خون کفر منقعات مانند داغ خوش و غیره بکار دارند و گاهی
 نافع است انداختن زرد پره می و استعمال سفید پسته مانند گل قمبر و آن مانند کفش قرمزی و غیره نافع
 بود و نیز نافع است نوشیدن کلبل با جلیب در این از همین باب است و چون سبب همان دم
 در این بود این معالجات نافع بود و چون سبب اندام بود بواسطه زرد پره باشد از آنجا
 میسر زرد و کوه و طباشیر دهند و چون سبب مرض احشای بود معالجات و سبب او در یکی است
 دهند و چون سبب اندام لوطی بود باید دوباره از آنجا که در او کفر منقعات و سبب او در یکی است
 دادن و نیز نافع است و نیز لازم است که حرکت کفر منقعات و سبب او در یکی است
 باین قسم که سر با این هم نموده و نزدیک آتش روشن نشیند و آنچه در او سبب او
 میل نماید و چون سبب او در باس کردن روزه چشم از شمع برف و آفتاب محافظت نموده و شک
 سبب او در یکی است چشم که از زرد و اگر با زرد همراه بود بخواب گرم در پی دهند و اگر چنانچه در چشم
 بمرسد باید چینه را کافه ریم و خالص سازند و با جاکه و جوج معال معال همراه بود شراب سوزان
 بود و در وقت خوردن بود و بومر کاه بزند و چون شب کوری بود وضع علق نموده و طهر آتسین
 بقدر مقتضای وقت در این طریق که در کدم فزون می آید با بخت خوردن و نیز چینی است
 یکی صبح و یکی شام فرود بزند و اگر مانند قویه عارض شود که شعله ریزه و قوی دست و در کفر
 استعمال نمایند و بسیار مشهور است تغییر چشم با بخار که میسوزند و در این از روغن بود
 و خوردن کافور که نافع باشد در صورتیکه سبب مرض کوف باشد یا انفصال با درود بود
 و گاهی از استعمال بود و در آنکه دفع مرض نموده این در صورتیکه سبب بود زرد
 در صلب مجوف باشد و چون سبب از علاج داغ بود خون کفر بود و در واقع در دم بکار
 و آنجا که ضعف غالب باشد مقویات داده بدین از روغن بود و لاک نموده و در ملاقات
 آن چون مرض در غنمی نواح بود که علل ضعف در دم سبب همان دم مشاهده کرد و در یکی
 آنکه گشتی در حرکت خون میباشد ابتدا از منقعات چون شمع و داغ استعمال نموده
 بعد از مقویات معده مانند خیلان و کوسه با پوست کهنه که در کفیات و فکرها نموده
 از مخرج نمودن نظر و شامی با زنج سبب سبب سبب و در فرفری سفید و زرد پسته که در یکی است

نسیب

وف

از آتسین و جود و کل است مانند در جبهه و خوریا که حرکت مانند از نور یک و جود هر اطو خود
 و جود هر خشک و فتور فزون و او و کلون مانند نافع است استعمال لبان کی و او بود لاک و روغن
 کدر و مصلی و تدبیر این که ذکر شود بکفر نیز کوچک چهار در پی که میسوزند در سینه و در
 کتادی که از سبب چهار دم اما با ناک اکل اضافت نموده و سرشته را پوست است و حکم بسته در این
 ضرورت کاه بزند و چون از روغن بضموی مانند اول سرخ شده بعد از چند دقیقه طویل نماید
 بزود موضع را بشویند و زرد که طویل نمودن عضو در اینجا مطلوب نیست و نیز نافع است که قدری
 در زرد دست مالیده و در وقت چشم کاه از زرد تا بخاران چشم رسد و سفید بود و سبب با در چشم
 و هم استعمال شمع بر زرد در جبهه و در کوشش و آنجا که استر خا و سستی همراه بود بعد از آن
 شمع زرد را بجای جلد را با متراش بر داشته نیم کندم استر کین که مخلوط با شام است یا غیره
 کرده باشند در وقت خوردن استعمال این روغن مصلح و شملج و خنجر عارض شده و بخواب
 بهر سبب که نماید و بسیار نافع است استعمال صرخ لاکس که یک پیل و در بعضی است
 کفر و پیل و کیش را بوضع صلب چینه نموده و در اینجا حرکت دهند و اگر از استعمال او از وقت
 چشم سبب بزرگ استعمال او نماید و باید که رای کشیدن داده از تحت کوشش و پشت کردن
 و غیره بکار و از زرد پسته که نزدیک چشم باشد و آنجا که جبهه از اثر سوزان شده خون را بضمود
 پیل نموده و در صورتیکه بنامی مانند انور و کچین و غیره دهند و اگر از اثر سوزان شده باشد
 روغن زرد فزون و لاک که یک بار در وقت مقویات بنامی بوشند اما در این صلب است
 بعد که عارض شود در صلب روغن کچین و حساب نفعی اما علل عارض کرده و در وقت خوردن
 که حرکت نماید و شمش شب صلب این روغن خنجره کاهای بر زرد بود و از جانی بجایی حرکت
 نماید که در کفر صلب بر زرد و آنجا که با این حساب حساب و سفید است و شام از طول مرض
 تغییر می در خود چشم تر کین نوع که عروق دم منقعات شده و در وقت خوردن از طرف
 بهر آنکه در کفر در وقت خنجره صلب عارض و از فشار شده و تمام روغن فانی شود و باید
 که این روغن مانند زرد عارض کرده و این نیز از عارض شود در سینه شبانه با در وقت است
 در کستان طویلت و سوختن با جود مرض اکثر عارض شود در هوای نوره و از آنجا که از زرد

در این مرض باید چند دقیقه
 بر از تبه پس قبل
 از خوردن

دوم دوم بویس و غیره اما علاج بسیار است ولی بزاج انزیت ز ساید
 مرضی از شدت و جرح خود ابله است رسانند در صورتیکه مرض بطور غیر عارض شود باید که گفته شود
 و در اینجا وقت رسم العارضه داده از گفته است و مانع است استعمال کرنات و در وقت
 آوردن او این است که قیاب صاف بزاج سبزه را با مساوی در آب مزج هم کرده در
 از بیم رسد که کرنات در است و از سوراخ زردی قبل از تا شیر برود آن حسوده استعمال
 نمایند و اگر هوا بود از راه ضایع و نجاست خود بود و قدری شربت آن از نیم درم الی یک درم است
 در یک روز بسیار مانع است عصاره تا نوره که از نیم تا یک گندم زود قسمت نوده در کوزه زود
 دهند و از او در موی استعمال شود قدری است تا نیمه جوهر زینون و جوهر فرقی سفید بکنند
 خرق سفید است گندم و در وقت دم با هم کرده است مخلوط نموده روزی سه مرتبه هر وقت
 بعد از یک خوردن در این مانع و گاهی مانع بود آمدن قطرس و طایفه جویهر از جویهر و استعمال
 آنکه در وقت نوره که عبارت است از خوردن سوزن در اطراف موضع و جمع و تقطیر نمودن
 دو قطب الکتریک با آن سوزناختن که در کتاب فزیک مسطور است و بعضی از اطباء
 قطع نموده و سخت دیدند ولی در این وقت چون سبب در مانع باشد عمل حاصل خواهد بود
 و چون سبب اورش کوفت باخار بود و مجامع آنها را نمایند با هم شدن اصحاب چشم هر چند
 که بیشتر من خود و اندام ضرری ندارد ولی چون حسن اصحاب عصبوی کم کرده و قد نماند
 تغییر یافته و نزال هر یک مانند این است شود که فرزند مانند پوست او خشک شده پس بخوا
 زینین فله به متفرج کرده و با آنکه در مرض چشم متفرج و ضایع کرده و در مرض اگر
 حس فانی شود ولی باشد که نغمه وحی شبیه عارض کرده اما علاج باید متوبات عصب مانند دان
 بود و در آن الکتریک و تقطیر استعمال نمایند و از آن جهت که در اول جوهر که در اول زمان است
 که جاز است از روشی سبب الیب با روی به کار برده و آنجا که فرزند خشک شود آب در آن
 مخلوط نمایند و در آنکه یک گندم آب است مثقال لعاب صمغ عربی چند قطره اما در مرض
 اصحاب که بعد از نوره است نوعی جسلج و شیخ نوع دیگر است و سستی
 اندام تشنجی از آن جهت است جسلج جین وین شیخ بلغمی است چون بالانصال

و

و باید که زنده است چنانچه تشنج متفصلا انده جلاج عارض شود و از علامات است که روشنی
 توان نظر نمود و چنین در روشنی هم وصل کرد و نوعی که کشود انما از هر یک بحال و مستمع بود
 مرض گاهی معلوم کرد و گاهی عارض کرد از سر خوردگی و غلب سبب و مرض اصحاب جمل
 صحت سینه جن است و مستعدین مرض از صاحبان گرم و اختلاجی که دم بر او بر انما شده
 باشد نسبت نامی دارد با مرض رحم اناد و ام تحلف باشد که گاهی زود دفع شده و گاهی بطول
 انجامد و از شایع است اطلاق جن اما علاج سبب اما دفع سبب نموده که بعد از از سبب
 دفع مرض کرد چنانچه اگر سبب غریبه بود معالجه غریبه و خط نمایند و اگر بواسطه سر خوردگی و اجاب
 محاصل باشد همچون فی بقدر اشتداد بود در کوزه و سوزجان و مقدرات و معرفات چون نوره
 و غیره استعمال دارند و اگر سبب گرم است بود و دومی مناسب آن و اگر خاکی باشد بود کاربرد
 و آنجا که مرض زیاد خیره و عمر علاج بود قدری روغن فندک بسنج با انون بر وجه مانند دیگر از
 امراض تشنجی جسلج مفلا است و عارض شود در اطراف کوه چشم شده می کشید باشد
 و نیز هر سه در نزال آب بر وایدی و نزال آب سبب که معالجه بر زمینند و علامت است
 که متعلقه در حرکت بود و این حرکت اغلب مرض امراض است و باشد که بطول بعرض حرکت کرد و نادر است
 که حرکت دوری و استداره نماید و از این جنس است قول این مرض اگر عارض شود چشم
 و گاهی در چشم و بعضی اوقات چون قول در یک چشم بود اگر چشم سارا به بند چشم غلیظ نیز
 سالم نماید اما سبب او باد عضلات است که عضله انصر از سایر عضلات کشنده و منظر را جانب
 کشد و باد عضلات چنانچه عضله کشنده و منظر را مجذوب بجانب خود سازد و سبب
 فرامده عضله متحرکی کرده و عضله مقابل او که قوه عصبانی نام و کامل است متعلقه را جانب خود
 جذب نماید و گاهی عارض شود از دیدن آنها و نیز عارض شود از آنکه در وسط در کوزه برسد
 و باید دانست که چون در چشم بود با قول متفرج است چون سوی نظر جانب انسی برن
 باشد و با هم به جهت چون سوی نظر جانب حشی برن بود اما شایع مرض تشنجی صورت دگونی
 نظر که یک چشم از نظر از هر بسیار شود و دیگر از شایع است ضعف بعرض که نوره
 شود و با سبب انما از نظر زیاد نماید اما علاج باید دفع سبب نمود چنانچه اگر سبب گرم است

دفع او کنند و چون از درون دندان باشد جدا کند تا در آن نبرد می پروند و لازم است
 که چشم را مشق دهند باین طوری که در وسط چشم را بسته و در مقابل چشم معلول بطرف خلاف او
 چیزی ننسازند و نظر را بر او اندازند تا چشم نگاه کردن از طرف مخالف عادی کرده اگر باین طریق
 رفع شود با عضله معلول را برید با عضله مقابل او چشم را بجانب خود جذب نماید اما طریقه عمل
 باید با مشاشی بقدر یک شیش در درازتر از غیره تخمه را گرفته دست مخالف آن عضله بکشند و با مشاش
 چاک داد و داده بعد با قلابی از محل نشسته فرو رفته زود تر عضله انداخته بالا کشیده و در همان
 با مشاش محذب و در زیر او قطع سازند و بعد از قطع چشم سالم را بسته و در آن کوه از شکر
 سرب در چشم عمل کنند و سایر مصالجات او را بکار آورند تا دفع جراحت کرده و بعد از این عمل باید
 که تا یک ماه چشم را مشق دهند تا دست دیگر عادی کرده و الا که عمل بجا حاصل خواهد شد اما بستن
 در این عمل هم میرسد اول باز نهند چشم است بوسیله نشخ و خلایج دویم آنکه مشاش از تخمه
 رو گشته و او را بگیرد و باید تخمه را دوباره گرفت سیستم آنکه در گرفتن در عضله عرضی هم رسد جدام
 آنکه بعد از نام عمل مشاهده شود که در عضله بالمره بریده شده باشد در این صورت باید بعد از انقلاب چشم
 دور را بالا کشیده دست بر بند و باشد بعد از عمل از عملی که تخمه را بریده اند گوشت زیادی برود
 در این وقت باید سنگ جنم نماند تا دفع آن شود قسم دیگر از امر مشاش بجهت حرکت بر لغوه است
 که اگر عارض شود در عضله رفته ضمن عملی و نادر است که در عضله محرم که منقله عضله است در چشم
 چسبیده و اگر چه به شد بالقوه صورت و از علامات است که از طرف علت واجب وجهه را
 نشان بالابره و بگرمه می یابند افند و گوشت با علیل از سمت علت مانند حالتی که قیاس میکنند
 و ضمیر نشان از درو چشم را نشان بدهد و در طرف سالم بواسطه شلی و سستی طرف معلول
 و از اینجا که قوه خدایه مجرای دیده نقصان بهم رساند انگ از چشم بوجهت دیده و برای آنکه چشم
 هم بخورد تا شسته شود باشد که از درخا زخمیه متفرج کرده و اما جهت مغز و بجهت عصب است
 و با از فشار و بیسل موجود در درون است اعظم از آنکه در قاعه مغزی باشد با بگرمه و دیگر و غیره
 از آن بود که در تمامات نموده مطابق که باید دفع کرد در زیر جلده و مقلات عصب تا به ترتیب
 فشار عصب بر لغوه شود و باشد که سبب عصب زوج سیستم از مصالجات باقی که باقی

فصل در علاج چشم که در آن صورت است
 که در آن صورت است که در آن صورت است
 که در آن صورت است که در آن صورت است
 که در آن صورت است که در آن صورت است

که جرات از عصب هر که است بود در این صورت جنس و متعلق حرکت فانی کرده که از عصب
 مورب فوقی و مستقیم و شلی که حرکت آنها از این عصب نیستند اکثر لغوه سمت و شلی چشم بود و چون
 حرکت فانی جنبیه هم بواسطه این عصب است در او هم شلی عارض شده عمل با صبره بواسطه نقصان
 حرکت جنبیه فانی و ناقص کرده و بندرت باشد که عضله مستقیم و شلی شل شده و لغوه جانب نمی بود
 و نیز شود که عضله مورب فوقانی از حرکت افتد و اغلب این اقدام علت درد داغ بود و شلی جنبیه
 معلوم کرد و از جهت حرکت آن در شلی جنبیه بجزر لا محاله شود یکی اشباع حده دویم تقصیر آن است
 آن بقدم خلف و اشباع حده عارض شود از این تقصیران و سکنه و بعضی امراض دامعی و از این
 معلوم نمائی و باشد که خلقی بود و شود که از بدین آن معلوم هم رسد اما تقصیر حده کا خلقی
 و گاهی عارض است که از امراض دامعی و نخاعی هم رسد و وجهه کلی انحراف یا در نزد او یا در مشاش
 و چون در شیب عصب بود عارض شود از سر خوردگی و از ضرب و سخته و از در اطراف چشم و از در
 دامیل در خانه بصرد و چون سبب در عصب بود از سکنه و امه تقصیران مزمن و نرم شدن
 داغ و دامیل بارز در داغ عارض کرده اما سبب در فشار مرض بطور مزمنی است و چون سبب
 عصب باشد گاهی معالج بحال بود اما علاج باید رفع سبب شود چنانچه بجهت همان دم غالب باشد
 فصد و جامت و زو میقد است و اگر سبب سر خوردگی بود باید فشار بر عصب نموده هر جا
 وجع مویس شود زو لوانداخته ادویه معرقه مانند کل اقلی و سورخمان و غیره داده و شمع زرا برنج
 بیخ کوشش انداخته و در محل او جهر چوله در و نایند و اگر سبب فشار دامیل بود استعمال علیل
 انبا بایلدن روغن بود و خوردن علاج بود نایند مخصوص چون سسره بود آمدن بریم از گوشت
 که در لیل بر بریم شدن غلظت پس در این صورت باید بود روغن های سوخته دهند و از ادویه
 دیگر که چوله و جهر با عصاره او خوردند و بایلدن ادویه مطهره از قبیل قطیر سنبل الطیب از
 سولفوریک و جهر اسطوخودوس و قطیر زرا برنج نافع است و بهتر از همه است استعمال جهرخ
 که در انحراف منفعت کل دارد و چون در این کتاب محتاج بنسخه شوند که به تفصیل ذکر نموده است باید
 کتاب فرا بردن فرنگی رجوع نمایند که در این جهر بنویسند تفصیل نوشته شده و این کتاب را چون
 خوانستیم که فخر نوشته شود لندانه که انبا بر داشته و جان نسخ مغزی که مملو گشته که خوانیم

بزرگ بود

بزرگ بود

فهرست جلد نهم جراحی

مقاله اول در التصاقات و ماندن شئی خارجی در جسم دم یا شئی خارجی در بدن	باب اول در التصاقات
فصل اول در التصاق الطباع سوسما	فصل رابع در درود خارجی و فضای آن
فصل دوم در التصاق اصابع	فصل خامس در درود خارجی در حجاب
فصل سیم در التصاق دو عضو	فصل ششم در درود خارجی که بکلیت در
فصل چهارم در التصاق مخزن	باب ثالث در جرح شئی خارجی در موضع
فصل پنجم در التصاق لسان	فصل اول در بیان موضع
فصل ششم در التصاق دمان	فصل ثانی در جرح صغیر و مکرر
فصل هفتم در التصاق حرس	فصل لبت در حساب اول و ثانی
فصل هشتم در التصاق شقیق شرح	مبحث اول در کتبه ترانه است
فصل نهم در التصاق غلفه	مبحث ثانی در غسل بز سانه
فصل دهم در التصاق مجوی بول	فصل رابع در بریدن آردن جرح
باب دوم در ماندن شئی خارجی در تصاق	فصل خامس در جرح باطنی در موضع
فصل اول در درود و شباهت خارجی بانف	فصل ششم در انصباب دم که در
فصل ثانی در درود و شئی خارجی در چشم	فصل رابع در انصباب دم در جرح
فصل ثالث در درود شئی خارجی در گوش	مقاله ثانی در بیان جماع رطوبتی در کتبه حاصله از عشاء زراحی و حجاب
باب اول در انصباب و رطوبت کتبه	فصل سیم در انصباب رقیق و بطن
فصل اول در انصباب کتبه سردی که در وقت	فصل چهارم در انصباب رقیق
فصل دوم در انصباب کتبه در انصباب	باب ثانی در انصباب کتبه
فصل سیم در انصباب کتبه در انصباب	فصل اول در انصباب کتبه
فصل چهارم در انصباب کتبه در انصباب	فصل ثانی در انصباب کتبه

BLANK PAGE

فصل اول در نقد و وضع عنق ۷۲. باب سیم در قطع اطراف ۷۹
 فصل دوم در ادویه فدا کننده اسهال فوج ۷۵. فصل اول در قطع اطراف که او را اسهال میگویند ۷۵
 فصل سیم در اسهال با ادویه فدا کننده ۷۸. فصل دوم در طریق قطع اعضا از دست و پا ۸۶
 فصل سیم در حسیع معامل ۸۹
 ضمیمه کتاب در نسخه جات متفرقه

فصل ثالث در صحت مشام ۳۱. جمله ثانی در غسل بدنه و تکافف نشانه
 جمله اول در تمیز کردن صحت کسره ۳۲. فصل رابع در غسل خروج صحت از آلت ۴
 مقاله ثالث در تحریم عرم الی آزاله بدن و وجود الی غیر طریقی ۴۱
 باب اول در تحریم عرم الی آزاله ۴۱. باب ثالث در کوبیدن که بیماری بویژه باشد ۵۱
 مقدمه متوجه در وی بودن مردم الی آزاله ۴۱. فصل اول در بواسیر عموما ۵۱
 فصل اول در تقصیر و غلط جرم لسان ۴۱. فصل ثانی در بواسیر اف ۵۲
 فصل ثانی در غلط و غلط زائده ۴۲. فصل ثالث در بواسیر نابت از جوف کبده ۵۵
 فصل ثالث در غلظت شکرین ۴۵. فصل رابع در کوبیدن نابت از جوف کبده ۵۵
 باب ثانی در وجود الی بد غیر طریقی ۴۵. فصل چهارم در کوبیدن نابت از جوف کبده ۵۶
 فصل اول در نایل و نیت قرن ۴۵. باب رابع در سرطان با اقسام و اسباب ۵۷
 فصل ثانی در تفسیر و غلط جوی از عظام ۴۶. فصل اول در اقسام سرطان در جوف ۵۷
 فصل ثالث در سلسله شمی ۴۸. فصل ثانی در سرطان شفته و وجبه ۵۹
 فصل رابع در سلسله کنگلیانی ۴۹. فصل ثالث در سرطان لسان ۶۰
 فصل پنجم در عرق بدنه ۵۰. فصل رابع در سرطان نذی ۶۱
 فصل ششم در وجود الی غلط و در معضلی ۵۱. فصل پنجم در سرطان قصبه ۶۲
 فصل رابع در نایل کانی ۵۱. فصل ششم در سرطان بینه ۶۴
 مقاله رابع در امراض عدد از زاید و نقصان عضوی از اعضا می بیند ۶۵
 باب اول در نقصان الی در طریق اصلاح او ۶۵. باب ثانی در زاید و عضوی از اعضا ۶۸
 فصل اول در اصلاح عضو مفقود ۶۵. فصل اول در اصلاح زاید ۶۸
 فصل ثانی در طریق تکیه بعضی اعضا مفقود ۶۶. فصل ثانی در پنهان و اف نماند ۶۸
 مقاله خامس در بیان بعضی از اعمال بد و طریق قطع هر یک از آنها ۶۸
 باب اول در عمل بر جان و معتقدات آنها ۶۸. فصل ثانی در سبب الی اعمال بد ۷۱
 فصل اول در معانی بعضی از اعضا کلبه ۶۸. باب دوم در عمل بد صغیر ۷۲

BLANK PAGES

BLANK PAGES

مخزن الفوائد العامة

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و سپاس تمام بر جان فزینی که فرزند بوم ایران زمین را عدل قائم و انبیا را انوار عالمین و کرمین
علوم بر فزون عیب و در خجسته زمان در خنده عهد ظاهر و باهر و واژه و شایسته چون بر فی زانگی نانی
قد قدرت شاهنشاهی که نخل است اسلام بنا به سلطان اهل اول ملک ابدال قاع الفجر و قاع کفر با همی اللام
و نانی از ناده نصیر الاسلام و سلیمان صبر و تقیه و یقین سلطان بنی الدین و شاه قاجار خلد الله و ابد الله
زینت و فیض تقویت جناب سلطان آقا میرزا محمد تقی قزوینی و محمد علی شاه قاجار و محمد علی شاه قاجار
که علم و فضل و تقویت فزینگی که در حرم مطهر در دربار مبارک و دار الفنون از انظار جمیع که در این عرصه
فرازمین و تسبیح غرض مند در کمال استقامت و انوار الفنون در سطح جدید فرخنده و مطبوع در ایران
حکمت متعالیه که از تحقیقات و تفکرات و کلام حکیم و پاک و کلماتی است و میرزا محمد حسین قزوینی که در این
و مکتوب کرده و در حال قطعی و در علوم فصل و فصل کتب الفوائد مخزن الفوائد مطبوع و مشتمل است بر پنج مقاله
اما مقاله اولی مشتمل است بر بیان اول در التصاق و تطبیق که از اقسام و جاری در مشتمل است بر بیان
فصل اول در تصاق و تطبیق که در بعضی اوقات باشد که دو عضو متصل در حالت طبیعی و واسطه می یکدیگر
متصل و بعضی که در چندین احوال یکدیگر با هم متصل و مثال آنجا و این تصاق با واسطه از تربیت که
از مویض و غیره در جلد بهر سه و در جلد و در جلد یکدیگر چسبند و با آنکه یکی از جاری میست و منطبق کرده و در
قویم انجری و شایع بقدر از درم اگر چه غلیظ می باشد خلقی چون جلد ظاهر غشای از التصاق آنها یکدیگر
مانع است بنا می نماید بر این قسم از آن است که جلد از زاله و سده شده باشد و واسطه درم مانده که در
هر که بعضی یکدیگر که در مویضی آنکه از جانب انسی آنها جلد ساق شده باشد همچنین است جلد باطن
در اعضای باطن مشتمل آنکه جلد را بعضی یکدیگر که در خراشند لاد صورتی که فقا فغالی جوف او فاسد
و زایل کرده باشد چون این مطلب مفهومی که در یاد است که هرگاه بواسطه عرق نادر و غیره یا از قروح
دیگر جلد زایل شود و عضو مختلف متحد شوند با آنکه در جبهه قوه یا صبر چسبند و همچنین از درم می
و غیره باشد که یکی از جاری در منطبق با الماره مسدود کرد چنانکه در جری بول و در مویض و غیره

Postscript

و التصاق خلقی با کمال است بخوبی در بعضی دیده شده که مقید با نفع کوشش و غیره بالمره شده و در آن
که بالمره شده و نیست بلکه جری منطبق کرده و بواسطه سستی جاری خروج فضول عسرت برساند علی ایسم کان
این طبیعت و انداز با در جمیع انجری هم برسد و با در قشای او و اما علاج این عمل در اغلب از عمل برستون
چون که هر یک بعضی منطبق باشد حتی الامکان باید اثر موضع او برده است یا چند تکاف به و او و من نسبتا
بیشتر ملاحظه فرموده که با نافع منطبق شود و جسم باید مانع کرده از انسیام او بطریق قریب تا آنکه اثر
و وسیع شود در صورتیکه از انجاری منطبق کرده باشد تا با نافع منسک از زده و وسیع شود و انجاری یکسانند و خاکه
التصاق خلقی باشد با کمال و تکاف اگر مسافت و قریب باشد اما چون مسافت موضع منقطع عظم باشد
المنقطع من کفایت نخواهد بود و در تصاق منحصیل فصل ثانی در بیان بعضی احوال و این علت با خلقی با واسطه
جراحات و از در انجات علی ایسم کان عالی از منسوخ خواهد بود یا چنانست که با این دو وسیع شطامی
کافی رود و اما یکدیگر چسبند و با آنکه بعد از از از جلد کم دو وسیع هم بعضی شود و قسم انجری است که
عظم سلایق آنها هم چسبند و علاج جز بر عمل بر طریق دیگر ممکن نخواهد بود و در صورتیکه عظم دو وسیع هم
باشد و اگر اشتیاق اولی است و لیکن در دو قسم دیگر با فنی شطامی کافی باید قطع شود و هرگاه دو وسیع
ابتدا آنها شطامی بالمره هم منقطع شده باشند بر این شری خواهد چسبید بلکه باید از آن در شطامی وسیع
تعبیه ساخته و مشغولی سرب می پوشیده و با در جوف این تعبیه جلد اثری بوجود آید انکار از آن
تعبیه دیگر ساخته و دستور سابق مشغول سرب می پوشیده و با در جوف این قسم مانده تا ابتدای است
فصل ثالث در بیان بعضی که در بدن دو عظم متصل با یکدیگر که پونانی آن یکپوشس نامند و سبب
علت در اغلب تورم مفصل است بر این قسم که بعد از تورم او خرد و واسطه باطن آنها تحلیل و در
دو عظم مفصل کمی رسیده و یکدیگر بعضی گشته و عظمت هم رساند و این بعضی با کمال و با نافع کمال
همکامت که در محققه واسطه میان دو عظم عظمت هم رسانند و چون حرکت نسبتا در او مفصل از او
همکامت که مفصل از شطامی کافی هم چسبند و صلابت هم رسانند فی انجری که در او باقی است
باید دانست که در دو مفصل بعضی اوقات التصاق بیکدیگر و بطریق است در این صورت باید مفصل متورم را آرام داد
و در بعضی موارد که بعد از بعضی آنها الماره از کار نیفتاده باشد مثل آنکه بار است که از زنده تاراه توانست
دو ستار با نماند تا نماند تا نماند و لیکن بعد از عدم اعراض در یکدیگر از حرکت مفصل عمل متورم متناهی

شود و علاج با عانت عمل بدست آوردن قدری از التفاق در رفع خود سبب است که بعضی ناقص و در
 مفصل بواسطه باطام حاصل شده باشند و بجهت علاج لازم است که چندی مفصل را با بعضی اوان
 فرج کرده و گزیده استقام نمایند تا مری که در وقت استعمال مساج باید دو قسم مری و منظور از
 یکی آنکه عیال را هرگز بر اثر غلظت و فورم پوشش نماند و بقوت مفصل را بجا نماند تا رفع التفاق او شود
 و در ضمن این عمل از کوشش اریله در شستهای عظیم صدای ناگهانی مسموع خواهد کرد و آن این عمل از غلظت
 خطرناک است چون در بعضی دیده شد که ازین عمل درم عادی مفصل برسد و او را متعرج است
 در هم باشد که عرق عظیم از شریان و غیره بواسطه تده و کجکد و ازین بابت است که اکثر جراحتان ترک
 نموده و در بعضی مفصل را یکسره می کشند تا از تحت طریقی که در وسط او مسلی منسوب است و در
 میل مذکور را چنانچه در این عمل شسته پس در دو مرتبه در وقت بخت او پاکشاید و رفع آفتاد او شود
 فصل در بیان التفاق و التفاق مخرب و این علت در قاعده ناقص و بواسطه موشکی
 عارض شود و در صورتیکه التفاق و التفاق مزمنی باشد و اگر آشنی اولی اند صورت شد
 مرض عظم التفاق و عسرت تنفس لازم است که با عانت مضع متغذرا کبشاید و بعد قیله عظیم
 و در مخرب نمند که بقدرت و سیخ نماید و باید تا چندی دست از قیله بنادون بر نماند
 نیز که مرض نکس باشد فصل کما در بیان بعضی سانس و ازین علت عمل معص و نوشیدن
 و تنفس ناقص و عارض شود از نگی و کوناهی چندین زبان یا از قرحه که در زبان پرخ و دان
 الی علاج بجهت قطع بند زبان بجز با هم کشی که در او چاکلی است به سخت لسان که از آن بجوی که بند
 لسان در چاکلی او قرار گیرد و آنجا پیچیده شده است و او را قطع نماید و لیکن شی الامکان بند را برود
 باید برید که مسکاد ایسی بفرمان مضموعی لسان دارد و آید در هرگاه قرحه در تحت لسان برسد
 باید مانع آیند از التفاق بنیان باوان و بعد از بعضی اینها چون صورت او پست بند مسکاد
 باید با عانت مضع مدتی مضع بعضی را کبشاید و چون در این عمل سیلان دم شده به هم رسد
 باید که از قاضیات مانند آبی ترین و غیره مضموع نموده و او را قاضی مضع مروح در دست
 و از باندن سنگین جنم نه سیلان دم نماید و بعد از عمل باید مواجب بود که مسکاد مجددا
 موضع علت مضع شود و همچنین در بعضی اوقات بواسطه قرحه و دان نمند باشد مضع شود و ازین بابت

عظم

عمل مضع و معص و تنفس عسرت برساند و باید در هنگام قرحه مانع آیند از اتصال آنها و بعد از بعضی باید
 با مضع انوضع را قطع نموده و در قرحه سربا مانع نماید که مانع التفاق او شود فصل سانس در بیان
 التفاق و التفاق دمان و اغلب این علت بجهت نرسیده و سخته قرحه است که بواسطه او کجکد
 متاگل کرده باشد یا قرحه عارضه از استعمال برقی زیاد و در او افرجه یا کلا حرق نار و کنگ
 و بواسطه این علت زبانی در تمام معص و نوشیدن نقصان برساند و علاج مکن نیست مگر
 و شگفتی مضموع کفایت نینداید چون هر قسم که باشد فضای دمان مضموع خواهد کرد اگر چه کما پیش
 العلاجت و در بعضی لابد می سازد و مساج را اینکه از موضع دیگر طبع عاری آورده و نشود بویزه چون آ
 که در صورت نیستی که درین فضای لب یا یکسخت از طبع کوشش برود از بقیه کوشش غاطلی را نمی رسد
 آنجا غش غاطلی را از وسط قطع نمود و نصف بر کرد و تند روی لب بر سون مانند سجانی و نصف دیگر
 بر روی لب فرودین و بعد نیمی نماند که بعد از اتمام این غش مانع خواهد بود از التفاق و اتحاد
 فصل سانس در بیان التفاق و التفاق مری و این علت عارض می شود از نوشیدن جوهر کوز
 و شوره و از حرق آنها و بواسطه درم مخرب و صلابت او و از دایم و مسکاد بواسطه بر طرف
 و یا از شنج مری منطبق که در دو هم باشد که در طرف مری و ملی عارض و از انقطاع او التفاق
 در مری بهر سده و از علامات او است تا که درین دلیل از بعدین و هنگام عبور قیله از موضع
 ضیق و منطبق مگر در احساس نماند در این کتفین و گاهی علت بحدیست که دلیل بعضی تنفس
 عارض شود با حال شده به دشمنان هرگز مرض بحد کمال رسیده باشد بعدین چیزی مکن
 هر آشیاء مانع و از هم با صدمه عظیم و جنون مضع ضیق عارض شود و درین واسطه غذا نتواند خورد
 تا از کسکی تلف سازد و از چون مساج در شخص ظاهر جمع نباشد کمر و میلی که در سر او کولر است
 منصرف است و از آن فرود برد اگر مری است میل میده خواهد رسید و الا در موضع ضیق از
 مری که التفاق و التفاق مری بواسطه شنج اگر چه حقیقا التفاق نیست ولی چون باشد
 مشبه شود بعضی حقیقی تا علی و الا لازم است ذکر بعضی علامات بجهت تمیز آنها از خود این قسم التفاق
 در بعضی اوقات بحدیست که بالمره مری سرد است و گاهی چنین نیست و بعدین عسرت
 زیاد و از اتصال اعراض مذکور باید متوجه بود که این علت اذی است با شخصی با سایر اعراض

عصبانی که لازم است شنج افاده از قبیل التوبلی و ما بنا و احتساق رحم و امثال اینها و اما علاج
این علت درم نزمی باشد چنانچه در شان عرق اغلب عارض می شود باید منقبضات و
دافع درم بکار داشت و لهذا از نوشیدن و در غذا تعلیل نموده و از سردیات کلیل با بود
پوداس میل فرماید و لیکن در صورتیکه علت کمال رسیده یا اثرست که بواسطه او می
کرده و عصبانی نیست سواً که با عانت میل موضع منقبض از بر آورده و وسیع سازند و بهترین است
مرتب از صبح که از ابتدا میل وقتی از بر آورده و بعد از ساعت رانده خارج سازند
و بعد از وقت میل نیز این در عرض مدت دو ماه ممکن باشد فروردین می که تفت یک انگشت است
و چون از انداختن میل علیاً تنوع دست میدهد نافع است که قدری افزون میل فرماید و بعد از آن
مری و اسهال کردن بلیدن نسبتاً از استعمال میل دست نباید کشید که عود نماید بلکه هر وقت که
رفع مرض تا چندی از فروردین میل متعادل فرزند فصل نامن در میان موصوف و مدد و در بدین
و مقصد و این علت اغلب خلقی است و در بعضی افعال دیده شده که تیره معده مستقیم بالمره بوده
و غشا و قوی موضع او گسترده و بعد از تولد فصل غشا مذکور است و سبب از جهت علاج باید
باشند و غشا را شکاشد و متورم باشد نگاه با مشرط که در اصل در شکاف و لیکن در بعضی باشد که
کشیدن ششهای معده مستقیم بالمره بلکه که مصلحت شود در این صورت همیشه بر آن نگاه کرد
و در این هنگام چون لابد صورت هلاکت خواهد کرد و بعد از آنست که با مشرط کار معارضه
سازند شاید که بجای آید و طبقات عارضی این معارضه با بواسطه شنج عصبانی شرح و شقاق
الطراف است باز تخلص غشا مستقیم و با از فروردین و با در اصل عارضه باطراف است
که صورت طبقات شود و در صورتیکه سبب این طبقات شنج با اتفاق مقصد باشد غلات
این است که باز بصورت دفع کرده و در او مظلوم خون باشد با حرارت و سوزش مقصد
و علیل از این آید از بعدی خوف باشد که در روز خود نگاه دارد و نگاه درین اجابت از
مدت و پوست بر از بعدی تمام شود که با آهسته مقصد او را میوزاند و چون اطراف
مقصد را ملاحظه نماید در غرضون او شقاقی مشاهده شود اما علاج باید چند روز علیل
نموده و طبقات میل فرموده و در آن بار چند نوبت جلوسس و از غدا رات شب

عصبانی که لازم است شنج افاده از قبیل التوبلی و ما بنا و احتساق رحم و امثال اینها و اما علاج این علت درم نزمی باشد چنانچه در شان عرق اغلب عارض می شود باید منقبضات و دافع درم بکار داشت و لهذا از نوشیدن و در غذا تعلیل نموده و از سردیات کلیل با بود پوداس میل فرماید و لیکن در صورتیکه علت کمال رسیده یا اثرست که بواسطه او می کرده و عصبانی نیست سواً که با عانت میل موضع منقبض از بر آورده و وسیع سازند و بهترین است مرتب از صبح که از ابتدا میل وقتی از بر آورده و بعد از ساعت رانده خارج سازند و بعد از وقت میل نیز این در عرض مدت دو ماه ممکن باشد فروردین می که تفت یک انگشت است و چون از انداختن میل علیاً تنوع دست میدهد نافع است که قدری افزون میل فرماید و بعد از آن مری و اسهال کردن بلیدن نسبتاً از استعمال میل دست نباید کشید که عود نماید بلکه هر وقت که رفع مرض تا چندی از فروردین میل متعادل فرزند فصل نامن در میان موصوف و مدد و در بدین و مقصد و این علت اغلب خلقی است و در بعضی افعال دیده شده که تیره معده مستقیم بالمره بوده و غشا و قوی موضع او گسترده و بعد از تولد فصل غشا مذکور است و سبب از جهت علاج باید باشند و غشا را شکاشد و متورم باشد نگاه با مشرط که در اصل در شکاف و لیکن در بعضی باشد که کشیدن ششهای معده مستقیم بالمره بلکه که مصلحت شود در این صورت همیشه بر آن نگاه کرد و در این هنگام چون لابد صورت هلاکت خواهد کرد و بعد از آنست که با مشرط کار معارضه سازند شاید که بجای آید و طبقات عارضی این معارضه با بواسطه شنج عصبانی شرح و شقاق اطراف است باز تخلص غشا مستقیم و با از فروردین و با در اصل عارضه باطراف است که صورت طبقات شود و در صورتیکه سبب این طبقات شنج با اتفاق مقصد باشد غلات این است که باز بصورت دفع کرده و در او مظلوم خون باشد با حرارت و سوزش مقصد و علیل از این آید از بعدی خوف باشد که در روز خود نگاه دارد و نگاه درین اجابت از مدت و پوست بر از بعدی تمام شود که با آهسته مقصد او را میوزاند و چون اطراف مقصد را ملاحظه نماید در غرضون او شقاقی مشاهده شود اما علاج باید چند روز علیل نموده و طبقات میل فرموده و در آن بار چند نوبت جلوسس و از غدا رات شب

ناید و ششهای نافع که بر نزمی است که شقاق بیکه سفید شش شقاق معلول و طریقی که در شقاق
ساخته کار دارد از این معاینات و تدابیر بسته بندی علت زایل خواهد کرد و لیکن بجهت علاج مسهل
که با مشرط که در غشاء ششها با ششها انجالی شکاف و لازم است که همیشه موضع شقاق از غشاء مذکور نگاه
نگاه از جانب که این عمل نماید دفع کرده و شقاقی استقامت خواهد پذیرفت و بعد از عمل مقصد
فروردین و قدری پس بر موضع مصلوح بنامه با آنکه از زمان در هر که از غشاء مذکور شقاق دارند
و اما طبیبانیکه بواسطه فروردین مرم من عارض گردید باشد و دوام او گسترده بود و علیل از ابتدا
اجناس عکس در مقصد نماید و از فروردین باقی بالاید و همین عبور بر از وضعی صعب عارض و بر این
دفعی مضع شود و هر که طبیعت نیست داشته باشد چندان ازیت نخواهد نمود و علیاً بخلاف
بوست داشته باشد صورت اندام خواهد شد و لیکن در اغلب پوست طبع و تنوع طبع و بعضی
و قوی علیاً گسترده است و در بعضی چنان باشد که قطعاتی از غشا انجالی با کاذب با بر از ششها
و طبقات معارضه مستقیم اغلب موازی نیم صبح فوق غشاء ششها و ششها و ششها علیاً خواهد
و مسی بر وزن آلوده مقصد فروردین تا موضع منقبض را پانده و سبب این علت درم نزمی است
بواسطه نایل و کبیر با از حرارت دارد و با مستقیم زالت مقصد و این مقصد مرض دو سنگ را با و سبب
نرم و کابری مس بواسطه اولای این علت عارض شود و اما علاج او بنا بر روش اسباب او باید
چنانچه هر که سبب درم نزمی با خوردن دم باشد ارسال علی باطراف شرح نموده و از اول و مقصد
ناید تا درم تخلیس شود و با که مرض مرتبه کمال رسیده باشد استعمال دوزین مذکور نفی خواهد شد
بلکه باید به استعمال مسلمان کردن شرج قضای مستقیم وسیع ساخت و باید پیش از ششها
میل مستقیم که از آن صورت مضع و زور و درگاه قضای مستقیم از امیل مرطابی مضمون کرد
باشد باید حتی امکان و با سبب مذکور با عانت عمل بر قطع نموده و خارج از آنست که علیل را ناند
انکه در سنگ ششها خواهد پانده و بگونه قوت نماید تا در امیل خارج شود نگاه با مقصد مرضی استقامت
و بجهت مسلمان دم نمون نماید و او عبارت از قلی ماضی قضای مضمون با آنکه که بیرون مسلمان
خواهد بود هم لازم است صین عمل دو بندن که نری مخری بول با بند است او صد مرتبه ششها
نیاید فصل ناس در میان انصاف غلبه بر آنکه در انصاف قبل از خسته نمودن با ششها می که رسم

۷

در صورتی که غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 این حالت باغی است که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 و بعد از آن باید که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 و این حالت باغی است که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 جلیغ و متوقف گشته صورتی که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 چنانچه در صورتی که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 بهیچ وجه در صورتی که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 یا کم یا زیاد باشد در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 دفع شود و با آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 در صورتی که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 فرود آید تا به آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 نموده و قدری که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 کثیره و غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 التصاق می نماید که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 قدری جلد را غلبه نموده و با آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 که این غده که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 لازم خواهد بود که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 علت خواهد بود که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 تحلیل خواهد رفت و در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 داشته و بهر دو ساعت از آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 و از داخل آید و در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 لابد باید که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 باشد غده که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است

نیم

۸

منزل و متورم گردد که در صورتی که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 و علاج این است که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 و در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 باشد که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 فصل هشتم در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 در کتاب اول جراحی تبصیر بیان نموده ایم و آن تصدق است که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است
 با از تصدق شفرین و با واسطه متورم شدن برده و بگارت و با واسطه تصدق نفس منبسط و گنگ
 فرود آید که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 جلد ارادک در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 هم رسد و در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 اعراض شود که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 و در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 از نوعی دیگر خارج سازد که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 علت و تشخیص این مرض باغات فرود آید و در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 بگارت نیز متورم باشد که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 انگاه با مسیح و در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 به اصل می آید که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 متوقف گردیده باشد که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 مسیحی می آید که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 موضع متوقف از جمل معلوم خواهد بود که در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 و در آن غده که در آن غده که در محل شکم است و در صورتی که در محل شکم است
 البته و نمودن اولی است چون در محل شکم است و در آن غده که در آن غده که در محل شکم است
 و مانند ششی خارجی در فضای مغزی و مثل است بر همت فصل در ضمن این باب است

کوله و غیره در موضعی از بدن و لکن چون در کتاب اول ذکر انما فرموده در اینجا بیان نمودیم مسهلان
در ششی خارجی که نفسانی است سببه و در اینجا باید دانست که باشد اطفال را در صحن بازی و غیره
چیزی مانند کس و لوپا و امثال آنها بر نمی خوردند در اینجا باید دانست که در وقت است با سطل
چشم کردن است با سطل ضیق مکان شواخ خارج که در وقت علاج و خروج او باید پیش
از بی خودی خارج نماید نگاه با انری او را که فرود آمد و اگر لکن نشد خورد نمود اجزای او را که
کشد و بخت این مطلب را با سطل فرود آورد و هر کس کند نگاه با انری که سببه است کوله
کس با انری که بی او را فرود نموده و خارج سازد فصل ثانی در مورد و قیاسی ششی خارجی
بیشتر از قبیل غبار و رمل و قوخال این و شرات و در کان و شتر زاید و منقلب و امثال آنها
بر آنکه از امشیا در او در چشم بعضی بواسطه کیفیت صورت آن که در زمانه ظهور کرده و بک
و قوتون و سنگ چشم و امثال آنها بعضی بواسطه کیفیت مانند غبار رمل و غیره و منقر اشیا
ذکر در باره باقی کبر است با و غصبت که طبعه از جن مقبله عبور نماید باشد که از آنجا که در چشم
طبعه فریزه نشیند و علامت این علت است وجع و کرامت منور و انقباض جفن و سیلان
دمع و التهاب چنان دم و نسیب با و چشم و اما شایع باقیه از این علت اغلب است که بعد از از
ششی خارجی چشم صحیح باشد و لکن در بعضی اوقات بعد از خروج او در می در طبعه باقی ماند و کل
ششی مانند قوخال این در فریزه فرود شده صورت تو دم او کرده باشد خوف است و اگر ششی که
برسد بفریزه و او را کشتی در بقیق سازد و بتواند او را بار نمود و اینجا که ششی خارجی طبعه غصبت
باشد صورتش سازد و اگر جلده رسیده باشد اقل مراتب و نزول آب است و اگر ششی خارجی
بر طبعه زجاجیه فرود شده باشد البته که در خود نمود و بخت تشخص باید خوب ملاحظه شود
نماید که این ششی خارجی در چه موضع نکل باشد و اگر لکن نشود با بر میلی بر پشت چشم نهاده و جن را
مشطب ساخته و ملاحظه نمود و منقر او را با سطل اگر در بعضی کب و عمل طیل درایت مینماید بر اینکه
چیز چشم وارد شده و هم باشد که طبیعت از حرکت مقلد و بر طبعه ششی خارجی را منفع سازد
و اما علاج باید از آنجا باشد از چشم تا فرود باغات انری و این عمل در صورتیکه ششی خارجی طبعه
از چشم که در کوله رسیده باشد سهل است اما قدری قوخال این با نظر دیگر در طبعه فریزه که در کوله رسیده

باز خروج از صورت خواهد داشت پس باید با سطل تمیز از مجروح ساخته نگاه نوک میل از ششی خارجی
بر نفس سازند و هرگاه ششی خارجی با بخت مقدم چشم رسد باید با مضع مخصوص فریزه را مطلق
برون آورد و در صورتیکه با جلده رسیده باشد چون از لوازم است نزول و کدورت او را کند
باید از خروج او جلده را نیز خارج سازد و اینجا که تک چشم با چهره شوره و بک و امثال آنها چشم
باشد باید بعد از شست و شو قدری روغن بام قطره نماید بعد از خروج اشیا خارجی باید او را
و در پر صند در دم گذاشت تا آنکه لکه بوب پشت کوشش پیدا شود و قدری این علاج حلول در آب چشم
نموده و قطره را با بار آلوده و بر پشت چشم نهد و نصیب او را در کتابی که بیان نموده ایم فصل
در مورد و قیاسی ششی کوشش و از این قبل است کرم و زهر با و کدم و دانه تسبیح و مسک و یا خود و سخت
که صلابت بهم رسانیده و صورت آن که در دوز از اعراض است در مصلح و صداع و سر مغرط و در حنج
و بالا فرود بریم نشیند و از آنجا باید که اگر اجناس نامرغوب خارج دفع کرد و صماخ را مشرب به پست و ملاحظه
نسیب باید با هم کرد و از صاحب خود را تشخص این علت را از شدت و دیدن با چشم و سینه کوشش
اما علاج باید ششی باقیه از آنجا خارج زنده هرگاه جاوزی کوشش فرود شده باشد باید قدری روغن کدو
روغن کاج غسل نموده کوشش قطره نمود و اگر بکشد نگاه از آن که در دفع ساسه و انری فرود
او را خارج سازد و این عمل در بعضی بواسطه شستی جبری صعب و نولت بنا علی ذالک بعضی از استادان
علم جراحی برین برادران نموده اند ششی خارجی را که اول نشد کوشش را چرب نموده نگاه قدری کج
دفع آب کرده و کوشش در بخته اند و بعد از این که با انری که در چشم رسیده و در بنوا سطل ششی خارجی
کج رسیده بود دفع شده است فصل ثالث در مورد و قیاسی ششی از اشیا خارجی در ششی
دان و خلق و مری را که باشد قطعه استخوانی مانند نترابی و امثال او در موضعی از آن باشد و در وقت
درم او شود و در بنوا سطل مضع و بلع عسرت بهم رساند بجهت علاج باید بعد از این متفراد باغات انری خارج
سازند اما در وقت ششی در خلق و مری باشد که سوزن و تیغ و استخوان غره در خلق مری با
برین قسم که طرفین او بطرفین خلق مری فرود و در موسم با که کسی گفته زدی با پول نسیبای فرود
دمد و سوزن مبر مری را خواهد رسد و خواهد در دستهای او یعنی در نرم معده و از اعراض است
و حی صعب در موضع علت با تشنج او دشمنان و دشمنان و باشد که از شدت در مری تقریب

نیش

و باید دانست که هرگاه شیشی خارجی بر ریه افتد و بگذرد بعد از گذشتن او دلیل چنان احساس
 که مسوز در موضع از موضع مری باقیست پس معلوم شد که شیشی در اعراض مری است
 بدون آنکه شیشی در مری مانده باشد و هم اغلب اوقات شیشی خارجی در طرف راست
 چنان احساس نماید که در مری مانده اند از مشا هودیده خواهد شد و جهت تشخیص باید زبان را فرو
 نشاند و دلیل گوید تا مشا هودیده نمایند مگر شیشی خارجی را و اما علاج باید در صورت امکان در
 خارج سینه و لا اله الا الله و اگر شیشی خارجی در جانب اعلی باشد از مری که شیشی است
 او را گرفته بیرون آورند و اما اگر قلابی مخصوص شبیه بشمارک کک فرود برده و تحت او استوار
 بیرون آورند و بعضی از جراحتان دومی می استعمال نموده و لکن مری را زود در هرگاه خروج
 ممکن نباشد باید با ماسی که از دندان می کشند و بسرا و پنجه نصب نموده مری فرود آورند
 بعد بعد فرود برداشتن و قبل از اعمال مذکوره باید پنجه بزرگی از زبان در که به بعد و با پنجه
 مشت زنده است فرود برده و چون از انبساط شیشی خارج در مری بماند و مری را عرض شود عمل نباید
 نمود از خوف آنکه مری را در مری و قلاب فی الفور هلاک شود لکن باید چندین موضع علت نشاند
 و ضد در مری عمل نموده و از مشروبات کحل در روغن بادام و سایر لیفات و لیفات مسهل فرود
 برین قسم باشد که بعد از درم و حصول ریم شیشی خارجی فرود و بعد فرود و دلیل بر
 ازین علت و هرگاه شیشی خارجی در مری مانده و هیچ وجه خارج با معده و داخل گردد
 و از جانب ابرش نخورد و شش ظاهر باشد و از بقای او در مری خودی حکم دست در تقاضا
 که بعضی از جراحتان اشرا ع نموده اند باید از ظاهر مری را کشیده و پس روشن آید اگر چه از اعمالی
 خیر را که در طرفین مری بعضی از جراحتان شریان نسبت واقعه شاید در مری عمل جراحی
 برانسانا فرود آید و طریق عمل آنست که قلاب را بر کرسی نشاند و با مری سر او را نگاه دارد و حال از
 جانب ابر قلاب را بر مری بگذرانند و اگر کشت که چنگ ببرد و با قلاب کند که از مری از یک
 دور نموده و با قلاب دیگر فرود آورده و اگر شیشی در جانب چپ کشیده و با موضع قلاب در صورت
 از مری شکاف مری رسد آنجا مویز که از شیشی خارجی مانده است شکافه و با مری کشیده
 پر و شش کشند و باید در مری عمل در صورت امکان چسبانی کامل عمل آید که شریان خود را ببرد

جراحی

جراحی دارد و نباید و الا باقی از قطع نمودن از جانب قلب بماند و او را بعد از عمل باید بوی
 مجروح شیشه بنامد تا مانده و دفع و بعد منصف شود فصل جاسس است در ورود و بوی شیشه
 از شیشا خارج در معده و معده بعضی اوقات شیشی در مری مانده و از مری در مری مانده
 عبور با معده آورده و با باز دفع شود بدون آنکه مری را از فساد می گردد و لکن در صورتی که شیشی
 خارجی شده و تر و نوک داشته می تواند در دو موضع گیر نمود یکی در معده و دیگری در مری
 و هم باشد که شیشی معده افتد و می دید در اینجا توقف نماید بدون فساد می گردد اغلب اوقات مری
 التماس معده و معده اگر در مری باشد که بواسطه ادق و نوج ایلا کس عارض و هلاک سازد و در
 شیشی خارجی خنده و نوک داشته باشد مانند سوزن و غیره و بعضی معده با معده فرود و در
 انوضع متب خواهد شد و بدین واسطه صفاقت و غلطی در صفاق بمرسد و مانع آید از اخراج شیشی
 خارجی بقضای بطین بلکه جانب ظاهر مریش داده و از موضع جراحی سازد و شیشی که دیده شود
 که کسی سوزن فرود برده بعد از چند سال از یک موضع بطین با مریان بیرون آمده است و باید
 که شیشی خارجی بقضای معده با معده را مشقوب بقضای صفاق افتاده و متورمش ساخته و
 هلاک شود اما شیشی خارجی که بعد فرود و این از دو حال خارج نیست باز دران فرود شده و از
 و اما اگر کشنده و در مستقیم باقی مانده و با آنکه از معده فرود شده و در معده گیرند که در مری علی تقدیر
 از علامات دست منض و جوش و ایلام شیده از خروج باز و التماس معده مذکور با نفع معده و مری و
 دمی و از شیشی خارجی از معده و مستقیم بمرسد است زیرا که عضله مری کشنده مانع گردد که شیشی
 مری را در جهت خروج او بماند و الا بخت مری بعد فرود شده و مری را بماند نگاه بماند با شش مخصوص
 او را بیرون آورند و در صورتی که با اسباب مکن گردد در اندفاع او لازم است که با بعضی عضله شرح
 از یک جانب شکافه تا از دست او بتوان اسباب فرود شیشی خارجی خارج ساخت بعد از عمل
 باید بدون قفل زکوی زیادی با طرف شرح نشاند و او را ضد درم بکار دارند و با شش
 در او هر سه چون در مری مخصوص جزئی و بدون خطریت فصل مری است و در ورود و شیشی
 در مری این علت قلب است و مری فرود است که در اینجا مانده و بطم شرح از مری در طرف او
 جمع نموده و بیرون آورند و در مری بواسطه غلیظه زیاد شش شود و از اعراض

و جوی شدید در قطن و عیش حکام از آن نمودن با سیلان بنعم از مصل و سوزش او بجهت خروج
 باید بهدایت الصبغی بنوعی مخصوصی میل فرود برده و شیشی خارجی را برودن از نعل فصل صابون
 در درود و تقای شیشی بملقوم و قصبه از برید اگر شود در زمین اکل غذا بواسطه تحکم و صحت باره بملقوم
 و برین واسطه سر زنده می با صغیر فرود و نفس در خنان عارض شود و مصل متفرق آن شی را نشان
 بید هرگاه خارج شود طول کشد این حالت بکوی در و در جبهه با تیسج و چشمها برآید و این
 چندتو است اول متفرق ساختن ثانی بر کشیدن ریه ثانی کشیدن که بدن قصبه برید راجع
 بواسطه سبحان چنان در داغ و این شیشی خارجی اغلب در ملقوم قرار گیرد که ای قصبه از تنفس حرکت
 با علی و انفل نماید و باید دانست که شیشی در می بماند و علیل بجا درت چنان احساس نماید که قصبه
 است بنا علی ذالک اسلم است که اول میلی بر می فرود زده و شخص در هند که در می با صغیر
 و بجهت خروج او جز عمل بر نمودن و کشیدن ملقوم با قصبه ملاجی است اگر چه بعضی از جراحان معتقدند
 نموده و آثار شیشی بخشیده و باید در عمل فاضل نور زید و تامل نماید که کار زودت رفته و متفرق
 صاحب خود را و این عمل بر هر که نماند لاین کو تومی نماید اندیشه در سینه که شیشی در ملقوم باقی
 باشد کار برود که در هر ضعی که راه نفس مسدود باشد چنانچه در خناق کلی و در عظیم لسان و بیج
 حلقوم که غشای داخلی او تیسج می شود بر این عمل نمود و اگر عمل بر می سهل است لکن خطر عظیم بسیار علی
 که هر گاه می که راه علاج مسدود و منجمر باشد و طریق عمل است که علیل او را بنیسه و جلدهش را
 نامتوده شود نگاهدار بقصد در و بر شکافه شیمی که مجازی باشد موضع شش بر با واقع باین طرف
 در فی و حلقه تا بریدن ایشان باین فصله قصه لاجی و حلقه قصه در فی و بعد هر یک از این دو
 از خروج خود فرود نموده و خونرا شسته و خوب وقت نماید که طرفی در اینجا نباشد و بعد از ظهور باطنه
 که بطون نقره یا بل بصفرت است مشرطی بر باطنه که فرود برود ششش نماید نگاهدار با صغیر
 با فوق و مالدون در شکافی داده و با دو غلاب بر زمین او اگر کشد پس کشیده تا قصبه و مسج که در این
 صورت هرگاه که علیل شیشی خارجی در دفع کرده و قضا و الا انبری انداخته و او را که بر روی کشند و اگر
 قصد ازین عمل ششس باشد فرود شیشی خارجی چنانچه در مرض خناق باید بعد از ششس با صغیر
 مذکور را نقره بر ان موضع نمند تا بواسطه او بر خروج و دخول تو انداختن را نگاهدار و در حین

بسیج

و شیشی برع در کی از مواضع بدن و شستش بر شش فصل فصل اول در بیان مضموع که عیانت
 از نقره مجرای غده در تحت لسان بواسطه اجناس لایب و او این نقره در بعضی لین و در
 صلب و شفاف است و از ابتدا صمد و علیل و برود نقره و عظیم و شدید که در جبهه که زبان
 جای نماید و اضراس برین واسطه از مجر خود خارج و در تحت نقره در می ظاهر شود و بعضی اشخاص چنان
 باشد که اگر موضع علت انقباض از بطوری توام عمل میندفع گردد و در تحت نقره در می ظاهر
 در بعضی ضعیف نیست و هرگاه با بعضی موضع متورم است بکشاید بطوری لسان باض البسیج از نقره
 شود و در نقره جراحان ششلاف نمودن بعضی میگویند که مخرج لعاب صمد و در طوط متورم است
 عظیم و غلظت آن موضع شود و بعضی دیگر بطلک قابل نیستند و میگویند این علت است که سلسله که
 در تحت لسان بر سینه است علی ای تقدیر بجهت علاج باید که سطح فوقانی موضع متورم را ششس
 جراحی بشود تحت لسان و در بسیار نگاهدار قسم تو اند نمودن کی آنکه قدری سنگ بنم بر داشته
 بوقت موضع معلول بالا نهد و واقع است که بعد از ششس در در شستن قطعه فوقانی سطح فوقانی موضع
 متورم قدری گمان بخوف او نمند و هرگاه کفایت نماید بیستون اول پس سنگ بنم او را بعد از آن
 نثار و بعضی از جراحان علاج این مرض برین قسم نموده که نقره را در بعضی موضع متورم فرود برده و بعد از خروج
 در وقت نقره در حلقه و قدری آب باغانت از ذر که در و ریه لسان آنکه در قله الما و بعضی
 موضع علت شش کشیده و نفی کلی دیده اند فصل ثانی در بیان صغیر از در راه و این علت
 خود را ظاهر سازد و در حلقه صغیر بطور حسانی در راه که مانع از سیلان از با نقره در صورتی که
 در راه در فی صغیر کشیده که دید می در ششس سیف برود زود و بعد از انجا شش صغیر میندفع
 شود و از اعراض این علت است که انقباض در پوست طبع و وضع در ششس سیف این در وقت
 شدت و طول مرض در می در تحت غمروف ضلع و غیر ظاهر شود و نباید چنان تصور نمود که
 حصاره مستکن در راه مجرای نقره با نقره مسدود می سازد که قصبه شش شود و قدری از مجرای
 از تو نقره بسیار اما ششس نیست که برود این علت از چند حال خارج است بیجانست که حصاره
 بواسطه دست مجرای مراری بسیار اما ششس وارد و از تمام معال که شسته و با نقره از نقره شود
 و علیل بجای یابد و با نقره بعد از نقره مجرای مراری از حصاره مجری نثار و طبیعت این

و اما عسر شبانوده یا از آنجا صفر بگذرد و با آنکه مراره با مران متصل و متصل که درده و صغری
 مجلس خنجر میل نموده و از ظاهر دلی هم رسیده و منجم کرده و صغری منقطع شود و نباید
 جراح خنجر و تل را که بکشد باید طبیعت را نمود انجماد و او را غایت نماید شش در انجماد
 و با آنکه بعد از انجماد اول از کار قوی زنده و بواسطه او امتحان نمایند که دل نه که ساده است صغری
 و بعد از انجماد و دفع صغری باید قدری گمان موضع او نموده و به بندند و از مشرب و آب و دود منجم
 و منجم بکار دارند فصل است در بیان جنس بول و جام او با جنس بول عبارت از آن است
 که بول از منجم هم رسیده اند فاع و خروج او را نام است قسمی آن است که کله علیل کرده و شود
 بول از زنون استیاز و در بیان قسم بول از آن نامیده اند یعنی جنس بول کله قسم دیگر آنکه
 بولین علیل باشد در او هم رسیده از صفای کلی و درین بول شوازه از کله باشد به صورت
 او را جنس بول عالی نامند قسم دیگر آنست که علت در مشابیه باشد یعنی در من و وضعی در مشابیه
 او هم رسیده است عسله خنجر او را ازین سبب جنس بول عارض شود و او را جنس بول مشابیه نامند
 و قسم دیگر آنست که در بول هم رسیده با صفاتی در بول با صفاتی با صورت جنس بول شود
 او را جنس بول مجرای نامند و این علت نام با ناقص است نام جنس بول است که بول با هم رسیده
 باشد و ناقص آن است که بول با غلبه با وجع عظیم که او را پس اوری نامند و با آنکه بول غلبه
 میساید و او را هم رسیده و نامند و او را جنس بول کلی و عالمی عارض شود از مشرب و منجم و آرد
 بر آن و با آنکه شش که صفای کله را علیل با غالب رسیده و در آن شش با صفاتی است که کله
 مشکون شود از غیر و صلابت یعنی علاج جزو بول و رسیده در آن که می گویند کله مشکون رسیده
 و این علت است در هم رسیده با شش که در طرف کله با غالب یعنی در ماسیل عارض شود و از آن
 اما جنس بول است در دو این مرض خود خود و با یاد داشت که هرگاه علتی در یکی از کلبه است در این
 هم رسیده عل و از کله و غالب دیگر رسیده و شش جنس این قسم جنس بول و شوازه است که آنکه در
 صاحب این علت را در منجم کله و جنس بول رسیده و علیل که در سابق بعد از ظهور جنس بول و وجع
 این موضع صفاتی در بول شده و نوده الم و در وجع کله با غالب باشد علیل غالب است که
 علت در کله است و غالب در حالت سخت بخلت علی است از این صفاتی از کله آرد

صغری

و بعضی از حالب که نماید مافوق این موضع حجم و وسیع و بخلت معانی شود و کله با کله جناب
 علت نیز عظم هم رسیده و با آن که رسیده و در هم رسیده با کله با غالب رسیده و در اصله عظم منقطع
 صلب متصل و متصل و منجم کرده و صغری از عسله که در جهت اندر طبع بول موجود شود و از صلب
 بول باید و اما علاج باید موضع کله علیل حجامت نموده و زلوشانیده و از مشرب و آب و دود
 و طبقات و مخدرات استعمال نموده و زلوشانیده و از مخدرات اجتناب نماید انگاه آرد
 طبایعی و مفتت صحت بکار دارند و جوهر حسن لبه از جمرات است در این مرض و هرگاه بول در
 جس شده باشد اعراض مختلفه علیل را عارض شود از آنجا احساس نماید و اما شوازه با وجع
 خنجر در تحت سرور می کلای شکل ظاهر شود و با آنکه از استلا شوازه است قسم منقطع و
 خارج کرده در صورتی که جنس بول شدید باشد و وسیع و بول منقطع کرده در خنجر است
 بطور رسیدگی آنکه از شدت استلا جمر شوازه منقطع شود و دیگر امرانی شادی از شوازه ظاهر
 بعلاوه علیل را خلق و اضطراب خوف عارض بولن بشود و تیره و صورت کشیده شود با صورت خشونت
 زبان و عسر و صغری و در بیان می گویند که جنس بول است و در کله جنس را با من مشابیه و
 مجرای است موسوم با و کوس که بعد از تولد رسیده و دیگر در و چون بول منجمی در مشابیه هم رسیده
 باشد می شود که طبیعت مجرای بکورد رسیده و بول از شوازه منقطع و از سر خارج رسیده و در بول
 علیل نجابت باید و در بیان باشد که از ضعف شوازه بول جنس در او متوقف کرده و ازین باب
 در جوف شوازه جمرات موجود شوند و سبب جنس بول شوازه چند جز است کی استر خای است
 مانند آنکه در مرض حمزه و طبقات از استر خای بول جنس تواند شد ثانی آنکه استیابی در شوازه هم رسیده
 و بول جنس شود ثالث آنکه شوازه را شخی عارض شود و بول جنس کرده در اربع آنکه عسر مشابیه مجرای
 بول رسیده و صورت این علت شود قسم اخیر از چهار وجه است کی آنکه ششی خارجی در حشر فرود
 مجرای بول با عسر مشابیه رسیده و ثانی آنکه غده دزی تورم و صلب شده و در بول علیل
 رسیده و در ثالث آنکه در ذات عسر مشابیه باشد که از هم منقطع و صورت جنس بول و سبب این
 یا جنین با دماسیلی است که در هم رسیده و از عظم او منقطع بر عسر مشابیه که در تمام او وضع
 دارد و در بول علیل جنس بول هم رسیده و اربع جنس و طبایع عسر مشابیه با مجرای بول علیل هم رسیده

شوازه سبب بحالت مع

و غیره و اما جنس البول مشابه که سبب ستر تمام باشد این حالت لول می کشد و از ابتدا درین
 لوله و حش عارض ببول تپانی خارج شود و بعد ببول بی اراده ظاهر گردد و دفع در حش
 غلیظی برسد بعد که با سستفاد و زانات بکل مشتمل گردد و چون بخوابد مثلاً ببول خالی
 شود باید اورا بقشارند و در صورتی که سبب ستر خاخر یا سخته و ارده برشانه باشد اعراض
 با سستی در دوروز عارض ببول تخم کرم گردد و سبب این علت است درم و عظم و غلظت حش
 و او تا غصه لانی او هم باشد که صاحبان مرض نفوس و شیوخ را بواسطه ضعف قوی عصبانی
 شانه ستر می کرده و هم باشد از حرکات غشیفه مانند افراط در جماع یا از آله فزک این علت
 هم رسد و اینجاست که بول را غدا جنس و نگارند باشد که بدین واسطه شانه ستر می و ستر
 جنس البول شود اما علاج باید اولاً شانه از بول خالی ساحت بعد او در استعمال
 نمود که شانه شنج و قوت کرد و بنا علی ذالک بخت تخلیه شانه باید که تر از آنکه در زواری
 شانه ز قشر ببول دفع شود هرگاه مرض بنیات شدت نباشد محض از استعمال کشته تر
 باشد که دفع علت شانه قوت کرد و اگر ازین عمل قوت نگردد از مرکب طیب این خواهد بود
 البته و بخت نفیوت شانه باید روزی چند نوبت کمر شسته و در آب کوه کوی استعمال
 و ایند قایل فرمایند صفت او بگزیند که بول کرم زرد از بول سبز نیمه کم کوفه بارت کوس
 خمیر نموده صد و بیست حبه شکر و شام میل فرمایند صفت دوامی نافع بجز در ریح
 کافر صمغ عربی که یکدر حشم مخلوط و بالعاب بدانه خمیر و صد و بیست حبه شکر که صمغ
 شام بخورد و از تره پز ناخنده درین مرض انداختن شمشع در ریح است قلعین و این فزین
 و وضع علی در حمان و جلوس در خاک سرخ کرم کرده و خاک استرغانی بنفشه شانه را عارض شود
 در صورتیکه سبب مرض نفوس باشد استقامت با آب کوه طیبی یا مصنوعی نافع و جاست
 و بالیدن روغن عربی با این فزین نیکوست و اما جنس البولی که سبب التهاب شانه باشد
 حاد و اعراض او شدت است بعد که بعد از توهم او و دفع غلیظی در زواری شانه و کرم برسد
 و درین دفع بول زوری لعل نشیند و از قشار شانه دفع گشته و باید باشد که درم از
 صفای سرات نموده و طیب لالهک نماید و سبب التهاب و سخته و ارده برشانه است دم

در سبب باشد که در سوزنک در مجرای بول یا در بواسیر در غصه شرح بشانه ستریت نموده
 توهم او گردد و در حش از حقیقه باد و در مرض سوزنک یا سوزم سانه شانه او کاهی از فروشن
 آب سرد و فقه همگام حرارت بدن این علت عارض شود اما علاج باید فقه التهاب عمل نموده
 و بر عجان و اطراف شانه ز لوشاننده و از مشروبات لعاب بزرگ مصل فرموده هم استعمال
 بعضی از مخدرات مانند افیون و مر فون و بزرگ بسنج و بنگاب نافع و کلل نیکوست در بعضی
 و آنجا که سبب درم مذکور مرض بواسیر باشد باید با طرف مقعد ز لوداده و ارده مخصوصه در بول
 و در این قسم جنس البول انداختن کشته تر بسیار مصل است پس باید اولاً ارده فزنده و لعنه
 و کلل و سایر کشته تر فزنده درم کار دارند شانه بول بخناید و الا لانه در استعمال کشته تر
 که از صمغ الا سببک تر فزنده باشد و هرگاه کشته تر شانه ز لوداده بول نکشاید و هم کشته
 باشد باید از بار موضع شانه تر و کار مخصوصی فرود برده و با عانت او شانه را از بول خالی
 سازد و اما جنس البولی که سبب تشنج شانه باشد عارض میشود شخصی را که مرض بالینجی باشد
 و زنان صاحب خستاق رحم را هم از افراط در شرب آب خنکانه این علت هم رسد و هم شانه از
 سموی تشنجی در شانه نیمه سبیده و مورث جنس البول شود و این قسم از جنس البول خان است
 که بعضی اوقات بول بالمره جنس و کاهی خوبست و اما علاج باید فضاوی مرتب از با بونه بر صمغ
 شانه انداخته و در اجازت کوس نموده و قدری افیون بار و عن بادام ساییده و زرد و طرب
 شرح باید و از انقور حقه نموده و از شروبات بود و او را با طیب افیون و شیر بادام میل فرمایند
 و آنجا که سبب تشنج او چنان بدن بدن باشد باید معرقی از کافور و امونیاک و غیره استعمال
 نمایند و چون سبب این علت کرم شده و درین سبب بد و باید بکار داشت و در این قسم البول
 از معالجات تره پز نکوده دفع مرض خواهد کرد و بدت حشیا ج بازه اشخ کشته تر میشود و کار
 سبب جنس البول حمله شانه یا از عصبانی باشد در مجرای بول یا بقاعده که ذکر خواهد
 عشرت سسنگ شانه را برود کند و چون در مجرای باد صورت امکان مجری شکافه
 و برود آورد و الا مصلی فرود برده و حمله ز لوشانه حجت داده انجا بواسطه عمل سسنگ

سنگ شانه رخ ملت نماید و اگر سبب این ملت تضاعف از هم باشد در حین حمل باید که ترالسنگ زنده
 و حین استلا شانه زن بخورد بر کبریا بول دفع شود و در بعضی باشد که کمی بویا به موسوم به بویوس در می
 بول زمان برود و بویوس بول جنس شده بجهت علاج باید میل فیزی فرود برده و در وقت زنده تا قبل و در
 کشتاید و بویوس که بران را حین بول خارج شود بویوس غلط هر هفته و در کبریا از علاج شانه بویوس
 در این صورت عمل در کبریا شانه و خارش فریب میدهد تا بویوس دفع دارد و در وقت زنده تا قبل و در
 بعضی استقیم فرود برده و غلط او را در کبریا نماید و این در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 مذکور در این صورت علاج باید از کبریا بول لا که کبریا بول بعد از درم در حین حمل و بویوس در کبریا
 علاج او است که در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 نمود و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 میل باید از وقت قبلا که در کتاب اول در سبب این مرض توضیح فرموده اند که در وقت زنده تا قبل
 شانه باشد که در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 منکر کرده و بویوس را در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 از فرود حین میل شود تا حین آمدن اندام و بویوس را در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 و سبب این حالت در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 با طرف متعده شانه و بجهت جذب میل اذنه از باطن بظاهر باید خوش بجان کشیده و در وقت زنده تا قبل
 کل بویوس منفع میل فرود برده و از حین زین موضع ملت از ترنج فرایند تا حین بویوس که سبب لغت
 مجری باشد باید دانست که اشخاص صاحب خست مجری بویوس بول قبل استند که کبریا که
 در علاج و سایر حرکات قبلا ذکر فرموده و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 شود علاج او این است که حین ملاک حین و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 ایون در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 مناجات مذکور که در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 که در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 بعد از چند دقیقه فرود خواهد رفت البته بدون وقت و اگر سبب این مرض در وقت زنده تا قبل
 علاج

و اگر عامل بویوس باشد
 که در وقت زنده تا قبل

بصاح باید ترکاری از ظاهر زاری باشد فرود برده و با حانت او شانه را از بول عالی باشد و در وقت زنده تا قبل
 در شانه باقی که در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 بکار داشتن آنها تا آنکه تر جارت از اول استوار است مستقیم یا منحنی که از شانه یا صحنه بویوس
 بچگونگی زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 و مقدار غلظت او نیز مختلف است در بعضی غلظت در بعضی منفرده و در بعضی متوسط باشد و در وقت زنده تا قبل
 مشغول است بجهت جذب در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 که اول قضیب را در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 میل به جهت قوس عارضه نماید که قضیب را قدری پیش کشیده و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 حرکت دهند که در مجری انقباض خود در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 نباید نمود و سبب این که اگر غلظت میل برود و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 صحنه الاستیک باید مغشوشی بخوف او نموده و مجری فرود برده و بعد از رسیدن به شانه مشغول
 بکشد و با حانتی که خوف داشته باشد که در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 پریشانی ندارد و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 حکمت حصول نما از فرود برده که در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 جراح با میل برای غلبه طبیعی برود و هر که مجری خست باشد لازم است که عامل صعبی در وقت زنده تا قبل
 و بجهت فرود برده میل بنده از ندها بدایت او میل باشد و چون عاقبت مجری بول از ندها
 معلوم نیست بنا علی ذلک باید قسم از میل حاضر باشد و فاعده آن است که با میل کلفت آن در وقت زنده تا قبل
 این عمل نمود و حال اثبات میشود و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 نوک میل را بتوان حرکت با طرف داد و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل
 که در مردان مجرای بول نفاذ می در تحت نظر واقع است یعنی چون میل از مقعر کبریا بویوس
 بجهت حصار اندر رسد که در وسط مجرای بول واقع است باید که از شانه بویوس در وقت زنده تا قبل
 که در مجرای بول زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل و در وقت زنده تا قبل

از خالی شدن مثنی از بول با عانت زد و کار و این عمل در صورتی باید بکار داشت که بول در حین
 خدرات و عانت و انسد و کثرت تر متب نکرده و مثنی از بول مثنی شده باشد که خوف انسد
 او و اکت بهر سه و چهار جان این عمل بجز خود نموده اند که از معارضه مستقیم باشد و کار فرود
 تملی از فوق مانده نالت از جان و لذت تجارت باشد اندک از فوق زمار عمل نمودن مسلم و خوفی مراد
 و بیگونی اصلاح باید بنا علی ذلک این قسم را شایع و قسم غیر را متروک نموده اند و طرق
 عمل از اینست که علی را کبری نشاند و نابی از خلف او بجه داده و با دو دست همی کار او را
 کرده و مثنی را بر فراد از آنجا نگاه زد و کادی نمی موسوم بظهور این عمل که در اختیار
 بجز به بعضی که خدش بوی علی باشد و موضع مثنی از خود و نیک صبیح در وقت قاتا ادا
 نمایند و در بول خوف مثنی و بعدش او را پس کشیده و میل او را باقی گذارند از خوف اول
 دفع و مثنی خالی کرده و میل بکوبد با بر چند و در مثنی باقی گذاشت به و در جکی بول انصاف
 صفای مثنی کرده و دیگر آنکه در وقت باشد طبع برادر کردن مجرای بول و بجه اینست که از
 اوله که در صدمه بر مثنی و از دنیا به اوله بگری که در سر او که است اختراع نموده و خوف
 آن اوله نصب کرده و در او بنده تا آنکه درین چند روز طبعیت مجری را وسیع سازد و با آنکه در
 موضع اوله که در بول میل آمد و بسبب بر او است بریم آن طرف اوله هم لازمست
 بندی بر بسته اوله بسته و دیگر استوار سازند که با اوله از مثنی خارج و بول صفای
 مثنی و علی الاک سار و فصل الی از است در طرفی برون آوردن جنین از رحم خواهر زن
 و خواه مرده و این عمل را کسب و این میده اند که چون زنی را حوضه بجهی است
 باشد که جنین را بپوشد از هر جانیدن و نه با این توان برون آورد و در بواسطه از خوف
 اکت با در بول عمل به نمود دیگر آنکه هرگاه زنی بعد از آنکه ششم حملش فوت شود در همانم با
 درین عمل مغلطه برون آرد و چون از اعمال با خطر در اغلب ممکن است لهذا نباید این عمل نمود
 که حکام و جوب اگر چه در این حکاقت نموده اند که زنی را چند وقت این عمل نموده و در
 و چون وضع عمل را به حکام است باید این عمل را نماید که در حکام سیم که علی را و صبیح
 عارض شود بجهت تر که جنین و الاتی که لازم است تا اگر آنها بجهت این عمل مضع میگردند

بیب

و میل بسیار دارد و آلات مستد و خون و چند قطعه سفید آب گرم و سرد و لک و چند لکه
 بار بلسان بجهت تخمه زدن و هم نابی باید که از ظاهر حر البشاره تا از تکلف موضع عمل شده و در خارج
 نکرده و این عمل را بجا حکام باید تمام نمود و اول تکلفن اراق نابی تکلفن رحم نالت خارج
 ماضن تکلفن را بجهت زدن اندک مسکام اولی عامل کبر و مضعی حدت و از کجای خطا پیش
 که در وسط لطن واقع است معاذی بسره قدری خوف بجانب وحشی جلد و عطف لاریا کنند
 تا فوق زار نگاه صبیح بضع مناده بشاره تا اراق قطع شده و در جم ظاهر شود با کوبی
 لون و بعد از آنکه بروج سانه نابی که در جوف اوست خارج شود وقت اصبع فرو برده
 و با مضع مقدارشش اصبع منوم رحم شکافه جنین را خارج ساخته و جسد السره را بسته
 و با انچه خوراک و قدری تامل نموده نگاه اگر تکلفت با سره انصر خارج سانه و آلات
 و او را برون آورده و با انچه آب بجهت خوف رحم است دشوی نموده و از ظاهر موضع
 مالک تا جسع کرده و خون نباید و بعد ازین اعمال موضع مجروح از اراق را که زنده چوب
 زار نگاه کوبی از باقی گذارند تا که ماده حاصل شود و باند دفع کردید نگاه شمع و انچه در
 مجروح را فرود نموده و با طرافش زو نشاند و از شروبات کلل میل فرمایند و در روز بعد
 تکلفت روشت اما اکثر زنان بعد ازین عمل از تورم صفاق پلاک میشوند فصل سبب
 در بیان جناس و اجتماع دم در این مجروح صفاق مصلی که تازه متولد گردیده باشد این در این
 کسالتها با هم تا میده اند که در بعضی اطفال بعد از تولد ملی بین و متوج و عهد و در کی ازین
 و بنا در در جهه و قنده ظاهر کرده که بعد از تکلفن می نمود در جوف و مختل است و متولد او
 شلف بقدر قدرتی تا عمر مرغ و اگر بعد از تولد کسی از او ظاهر است و لکن در اندک زمانی علم به
 و در آن ذکر تکلفن نسبی شود که بنا در رحم در او حاصل و منفر کرده و در بعضی باشد که حمل شده بعد از
 چندی تحلیل زود و پس این علت ظاهر است اگر چه بعضی از حکا گفته اند که هرگاه از صموت وضع عمل
 صدمه و ضحطه را پس طفل دارد و در صورت حدوث این عمل خواهد شد و لکن خلاف است و باید
 نمره و این عمل از اراق و باغ چون باشد که صلابتی و باغ بهر سه بجهت که از لیس اوله که نماند
 که تقیده است و باغ قس نموده و لکن خلاف است تقیده است و باغ قس نموده و بجهت نمره

بالله علی الودع
 و در صورت که درم و حرمت ظاهر شود

از یک طرف است که هرگاه دست که از موضع مستوی از داغ طفل اغشی دست در حکم خلاف است
 که غشی عارض کرده و از دست شده قی داغ در ملازم شود و این همیشه در قوس فحن بود اما علاج با
 اجابت کله متخذه از خشای عطره و طلا از آب نوشادر و عرق و اسفنداج و رصاص و آب نین
 و آب سالنی تا تخلیص دهند و هم ستن قطعه سرب محلی فحمت و شاکش لازم است که نکند بکند
 مذکور تخلیص نرود نگاه با مشرقی او را کرده و دم خنده خوف او را خارج شود قدری بنده مخلوط
 نهاده و با تر حکم بنده با صلاح آیه فصل سبب در بیان انصباب و اجتماع دم در کینه
 و سبب این علت تر به و قطعه وارده بر دست و عطرات و عطرات قیله الماء است بعد از این که این
 سرعت از دور و قطعه عارض شود و جسم باشد که در قطعه سرب معنی بودی برسانه علاج با طلا
 الاویه و تا بر قطعه التاب بکار بسته و با استعمال کله متخذه از خشای عطره و طلا بار دست
 نین و عرق و سکر سرب و امثال آنها خون را تخلیص دهند و اگر ممکن نگردد تخلیص اول است که با مضمغ
 کینه بنده شکافده و دم خنده در او را خارج سازند فصل سبب در بیان انصباب خون خوف
 یکی از مفصل و این علت عارض شود از تر که بر نفس متصل وارد شده باشد با اطراف او دم
 است که این علت در می در اجزای مفصل عارض کرده علاج خوبی باید بود که در کتاب اول مرعی
 در او را مفصل تفصیل ذکر نموده ایم مقاله ثانی در بیان اجتماع و از باد و طریقت که می حاصل از
 سردی و صیانه شده و اقسام و سبب و علل و علاج آنها مثل است رود با آب اول در بیان
 انصباب اجتماع و انصباب طبی و کینه سردی که عبارت از سردی استغفای سردی می باشد
 و شکت برش فصل اول در بیان استغفای کینه سردی که در تحت غلظت و بعضی از
 او را واقعه مانده که در مرفق و از این رگس فخره و غیره چنانکه در کتاب شرح تفصیل ذکر
 نموده ایم و این علت را که آدم بررگز نامیده شده بعد از عروق و اعراض او این است که تر
 میازد کینه مذکور در بعضی با وضع در بعضی بدون وضع عارض شود و سبب مفصل و فخره و فخره
 رگه و عضد بسیار موضعی که این که در آنها مشابیه و سبب و فخره و قطعه دارد و بار آنهاست سوم
 اشخاصی که همیشه بر او می نشیند باشد که انصباب کینه سردی مقدم بر آن است تا هم سبب و هم از این
 و ترس و چنانچه این علت باشد که موجود در در طریقت عارض و مجتمه در او مانده باشد یعنی است

در کینه سبب این علت درم عارض کینه مذکور باشد می شود که بریم نشسته و منجر کرد و این قسم مخصوص است
 در بعضی اوقات دیده شده که کینه سردی مقدم بر کینه سردی که در بدنه بدون انصباب عطره و طلا
 ولایت و بعضی شکل محسوسه و که از لمس مرشح و نازل شود و بر جراح لازم است معرفت آنکه در جاح
 صحت رطوبت سینوی می قرار داده می شود که از طول کشیدن کینه مذکور غلظت و سخت شود
 چرمی اما علاج با قیسی نمود که رطوبت مذکور تخلیص رود و در جمع کینه سردی مفصل رطوبت مذکور
 ممکن تخلیص است که در کینه و مرفق بعضی اوقات هیچ وجه تخلیص نرود و در جمیع کینه سردی باید از ابتدا از مضمغ
 علت نشانی و از شر سبب کینه سردی مال نبرد و از استعمال شیخ زراچ برنده باشد
 اشق و سر که مفصل با سر که در جاح نماند که بسیار نافع و محلی است و هم ستن قطعه از سرب
 و امده قطعه تخلیص خواهد یافت و در صورتی که کینه سردی مستقی غلظت شده باشد اگر از ت اول
 مکن دومی البته است از معالجات و در هر مذکور رفع خواهد کرد و دیگر که بر معالج لازم است قیسی نرود
 کینه مذکور مقدم سازند و بجهت این مطلب آن است که مانده قیله الماء با تر و کار رطوبت او را
 خارج و قدری بد او میریزند و با آنکه با نخی خوشی بر او مضمغ کنند و یا آنکه موضع علت را شکافند
 و با آنکه سبب کینه مستغنی را بدون از آن عمل صحت داشته باشد باید انموضع
 بمرحله سخته و قیله نهاده تا بریم آمد و تخلیص شود و در آنکه در بعضی میشود که کینه سردی ظاهر مفصل
 نمودم و مجاورت کینه سردی جوف آن مفصل نیز تخلیص باشد و چون جراح این حالت را مختبر نیست
 باشد که از شکافین سردی کینه سردی در جوف آن مفصل دارد و عورت حله بلکه خوف هلاکت است
 صحت فخره قوی بجز در اسفنداج رصاص و سبب در هم معطلی مرکی که چهار قسم که بسیار
 پنج مسبر اجزا از آب ریخته و مفصل مستغنی خواهد ماند که بهترین محلی است فصل ثانی
 در شرح سبب مفصل و این علت عبارت است از اجتماع و انصباب طبی و کینه سردی که
 داغ و جوف مفصل و علامات او اینست که تغییرات اطراف آن مفصل از رطوبت متلی کرده
 و چون فشار از ماسی بین القوام متوجع محسوسه و او را ک نماند و این سبب در موضعی از مفصل
 که عضلاتش قلیل است ظاهر در روز نماید و در اغلب مرفق و مفصل رگه و مرفق و مفصل
 و نیز این استغفای این کینه در هم عارض جوف مفصل مینماید که در صورت عارض

در این کینه

که در صورت حدوث غده و مفصل علیا حسی عارض شود و ما قشریه و مهر مغز و دوج بسیار شدید
 بخلاف آنکه در استقامت مفصل ثقلی عظیم در موضع علت برسد و چون در قشریه و دوج و
 بر اینست که سالها طول کشد منفرکه در دایره و سبب این مرض ضرب و منقطع و دره بر مفصل است
 و لکن اغلب اوقات با شریک در وقت غایب مفصل در باج افرس در مرض شرس صورت استقامت او
 و علاج او مانند است که در استقامت که بیستونینا ذکر نموده ایم از اینست که مکرر در ابتدا از لو
 شت ننده و عضو علیل را آرام داشته و از شربت و بات خند نوبت مسهل مرتب از کل و حلب سبب
 کی و تک فرنگی در زمین مسهل فرموده و انفع است که شمع زرا بچ بوق و اطراف و مفصل
 علیل از حبه بنویسند و بی ماده از او باید و بعضی از معالجه موضع علت را داغ نموده و نفی کلی
 حاصل شده و هم استعمال شمع مرتب از اشق در سر که مفصل قوی عملی و استعمال آب
 معدن که در بسیار نافع در دفع این مرض است و هرگاه با وجود معالجات ذکر کرده در دفع
 مرض کرد و باید از کار مفصل فرود ندر طوبت محبت خوف او را خالی ساخته و قدری است
 در روزی که درین قسم که بگذرد در دو دو تا مس که در هم آب چهار در هم مل نموده و بوق مفصل
 بریزند و بعد با مایه المهره عضو موف را آرام دارند و چون استقامتی عظیم در او عارض شود
 باید از لو شت ننده و از شربت و بات او را منضمه مسهل فرمایند و لکن اگر از ابتدا ظهور مرض وقت
 نموده و از معالجات ذکر شده غفلت نفرمایند البته تر و کار لازم خواهد شد فصل استقامت
 در بیان مرض ایدر و مفصل و ام بصیرت نیز مانند او عبارت است از اجتماع طوبی در جو
 ام الرقیق و داغ که بیستونینا در روز او از یک که متفرق شوند و هم باشد که در غشای سوزنی و بعضی
 از جمیع باطنی که آید و در وقت و از یک که حد است از که او را بسیار کی فدا نماید یعنی انقباض
 و در بعضی اوقات از درم هم با در دو روزی بر سحاق باشد که در می مراد عارض شود شبیه با در
 بعد از آنکه علاج چنانست که سابق در باب درم سحاق ذکر کرده و در آنکه هنگام متلازمه داغ
 از طوبت هم سبب و در روز او از یک که متفرق بطون و تا در با و عظم شوند و این حالت در بعضی
 غلغلی است و هنگام اجتماع طوبت در سر و بعضی از جمیع است و دیگر که در کان خار و موضع
 علت از یک که متفرق و مفصل و غشای این جمعی از موضع فن نموده و در صورتیکه موضع

بخلاف

اید و وسخال صدمه و ضنطه و آید علیا اغشی عارض شود و چون به موضع منجمه در طوبت
 سرز نخاعی صدمه و ضنطه و آید اعضای بدون و منطوح و از کار بسفد و در اغلب
 بلاکت شوند و اما علاج باید او را منضمه و محسله میل فرموده که هر یک که با غایت
 تر و کار طوبت منجمه را دفع نمود و لکن از تجارب دیده شده که بعد از این عمل چند نفی
 علیا اشخ عارض و هلاک کرده است لهذا جایز نیست و همکار سبب و سبب طوبت
 کان هلاک از یک که متفرق و غشیده او شق نموده باشند باید از نقره التي مخوف تر
 نموده و موضع مستوق را در و نهاده و چند تا از صدمات محفوظ مانده فصل را علاج
 در بیان جنساع طوبت با درم در غشای جنب با یک که محط قلب و این علت باقیمه ذات است
 و با درم که قلب است که با درم نوزم آنها طوبت بعدی نشتر نماید که قلب باید از عمل خود
 باز دارد و در این حالت بعضی از جراحتان با واسطه تر و کار طوبت منجمه را خواهد در جنب و خواه
 در کینه قلب خارج ساخته و لکن جمع هلاک کرده و بعد از آن است که او را منضمه
 و محله استعمال فرمایند شاید که تحلیل رود هرگاه از درم غشیده ذکر کرده بر می مترخ و
 که در در کینه جنب قلب از دو حال خارج خواهد بود یا آنکه در صورت امکان طبیعت از از
 موضع دفع سازد و یا آنکه در اطراف او منگون ساخته و در جوف او جنس نماید و در بعضی
 دیده شد که از هم که چند می مانده بدون از قتی و لکن بعد از این غصلاست مسهلین
 طبیعت مجری بنا نموده و در خارج ساخته و علیل نجات یافته و در نوبت بعضی جراحتان تر و
 از این منسلع فرود برود و بواسطه او ماده را خارج ساخته اند اما بهتر است که طبیعت را
 که از درم تا خود بر مسهل بظا هر دو در این اصلاع در می ظاهر شود نگاه با شریکی او را
 کتوده تا ماده دفع شود فصل خامس در بیان استقامت زنی بلین و سببین اما
 استقامت زنی با چنان است که در کینه در جمیع اجزای بلین و یا در موضع خصوصی از
 دارد و در انات باشد که یکی از تمکات در حالت طبیعتی بقدره باشد عظم هر سبب که
 قضای بلین را منتهی سازد و باید دانست که عمل در این مرض نفی مسلا را در بلکه
 چندی پس از عمل نیکو و مجدد خواهد نمود لهذا چند ماه موت او را میستوان بوق

در سببین مع

از اشد و در اشد است که با یک علت در بعضی متین باشد از عمل به عنوان تا بحال علیله
 ندره نگاه داشت بر یک در سالی که در نوبت طوبت را خارج سازند در استغای بی
 است که مسکه از جمع معاجات نری ترسب نکرده و از کثرت طوبت خوف باشد که عمل
 شود لایزال نمودن اما موضع عمل بر غلطه و غلطی است که از سه بخاطر عرض خود
 بلکه موازی صبیح مفهومی در تحت ناف در این خطا عرض واقع در وسط بطن اسباب
 فرود آمدن و آلتی که وجود آنها بجهت عمل لازم است و دو ستال طولی و آلت سوم بر دو کار
 و شمع و خلیون و آب سرد برای نوشیدن و میلی که برای تر و کار با او کباب است که
 سده در او بهر سه و طریق عمل بین خواب است که دو ستال طولی کی از جانب اعلی و دیگر
 از جانب سفلی بطن تقاطع نموده و از طرفین بدو با پس برده و عالی تر و کار را بعضی بخاطر
 که قبضه او کف و صبیح نباید بروی او که داشته باشد نگاه موضع مذکور فرود
 و نشن او را پس کشیده و از طوبت از جوف لوله خارج شود و در دو ستالها از طرفین
 کشند و اگر لوله تر و کار از غوره یا غیر او رسد و در شود و امیل کشاید و در طوبت از نباید
 یک دفعه خارج ساخت بلکه باید برود و قانی جسم نباید بالمره در کثرت بر او دفع و بلکه قدری
 باقی گذارد و میل را کشیده و در لوله شمع و خلیون صلب و از موضع او رسد
 و با دستمالی بطن را محکم ببنده که با او معالی خستق نماید و با آنکه در بطن نفخ هم رسد و آن
 در استغای بعضی عمل نیز بخورد که است در طوبت سده فدا و غلطه و اثر القون و بعد از عمل
 بخوابست با بطن را محکم است و هم باید دانست که چون این علت موضعی است بر صفت خود
 نخواهد نمود مثل استغای زرقی و در بعضی اوقات مشاهده شد که تخمی در یکی از بعضی سینه
 غلظت هم رسد که میل را منقبض سازد و در این صورت علاج از عمل تر و کار فرود
 در طوبت او را خارج سازد نگاه میلی از صغ لایحه کثرت زرق داده فرود و بدین
 در می در بعضی عارض مرض اصلی علاج نیز بهر آنکه فصل ساس در بیان قله الماء و
 عارت است از اجتماع طوبت در فضای کبده نری بعضی و باید بفرود این علت را
 از درم صفت اقلب عرض است از مرض که گفته اند استغای فرود باشد که از کثرت این

با درم صفت صفت مستح شود و هم بعضی ثورات مانند جرب لب و غیره بواسطه رخاوت مجیم
 با بلند که صفت را مستح سازند و علاج این علت از الامراض اصلی است و در حکیم و آنا هرگز
 نشود قبیل الماء صفت و از علامات قبل الماء است غلظت صفت که از جانب سفلی با غلیظت
 تا رسد بعلقه مغناطین و فاعده چنان است که وضع با او نباشد و مراد از قعی متصل بطن
 مانند آنکه در مرض فسق و غده و بسته بکثرت و قلت طوبت است و لون جلد فوق او اسج
 قسم قیصری نه چون لمس نماید مسکه از دیدن غلظت هم رسد و در صورتی که نه او میل باشد
 پنجاه جات علت را از فوق و خلف می توان لمس نمود و از لمس او وضع و حالت خاصی است
 در دو در موضعی که تاریک باشد هرگاه بخلف او روشنائی بازند از جانب دیگر شعاع او در
 که دو و لکن شود که این علت غلظت و صفاتی در جسم سوزنده هم رسد که باغ آید شعاع
 و باشد که از شدت مرض جلد قیصری بصفه نقره نماید بعدی که از هیچ باقی و ظاهر نباشد
 که زردی که چاک و سم شود که نشانه این صفاق و بطن و سوزنده رسد و ذکر دیده و در من
 ایستادن و طوبت صفاق از بطن کبده سوزنی صفت صفت او را مقلی سازد چون او را
 بخوابند موضع خود معادوت نماید این حالت را قبل الماء مقلی نامیده اند چون این علت شود
 که مشبه شود با بعضی از امراض مانند فسق و درم جرم صفت صفت علامت بجهت نیز آنها لازم است
 که ذکر نمود از آنکه این فسق و قبل الماء

فسق	قبل الماء
از جانب اعلی به سفلی نوسباید	بجلافت از سفلی با علی نامی است
صاحب قعی است متصل بطن	قسمی ندارد
از قریب صدای طلی سموع شود	از قریب صورت زرقی در
در قریب قبل الماء و سلطان بطن این علامت باید نمود از آنکه	
سلطان	قبل الماء
لون بطن شفاف ندارد	بجلافت شفاف است
در آن اوزان	نسبت در واقع است

لین بتره کاسه و باخته
 و فرق این قبل الماء و دوم پخته را بطامانی که سابق در کتاب اول جراحی در باب دوم
 ذکر نموده ایم باید نمود اما سبب این علت اینست که در طحال و شش و از هر دو پخته
 و در دو پخته و کاهی سبب التهاب پخته قبل الماء است و اما علاج این مرض را به دو نحو می نمایند
 یکی آنکه پخته می طبل از این مرض را نماند یکی آنکه معالجه اصلی می نمایند قسم اولی را در بران
 و در آن ضعیف آنجائی که کبده می غم رسیده که عمل بر نمودن در خوف است و در شش
 پخته را با ششند فیما و الا فاعده آن است در جانب مؤخر بوق قرار داشته باشد بعد از آن
 نزدیک از فرد زنده تا شش طحال نماید انگاه شش او را پس کشیده و در طوبت را خارج ساخته و پل
 نزدیک را بر داشته و موضع او قدری شش و اطلون بنشیند اگر چه بعد از این عمل چندی مرض خود
 خود خواهد نمود و لکن بنا در دیده شده که بعد از این گونه عمل التهابی در جراحی که بهر سبب در
 از اصل رفع کرده است و اما علاج اصلی این مرض از او به نحو مایل می باید نمود
 در طحال ضعیف که تازه به خطت پخته باشد باید مضمی میل فرموده با مسلی از یک طرفی
 نوشیده و از عرق و نوشادر روزی چند نوبت موضع علت را در کت نمایند و با طرف پخته
 زجاج اندازند تا ماده دفع و طوبت تکلیف شود و اگر نشد لابد در عمل بر نمودن و در این علت
 چند نوبت بر نمودن از چنانچه مقدمین کبده را کثوف و طوبت را خارج می ساخته دیگر است
 کشاف و قطعه از سوزن قطع و از آن نمودن دیگر است حقه نمودن از نزدیک و نزدیک دیگر است
 خوش نهادن اما عمل بقسم اول با طبل را خواهد بود و ناپی از خلف پخته را گرفته و پخته در سار
 و عامل انوضع از جانب مقدم بقدر نیم صبح ابرام چاکلی داده تا کاه با موضع محبت بد است
 اصبح بشکافند تا رسیدن سوزن مستقی و بعد بهدایت اصبح با موضع از با فوق و داد
 قدری شکافه و بعد از دفع طوبت قدری غم مخلوج آلوده بروخی موضع او فرود برده و نظر
 باشند تا از این عمل تا لیلی گمانی بر وید و کبده را بجرم پخته مضمی ساند و قضای او بعد از
 شود و از آنجا که سوزن طبل را جرم غلیظ شده باشد باید با مضمی قدری از او برداشته شود

بیش

بمشند تا به نشتن اینام پذیرد در مدت شش هفته و باید از روز دوم عمل الی بعد از هفت حازه
 با الفعل بجار و شش با طبیعت را در تولید دهانات نموده باشند و در صورتیکه بعد از عمل التهاب
 و وجهی شده عارض شود از خوف سزایت او بصفاق و واسطه مشارکت و نیست لازم است
 که بدون تأمل زلوشاننده و کل چند نوبت میل فرموده و از دهن زین را می ترخ نمایند
 انوضع را و اما عمل بر بقسم ثالث که بهترین اقسام و اسلم آنهاست اینست که با عانت نزدیک
 رطوبت را خارج و در آب دزدک موضع او قدری شراب سبز بریزند تا قلی سازد و محل خالی
 شده از رطوبت را در پنج شش دقیقه را داده و بعد خالی ساخته و موضع او شش و
 پخته بعد از یک روز معلوم خواهد شد که کافی است یا نه اگر قدر کفایت سرزستی
 متورم نگردد باشد باید قحالی شراب نوشیده و قدری حرکت نموده تا درم زیاد شود و
 زایل در هرگاه درم زیاد باشد بالمره باید از حرکات مانع آیند و آرام بماند و در بعضی از شدت مرض
 در بعضی شراب کفایت نمی نماید و در این صورت باید این دو ابجوف پخته بریزند صفه آن که برین
 آب است در هم برود و پو طاس یک در هم در خالص ده گندم مخلوط نموده بعد از آن
 رطوبت با آب دزدک بجوف سرزستی بریزند و اما عمل را مع این است که اول نزدیک
 بر پخته فرود برده و رطوبت پخته در کبده را خارج سازند تا ضعیفی در کبده مذکور هم رسد نگاه
 سوزنی بر داشته بجان از میل نزدیک فرود برده از دیگر طرف بیرون آورده و چند بار
 پرو کشیده و میل را بر داشته و از ظاهر بر بیامنا اگر نموده تا مدت شش یا ده روز داده
 در بیامنا بر آورند که ماده آمده و بدین واسطه رفع علت خواهد شد و در بعضی اوقات به شدت که میان
 مرضش را قسمل الماء عارض شود در این صورت اعراض بالمشک که پخته است بعد از جهت معاص
 منقوق بالمره بطن در جوع نموده است با ثانی از منف لائمی در میان حماه پخته تا تمام
 و سبب و علامات و علاج او مثل است بر پنج فصل در ماده اوصاف و اقسام و نام و حال
 و اسباب آنها باید دانست که چنانچه در کتاب شرح بیان نموده ایم بعضی علاج مخلوطه در اول
 مخلوطه که اگر علاج مذکور زیاد شود چنانچه در حیات با سببی از سبب رطوبت اول
 عمل شود و یا هر دو سبب عملی تا آنکه علاج مخلوطه را سبب شود بطوریکه هرگاه بالمره از اول قحالی

در این وقت با تر و کار رطوبت
 در کبده سرزی پخته را نباید
 نمود مگر هنگامیکه خاطر جمع باشد
 که معاصم

در میان باقی است و بنا به اختلاف مخرج اقسام یافته در صفا کله و کلسین و شانه و موی
 و سبب سنگ شدن این است که چون در کرم در بول بعضی اطلاق مخلوطه و اطلاق مکرر از قلیه
 حموضت و قلیت است و این شایسته علی ذلک از دست در استعمال این دو چیز سنگ شدن
 حاصل شود و از این باب است که شخصی که تری زیاد می خورد سنگ شدن مستلزم آنست
 بعضی اندک خون زرش از آنها متولد میگردد و سنگ از آنها بوجود آید و همچنین است در وقت
 اغذیه حیوانی که صورت زرد و تری بول می شود سنگ از آنها حاصل گردد و هم باشد که بطور
 دیگر نژاد این علت باشد چنانچه دیده شده که در برادر صاحب سنگ بوده اند و هم از
 شی خارجی برسانه صورت کوبین سنگ میشود و جسم دیده شده که صاحبان مرض سنگ
 بهر سائیده اند و این علت در صفت ذکر میش از آن است که در انات و نند چون سنگی در آنها
 حاصل شود بواسطه صفت مجری بیرون آمدن و می اندک زردک و صورت زرد که در نند حاصل
 از باب باقی در تفریق این علت شامل است اجزاء صغیر را که بسان ماسه در یک با بول خارج
 میشوند و لون ایشان و از تری بول بوجود می آید و با بول بیواد و حضرت است و از آنکه
 بطل آمد و بعضی از اطلاق است حاصل شده اما علامات و اعراض آن مختلف است در
 صدها و بعضی و کاهی بواسطه اوجمی صعب در کله بهر سبب با عسر البول و در اغلب سوراخ
 و از یاد حموضت صدها با صاحبان این علت هموست و اما علاج چون درج با عسر البول
 شود باید به طرف کلیه جماعت و از شایسته حازه بزین و در آهار جکوس نموده و از آرد
 افون سیل فرابند و در بعضی از خوش کشیدن با طرف صلب قلعی کلی صاحبان از مرض
 حاصل شده و از آنجا که رل از تری بول با از اسکلات و در شوا حاصل شده باشد استعمال
 ملح نظرون و آب معدن تری که نک نظرون در او محلول است بسیار نافع و چون از شر بنها
 تری بول نموده هم حموضه معدن رفع میگردد و بالعکس چون رل از آنکه بهر سبب باشد
 باید حموضات بکار داشت و هرگاه در خارج بقین نباشد قسم و زردک رل لازمست که معالجه
 یک قسم از آنها احتیاط نماید اگر قلعی نموده و معالجه استام بجای آرد و اگر قلعی حاصل نگردد
 زردک و معالجه قسم دیگر از رل پیش گیرند چنانچه اولاً او به قلیانی استعمال نماید هرگاه

از اسب است و با آنکه اجزای این غیب یکدیگر ملحق شوند و اوصاف آنها در یک
 سنگ منزه است که اغلب از کله بواسطه حالت بناید و در آنجا اطلاق بروی او و در وقت
 ملحق و جرت بهر سائیده با تری که او را طبقات است پس هر یک سنگ اصلی است
 بزرگی عدسی که از کله بنشانه وارد و با از خارج مجرای بول و از بنجامشانه داخل و با
 او از اطلاق محلول در بول طبقات متصل و ملحق و متحرک در بول سنگ شانه بوجود آید
 این سنگ اغلب یکی در بعضی دو باشد و از همیشه و ماده این سنگ شانه مختلف است
 به اختلاف بنابر این سنگ بوجود در شانه یا از تری بول که در کتاب تشریح ذکر شده بر علی
 و با از تری بول و نوشت در و با از اسکلات و در شوا که عبارت از تری است که در بعضی از
 هم یافت میشود که در ترک در بواس با آنکه مخلوط و با از تری سفور با آنکه و بنا
 و با از اطلاق مرسوم بکانت کسید حاصل میشود و اما شکل و هیات و لون اجزای مختلف است
 بعضی صلب و بعضی دان دادان و بعضی بسان ریگی و بعضی مانند کلوخ و بعضی سنگنده
 و سطح ظاهر هر یک از آنها با صاف و یا نکه دارد و بعضی توفی شکل و چون از وسط بر نند
 و با صاحب فتوری باشند بروی هم افتاده و بنا در حرم او مساوی است و در لون
 اغلب با افسر با اسود یا سفیدی یا بنفشه اما منزه سنگ که منزه از تری بول وجود
 می آید از لئون و سطح فاخران مساوی و چون از وسط بر نند صاحب قشر باشند در
 تمامه صلب و نلین است اما سنگی که از اسکلات ده شود بعل می آید همیشه با مسوا
 قوت و آن در لون بایل مساوی است و سنگی که از آنکه و با شایسته بوجود آید این لئون
 و سنگنده و در بعضی مجری رضوت دارد که باوه نکت خود کردن شان مکن و لکن در
 اغلب جان است که ماده و اعلی اجزاء مساوی ماده خارجی آنهاست و در شکل مختلف اند
 بعضی مدور و در بعضی منحنی شکل و بعضی از آنها وسط و قسین و طرفین ضخیم و در نند
 از نند است حال مکن و در مدد اغلب فرود و بنا در زوج یا سه چهار است و در
 که چون چند سنگ در شانه باشد جانب مانی آنها یکدیگر بواسطه اصطکاک صاف خواهد
 شد و بعد از عمل به و در زوج یکی از آنها است و در میان حکم نموده بر این که سنگی دیگر

۲۲
 بول زیاد شود و بلیت بر آنکه این قسم معالجه نافع نیست و چون غلبه بل از ترشی حاصل
 کند اسهال است که در این اشتباه و در وقت طاری کار درازند که نافع نباشد و گشتن فریبند
 فصل اول در بیان حصاة و شکل است بر دو طرز اولی در تعریف داده و شکل
 حصاة منسانی و طریقی که در آن اسهال این سنگ اغلب از یکدیگر با اسهال منسانی دارد
 و در اینجا علاج بول با لطف او قطع و متحرک گردد و بسیار در خود مناسه سنگی متکون شود و علاج
 این غلبه با ریاضات است و وضع و حدود و مسخ و خارج سنگ مختلف است و با غلبه در مناسه
 یک سنگ بعضی شکل که در من من او عرض باشد متکون میگردد و مسخ خارج مناسه یا از مناسه است
 و چون در مناسه مناسه از یکی سنگ هم برسد بهتر تر باشد است و اگر حصاة در مناسه مناسه
 مستقر نیست و حرکت میستورند و لکن باشد که در موضعی قرار گیرد بدون آن حرکت تو اندر خود این
 حالت از دو قسم خارج است یا چنان است که یکجا از حصاة در عرض مناسه قرار گیرد و جانب دیگر
 در خود مناسه باشد و در هر دو طرز حرکت تو اندر خود با آنکه حصاة در گوشه از مناسه جرمه و متفرجی آنجا
 باشد و در اینجا متکون گردد بدون حرکت و اگر علامات و عوارضات لازمه حصاة مناسه است
 مختلف است و لکن در اغلب اسهال احساس قتل و وضعی در موضع مناسه نماید و با کله خفته تو که چنان
 این علت است و قبضه خود دارد است و از آنکه یکسند و جرمه از مناسه و جرمه مناسه از جرمه
 بول مناسه خارج شود که در مناسه مناسه که در مناسه مناسه که در مناسه مناسه که در مناسه مناسه
 به دلیل نشیند و باشد که در مناسه مناسه که در مناسه مناسه که در مناسه مناسه که در مناسه مناسه
 بر اینها زوری بعد نشیند یکدیگر بدین و به طبعش و خروج مقدار اغلب با صاحبان این علت است
 باشد و مسخ این احساس نماید که مناسه بر تفع و بالا کشیده شده اند و در صورتی که علت بطول
 انجامیده باشد مناسه مناسه و بول با لطفی غلبه دفع و خواب از دلیل منقطع و بلاخره در مناسه
 روی داده و از حسی دقتی پاک شود و وضع است که حصاة منسانی هر چه بزرگتر و با هموار است
 او است خواهد بود و هر گاه در عرض مناسه مستقر باشد عوارضات مناسه از مناسه مناسه مناسه
 باشد که مناسه متفرج و ناسوری را در اعراض شود و در انات میشود که مسخ و فانی اصل متفرج کرد
 و حصاة منسانی از مناسه خارج شود و با وجود بزرگتر حسیع علامات و عوارضات مذکوره مناسه مناسه

برود

۲۳
 بر وجود سنگ مناسه و اسهالی که با اسهال مناسه استخوان نماید که از خوردن توک او سنگ صدای مناسه
 و چون سنگ که کوچک بعضی اوقات بواسطه اسهال در آن میگردند لکن لازم است که با قیام و ریاضات
 و ادویات مختلفه امتحان نماید تا در تشخیص تعیین حاصل شود و هم از آنکه مناسه مناسه مناسه
 غنمای تو ان استنباط نمودمانند آنکه هر گاه در مناسه از جمیع جوانب توک مناسه حصاة را حرکت
 بتوان داد و بلیت بر صغیر او لکن از خوردن مسخ می باشد مستقیم بهتر تو ان مقدار حصاة را
 نمود و اما علاج این علت بنا بر آنکه حصاة در مناسه از مختلفه از مناسه مناسه مناسه مناسه
 و ادویه مذکور در احوال نموده و لکن در حصاة اثری نماند و بعضی کله مناسه از خارج مناسه مناسه
 بجهت حل نمودن سنگ و لکن خلاف است بجهت آنکه اگر ادویه مذکور ضعیف باشند قوت حل نمودن از
 دیگر قوی باشد مناسه را سوراخ و متفرج می سازد علی و آنکه بعد از ابوسی از جمیع معالجات
 هیچ باقی نیست مگر آنکه سنگ از مناسه بواسطه سیبب غلبه و نموده برون راند و اما از عمل
 مناسه از مناسه حصاة از خارج ساخته اگر چه حکیم ابو القاسم در کتاب خود ذکر نموده و لکن از
 اعمالی است که تا به حکمی نماند می نمود بگر تو ان استخراج و سایر حکای فرانسه تحصیل نموده اند و در یکی
 حال در توکستان اغلب برین قسم در صاحبان حصاة مناسه عمل می نمایند و بجهت عمل مذکور میلی
 مناسه مناسه سنگ ترنق داده که اند و طعمه مرتب و یکی دیگر بر کوب است و در مناسه مناسه
 مناسه مناسه که بعد از روز دو و خوف او از یکدیگر کشیده و حصاة از مناسه مناسه مناسه مناسه
 با یکسنگ مناسه مناسه و اما طریقی این عمل بدین نحو است که ببلبل ابوری که می خواهد پیسند
 بقسمی که با اسهال مناسه باشد و بزرگتر مناسه مناسه و حال با من با ای او استاده و کله
 تر مناسه مناسه مناسه و اما طریقی این عمل بدین نحو است که ببلبل ابوری که می خواهد پیسند
 کوه که آب برون تو اندر آنجا میسل سنگ شکن را بشانه داخل و با فشار و حسیس نموده و
 با من حصاة اسهال کشنده و حرکت دهند تا در آن نماید بدین که سنگ با من مناسه مناسه
 و بعد از آنکه تمام نماید در هر گاه جرم حصاة نمودن باشد از فشار توک مناسه خواهد کرد و اما
 صلاحیت و استحکام داشته باشد لازم است که بعد از استقر حصاة با من مناسه مناسه
 از خارج یکسنگ بزند میل آنکه مناسه مناسه و باید در من یکسنگ مناسه مناسه مناسه

بسیار از صفتها و نشانهها و در آنکه صفتها در خود با این عمل قبولان منکر ساخت و بعد از این
 آوردن سیل چند پارچه کوچک با سیلاب بیرون آید و بعضی از او بول منقطع شود و هرگاه
 صفاة بعدی صلب باشد که شکسته نشود مانند صفاة اولی شکل در این صورت لازم است که عمل
 بر شانه شکافه بیرون آید و هر چه قشر بیابان جویم نمود بعد از عمل مذکور ملل را بخند روز
 خوابیده و از آنم در نزد هرگاه در می در شانه هم زید پیدا کرد در می او را خارج شود علاج
 او نموده و بعد از چند روز دیگر مجدداً ممکن است که عمل او که صفاة و مدت طول عمل بخت کسر
 صفاة مختلف است بنا بر سیل و باید پنج شش دقیقه زمان عمل پیش نباشد و در صورتیکه در
 فروردین سیلاب شانه آب بالمره بیرون آید به شیب سیل را خارج ساخت و مجدداً آب
 بشانه نیز تر که سیلاب از نوک سیل و ضربه چکش شانه را با سیلابی عظیم رسد هرگاه این عمل را ملل
 شانه شانه موازنه نموده نیست و بعد از سیلاب نماید و ممکن است که در شانه دیده شده که با وجود وقت
 تمام ازین عمل پیش نگرفته اند که از عمل کاخن بجهت آنکه در شکستن بالمره صفاة خارج می شود
 و در هر کجایی هم از دور شانه باقی نماند و در علاج بول ملل را فایده داده و بجز که در عظیم
 هر ساله صفاة موجود شود و هم باشد که صفاة ناموار در بین بیرون آوردن هر صفتی از بیرون
 بول فروردین و بیرون سیلاب در این صورت هم لازم است که بنگارند و بیرون آورند و هم در
 که بعد از سه روزت این عمل در شانه در عظیم بیرون سیلاب بعدی که ممکن نباشد که صفاة شکافه
 باید شکافه بیرون آید و ازین جهت است که اغلب کاخن عمل در شانه را بر عمل شکستن ترجیح
 داده اند و عمل که صفاة از بیابان کار داشت در صورتیکه شانه بسیار تنگی احساس باشد و با
 صفاة بعدی صلب و سنگین باشد که قوت زیاد بخت کسر او کار باید برد و دیگر در استقامتی که قوت
 ماسکه شانه مانده باشد با کوه قسمی که شانه آبی را که در درجه اندک دارد لازم است که عمل را
 ترک نموده و شانه را شکافه صفاة را خارج ساخت و بعد از آنی از فصل ثالث در بیان عمل
 و شکافه شانه و او عملی است که غده و ذی و عشق شانه از بعد می باشد که در عمل این صفاة را
 خارج توانند نمود و بخلاف هرگاه در کله و صفتی شده و در آنم باشد از خوف که سیلاب احداث کردی
 در کله باقی با آنکه منجر کرد و سیلاب این عمل نموده و دیگر آنکه اگر شانه متفرج با بول ملل بعدی صفت

بجدی صفتها شد که قوی و کفایت عمل نمایند با از تیسیم صفاة جمعی بودی عارض شده باشد و بعد
 آید نمود و بعد از آنکه از شانه نگاه عمل نمایند چون قوی سیل کافی و انسی عمل در شانه است
 که بکند و در ذی قطن در غده نموده و در عمل بواسطه خون بسینه استعمار از اصول خالی سازند و آنکه
 در این که شانه از زرد موضع می توان شکافه و صفاة را خارج ساخت اول از جان سیلابان سیلاب
 از صفاة استقیم ثالث از فوق عظم فایده هم اولی که اسلم شوق و حاصل و بهتر و خوف او که است
 او را عمل در طریقی مانند چون عشق شانه و در شکافه شود و آلائی که در این عمل مجروح کرد و اول جلد
 و کم واقع در تحت دست نمانی چند عضله از جان ثالث قطعه عضلانی برای بول راجع غده و ذی
 خامس قطعه عشق از شانه و چون در کتاب تشریح مذکور شده ایم که صفاة باید موضع از شانه
 نیز سه لایه خوف نباید بود از مجروح کردن و از شتر این عظیم عیار از موضع یکی شتر بان
 که در شانه عظم خالص ممکن است هرگاه بخت عمل نمایند البته سیلابی بود و آرد و نباید و قطع کرد
 اما می شود که بعضی از شتر این در این عمل بخلاف عادت طبیعی عرضا ساکت باشند در این صورت
 البته با وجود احتیاط کامل مجروح و منقطع خواهند کرد و در تدارک آنکه مراعات باید نمود
 از عمل آنکه جان را از سوی و کفایت باک شش و طبله بر روی کرسی مرتفع نشاندند و بجز که در
 در می از کرسی شش آرد باشد و از عقب یکدیگر او قرار گذاشته نگاه دوست و پای او را بستند
 بسته و در نایب کاخن بعدی عمل فرود برده و نایب دیگر بسیار نیمی که ختمای سیل از خارج کرد
 اینم و نوک او در جوف شانه بجانب اسرو واقع باشد و بین نایب نخستین از مرتفع سازند تا آنکه
 جراحی بر او در نایب و آنرا هنگام نمانی از این عمل باید از او از وسط عاید شریح و هم از وسط قوس تحت
 عاید بقضای ششیم کاخلی و خطی دیگر از وسط شرح غمبای ششیم فرض نموده و از این خط شلی حاصل می شود
 که از خط فوق او باید شکاف جلد را تا وسط خط سطحی تحتانی شلت منفرده مذکور و چون از عمل تمام
 بعدی هم برسانند از خوف جراحت داده بر شتر بان این خواهند بود و از حرکت اولی که با شش
 شتر داد جلد و کم واقع در تحت او شکافه خواهد کرد و بعد هم چند نایب از عضلات واقع در
 شکافه تا آنکه با نایب اصیل بسیار سیل را در آن نماند نگاه از جانب و چشمی صبیح مذکور
 شرط عملی به استقامت قرب با نال فرود برده و نایب سیل را حکم نماید شسته و در می جای

فوق بنشاند و تا از معالجه مستقیم برسد عامل شرط را از دست بیاید بعد از آنکه
 فرود رود و در مسکن مایع باید غده و ذی و شش را شکاف و بجهت این عمل حکای از شرط و حکای
 فرانسوی فیزیکی در اندیشه ای بیضی از خارج بر غل و فرانسوی با عانت سیل پیمان از داخل بخارج
 می کشاند اما حکای غده با همان شرط بعد از شکاف غده غصه لانی برای بول عمل متصل می
 تا آنکه جدای فریب باج آید و قطع شدن غده ذی انگاه عامل ملاحظه می نماید که ممکن است غل
 اصعب نباید بر شش آید هرگاه ممکن است حکم میدهد بر خروج و از فرود بردن اصعب تعیین
 هرگز از فریب می که مراد است فرود و حصه اگر فریب برود و اگر بقدر کفایت شکاف شده
 دخول اصعب ممکن نیست لازم است که با شرط مذکور در دست می مانع و او را تا حول این فرود
 حصه تسهل باشد و طرفه فرانسوی چنان است که بعد از شکاف غده غصه لانی برای بول
 سیل بسیار در خارج ساخته و سیل دیگر که در جوف او مشرعی پیمان است از موضع فرود
 فرود و از هر کتی که خارج برود و بعد از مشروط پیمان از جوف سیل بیرون حسته غده و ذی
 و شش مشانه را می کشاند و این آلت را شکافی می دانند که مراد در جاتی است که در جایی
 بنا بر سیل غل از حضور و بر او معین و همان در جبهه قدرت می کشاند و ممکن است که در
 حکم که پیشتر با در جبهه فوق آنچه لایق است استعمال نمود باشد شریان با با شریان
 مستقیم منقطع و با آنکه شرط شانه را بر خروج زود خارج من جبهه شانه در بعضی صورت دارد
 او را اصعب نباید بر سر حال فرود و بعد از او این مخصوص بول شانه داخل ساخته
 تا آنکه احساس نماید بر فرود این اثر را بر انگاه اصعب را بیرون آورده و اینرا کتوده حصه است
 هرگاه در نظر عرضی خود با این اثر قرار گرفته باشد داده و هر جا نیده در نظر دیگری که فرود ممکن
 باشد گرفته و بعد از تراب در خود کرده نیده تا برانند که جزئی از مشانه با حصه گرفته باشد
 و بعد از آن وقت در شش این را خلع ساخته و گاهی بعضی مواضع روی دی که بیرون آوردن حصه
 ممکن باشد که وضع غلسم خود حصه دیگر متوجه گردیدن بلغات مشانه و انجالی که هر چه
 مستقر باشد که با اینر که من او ممکن نگردد لازم است که ناپی از ظاهر موضع شانه را باین
 با آنکه مسیسی بنام مستقیم فرود و حصه را بر وضعی باره که بتوان اندود و در بعضی با اینر که

سیل ذی

تبدیل

توان گرفت اگر چه وضع او بگو باشد و هرگاه دست پامن دو قطعه بسته اینرا از خارج کشید باشد
 در عظم عمر از جمع قطار این صورت بجهت خروج و باید حرکت دهند که هر را بتوانند بیرون آورده و اگر بعد
 که هیچ در خروج او ممکن نگردد باید با عانت مشروط و سعی در موضع خروج دهند تا جبر را بتوانند بیرون آورده
 و هرگاه مشانه از شش المرافع را حکم اعلا نموده باشد بر عانت که قدری کت نموده در موضع شش
 دکت نماید تا شش تسکین یابد و اگر حصه در موضع شش مشانه مستقر باشد خواه جانب این و خواه این
 صورت خروج او صعب و مستقر است و چون کشودن اینر حال است لذا باید ناپی از ظاهر بر اینر
 و عامل با اصعب حصه را از سفر خود حرکت دهد تا بتواند بر شش آورده و اگر حرم حصه در خود این باشد
 از بر خوردن اسباب منکسر که در خروج او عامل را زحمت دهد باید قطعات غلیم از در با اینر خورد
 او را با قاشق بیرون آورده و هرگاه حصه زیاد منکسر و خورد شده باشد بجهت خروج اینر ای صفا را لازم است
 که با عانت آب زدک مشانه داشت و شوی نموده پاک سازد اسباب و علی که در این عمل ممکن است
 علیار روی و در سیلان دم و خروج مقصد و خلاج و غشی است و اما سیلان دم اغلب بخارج
 می شود که بول شانه ریخته شود و در صورتیکه شریان جیا با خروج با منقطع کرده باشد سیلان شانه
 و خطر می رسد و فایده آن است که از قطع عروق بعد از عمل در حصه سیلان دم عارض شود و ممکن نیست
 شده است که در اولی شست بول بعد از عمل سیلانی بر سیده و اما بهترین علاج او اینست که شانه را
 سر آورده و بعد بوضع مخصوص که در گذر از شدت سیلان خوف باشد میستوان کتوده را بر آب سرد
 زار انداخت و هرگاه کفایت نماید آخرین علاج آنست که سیل با کت را بر آب سرد و کتوده را بر آب سرد
 فرود برد که قوت باشد و بعد بوضع سیلان مسدود خواهد شد اما در اغلب این لازم خواهد بود که در بیابان
 که از عمل جراحان نزرک شده که بعضی از سیلان ملاک کرده اند و اتفاق دیگر که در حین عمل شود
 بر سر جراحت داده بر معالجه مستقیم است و این حالت در صورتی بر سر که ناپی بیلا پانین
 فست زده و عامل با مشروط نیا از جبهه جانب معالجه که در شکاف نیا در وقتی که غلیم زوری خود
 درین علت خود را ظاهر می سازد و دیگر در حین عانت اصعب بول از مقصد خارج یابد مستقیم بول
 نمودن ریح باشد بر از برای بول دفع شود و اغلب اوقات جراحت مذکور با کت است
 یا بر و نباشد که با سوری پامن مشانه و معالجه مستقیم عارض شود این صورت علاج او است

این اما وضعی دارد

که الت کورم تا بینه مستقیم از مقعد فرود برده و تیره نامور در آستانه سرخ سوخته و نماندگی کشد بر جری
 در هرگاه در بین عمل مقصد خارج شود باید آنکه باسی بالته او نشود و موضع خود را نماید تا بعد از آنکه
 عمل طبله از پشت خوابانیده و با سار بالاک کشیده و موضع خروج را بالته آلوده بپوشد
 و در جدم تیره که در تبدیل نموده است تا هنگامی که از جراحت بیال است و از اغذیه لطیف
 در قیق کل فریادند و در روز اول شامی عمل بول از جرمی می آید بواسطه مسدود بودن جراحت
 از دم نمک بعد از روز دوم بول از جراحت خواهد آمد در وقت که بعد از سه هفته در دوران
 بعد از ده روز بول از جرمی و نصف از جراحت می آید در وقت که بعد از یک ماه در دوران
 بعد از بیست و یک روز بول از جرمی می آید و در وقت که جراحت مذکور بطریق غریب بدون ریم
 بعد از چهار روز بول از جرمی می آید است و در هرگاه بعد از عمل به علل و عوارضات التماس
 رسد از خوف تورم صفاق باید قبل از التماس ساج او در وقت که در وقت اول نماید از موضع عمل
 و صواب موضع جراحت و نوشانیدن کل و شیوخ گاهی بواسطه غلط جرم مشتانه بعد از عمل
 ملاک گردیده اند از تفریح او یا محض صدمه او در امر جرم صفا می اگر بعد از عمل جای اضطرابی
 در آنها عارض شود باطن و اضطراب و سهر مغز و در این اعضا لازم است که قدری از خون بماند
 در آنها بخورند و در بعضی اوقات بشود که جراحت بالته التماس نیز در جگه در موضع او ناسوزی
 باقی ماند علاج او جرمی است که در کتاب اول جراحی در مجامع نویسی شرح گردیده و بنام شود که
 بعد از این عمل معمول را منن روی دهد و سبب او این است که در صحن خروج حصاة صدمه و غلط با عیبه
 نمی واد آمده و در نوسه اسطرا و عیبه مذکور رسد و گردید و صورت من شده و لکن اغلب اوقات اگر صدمه
 بر او عیبه منی از خروج حصاة وارد آید او عیبه جانب مقابل عمل او را میبایست نماید و منی و اگر بعد از عمل
 معمولاً فقط سیر ابولی عارض شود بسیار باالی بخت ضعیف می باشد و در این صورت دوایا باید کار داشت
 صفت او که در ملک ایلم و شمال حصاره که چوله یک خود کوفه و جسم آمیخته صدمه است و عیبه
 پنج صبح و پنج شام مسیل فرود و اطفال کی صبح و کی شام فرود برده و در روز پنجاه تا ده
 در آن قسم تا لی از عمل بخت خروج حصاة عملی است که از تمام مستقیم شانه شکافته و جرم را برود
 آنند و چون این قسم عمل در خوف و در اغلب اوقات تسبیح او حامی و فی است و خوف من و ناسوز

بینه

بشر است علی در کجا یکبار میسر نداد که عمل بر تقیم اولی ممکن نباشد یعنی نصف از حصاة در مشت
 و نصف دیگر در جرای بول مستقر و از ظاهر مس و در آن توان نمود و در این واسطه میل شانه
 فرود و طریق عمل این است که علیلا بخوبی که در قسم اولی بیان نموده ایم خوابانیده و حال میل شانه
 دارای بقدر امکان جرمی بول دوایند و بنایا سپرده که در وسط بدن او را نگاهدارد و انجا جرم
 همیشه بر او غمی آلوده نموده و در روی او شرمی مستقیم خوابانیده و از تمام مستقیم موازی
 یک ایسام فرود برده و بعد در ایسام مستقیم گردانیده و غصه کشند و جانب مقدم معاد مذکور
 با قدری از جمان شکاف تا آنکه با نامن مسیل واقع در جرمی را در کمانند و بعد با صغیر مستقیم
 با مستقامت در شیار میل از جمان و معاد مستقیم نقطه از نقطه اخلاقی جرمی و قسم غده
 اند و در شکاف و بعد اگر لازم باشد قدری موضع خروج را وسیع شده و اصمق شانه فرود
 بهدایت او با عانت از حسه را که در وقت بردن آنند چون در این عمل از وسط بدن با
 و در وسط بدن او عیبه دم قبیل اندک بسیار است و دست خود را در او و بعد از تمام عمل علیلا بر خود
 خوابانیده و قدری کل بدو خورانیده و اگر از جراحت خون کم آمده باشد چند زولجا بخانند
 و بعد از آنکه در مقام عمل شروع آمدن ریم نماید از خوف آنکه مساد او ناسوزی از جراحت
 ماند لازم است که هرگز در فاصله جراحت را از سنگ جنم بیالانیده البته التماس این جراحت
 پیش از یک ماه طول خواهد کشید و او قسم ثالث از عمل بخت خروج حصاة عملی است که در فوق
 شانه را باید شکاف و چون در کتاب شرح ذکر نموده ایم صفاق بعد از پوشیدن حرق از خوف
 زار بقدر شانه عمود از انجا تمام مستقیم گذرد و در هنگامی که شانه را از آب مسلی سازد صفا
 مرشح گردید و قضای در با من زار و شانه باقی ماند بنا علی ذلک هرگاه در این قضای بر شانه
 جراحی بر صفاق وارد نخواهد آمد بسته و طریق عمل آن است که علیلا بخوبی که در قسم اولی خوا
 و حال با عانت از شکاف شانه را از آب مسلی ساخته و بعد مسلی که نام از فوق دارد در شانه
 جرمی فرود تا آنکه نوک او از ظاهر موضع مشتانه ادراک نموده و بنایا سپرده و انجا حال
 بجانب ایسر علیس اینده و با بعضی محذب در خط ابيض وسط بدن یک صبح از فوق
 بشکاف تا زار بعد لطف نماید تا شانه و ادراک نماید نوک مسیل را با اصمق ایسام و بسیار

انگاه نوک مسیل را

گرفته و از شیلد او با مضع مستقیم شانه را بروج ساجده و باغات صبح آنرا از شصت صاعه را کرده
 پرون آنرا بعد از تمام عمل قبل در موضع خروج نموده با قدری کنان او را پوشیده و در روز اول
 عمل چند نوبت با فاصله تبدیل باید نمود بواسطه آلوده شدن او ببول و چنانچه در وقت اول
 قبل از آنکه تبدیل نماید که بول نصف از بصری و نصف از جراحت خواهد آمد در این وقت و در این
 در چند روز جراحت مذکور استیقام پذیرد و از آنجمله که کنان است ازین عمل بطور سبب جراحت
 دارد و بر صفاق و قوتم او مستقیم کی از اسما از موضع خروج و فرود آمد اطراف شانه بواسطه
 انقباض بول و صفت او بنا علی ذالک چون این قسم عمل در خروج بیشتر است از قسم اولی
 جراحتی ممکن است بگردد و از آنکه حکم و خوب بگذرد اولی دانسته اند فصل رابع از باب
 ثانی در بیان عمل خروج حصاة از آنست که چون از شرح مفهوم کرده است که بول بول اینها
 خصوصاً در وقتی که در درون فون سلطه فونانی بسبب موازی نصف ایام در تحت نظر واقع
 و بسبب صغاری است لهذا عمل و اخراج حصاة در آنها اسهل است که در ذکر کرد و اما در وقت این
 عمل نیست که علی را خوبانیده و سل شیاره از بصری بشانه فرود برده و بجزر ساینده و
 مکه در وقتی در شیاره سل نموده انجا به جانب فوق قدری بال با بر تمام مسافت بصری را
 و بسبب فرود برده و بجزر ساینده و مضع مکه در وقتی در شیاره سل نموده انجا به جانب فوق
 قدری بال با بر تمام مسافت بصری را شکار و مضعی فرود برده و جدایت او بفرع شانه
 داخل و هرگز از آن فرود خارج سازند و انجا که حصاة بجزر بصری باشد که خروج او نورش تمام بزرگ
 شده که در او با وجود فرود قطعات او را پرون آورند و چون در این عمل از قطع شریان شکرین
 عظیم روی خواهد بود و بنا علی ذالک حکمت است او باید که در شانه را با مشوج آلوده و در موضع خروج
 نهد و بعد از این چندی قطعه ببول علی را عارض شود و باید که جراحت را با سنگ جنم آلوده نماید
 بعد از استیقام علت مذکوره بالذات از آن شود و بعضی از استادان علم جراحی که از عمل بر او گویا در
 در صاحبان این علت برین نحو عمل میکنند که قدری استخوان حکم فرود و فستقلا از ترتیب داده
 و بصری بول دو اینده و چندی را داده که از طوبت هم استغویز یاد شده و بصری و سبب کرده
 و در بواسطه حصاة بدون الت و شگفتن خارج گشته و لیکن این عمل را عیب است که آنکه اول

در این عملی لازم است که توده با سکه شانه علی را فانی شود و بصری که نسبت خود شانه نمودن آنست که
 حصاة بصری باشد تا تمام و صدمه او باشد از آنست که عمل بر او بعضی جراحتی کند که در صورت عظم
 از خوف آنکه با شگاف فون بصری کفایت خروج نماید لازم است که سلطه فونانی بصری را بزرگ
 ولی این عمل فوالت صحت عملی است بطوریکه اگر از عظم شگاف فون بصری کفایت خروج
 از در باب وسیع نمودن با بصری وسیع کردید و بسبب جراحتی که از آنجا بیرون آید از طرف تحتانی
 عمل بر شگافتن جایز نیست چون در بصری سبب سکه بدین علت مستلزم جراحت فوق بصری بول آلوده
 بدون علامت بسبب صغاری علی از خارج چشم جسم باشد که از شگافتن سلطه فونانی بصری سوزنی
 عمل بر بول بصری سبب شده و بصری بول بواسطه فستقلا که در شانه بسبب و عمل مستقیم کرده و این از عملی
 که ترک صاحب او را جراحت مقدم است و لهذا عملی است از این عملی استیقام ندهد فصل پنجم در استقامت
 در استقامت با فون شانه بصری از استیقامت با فون بصری با فون شانه شانه شانه شانه شانه شانه
 بول فرود و با صغاری از شانه درین اندفاع در موضعی از مواضع بصری استقامت بول بول بول بول
 علامت از بول بصری در موضعی علت با عرست بول بلکه در بعضی حصای بول هم عارض شود و از
 جان در آن حصای بصری خارج از بول خود از او بیدار بسبب محسوس شود که در موضعی که از بصری
 بسبب بصری خروج و بصری علاج لازم است که حصاة پرون آورده و بواسطه فستقلا و مکه بصری از استقامت
 اندوهم بزرگ است و ممکن کرده باشد بصری که درین عمل خروج او ممکن نشود باید که عمل بر او در آن
 آرد و در آنکه پای از فوق مرصحات را بفرستد که بالا زود و بعد حال سلطه فونانی بصری در آنند
 بنگ انگار از خارج بصری بواسطه مضع مستقیم روی حصاة شگافه بار بند بجزر بعد موضع خروج
 وسیع شده و با انحرافات را اند و خارج سازند و بعد از تمام عمل علی را خوبانیده و آرام داشته و مکه
 با بار و طلا نماید مقارن آنست که در میان شکر جرم التي از آلات بدن و وجود التي جدید
 غیر طبیعی و مثل است بر چهار باب اول در تغییر نوع و جرم التي از آلات و مثل است بر فستقلا
 و فصل اما مقصد بر آنکه تغییر جرم التي از بدن با چند بار دی است چند آن است که با وجود این حالت
 و این ای موضع تغییر جرم مزاج از حالت طبیعی خود منصرف کرده و مسلا در وی آن است که طلا
 بر آنکه موضع علت طلا را شانه می سازند مزاج را نیز منصرف و فاسد کرده و فصل اول از باب

در سلسله غلظت جسم این در بعضی باشد که از اجزای غلظت جسم که در این عالم بگردید و خارج شود
 و بطور ذوق این علت خلقی در سلسله او عمل می شود و منفع و بلع عسرت بهر سبب است و اما از این
 خارج شود چون از غلظت او منقطع و الهی بر این اس و از وی آید بهر سبب از غلظت جسمی خود
 خارج شود و در این مقامها بهر سبب که متفرق کردند تا علاج در صورتیکه خلقی خلقی را با غلظت
 و غلظت رسیده و در آن زمان بیرون آید و باید که در این خروج غلظت جسمی غلظت جسمی را با غلظت
 زبان که در آن زمان که پس کشد و هم لازم است که آن غلظت را منقطع غلظت اندکی و او کله باشد تا
 غلظت کله در آن مستطیل در زبان خارج شود و در صورتیکه غلظت جسمی غلظت جسمی بهر سبب باشد که در آن
 نگر و باید که چند نوبت برسان و تحت از زوایا نینده و با تو این روزی چند نوبت منقطع نوبت
 با آنکه با منضمی چند نوبت مانده این که بدین نوبت قدری سلسله منضم بهر سبب لازم است که نوبت
 و از آن سبب دانند و اسلم آن است که نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت
 تا کوهن در آن مکن که در دور که صاحبات مذکور نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت
 لازم است که قدری از غلظت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت
 زبان را که در آن بیرون کشیده و از آنکه او نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت
 عمل سبب آن دم شده بی عارض شود و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 منقطع را بسوزانند و استخوان این فن تازه انبری اشراع نموده که دم او در بعضی است زبان انبری
 با او جن را که در منقطع می سبب نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت
 کشیده و قطع نموده و این را در اندامها تا فرات عروق مذکور منقطع رسد و در کوه سبب سبب سبب
 و هم در بعضی اوقات استخوانی در لسان بهم رسد و بهر سبب منقطع و مسترخی کردن غلظت او بر سبب
 غلظت بهر سبب رسد و از آن پاره در این صورت بحسب علاج لازم است که شمع زجاج تحت از آن
 انداخته و موضع او بر فرق پیش بالیده و از او نوبت کوه و جهر او بسبب فرایند و هم استعمال
 جرح ایک از یک زجاج بهر سبب ان از صاحبات نیکوست اصل آنی از باب اول در میان غلظت و غلظت غلظت
 زنده که او را بر آنکه کوه نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت
 در حالت سبب رسد و غلظت مذکور و در آن سبب که بین و با او واقع اند با چنان است که راستی

از غلظت و بهر سبب غلظت بهر سبب و با تمامه علی ای تقدیر جلد فوق او بهر سبب و بهر سبب نکرده که در آن
 غلظت زیاد بهر سبب باشد و در آن زمان که در دور و ظهور بهر سبب است و با چنانی که این علت غلظت
 انجامیده باشد در جوف غده مذکور سلسله با غلظت و استحکام عارض شوند و هرگاه مانع کرد از آن
 روز روز زیاد شود و بهر سبب نکرده و بهر سبب از او بالیده و در آنکه در صورتیکه این علت صد است
 و با آنکه سبب چون زیاد غلظت بهر سبب است و غلظت از او منقطع و بهر سبب است عارض غلظت
 متفرق کرده و با آنکه از مکان خود خارج شده و بهر سبب بود و غلظت غلظت سلسله و این غلظت
 از هر قسم نیست قسمی آن است که جرم غده مذکور غلظت شود و اگر از آن سبب یک یا چند نوبت نامند و قسم
 ثانی آن است که غده مذکور سرطان جرم سازد و اگر از آنکه شتر نامند و قسم ثالث آن است که غده
 و عروق غده مذکور وسیع شود که دم در آنها کثرت نموده شود که شت و اگر از آنکه از نوبت نامند
 و قسم اولی که شتر و قسم اخیر قبیل و نادر الوقوع است اما قسم اولی در بعضی از بلاد مانند باور
 و بعضی از ایالتها و کوه الب زیاد است بخوبی که بعضی اطفال بعد از تولد این علت بهر سبب است
 در تجاروف و داخلی آنها طوبت سبب و غلظت ان زایل و زبان او نوبت و بعد از چند سال سبب
 و در بین بلاد شتر که بعد از رسیدن غلظت سبب بلوغ یا جین عمل غده زاید آنها در دم غلظت بهر سبب
 و در جوف او سلسله یک از طوبت شدی سبب باشد موجود و در طوبت مذکور مصلحت
 و غلظت بهر سبب نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت
 زنده باشد در ابتدا شش او از قسم اولی حال و لکن این قسم را نوبت است نوبت نوبت نوبت
 دوره از غلظت بهر سبب با جوی صعب و سخت و بعد از این علت روانی در نوبت بهر سبب
 و اگر از بدن شتر طانی عارض شود اما قسم ثالث از او بسیار در الوقوع است که او بعد از قاق غده
 در جرم غده مذکور وسیع کرده صورت غلظت او شود و شش او از قسم اولی اصعب است اما این
 قسم چون موضع علت کوشش دهند صدای انور نرم از او مسوع شود ضربان و حرکت دم در غده
 غده مذکور و غلظت غلظت سبب و نوبت زیاد سریع است و سبب این علت است با چنان سبب
 در بلدی که در وسط دره کوهی واقع اند و در آنکه که در آب آنها ایک زیاد است این مرض زیاد است
 و هم از عمل شش قبیل بر اسس و در زمان هنگام حل و صین وضع حل باشد این علت عارض

و اما انداز قوس اولی که از جنس سلبه باشد ابتدا مستوان به استعمال او باید ملاحظه علاج نمود
 چون سلبه از عظم شده عمل به لازم است قسم ثانی را علاج و بر بی نیست ملاحظه و جهت علاج قسم
 که گویا از این جهت باشد باید که مکرر طلای آبی بار آورده و در موضع علت بسته و از شر و بات
 در خیالی میل فرمایند و چون وقت بحد کمال رسیده باشد آخرین علاج که عمل بر وی است عظم و خطی باشد
 که شریان قوی غده اندامه را بکشف نموده و بپندد و کنگر اغلب از جراحان این عمل را میگویند
 و در کتب می شود و در علاج قسم اولی که گویا از این سفتی است باید دید و او را بیدار و اسفند
 و امثال آنها بکار برد و در ابتدا به ریش و با استعمال نیز باید بگردد یعنی از نزدیک داده و موضع
 علت را در کتب می بیند و باید صفتی نافع بگردد بدین حالش شود و در دو سانس بمشغال کرد
 کاوشش متعال ملاحظه نموده بماند و هر گاه در این او کفایت نمود در دو سانس از یک تا چهار خود
 میل فرماید و هر گاه از مبادت بدو بطلد ریش خنک بپای پوشش قلب و سردی ریش اعصاب و او را
 غده و ضعف بدن و قوی توهم حاصل در غده و او را بیدار بین و غده او ظاهر شود دلیل است از
 دو و او را با طبیعت دیگر مشغول او شود که در صفت او ای که در مادی این علت بکار برده اند که
 نکتة ثانی اسفند بر این کرده که در کتب نیز نوشته در ریش اطوار با که دوائی است از جنس
 انقوزه سلبه که در هر هم قوی طلای شش خود غلط طویل بکشد هم اجزا را سخت و غلط نموده
 صبح و شام بکفایت از او را سفوف نمایند و هم در تحلیل این غده معین است ترخ دهن این
 و در کتب و در میان و در این پدید آید غلط با عرق که هر یک از او ان مذکور را البته صورتی
 بر موضع علت بماند هم استعمال شمع مرتب از شش با از اشش و شوکران پسند نافع است
 در صورتیکه علت بطول انجامیده و خوف هلاکت دست دهد از عظم غده مذکور است
 که در وقت او خوشی بکشند اول از یک جانب غده و بعد از علاج او از دیگر جانب اگر چه این عمل
 ترخوف است ولی جنبه با و شویش چنان بزار که شکافن و پیرون آوردن غده و کمی
 از معاینه در صورت وجود سلبه در جوف غده چنین نموده اند که شکافی بدو داده و بعد از
 خروج رطوبت مجده در جوف او قدری گمان بدین موضع نماید تا بصلاح آید است و کنگر
 از اعمال روید است و هم از جراحان شکافه و بالمره غده متورم را در گذشته اند

که جمیع سفتی شده اند فصل ثالث در باب اولی در بیان عظیم شفرین و نظر بر آنکه باشد عظم مجدی
 عظم هر سانی که مانند قصبه طغلی و طایفه از انسان زگیان برسانند که نظر عظیم دارند غده کنگر باشد
 که آلت مذکور مجدی عظیم شود که سرطانی مواد را عارض صورت عظم او شود علاج او این است که
 برین خاک نامی شفرین را از هم کشوده و عال در کتب با موضع قطع نموده و موضع مطلق او را قافیه دور
 و قدری گمان بر وی او نهد و در باندی بگر استوار سازند و بهنگام شفرین عظیم شود مجدی که
 تا وسط خنجرین بپایزند و این علت با خلقی است با عارضی علی ای تقدیر علاجی هر قطع نمودن در ریه
 ثانی از مقال ثالث در بیان وجود آلتی جدید غیر طبیعی و مثل است بر وقت فصل اول در ایل
 و وقت قرن در شان و او نیست سوا عظم غلطی که در بشره واقع در فوق جلد که بسان تاجی
 باشد بهر سه و این ایل دو قسم یکی عرقین دیگری طویل صاحب قنعت و هر یک از آنها طلب
 در بین و وجه عارض شوند در زبان شش از آن هر سه که در دران و سبب او از نیت
 و باشد که در بعضی اشخاص این علت عارض و بعد از چندی زایل شود و اما علاج هر گاه در حسیع
 عارض شده باید شفجات مانند اشش و طرطیر و مثال هم فرموده و اگر در بعضی اعضا نایل
 دون بعضی است که ادویه موضعی بکار آورند و نفع آنها آن است که اگر نایل واقع باشد
 موی سببی برصل و بپندد تا آنکه ساقه شود و اگر عرقین باشد قدری سنگ بنم با صفا
 فرغون یا تقطیر زریخ بده بماند و هم از طلای جوهر شوره درین باب نفع کلی حاصل شود
 و لازم است که در استعمال آنها احتیاطی کامل عمل آید بسیار که ادویه مذکوره بعضی سالم
 اطراف بر خورد و صورت فسادی گردد و هم باید آنکه موضعی نایل را فراموشیده نگاه آید
 اکاله بر وضع او بماند و باشد که نایل بعد از آن بیرون علاجی رفع شود اما آنچه در اجابت
 از آنست که بشتره موضعی از جلد سخت و غلیظ گردیده و بدین ایل آن موضع میل نموده صورت
 ایلام و این که در دو اغلب در ریل سیاه و زلف ایلام و از صفت متوالی که از پای پوشش
 و آید عارض شود در فصل ششادیت او اندک سایر فصول است و علاج باید اول با
 انضغاط با موضع باید که پای پوشی وسیع بر شده و طلقه از صمغ الاسبتک ترخ دهن
 موضع علت نماید با مضطرب بر موضع و او را نباید و جهت اسقاط و از الایح چه مذکور لازم است

(نظر)

که بر جهت کثرت او را با صابون شست و شوی نموده و بر روی موضع بریده بر دارند و در شیخ
 باید احتیاطی کامل نمود از آنست که در حین قطع بخیر احتیاطی بر آنجا و او را در پایداری بسیار غایب
 کرد و عورت ملاکت نمود بداند که بعضی از حکما در کتب ثبت و ذکر نموده اند که مشامه نموده ایم
 در جبهه انسان شش رو شده بمان قرن بطول بکشد تا او را زده انعام در صورت تحقیق این
 بجهت علاج لازم است که او را از غسل نکند بر دارند فصل ثانی از باب ثانی در بیان شیب و غلظت
 جرم غلیظ از عظام بدن انسان و مثل است برده جمله و چون این علت خالی از دو قسم است
 یا خان است که ماده خرد و فی جرم غلیظ از سبب الی منتهی نصب و او را در وقت نموده و در وقت
 آنجا که در این قسم است اینها تم نامند و قسم دیگر آن است که در موضعی از غلیظ دلی باینست
 عارض و بر روی صلب و غلظت بر سینه او را در کتف ترا نماید اندک اولی در بیان کس
 نباید است که در بعضی بویله اندک فرنگ یا خازیر یا فرس می شود که شش در جرم غلیظ
 و جوی صعب عارض شود و جمله نورم خراج و بعد از روزم بطوری از شرح که در غلظت
 و تمام صانع که بر در طوبست مذکور صلب و غلظت بر سینه و نادر است که در حسیع ارفاق
 از عظم این علت عارض شود بلکه همه در کجاست است و هم باشد که بسان اولی باقی بود
 نماید و این علت در حسیع عظام بدن عارض شود بلکه در عظامی برسد که از حصله پوشیده
 نیستند مانند زدن و تر و قوه و جبهه و هم در مصالح عرض او نادر است و هم شوم شود
 که این ماده در جانب باطنی جبهه بر روز و در غلظت و منقطع و صورت صریح و بر اراض داغی
 که در علات و اعراض این علت مختلف است با اختلاف اسباب موثره و چنانچه هرگاه
 سبب آنست که باشد در لالی و جی استند او باید علاوه آنکه در ابتدا و جی در حسیع عظام
 و آخر در عظم موثر است مستقر گردد و در آنجا که سبب مرض موثره خازیر باشد و جی حسیع
 عارض شود اسباب را عارضی که لازمه وجود خازیر است و بسیار نادر است که در آن
 رجم و متفرج شود موضع او و کانی این علت مشتمل شود بر جرم غلیظ از ضرب و منقطع عارض
 شده باشد نیز نما از کجکه اطلاعاتی که سبب عارض او ذکر شد باید نمود اما علاج
 باید بر روی سبب او نمود چنانچه اگر سبب آنست که موثره خازیری باشد این معنی جمع آوردن

ادویه بریده است که بر از استعمال او می نکرده و جی فرس هم تکلیف نماید در آنجا که با این
 الهامی جسم همراه باشد باید بر موضع علت زود نشاند و از دمن زین را دی فرج فرمود
 و اینها مختلفه از خاشاک عطره بکار داشته تا تجلیل رود و هم بعضی از حکما استعمال
 متحد از اشق و شوکران در پخت را بجهت تجلیل نافع دیده اند و هرگاه تجلیل زود و عورت نالم
 و اینها می مشدند که در دو حرکت را مانع آید بر معالج لازم است که با عانت عمل بری دل نکرده
 ساقط و زال سازد بدین قسم که با بعضی جلد فوق موضع عطره صلب و اگر شکافه و لطف نموده
 انکار با آنتی مشتمل با سکنه بخاران و مطرق با آنتی مشتمل با عظم بریده و در وقت
 او را فاد نمود تا التیام باید جود ثانی از فصل ثانی در بیان مرض استی اینها تم داد
 عبارات است از آنکه غلیظ از عظام بدن در وقت که در وقت و خوف او بطوری توام صغ عربی
 منصب و بر روی عظم وقت بر سینه و الا فرجه صلب و عظم شود در صورتی که در جوف
 مطوبت منصب گردیده است اید استی با تم نامند و بعد از غفر وقت و صلاحت استی
 استی تا تم نامند و سبب این مرض اغلب مجهول و لکن عارض میشود و شامی را که مزاج روی و روی
 ضعیف و مرض آنست که خازیر و فرس قیلا بوده یا استعدا آنها دارند و علامات این مرض
 بیستند مانند آنست که اگر کس تر از آنست که در ابتدا و جی متصل بنسبده در لالی عارض شود
 بر بستر شده کم شد سکت کرده و بعد از چندی که بدین حال گذشت استخوان بر آید و جی
 بزاید و جلد فوق موضع علت متورم و مانند آنکه در سرطان باشد که بعد از مدتی و عظم غلیظ
 کرده و صدیدی شدن انبساط و در اطراف موضع متفرج کمی زانده روینده و علیل از شدت
 سیلان کمی و قی قیلا و ملاک گردد در بعضی از معاجان این علت بشود که وجع حقیق باشد
 و علت زیاد که در جبهه یک نوبت مانده و بعضی را از ابتدا و جی مشدند عارض شود بعدی که خود را
 خواهند نمود اما چون مرض بر جبهه کامل رسیده تکلیف باید نیز همین است و کس تر بدین نحو باید
 که کس تر از موضع علت محده است از نسج سالم بخلاف آنکه این مرض غیر محده است غرض
 از سالم و کس تر نسج نموده و ماده از او پالاید و اما علاج چون در ابتدای این علت عارض
 التامی شده است باید ادویه در پاره نصاب بکار داشت از اسالیق و عسل

بصاحب و امثال آنها قبیل از بیکه معاج شخص در این علت ملازم کس تر باید بود
بیرکار داشت هرگاه نافع افتاد و در هیچ تخفیف یافت معلوم است که کس تر است و ملا
یعین باینکه در این مرض و علاجی بر او است سوای عمل بر وجهی طرف که جلد فوقی در موضع
از عظم و صلب و استخوانها فرو نهاده اند با عانت مطلق و اسکند و گاز عظم را قطع
و در او از دور موضع او قدری کتان آلوده رود و با دم نسا ده تا اتمام پدید آید و چنانکه
عظم متفرق و افرایش فاسد شده باشد بر بی نیت سوای آنکه انفسر بالمرة قطع شود
طریق که غرض در باب عمل بدی ذکر خواهد شد فصل ثانی از باب عمل بدی در بیان سلسله
شیمی که در این سلسله بیرون باید اند و او عبارت است از عملی که عادت شود از دورت در
جلد بیان آنکه سلسله و این علت صورت پیدا نماید که در آنکه چون نشانه شان قدری
در وقت نماید و در آنکه در عده دو حرکت در آن سلسله مانند بتری و در آنکه در وقت
در دور عظم هر سلسله و اگر جلدی جلوی او متوجه الکون غیب و لکن بعد از عظم
تدریجاً در وقت او دور بر سلسله و سبب او مجهول و لکن اغلب عارض شود بوضع که در وقت
و کوفت شده و اکثر مشایب و انماش را عارض شود و هم اغلب با این کشیدن و عین و غیر
بروز نماید و ظاهر است که یک شخص در وقت این عمل هر سلسله و چون شرح نماید در وقت
بسیار دیند که مفسد ظاهر شود و مسمم مشاهده شده که فعلی با این عمل بدین آمده
و اگر چه از اعمال خفیف و جند است لکن در صورت عظم و مجاورت با عده عظیم دم باشد
که صورت فساد می که در وقت علاج نیست سوای آنکه با عمل بدی او را برودن از این عمل
در فاعده سلسله چون با طرف انصافی ندارد و بعد از قطع کبک او با دست نکند او را
بر روی آورد و با باشد چند بخش از این عمل با این عروق عظیم دم با عصب قرار گرفته و در
فاد بنا شد بر فروع او در این صورت لازم است که بقدر امکان از دور بریده و با عده عظیم
دم است را داده تا برود تا اتمام او بدور بر شده و دفع کرده و با نیز آنکه اول شیخ جلد
انگاه برودش از دور و انجالی که در وقت مذکور باشد از خوف آنکه بسبب او بعد از خروج او
جلد بیان کبک شود یا آنکه قدری از جلد را هم بریده برودند فصل رابع از باب عمل بدی

در بیان

در بیان مرض سلسله و کنگیان از سلسله عبارت است از عملی که در تحت جلد واقع و کبک او اطراف متعلق
نموده بود که با خلاف او سلسله نیز مختلف است و آن با در با رطوبت محض است او را کبک است
یعنی کبک بافت و با رطوبت او لغو است و کبک است سلسله شده تا مانند و با
سلسله نماند با سان پاض لیس و در او شعر با نرس با نظریات شود و او را از این نامند و این
شیخ کافوری میباشند و کبک است که کبک نیز مختلف است با خلاف آن موجود در وقت کبک
در جوف او رطوبت محض نمک باشد کبک سلسله در وقت شکسته و در بعضی غیر وقت با غلبت
بر سلسله و سطح داخلی انماصاف در بعضی صاحب عمل اند و این کبک با بحث و باست با طرف
بسته است و این عمل از این صغیر و در کوشی شکل اند و بر و کبک هر سلسله و جلد حاوی بر انماصاف
تیسری ندارد و در وقت جند است کبک هر کس که جلد را باشد با عده عظیم از دم که انصاف طبعی
و هرگاه ضرر بر جلد وارد آید باشد که سلسله عارض شود و هم از جنس است عظم و استلای فده و بویکه
در عمل و فروع جلد واقع اند اما بعد از استلای فده که کبک منفذی باقی ماند که هرگاه او را انقباض
مستقر در جوف فده مندرج شود علات و علاج او بیست و نماند سلسله است و هم از جنس سلسله است
طوره که در وقت دست عارض شود و هم کنگیان و از وقت که رطوبت در غلاف در وقت
از او ناراحت دست و باشد که جلدی رطوبت جمع شود که از عده علات هر سلسله با این عمل و علاج
سلسله بداند که بختری که در جوف کبک نمک است از او دیده موضعی استعمال شود و باست تحلیل و علاج او
هر از کنگ نیست سوای آنکه با عمل بر شکافه و بر روش آردند و همیشه برودن آردن کبک سلسله کنگ نیست
چون شود که سلسله در وقت عروق از دم برود تا به در این صورت از خوف و بود و جراحت بر او عود عمل
به جمع است اما در صورت امکان برین عمل عیناً کبک بعضی جلد را منقش و جند بر ج در وقت فده
تا آنکه هم سلسله بیان پسند از جلد بر آید انگاه عمل کبک قطع و برودن آردند و هم می شود که اول مقدم
کبک سلسله را شکافه و بعد از خروج داده جند در جوف او با بتری کبک را کف و فله طبع بریده برودن
هم شود که با منبع بعد از منقش و لف جلد با دست سلسله را کف برودن آردند و انجالی که کبک سلسله
موضعی قرار داشته باشد که خوف باشد از خروج سلسله عرقی از دم یا آنکه در عین واقع باشد عمل است
که بقدر امکان در وقت از سلسله در داشته و باقی را داده و بر موضع او قدری کتان نماند با عصب او را

۵۰
از بروز غشای سینه و در آنجا که کلبان مختلف است هرگاه به شد با استعمال او در آنجا
از شمع زین و شکران و قریح و من بر و انداختن شمع زردیج و سبزه و برب و برب و برب
و چون با اینها در غشای سینه زود باید دوخت بر روی او سواد و بنفشه زرد و مشک و مشرقی که در
تخلیل رود و اگر با وجود تخلیل زود باید با میلی دقن که تحت جلد فرو برد و آنقدری که در
و موضع او شمع و برب و زردی او در آنجا سبزی نماند تا تخلیل رود و الا اسهال است
که زود باید و سبزه و برب و زردی که از تخلیل بیرون نماند چون مکن است که از تخلیل بیرون نماند و در آنجا
صعب و سنگین و بسیار است که در بعضی باشد که در تحت جلد که با وجود او نیست که اگر
و این که اگر اغلب در تحت جلد بهر سبزه باشد که در کبک یا کبک یا در خانه چشم با داغ غرض
و هم باشد که این غشای قرار گیرد و آنجا که در تحت باشد بلکه مشتمل خواهد بود چون آن
مغزی از حرارت و در وسط نقطه دارد که سر او است و اگر با زود بهر مشام نماند نشی دارد و باقی
حرکتی و علاج بعینه مانند بلبه است فصل فاس از باب فی در عرق منی و او عارت
از شکر است که اغلب در غشای سینه ظاهر انگار ابله نموده و متحرک دیده میشود و این
متحرک خارج شود و در سینه اکثر عرض عرض است در بدنه طبیعت و سبب فساد
و احتباس قهولی است در تحت جلد که طبعت او را نماند و فصل سینه درین شکل خارج
سازد و اگر عدوت این علت در بدن حار باشد و اما علاج باید او را در سینه است
و یک فرقی با زود بهر زود و کل سبزه و اشال آنها مصل فرموده و استغراق نامید
بعضد و از سالی علی بن موسی و نطفه با دوزخ و هرگاه معالجات مذکوره کفایت
و بیرون آید لازم است که در سینه سبزه و احتباس نامید که با دوزخ مصل
از باب نامی در وجود غشای سینه و فصل از مفصل بدن و انقباض بسیار نامید
عرض غشای از غشای سینه در سینه و نطفه در فضا مصلی بسیار مصل
و متحرک باشد از غشای سینه و اعراض این علت مختلف و بسته بقدر ماوست چنانچه در
بلام و ایضاً از غشای سینه در کبک و برب و سبزه و سبزه و سبزه در فصل
عارض شود و این غشای در بعضی مریک و اگر در ظاهر مصل باشد از سبزه و سبزه

بسیار

در سینه او نیست که بعد از وجود غشای سینه در فصل سبزه و اعراض التباکی و اعراض شود اما علاج
در صورت غشای سینه و فصل سبزه است که و اگر از آنجا چون و معی باشد عارض شود
و تخلیل او نماند چنانچه در فصل سبزه و فصل سبزه و فصل سبزه است که
کشور مصل و عمل به معالجات عالی است بسیار نظیر بیکدیگر است این فصل مصل که در
و از آنجا سبزه و فصل سبزه است که در فصل سبزه و فصل سبزه و فصل سبزه است
و بجانب غشای سینه که فرار داده و با بعضی مصل و با بعضی مصل و با بعضی مصل
او را مکن و کنایه سبزه را بیکدیگر خوب مصل سازد و بعد از این عمل از و حال خارج خواهد شد یا
جراحت مذکور بطریق قریب است و در فصل سبزه و فصل سبزه و فصل سبزه است
صورت لازم است که با سالی علی بن موسی و نطفه و زود بهر مشام نماند نشی دارد و باقی
مشام سازد و هرگاه این معالجات التباکی نماند بلکه است و بهر سبزه چنانچه فصل سبزه
زود که حکایت از وجود ناقص بهتر از مصل است فصل سبزه از باب فی در عرق منی و او عارت
که بفت و نمانی سبزه که با دوزخ و عارت است از غشای سینه و سبزه و سبزه و سبزه
شام در فصل سبزه و فصل سبزه و فصل سبزه است که در فصل سبزه و فصل سبزه و فصل سبزه
در جمع غشای سینه و فصل سبزه و فصل سبزه و فصل سبزه است که در فصل سبزه و فصل سبزه و فصل سبزه
و شکل آنها مختلف در بعضی می شود که چند از غشای سینه که با سالی علی بن موسی و نطفه و زود بهر
بسیار است و نامید که بجز غشای سینه که صورت خطر و فساد که در صورت مصل در جلد
حادی آنها قسیمی هم رسد اما در صورت کبر و غلظت در عرق او یافت شود و سبزه
که متحرک در سینه مصل سبزه و فصل سبزه و فصل سبزه است که در فصل سبزه و فصل سبزه و فصل سبزه
مکن نیست و طریق عمل بخوبی است که در فصل سبزه و فصل سبزه و فصل سبزه است
در جوی بوس که بفارسی بو بهر نامند و مثل است بر پنج فصل مصل اول در فصل سبزه
عمر ناما و بوس عبارت از کرم زردی که از غشای سینه می بود آید بیات و در مقدار است
مختلف است بعضی این کرمی چون با دست بماند مصل و بعضی کانی و بعضی یعنی باشد و اما
بو بهر این از کرمی که در جوی او با بعضی مصل موجود و بلون هر دو باید با جلا و شفافیت

۵۲
چون بشکافدشان رطوبتی دفع و جلدی قوی باقی و در اغلب صاحب قبح و در هوای
عظیم و در هوای باس صغیر شوند و وجود آنها صورت ایضا منکر در هر آنکه خوف انضوی
که در او در زود خود متلی سازند و با بوی کبیر کمانی اثر المون و بوی ایل و بعد از کمان
کمی سخت در جوف آنها مشاهده شود و اغلب عرض باشند و این قسم از بوی کبیر جوف
عظوم را متلی و مسدود ساخته و از غلظت متوالی فضای است و کسب و از شکل
طبعی بیرون برود یعنی بوی در بعضی بدون هیچ زیاد است و از تبدیل بر عطا
علامات و اعراض این علت مختلف است به اختلاف شکل و عضو که در او در زود خود در صورت صغر
صورت از او ایلام نکند و بسیار چون غلظت برسد بوی کبیر از انضاط و انسداد صورت
تالم و ابتداء باشد که در دانه نماند که بوی کبیر نف و حلقوم شمس را متعمر سازد و بواسطه
مسدود شدن جوف آنها و بوی کبیر که در رحم عارض شده باشد متصل بوی کبیر او دم سبیل
خواهد بود هر قدر که بوی کبیر سخت تر خوف و استعدادش سلطان بیشتر است
و سبب این علت مجهول و لکن اغلب شبان را عارض شود علاج آنها بعضی از عمل به
باید نمود بجز قسم اول بوی کبیر کردن ثانی بوی کبیر بریدن ثالث بواسطه بستن از اسهل
رابع بوی کبیر آنکه با من او را نیز از انسداد می کند او را با بوی کبیر مخصوص بدوست آنکه در سنگ
بوی کبیر در غلظت عضو واقع باشد از خوف آنکه با بوی کبیر سلان ذمی عارض شود و بدان لکن
نامش این عمل باید زکند نمود چون بوی کبیر در ظاهر عمومی و خوف نباشد که هر چه با
او قرار داد بوی کبیر است که با عانت موضع و این را قطع نمود و هرگاه بوی کبیر جلدی در غلظت
باشد که خود بوی کبیر از آن دو لکن نکند و مانند بوی کبیر رحم و حلقوم باید آنکه با سببانی از اسهل
او را بست تا بوی کبیر جوف عارض شود و اگر بوی کبیر در موضع عارض شده باشد که بعد از عمل حال
سببانی غلظت و خطر بود باشد باید بر این سرخ او را سوزانید فصل ثانی از این است در بیان
انف که در غلظت جوف بوی کبیر در سایر مواضع شود و اغلب در غلظت جوف بوی کبیر
برود و زود تا بوی کبیر سلان نازل شود آنکه عارض شود و شمس که در جوف انف را محدود
سازد و هم باشد که از جوف انف آنکه از جوف جبهه و تک اعلی برود و در بعضی از غلظت جوف

زنف

۵۳
انف کمی زیاد برود و در مسدود شدن شمس و غلظت و اعراض این علت است که از
غلظت از کام عارض و وقت شمس زایل و رطوبت رقیقی از انف جاری باشد و بعد از آن بوی کبیر
منخر جانب علت شمس متعمر و بیات طبعی منخر متعمر و بالاخر غلظت انف از انضاط متوالی
در بیات که بوی کبیر غلظت در اجزای انف برسد و صورت نوزم و انف را و کدر
در این صورت نسبت اعراض شده ظاهر خواهد کرد و کاهی ثولوی از کوفت با زرشش غلظت
انف روینده و شباهت نامی برض نکند و از بوی کبیر متعمر تا جرم و توام بوی کبیر
در بعضی کمانی است بدان آنکه ذکر شد و کمانی او را هیچ شباهت است بل موسوم بسر که کاف
او نموده ایم در این قسم از بوی کبیر استعداد است از تبدیل بر سلطان و بدانکه بوی کبیر
اقسام است و صاحب قبح او اسهل علاج است از عرض و مسیم باید دانست که این علت است
ببودن و در علاج جز به عمل مکن نیست و اسهل اعمال آن است که او را بکشند و بجز این عمل
و شراعی نموده اند طول و مشوب الزمیس و باید آنکه اولاً با عانت میسل بنیت و متعمر او را
و عطار و روشنائی داشته و بعد از شاده اسهل و حکم فرمایند تا متعمر نماید آنکه از نور را متعمر
تا آنکه با اسهل بوی کبیر بر خود بعد از آنکه شود و او را کوفت و وقت او را شمس بر نه تا این حکم کرد
بشدت چنانچه او را از اسهل کفیند و در بعضی باشد که کفیند عمل در کفیند او را تا به
در این صورت باید دفعات اول کند و هم باشد که بوی کبیر تا به انف برود غلظت او را کفیند
بوی کبیر غلظت استخوان کند شود ولی خطری نیست و اگر آنکه چون بعد از عمل بخت مسلمان دم
باید آنکه از ما مشلولج مزوج غل و آب بدن و سایر ادویه قایضه شقوق و برین نفوخ فرموده
ادویه و تا بوی کبیر کفیند در سده دم نماید با عانت میسل که موسوم است میسل لاک
سد سلان فرمایند و عبارت از میسل مخونی است که در جوف او فری که در سر که دارد و در
و اولاً نور از انف فرود تا خلق نگاه فرود امیش دو اینده تا از متعمر بدان مجید
رو داشته و کلک نموده و ریسانی بلند برود و چند نخوی که یک سر او از دمان بیرون باشد و سر دیگر
بقیه که در کسر فرقه نموده اند بسته و مشول فرمایند پس کشند تا از متعمر غلظت میسل خارج
شود آنکه سر بمان را هم از بینی بکشند تا آنکه کلک را که از آن ساخته شده آمده و در متعمر

از جوف صح

مشانه و معا استقر انضغط و مورث عمر البول و غیر هم کرده تا آنکه نبوده از آنجا
بسیل که نشسته و از فرج خارج شود و در بنوقت بسا دیده شده که بواسطه کت و در
خود در جملت ساشته و بالاخره از وجع و سیلان غلبه پاک شود تا بنا بر هم دیده
که غش رخم و در راجع الحاطه نموده و منضط ساشته و غلبه نجات یافته اما علاج بعد
تذول و فرج بواسطه رخم و مستقر از در جملت با فرج جز اسقاط و سقوط
جز بیس و از اعمال بدی جز بستن طریق دیگر ممکن نخواهد و بستن و بدین نحو است که
دو بیس شوق الزامی است کرده و در میان جنیم از شفته آنکه آید و در اعانت
دو صبیح میل فرود بر نماند اصل بواسطه در انجامیل بر چرخانند تا مانند نصف دایره
دیگر شود و بعد از خارج آید و بیس از جهت نوبت از هم که آید و بیس را کشیده و در میانها
دو بیس کشند و از ظاهر آنها انباشتند تا که محکم گردد و با طرف اصل بواسطه نگاه
همه و در نهایت شش برده تا از استحکام که اصل بواسطه نگاه شود
و در نهایت که بعد از عمل انباشت و جمعی صعب در نسبت بواسطه عارض شود و در حلاج
استقرار و سیلان دم در بنوقت علاج او نیست که او در بنوقت دم و مخدرات بکار آید
و غلبه را در بستری راحت که آید و در روزی یک نوبت لبین تا از جملت بر هم ریخته تا
نست و شو نماید و در از صندید و اگر غلبه را صغفی در قوی و دومی در صغفای بر سر سینه
باشد باید مقدمات مسادرت نموده و مطبوخ پوست کنگنه و بعد با شرب پوست
بر و نوشانیده و از آنغذیه حکوم بیس فرمایند و از بخار بن شده که این قسم بواسطه
تخلیفات بسیار است بعد از سقوط عود و خوردن بعد از فصل فاسد در بواسطه نماند از
مستقیم به نکت این علت را مجاز بواسطه نامیده اند چون بواسطه جنسی جبارت است و در
مستقیم اند که در مورد معیشتی عارض و از آنغذیه دم تخفیف باید تا این دانند و در کل
در غلبه فریب شرح واقع در بعضی در مایه او فرود بکورد و از وجود او در معین اجابت
صعب با کله و نوز شش عارض شود و این دانند با شش که مشته شود به بواسطه
او بواسطه کله و مقلی است از دم و در بدی و بود معیشتی مقلی و خالی شود بخلاف

از متعلا ثالث صح

این دانند که چون کسرخ و براتی در شش این علی ای تقدیر علاج او نیست که با بنر شخصی اصل او را
و بکشند و از آزار و داد و در قاضیه سیلان دم نمایند با سبب راجع در مرض سرطان و قسام
و هباب و علالت او مثل است بر هفت فصل اول در قسام سرطان و علالت و علاج او
و در سرطان غلظی است فراخی که ماده او بهر عضو که منقب گردد و متغیر و فاسدش کرد و از این ماده
باشنده است بخ و در سرطان مخی نامند و آنکه همان ماده اسود اللون است و در سرطان اسود
نامند و البقی است او را اسبک و سوس نامند و بعضی این ماده در ظاهر جلد بسان دیکه بروز نماید
او در سرطان جلدی نامند و در سرطان مخی در بیست صلب غلیظ القوام و محدد و صلب که جلد جملد
از ابتدا بهیچ وجه تغییر در لون هم نمیرسد و بعد از نوبت و توج سبب ساشته مانند دلی نفع
باشد و بعد ریح جلد غلیظ و متغیر کرده و خرد شیند و متغیر شود و بعد از دفع صید می که از ریح
مخی زاید از جوف موضع علت بسان قارچی برود و از لیس جزئی خون از جاری شود و با
مترج کرده و جمعی صعب او را عارض و فده و اقعده در اطراف او منتخف شوند و در سرطان
دم و کثرت در جلد اممی و قی عارض و لون شرب بسان که کرده و مزاج فاسد و قوی
بسیل است رساند صاحب خود را دم و سیر این مرض مساوی میت لکن اسرع میر است از ساء
اقسام و اگر چه صبیح آلات و اغضار لکن است برین قسم سرطان مستلا که در بدن لکن اغلب
و بدین و پیوستن در رحم و کبد و پسر و کبد و پیوستن عارض شود در صورتی که پیوستن
تلا که در عظم بر سانه با صلابت و جمعی شده و از عارض شود و بعد ریح عظم و جرمش بین
کرده و عروق مغز در و راقه و فده و اقعده در مغز بسان نمود شده و با الاخره سرطان جلد
سرایت و صاحب خود را سیلک رساند و بنا بر شود که در جرم عظمی با جوف او با غشای صریح محیط
ماده سرطان منقب گردد و مورث فاسد شود و بکار این ماده در جوف عظمی بروز نماید جرم او را
و از جوف او خارج شود و از انجالی که بعد از شرح این سرطان ماده بسان مخ فطری در جوف او
موجود میشود و بگردن یا علی ذالک او را سرطان مخی موسوم نموده اند و اما سبب این علت
لکن اغلب در شای سن شباب عارض میشود و با شش که شخصی و اعدا چند موضع از بدن
مستلا شوند و اما علاج مخفی مر او نیست و از آنکه او بکلی لکن نه بلکه قبل از آنکه شش مستلا

که با شریک موضع غلظت است و پرورش از وی انقباض که بعد ازین عمل غلظت غلظت نماید
 چنانچه در موضع که با هم سالم بود و بر سرطان میروید با آنکه بعد از اشباع از حرارت
 موضع مطلق بر سرطان منحل گردد و اما انقباض و او عبارت است از سرطانی که
 از او اولی و در جوش البانی اینص و انقباض موجود و بالاخره و سلطنت برسانند
 منقبض شود بدین قسم که اولاً در موضع از موضع بدن درم محدودی باصلابت بدون
 ظاهر شود و بعد از آنکه جمع گردیده است و این حالت را درم مختلف است
 اما فاعده چنانست که یک سال طول کشد و قوای بدنیه بحرایی طبعی باشد که اگر نشود
 بگردود لون نمی شود و بعد از آنکه بدین حال گذشت موضع علت زکی آنست و در حقی
 آنست هر او را عارض و در سرطانی غلظت برساند و جلد محیط بر او جمع گردد که در هر طرف
 و او را صید می متن خون آلوده و مویز منقبض و منقبض گردد و اطرافش منقبض
 باشد و غده ایجا در صورت و بالاخره تمام انقباض علت زکی آنست و در حقی چنانست
 عارض و در سرطانی غلظت برساند و جلد محیط بر او جمع گردد که در هر طرف
 صید می متن خون آلوده و مویز منقبض و منقبض گردد و اطرافش منقبض
 و متعلق است و در جلد محیط بر او جمع گردد و اطرافش منقبض
 و قی عارض و غلظت املک سازد و اگر در اول انقباض را یکسانند ماده غلظت القوام
 باشد غلظت در جوف او موجود که البانی انقباض لئون زور و بنده و باطراف خود
 زود برسان سرطانی و از همین بابت است که او را سرطان نامیده اند و در بعضی باشد
 که در سبیل و در سرطان منحل شود سبباً البلی که بویوسس نامیده شد و محرم زاید
 و استقامت زیاد است و بر سرطان دارند و اغلب این قسم از سرطان در جلد و غده و با
 بدن و سبباً در عظام عارض میشود و سبباً بدین و شقیق و ضیقین و ضیقین و ضیقین
 رحم و بطن و قصبه را استعدا دش از سایر اعضاست و اما تشخیص و سبباً بکسر
 در بعضی زیاد صعب باشد که مشتمل شوند بصلا تیکه بعد از درم در عضو متورم باقی
 و هم باشد که با دانیل انگلی نوعی مشتمل گردند که بجز از علاج خود بکسر نیز با این

سبباً

شوان نمود و انجالی که سرطان در جلد ظاهر عارض شود بسان البلی با و که ساکب روز خواهد بود
 بسیار در وضعی از جلد که بعثت انجالی می شود و این سرطان اسلم از سایر قسم بعد از عمل بدو و
 او عود خواهد نمود و اما سبب که حقی صاب او را عارض نماید طول خواهد کشید و اما سبب
 این قسم سرطان نیز مجهول و اما انجالی که بواسطه مرض خنازیر و البلی فرنگ و مثال آنها است
 سرطان دارند یعنی بگونه صند و منقبض بر عارض خواهد شد و اغلب شیوخ و زنان با سبب
 این مرض عارض میشود و اما علاج باید در ابتدا که تشخیص صحیح بود و این علت نمود و اندر سبب
 و استعمال عسلات و شرب میوه و دانه های زوده که در تکمیل برسد و اگر تحلیل زود چار بیت
 جز آنکه با عانت مشرطی در قطع نماید با استعمال دویه اکال و محرقه فاسد سازند و البته بعد
 عمل بر باید چندی عسلات بکار داشت و با موضع از بد زکی و ماده را منصرف نمود تا عود نماید و طریق
 قطع او چنانست که در باب سلسله ذکر شد که در انجا نهایت سوانب باید بود و بالمره اجزای
 سرطانی را زایل ساخت تا عود نماید و اما استعمال دویه اکال سرطانی فاسد باید نمود و سبباً
 ظاهر باشد و یعنی احتیاطاً و بچینه این مطلب بهترین منقبض قسم الفار است که هم بت فرکانم باشد
 بنام حکمی که او را تربت داده است و طریق صنعت او آن است که یکم در قسم الفار جمل خرد
 خاکسرتوب بود و از دهم الاخرین شانه جز از شرف صند و سبباً جز از اجزای آن است
 و نان غیر نمود و در سرطانی را زود پوشیده در روی او بنده نموده و در بندند و چند عشت
 بعد از استعمال او در حقی صعب عضو مؤخر عارض و جلد اطراف حرقی شده بی برسانند
 بخت تخفیف و جاید که خود از خود با بکار داشت و بعد از آنست تا چهارده یوم بالمره
 حرق از سرطان را باید برداشت که در تحت او کمی سالم دیده رو بنده و با ال عمل در کراه
 نماید و بناید که غیره که در زایل ساخت که اگر خود بالمره از موضع حرق ساقط شود
 و انجالی که سرطان در موضعی موجود شده باشد که عمل بدشوان نمود باید و اگر در کمره
 و ج و بطی نمودن سبباً لازم است که باطراف عضو مؤخر زود نشاند و از مشرب و سبباً
 محلول میسبب فرایند و هم شرب مر فبا و عصاره بنده بسبب حاجان این علت بهترین مسکن
 و ج است فصل نامی در بیان سرطانیست که بشود و جده عارض شده باشد باید داشت

سبباً نکرده باشد صحیح

از باب رابع صحیح

که بفرودین در بعضی اوقات بر سلطان مستلماً میگردد بدین قسم که اولاً چند که سالک در اوقات
اصلاحات و وحی شده بدو بنویسد شکل او نیز بتغییر متفرج گردد و بعد از چندی فرودین است
و شکر اشکلسازد و در وقت زرخ بجا ورت ترم شود و اما علاج جز عمل برنج و کنگر
بست بدین طریق که در صورت صغر با نری که در وقت متفرج شود و بعد از آنکه در وقت
دم با نری بر آن مطلق را کرده و بچایند قدری قوی وضع مخرج است و در بندند و با یکدیگر
بده نماید و بعد از آنکه با فصل بکار باید داشت تا آنکه اشیام با بد و اما بجای که قطعه عملی از
بواسطه سلطان متعالی گردیده باشد باید از تمامی جانانی از سلطان چاقو فرود برده و با فوف شکاف
و همین قسم عمل نمایند در جانب مقابل نگاه با متفرجی جز معلول از شکر قطع نموده و بچایند تا آنکه
با بد و چون گرم شود خواست بعد از التیام و سستی در اجزای ایشان خواهد بود پس بعد از آنکه
بالرוב فرودین متعالی گردیده باشد باید که تمام شکر را قطع نمود و در اول وقت قطعه آورده
بوضع او بر بوزند بدین قسم که از تحت زرخ قطعه جلده را شکافه و قطع نموده و در کونین بر مخرج
دو کسار آورده و گوشه آن بچایند تا التیام با بد و اما بجای که فرودین سلطان فرود شده و قطعه از
قطعه متصل را فاسد ساخته باشد بجهت علاج لازم است که موضع فاسد از عظم با اعانت ابرو دراز
و چون دیده شده بعد از این عمل که موضع زایل از عظم بواسطه ماده غلیظی عملی و التیام یافته است فصل
آلت از باب بیج در سلطان لسان و فاقده چنان است که کتب از لسان سلطان
مستلماً گردد و بدین طریق که اولاً در کتب در لسان عارض شود با وحی صعب و آهسته
متفرج گردد و بعد از آنکه بدین بود چون این فرودین را بشاید است بجهت بقره حادثه از اول
افزوده باشد تا بدین شخص او سعی بیخ نموده و در صورتیکه تیر با این استخوان نموده لازم است
که عارضه او را در وقت پیش بگرد و علاج او بر دو گونه است استعمال زین و در وقت او چینی است
اما اگر فرودین که در آن گردید فاسد و آلام است که فرود سلطان است و علاج اوست عمل بر
که عارضه بر سر کسی نشانی و با بیسی است و اولاً از عصب بگردد و در حال با قلابی زبان که در وقت
خارج شده و با متفرجی قطعی نماید و سلطان دم او را به استعمال نوا بعضی و آب بیج
سند و ساشد و با چندی قطعی نماید بکم تلبه و از آن فرود جز قریب مانده هر چه و خود آب سیاه

فرودین بعد از آنکه جراحت او بریم آید باید از لعاب غلیظی بر آن کشید و منصفه فرمایند و در وقتیکه
کمی زاید در موضع مطلق برود و خوف آن باشد که کرم مذکور را بر سلطان عارض شود باید
چند نوبت سنگ جنم بدو مالند تا او آید اشک نماید فصل رابع از باب بیج در سلطان
شدی و این علت در ذکوره و غلبات را فاقده طالت و اینست که در شخاص مستعد بعد از فرود
جزئی شدی و در صلبی مدور و متحرک مراد عارض شود و بعد از آنکه عظم بر سینه تا سوراخ
بجای که از لیس سحاب و قیصر اشک لیس خواهد کردید و بعد از چندی چند که حادث شد و یکدیگر
متصل شود و چون نخس مراد عارض و تجاوز نماید تا کشف و عصبه و حله محیط شدی که در وقت
صحت صاحب ضمون و قابل حرکت بود اما در کسای سهرطانی لمس و عروق مغز و شکر او در وقت
انبری کرده و حله از شدی فرود نشینند و اما از فرود که کثرت بهم رسانیده و بعد از آنکه متفرج شود
و اطراف فرود و صلب را در و صبردی رقیق و سفین بالاید و بعد از چندی که در وقتیکه کثرت
واقعه از اول مضمون شود و بشود و در وقتیکه در وقتیکه راحتی و قوی عارض و هلاک و در بعضی اوقات
چنان باشد که در وقتیکه کثرت شدی و کسای سهرطانی که کثرت عارض و متفرج کردید
با وحی از کسای سهرطانی است و در وقتیکه کثرت عارض شود و تجاوز نماید تا سوراخ
و از موضع متفرج شدی و در وقتیکه کثرت عارض شود و تجاوز نماید تا سوراخ
و قی بیگانه است و در بعضی سهرطانی بر این قسم که اولاً در وقتیکه کثرت عارض شود و در وقتیکه
و بیج و فاسدی و بعد از آنکه در وقتیکه کثرت عارض شود و تجاوز نماید تا سوراخ
و در این حالت عمل او بیج صعبی عارض شود با طهور سبب عارض لازم سلطان و هر چه در وقت
نویسند به است بر سر این سرخ تو با اولاً در وقتیکه کثرت عارض شود و تجاوز نماید تا سوراخ
بجا و در وقتیکه کثرت عارض شود و تجاوز نماید تا سوراخ
طول کشد تا آنکه در سلطان متفرج و حضور فاسد سازد و اما شخص این علت در بعضی سهرطانی
چنان باشد که سینه شود با در وقتیکه کثرت عارض شود و تجاوز نماید تا سوراخ
سلطان و اطراف کثرت بر این زمان است به خود

من کبر سلطان در جوانی آمد الوجود بکفر زان پایه عقیده
 چون ملت مبتلا شوند دکمای او محدود موضع ملت از هیچ ساقم
 در کجا بجای خود واقعه در ابط نورم دنیا علم هر ساقم
 از استعمال او در نفع و مصلحت
 قوی حاصل کرده است
 قاعده چنان است که این ملت را
 فرود نشیند و اطوارش را
 و اما نیز این سلطان می رسد حلاوت و در او با صعب است که اگر که سلطان را و جوی صعب است
 و سلسله را و جوی نیست اصلا و نیز این سلطان و بعضی الهامی که در دنیای هم بر سر سندان شود
 که از معالجات لایقه و سایر و انت که در حق آن یکی آنست را باشد که از وقت ملت بدی قاعده
 بودن او در می آید و جوی شود و جوی که بجای نماید تکلف و صند بودن آنکه سلطان باشد
 چنانچه در دم که در حکم ملت نشیند و بعد از آن نام و صفت خود به پیش و در بعضی چنان می شود
 که در کاهوت حسن علیه و حق و مصلحت دست دهد و می آید از اجازت شود و نسبت بین
 ملت نیست که اختلاف عالی جوی استانی هم و بجهت علاج بود از دست که در وقت ملت
 و بعضی موقوف است از علاج و اولاد و امثال آنها بکفر و از در جوی تکلیف و دم شمشیر بر سر است
 در بر سر و باغیون و نو که در این بدی نماند و بجهت تکلیف و جوی و لطف حسن او در بجهت
 مانند اینون و تکلیف و امثال آنها میل فرماید و این حالت همیشه در سلطان نیست بلکه کاهوت
 حسن در این از وقت ملت است و اما سبب سلطان می آید بیانی است که سابق
 ذکر کرد و در علاج او این است که بعد از تشخیص مظاهر جمعی بر وجود این ملت بدون تامل
 ترخیص مقرر و قطع نماید و در صورتیکه در دنیای که در هر طایفه هر سبب باشد جلد عمل شود
 چنانکه در سلسله بدین قسم که اول جلد شکافته تا و که در هر طایفه اما کاهوت بیانی و که را کرده
 و اطراف او را با تمام از نسج سالم نیز ساقه و پروش آید و در این عمل از هر موضعی که
 خون جاری شود بایست و بطلان انفعال و مددش سازد و بعد از عمل خود را نشسته و کن

جراحی

جراحی هم وصل و بچه نوده و با شمع و اخیلون پوشیده و در روی او قدری کن نسیاده
 و با نواری بچسبند و اما آنجا یک نام شدی بود که فرجه سرطانی فاسد گردید و باشد عمل چنان بود
 که از سر سرطان از طرفین دو نیم دایره از جلد شکافته و لاف نوده نگاه با وقت تمام تمام اجزا
 سرطانی را با نیز کرده و با متراض قطع نوده و خون را شسته و جراحی را با تشکی پوشیده و جراحی
 بکار دارند تا نماند نشیند و کم جدر وید و تسبام باید فصل خاص از باب راجع در سلطان قصب
 و این ملت اغلب غلظت و نوک حشفه را قیده تقسیم که اول چند نیز در موضع مذکور ظاهر شوند و در
 و جوی بعد از چندی و جوی خاص و انهارا علامت می گردید و علم هر ساقه و متفرج شود و صید
 منتن از آنها نباید و کس از فرجه در شع و زبان تاج فرس غلط بهر ساقه و بعد از او در
 بجای بول چند نیز تا سوری موجود که در در این حالت باید فرجه سرطانی را از فرج چسبیده
 واقعه در این موضع نیز داده و نیز این نماند شود که از علاج بجهت که اگر از استعمال او
 نشسته مانند زین و بد و امثال آنها نیز با و در غای اصلاح پذیرفت و ال را که قروح مذکور
 و از فرجه بوده و اولاد سرطانی شکلی باقی نماند و اما علاج آنجا می که در که سرطانی
 در جلد قصب و غلظت حادث شده باشند ممکن نیست از آنها که بواسطه عمل بدی که حرم
 قصب است و پس برسد و اما در صورتیکه حرم قصب بر سلطان قبلا باشد از قطع او و این عمل
 مختلف است اختلاف مقرر و وقوع سرطان هرگاه نوک حشفه را سرطان عارض شده باشد عمل بدین
 نحو باید نمود که ناپی جلد را پس کشد و قصب را حکم بشار و در حال موضع ملت را کرده و با شرمی
 قطع نماید و با استعمال بیخ سیلان دم رسد و سازد و سیل شرم بجای بول و دانند
 و را داده و موضع مبروح را با لایحه آلوده شمع و اخیلون پوشیده و بجهت نماند و هرگاه قصب
 از وسط بخوابند قطع نمود عمل خود که است الا آنکه در این حالت جلد را نباید پس کشید و در
 صورتی که قصب را از اصل بخوابند قطع نمود عمل چنانست که ناپی از موضع عارض بشار
 و حال جلد قصب برایش کشد و با شرمی قطع نماید و در شریان او را بسته و امثال آب
 بیخ و داده تا نماند سیلان دم او را مدد سازد و بخورد و جراحی را در فاد نماند
 و از آنجا می که بعد از این عمل خوف است که حرم قصب متقلص گردید و بجای بول

و او جداست و خوبان شود و اندک کور و آهسته که خلد را پیش کشند که بیشتر بریده شود تا از قطع صوم
 قیض برای بول شود و پنهان شود و هرگاه در این عمل مجرای بول ضعیف لازم است که با
 کشته زجر می را وسیع نمود و با باشد که بعد ازین عمل برض و سواس و یا نخویا و جسم شیده
 فلک کرد که هیچ وجه علاج آنها ممکن نشود و هم بنا برین شود که فرض از آبله فرنگ قیض را عارض
 و تا گلش سازد و درین صله قطع او لزوم بهر سانه در بحال البته عمل به نحو مذکور باید عمل آورد
 فصل سانس در سرطان پنهان و این سرطان یا بعد از درم یا از ضربت و آرد و بر صفت عارض
 میشود اگرچه در بعضی بدون سببی ظاهر باشد که پنهان بهر سلطان مستلزم عملی است حال علامت
 اینست که در صوم غم و صلابت بهر سانه بدون وجع و اندک نخویا که صاحب خود را هیچ وجه
 زحمتی نهد تا آنکه بعد از چندی بالذات با از ضربت و آرد و وحی با غش مراد را عارض و علم کرد
 در سطح او تذب و تغییر بهر سانه و علت تا جمل البضه بخا زنده متفرق شود و بالآخره بر
 اعراض لازم سرطان و وحی و فی عیله عارض و بهلاک رسد چون بشود که سرطان
 مشتبه کرد و فعل آلا کند اقرابین آنها برین نحو باید نمود که در سرطان وجع صحبت و شفا
 ندارد و در قیل الله روح سدهم و او بخند می است که اگر جراحی در پس او بماند ضمه او شایه و مرئی شود با سایر علائم
 سابق در باب قیل الله ذکر شده است تحصیل اگرچه از فرودون زود کار نیست صحیح میسر است
 این قیل الماء و سرطان پنهان و هم بشود که سرطان پنهان مشتبه کرد با صلابت با فی
 از درم او اما سرطان در صوم پنهان و درم صلبه مذکوره در زنده پنهان مشتبه شود که از مس
 صلابت زنده مذکور محسوس شود و اما علاج این علت نیست سوا می آنکه پنهان عیله قطع نماید
 و از آنجائی که این عمل زیاد خلیه است نباید کار داشت الا در صورت وجوب قیل از آنکه
 سرطان بحسب البضه سرت نموده و او را فاسد ساخته باشد و اما طریق قطع پنهان برین است
 که صغیر آنکه غشی که در موضع ساخته و شریقی در حق فرو برده و جلد را شکافته و پنهان را از قیله
 خود جدا نموده و جمل البضه را باغ نمک بسته نگاه از تحت موضعی که کش نموده اند پنهان قطع
 نمایند و اضمحلت که اگر برین نواز شد جمل البضه عمل نمایند سلطان دم نخواهد دست داد و بعد
 از قطع قدری تفکیک بروی او نهاده و مشطر باشند تا جراحات بریم شسته و در بیان

باده خارج گشته و جراحات واسطه کجی سالم استام باید و اما آنچه این علت است نخویا و سواس
 سیما در صورتیکه پنهان را قطع نموده باشند و اگر یک پنهان را قطع نموده باشند عمل او از کور
 صادر شود و از صاحب او آلوده بود آید و با باشد که بواسطه کلوله با سبب دیگر پنهان
 و متفرق شود و اگر سرطان با حمی و فی عیله عارض و خوف الیاک با و برین صله قطع
 و جوب بهر سانه در این حال عمل به نحو مذکور باید نمود الف در امراض عدله از با و نقصان
 عمومی از غش با برین نشان مشتمل است بر دو باب الف در قضا و نقصان التي طریق
 اصلاح او بدانکه بعضی اعضا مفقوده از بدن می توان بواسطه اعمال جراحی اصلاح نمودند
 لب بینی و امثال آنها و اما اصلاح آنها با بطور سوزناست یعنی از عضو قریب بر جلد او
 و عضو زایل را ترقیب نمایند و آنگاه عاریتا بطور صنعتی عمومی ترقیب نموده و موضع
 مفقود را تعبیه نمایند تا آنکه نقصان در شکل هم زنده خدان و این با شکست برود فصل اول در اصلاح
 عضو مفقود بواسطه سوزنا از آنکه است لب زایل تا سبب فقدان لب یا انفیر و آرد و راست و وسط
 التي قطع و با از قروحات سرطانیه و ساکن بنا برین ترقیب زنده و آبله فرنگ لب متماثل و زایل شود
 و طریق اصلاح و پیوند او خنان است که سابق در باب سرطان غشیه تفصیل بیان نموده ایم و اما
 انف مفقود چون سبب اغلب مرضی است مزاجی لکن در حال لازم است که آلا با استعمال دو
 مناسب علت مزاجی او از زایل سازد و نگاه برین عمل برود از چون کز قبل از علاج مرض اصلی اصلاح
 او نماید البته جلد به پیوند بگیرد بلکه فانی با نموده فاسد شود و از او آسبی رخ نماید و لکن باید
 سبب زوال و فقدان او را پانند که سبب آبله فرنگ یا خا زنده و امثال آنها باشد او در کمال
 بر آنها نگاه داشته تا یقین حاصل شود که مرض اصلی زایل شده و نوقت بواسطه عمل بر انف
 پیوند نموده و اصلاح نماید و این عمل آلا حکمای هند اختراع نموده اند که از جلد جبهه انف مفقود را
 تشکیل میدهند و حکمای آلبا از جلد عضد پیوند نموده و از آنجائی که سبب در شود جلد عضد با
 پیوند کرد و زحمت او عظمت معمول نباید داشت که هر یکا یک جلد جبهه فاسد باشد و از زایل
 انف ممکن کرد و اما طریق تشکیل انف مفقود از جلد جبهه بدن قسم است که بر سانه در صوم بر او سبب
 بینی بریده و بطور در باب جانب ایمن یا ایسر جبهه نموده نخوی که غلطه او در بینی قرار گیرد و بعد

بسیک هم جلد جبهه را قدری شل از اندازه نرم نشان نموده و بشرطی که طرف بی مفقود اگر
 برده و بردارد و هم جلد جبهه را از نشانی که نموده اند بریده و سطح تا بند خود کقطعه مسلوخته جلد از
 قبح بی بی وصل و آنچه باشد انکار جلد مسلوخ را چنانچه در بر کرد اند تا ظاهر بطاس
 و باطن او با بطن انف مخازی شود و بعد از این او را بر کس از موضع انف که بریده اند مثل
 ساشه و آنچه نمایند و هم جانب اسفل جلد را با آن چنانی بر کرد و آنچه در شکل متحرک شده و بواسطه
 نیمه بخار انف و شش سانه و چنانچه بی را باید نیمه نمود تا گنارای جراحت جبهه بکلی که تقریب جبهه
 و بعد از تمام عمل دو لوله مخوف برده شده و نه با کتان یا پنبه چیده اند و دو نقطه مخوف و نیمه
 تا کتبه و بعد با شش در شکل آنها و هم باید که در آنجا مشغول و سفید اج رصاص طلا بگذارد
 تا جمل و هشت ساعت بعد از عمل بعضی از بخار بر برداشته و بعضی دیگر بعد از هفتاد
 و ساعت بردارد و قاعده هفتم آنست که جراحت انف با قرب طرف استیام باید و جلد بیونیک کرد
 و انف مفقود برین واسطه مثل کرده و جراحت جبهه بعد از کمال انجام پذیرد و بصلاح آید و شادمانی
 که قطعه مسلوخ از جلد جبهه بریزد و بقا تقریباً مستحکم شود و سبب ایجاب نیت مکرر می
 و هم در صورتیکه قبح و بی جلد و قبح و یک است بریده باشد بخوبی که تواند قدر کفایت انف جلد
 قضا در البته قافرا یک کرد و خاص شود و از ایجابات است که تا چندی اگر جوانی باشد
 و غیره بر روی بینی جدید را در دو صاحب او چنان پندارد که در پیشانی او راه میرود اما طریق پوندا
 و شکل او از جلد عضه چنان است که قبیل از عمل چند روزی عضه را بر قطع ساخته و با دستمالی بگرد
 پاویزند و بطوریکه مقابل بینی واقع باشد و بعد از آنی که قدری برین حالت دست عادت نمود
 با اندازه بینی از مردم برید و سطح انسی عضه نموده و نشان نموده و بشرطی که جبهه بریده و سطح نمود
 قبح او را در عضه باقی گذارده تا بواسطه او قطعه مسلوخته جلد قرارسد و فاسد نکند و آنرا عضه
 مرطع نموده و بگردن او چسبده و دستمالی مخازی و متصل به انف ساخته و بطریق سابق موضع انف
 پیوسته و چسبده نماید و بعد از آن روز که جلد خوب پیونیک رفت و جراحت انف التیام یافت
 قبح او را از عضه قطع و بی بی نیمه نماید با سایر اعمال و تا آنکه بر کفیل پان نموده ایم فصل
 در طریق شکل بعضی اعضا مفقوده مانند با دست و بینی و گوش و چنگ و دندان و موی

عاریتاً او را ترتیب میبندند ساده یا با چرخ ساده او آنست که مفصلی ندارد و برین قسم که خوبی
 برداشته و شکل با تراشیده و جانب علی او را قفسی میبندند که مانند چکالی زانو را بگردانند
 یکجمله طولی بجانب وحشی او پیوسته و سر نخه را با کمر بندی بگردانند و با چرمی وسط و جانب اسفل
 او را محکم می بندند و با او راه میرود چون چندی با این پارچه روزی در حرکت بلیسب می توان او
 حرکت نمود اما اگر کسی از دیگری قصیر تر باشد به توسط علیل بکند باید که زینت نمود با پاشنه
 بند که از پیوستن او مسامی شود و باید قصیر با دیگری و اما در صورتیکه قد مفقود کردیده باشد
 هم مانند سابق خوبی شکل با تراشیده و جانب علی او را مفقود ساخته و مقدار در عضه
 و نخه بجانب وحشی او پیوسته و با کمر بندی او را محکم بندند و حرکت نمایند که ازین خوب خطه
 بقدر آرد و باید در شش سانه او را چاره آفت سومی اگر بر او اندر خوبی و شکل پانتر باشد
 اعلامی او مانند کسی ساخته و زیر سرین نهاده و محکم بگردانند او را باید بواسطه کفایت حرکت تواند
 نمود و چندان مسدود بر او آرد و نباید اگر چه چند است و ان علم هر دو انتقال با دست
 ترتیب نمود و اند صاحب مفصل که فی الجمله آنها می توان حرکت نمود و قرب حرکت طبیعی کن از یک
 درون قبیل و بهینه کمو وضع از شکست است برای فخر بکار نیست و ان در هم تازه از صغ
 کتبه بر چا بود دست مصنوعی ترتیب نمایند که زیاد نیکوست و اما طریق ترتیب بینی و گوش مفقود
 عاریتاً چنانست که از ترقو اشکل بینی و گوش التي ساخته و رنگ نموده و موضع مفقود
 و فزی برای آنها قرار گذارده که از سر سیکلارند و بقاعی بندند تا در موضع خود باقی آید
 و سا قطه شوند و تا خاک مشوب و بعضی خلقی که او را خاک کرکی مانند و با از خروجت
 خبیثه شاکل و مفقود شود و بدین واسطه تنفس و از راه و حکم عسرت بهم رسانند در این حال
 حکایتی شکل او برداشته اند و با راه از صغ کتبه بر چا و در آنها را برین موقع بواسطه آنها
 پیوسته اند و یکی از آنها را جیب نموده و از دمان بخوبی فرود برده را و بند که باز شود
 بخرد و پارچه او را در موضع خلک قرار گیرد و در او فرامده و در نایه و چون در آنها شاد
 باشد عمل مفقود و بلع عسرت بهم رسانند و اند صورتی که یکی از دندانها مفقود شده باشد
 باید آنکه از عاج یا صدف یا چینی و نهانی تراشیده و موضع مفقود نهاده و با

درین عمل ممکن و محتمل است رویداد و تدارک و اسباب و لزومی که برای آنها ضرورت است برینند
 تا درصورت عمل اگر اسبسی روی دهد اسباب از آنکه او آید و بشود دیگر آنکه چون درین عمل جراحت کامل
 که از حالت طبیعتی بیرون رود و قوه تدارک او منقوص گردد و در آنکه باید پیش خود بناید
 علی ذالک اگر قبل از عمل چنان نماید و فکر نماید که فلان اسبیب که روی دهد فلان قسم او را
 دفع می نماید و فلان علت را فلان نوع زایل باید ساخت البته درصورت عمل اگر اسبسی روی
 بالمره خود را فراموش نماید و نداند چاره چیست و هم باید قبل از عمل لایحه نماید که از عمد
 این عمل چگونه میسر آید بیرون آید بهر قسم که در تمام دارد عمل نماید دیگر آنکه اسباب طبیب را میسر نماید
 از منزل و جادو پرستار و غیره مرکب عمل شود و چون در بعضی اعمال علامتین و نامطبوعی در دست
 نماند باید با بیان او طبیب با جراح مشورت و روش نیابت خوب برانند و هم ایشان را بیان نماید
 مشورت خود را تا آنکه از روی بصیرت او را ملا نماید و تا عمل به هنگامی باید نمود که هیچ درین
 علاج مرض ممکن گردد و هم ملاک باشد و در صورتیکه بقدر ضرورت این عمل از منقبت او است باید
 ترک نماید شش و در این ضعیف با اشخاصی که جمعی با علت بظلمت است باید مریض خود را صلاح
 مزاج نماید که شش و به هم حال او و به واغذیه متوجه برین است و توجیه فرموده و نگاه عمل نماید و
 از عمل هرگاه معده و معده از غذا و فصول قلی باشد بر عمل واجب است که به احتمال اینست
 در مسکن برش رفع نماید تا آنکه مرکب عمل دیگر کند دیگر آنکه مسکن با اشخاصی که در آن مسکن
 بواسطه اشخاص توجیه و دلاری دهند و از آنجائی که در بعضی اشخاص مشاهده شده که بعد از عمل
 بیخی مسکن برش را بر عرض صبا می شدیدی مانند که از غشی و شنج و امثال آنها عارض گردد
 و به سکت رسیده اند برینا علی ذالک بر عمل واجب است قبل از عمل قرابای معمول را جرد
 بلکه درین عمل من قلمت فلان سبب رخ نموده و طبیب ملاک ساخت تا آنکه در صورت صحت
 آتی حال را علامت و ملاک معمول را عمل بر روایت عمل و تا نماید و تا وقت عمل بر جا بداند
 که بعضی اعمال را از آنجا که از غشی عظیم قلمت روی و اسبیب و چه در تمام آنها همان سبب بود
 و بخلاف بعضی اعمالی را که عنوان جنبی تا غیر از آنست مانند جراح حساسه شانی و میل و این است
 چه بر روی آوردن سلسله و غیر هم لازم است که در هوای گرم و تابان در فصلیکه در فصل

علاج
 در وقت اولی که درین عمل حکم است اما آنجائی که بالمره تمام دندانها را بچند باشد که از
 با صدف ل تناسخ و بعضی آنها را پوسته برده و متفرقه در آنها و پوسته را از کون
 دان فرقی بجای از انطباق او جمع کرد و در بنوا سلفی بجله حرکتی دندانها را بهر شکل
 و زیانی شخصی جسم زد و با چشم مقفود و طریق مسلح او را در کتاب کمالی بیان خواهد
 نمود و اما در بعضی میشود که موی موصلی از سر بسیار برزد در این حال باید پارچه برداشته و
 بهو نصب نمود و در موضع و بر بند باید تا فی در آن در با و عضوی از اعضا و مثل است
 بر دو فصل اول در صبح زان و در این عملی است خلقی که در دست و پاشش انگشت بر
 و اما اسبیب زاید با از کی از عظام رخ و با از صبح جادو برود آنجائی که از جلد اسبیب در
 رویده باشد باید با مشورتی قطعش نمود و شمع و اخلون آلوده و موضع او را و آن
 در صورتیکه از عظم رخ رویده باشد لازم است که جلد را شکافد و با از اسبیب عظم
 متفرق ساخته و در آن موضع مجروح را باندازد تا تمام پذیرد و فصل ثانی در دندان
 و انف زاید با از دندان زاید نیز و باید با بلکه قاعده است که دندان شش پیدا نماید در میان
 و دندان ثانی از بیضی او برود و دندان زاید نماید علاج او است که چون مشاهده شود در
 علامات دندان ثانی ظهور رسد قبل از سقوط دندان شش بواسطه کلین دندان و آنرا
 بکنند و اما انف زاید و این عملی است که عارض شود با زبان خمر را بهر قسم که او را
 در جانب بی آنها حرکتی ظهور رسد در موضع او فریاد کمی زاید شکل شکل انف برود و اگر
 بنماید که قطع او نیکو باشد مکن از آنجائی که دیده شده بعد از قطع او جلد اسبیلان در شش
 از موضع متعلق بهر سبب که مورت ملاکت گردد که از آن اولی است و در صورتیکه قطع نماید
 و اسبیلان او چو جرم رسد و اگر لازم است که موضع متعلق را کی نمودشاید به بواسطه سبیلان
 دم گردد و معالجه شش در بیان بعضی از اعمال بی عمو و طریق قطع هر یک از اعضا فرود
 و مثل است بر سبب اسبیل و عمل به عاده و تا به سلسله جادو مثل است بر دو فصل اول
 در مقامات بعضی مطالب از عمل باید که عمل واجب است قبل از شرح آلات و اعضاء
 معمول را از روی بصیرت برانند با از کتاب بخواند و در نظر دارد دیگر آنکه خاطر آورد و آنجائی

در مطبقه و آب و جسد و سایر امراض عمومی در آن ملا و نهاده باشند از غافل در زید و سبب
 ترکیب او که در ذکر آن قبل بحث نمیکند و وجه و در هوش نمودن عمل او در خوردن و سکر باید
 بکار داشت و بجهت این طلب تقدیر این فنون و بذر اسبج و بکات و امثال آنها استعمال نمود
 کن از آنجا که در ذکره با نماند صورت زرق دم سبک در بدنه و به نوبه خوف آن است که سگ
 دم سبکی در حضور جرح هر سه ترک اولی دانسته و در سال است که استعمال نمی
 کرد از غلظت فرم اگر چه در استعمال نماند با به جهات کالی نمود و این عمل را با جامل و انکه است
 و بدقت ملاحظه اعراض او فرموده هنگام کفایت کفایت نماند و اما طریق استعمال آن است که
 بر او در شش از کاه و بر او مانده قیف از چوب جزئی تراشیده و در آن اول نصب نموده و
 در در شش از چوب جزئی تراشیده و در آن درونی نگار داشته و عمل بود تا در شش
 شود و چون در استعمال غلظت فرم این اسباب لازم است از جهت آنکه در آن در شش
 داده اند از او و اما طریق استعمال غلظت فرم این است که قدری سبب در مال نموده و
 جهت نامی غلظت فرم بر چوب کاه یا چوب جزئی تراشیده و در آن کاه یا چوب کاه را
 تا نفس عمیق کشد و در میان این عمل نفس سرحت و نواز هر سه سبب و در وقت بدست
 نشی در بعضی اصحاب هر سه با اختلاج جنین و استرخای اعضا و ایجابات و الی این است
 که غلظت فرم در هوش خود شده تا آنکه بشود که در اطراف و چون مرغ سبب
 بدون داده و چوب جزئی تراشیده و در بعضی فی عارض شود چوب کاه یا چوب جزئی تراشیده
 فی الحقیقه باید که در شش و آن از او در سبب منقول عمل شود که جهت آنکه در شش
 اعمال در زرق دم غلظت است و بنود که در بین عمل غلیس قدری هوش آید و مضطرب
 کرده در بحال و در سبب غلظت فرم از چوب جزئی تراشیده و در وقت بدست بر آن او کاه
 تا نماند هوش و بخورد و در حال سستی عمل غلظت فرم و عجاایات چوب کاه یا چوب جزئی تراشیده
 و کاه یا چوب جزئی تراشیده و در آن کالی نموده و عمل بر پشت نماند و اگر چشم کجی در چنان
 مکان نماید که دست و با عضو که در شش است از چوب کاه یا چوب جزئی تراشیده و در آن
 خود نموده و با جهت قول از آنکه در شش است برین قسم که بعضی سبب در آن چوب کاه یا چوب جزئی تراشیده

۷۱
 شش باله و هوش شوند و بعضی تاریخ ساعت طول کشد و تغییر در حالت آنها نیز سبب کند
 که ملاحظه بعضی غلظت فرم را عرض نموده از دست نموده و در مطبقات عیالان در استعمال
 مذکور از غلظت فرم و اما بعد از تمام عمل اگر غلیس هوش آید نباید و باید در مکانی باب الزاج
 نقل نموده و قدری آب سرد بقوت سرد صورت و بینه او ترشح نماید تا هوش آید آنجا که گفتی
 چای بد و خوراند و بخواند اما آنست که از عمل بر مفضل است رخ نمود علاوه بر سبلان دم که سابق
 ذکر نموده ایم و طریق سده او نیز همان بود غشی و خشک البته در این حالت حال با صبر نموده و باید
 در هوای جاری و عمل بر آب بخورد و آب سرد در صورت و سینه او ترشح نموده و قدری
 یا چوب کاه یا چوب جزئی تراشیده و در شش می آید و در هوش آید و هم بشود که در بین عمل غلیس ملاک
 شود و بواسطه کراهت سبلان و دیگر سبب سده او ترشح نموده و هم کاه یا چوب جزئی تراشیده
 که چوب بود است که خوف و تغییر نفسانی فصل ثانی از باب اولی در حالت عمومی اعمال
 مذکور که هر یک از اعمال خالی از قسم نیست یا متفرق یا متصل یا در متصل سازند متفرق
 و یا در سبب نماند بطن را و اما متفرق اتصال حاصل شود یا بواسطه قطع و یا از تخلیه و یا از
 و یا از شدت و یا از جهت قطع یا بر دو شرط از حدت مستقیم و در که در او دم و قوی شکل
 و قطع یا از ظاهر باطن میسازند و یا از باطن بظاهر مشتمل آنکه از جمله غشی که در رفع نمود
 و شرط بود و فرورده از باطن بظاهر مشتمل آنکه در بعضی اوقات بعضی شرط با متفرق قطع نماند
 و متفرق نیز چند قسم از او استعمال میشود مستقیم مستقیم که در عمق اعضا با چوب کاه یا چوب جزئی تراشیده
 را و در اما جهت تقویت قطع غلظت فرم یا چوب کاه یا چوب جزئی تراشیده و در در الزاج است و سبب کاه
 و اما جهت تخلیه اعضا مستقیم و در کاه استعمال باید نمود و در کاه چند قسم است قسمی مستقیم که در
 بکار میسر و قسمی دیگر که استعمال نماند جهت امتحان آنکه در خوف دلی چوب کاه یا چوب جزئی تراشیده است
 و قسمی مستقیم که در قبل الما بکار میسازند و عمل الصواع را استکامی بکار باید داشت که در
 بعضی قطع از دم بخواند عمل نموده سبب در مرض او بر زم و قی و امثال آنها و اما شدت
 کانی است که در شش و او را جهت عرفی از شریان و غیره یا قطع یا سبلان و حکم از او و
 استعمال نماند و اما متصل نمودن متفرق جوی است که سابق ذکر کرده که بواسطه

که بواسطه شمع و غلیظ بودن و نوار حاصل می شود و یا بجهت وسع نمودن مجاری منطبق
 قند و اسفنج و کثرت و سیل استعمال می باید بود بطریق که سابق تفصیل هر یک در محل
 آنها ذکر پیش ازین بیان کردیم

باب دوم در عمل صغیر و مثل است بر فصل اول در بیان فصد و وضع علق و جغات
 در کی و خوش و شمع و راج فصل سیم در انقباض خون در عروق

الفصل اول در فصد و جغات است از کثرت خون درید می از او در ظاهر و جغات است
 دم و اما آورده که فصد آنها جاز است در بی فعال و با سلیق و اکل و جل انداز و کسب و در
 صافن و باطن و در عروق و راج ظاهر است و اما اشارت فصد در بعضی امراض و مواقع است
 من جمله در کل اورام سیما و ام اعضا ریه مانند داغ و کینه و ریه و غیر هم و اینجا کی که خوف عدوت
 درم باشد مانند آنکه بعد از زود و در اجابت باید فصد نمود تا ماده مومده است فراغ شود ثانی در
 صورتی که دم غلیظان و بعضی شریک بجان نموده باشد مانند آنکه داغ یا قلب و شمال
 عید نو با فصد و کتک و خشان و غیره باشد بجهت تسکین بجان و انصراف از ماده فصد نمود
 ثالث در فصد در بعضی امراض و علاج آنها بجهت حالت تقویت او و در بعضی و محله باید فصد
 باقی بجهت اسهال از نف الترم سیما در نفث الترم باید فصد نمود و بکلیف در ابدان ضعیف و کل
 الترم و اخلاقی که در سلاقت دم در بدن سحانی دست و او به باشد فصد منزه است بجهت
 غنویت دم و امراض غفونی مانند آنکه در حالت ترا بر من مرض فصد و صلبه و جند و امثال
 فصد بنا بر نمود و اگر وجوب سیما در سال علق است فصد و دم فصد و فصد با فصد
 و با سلیق و با آنکه کل سست و از آنجا بیک این آورده بود و سلیق و کثرت و کثرت و کثرت
 در مباح فصد اینها سیما بجهت و اینها را عالم هستند که کثرتی که در شرح است
 و کثرت هر یک از او در کثرت که با غلظت و فصد او سهل است فصد تا کثرت خون در فصد
 شریان هر قی جانیک است فصد او را بین جاز و وضع دم از او را در او فصد شده بود
 نمودن و فصد و صورتش از زرم و سیما که است با اعلی و اعلی در فصد از کثرت خون و بار بود
 که در فصد با کثرت خون است و در کثرت خون فصد او را با فصد و فصد فصد نمود که

نسی

که بر اجتناب بر او در آید و طریق عمل آنست که با تبه دست راست با آب گرم نهند که در هر دو دست
 انگه است عدد قدری خمیده و فصد بگیرد بعضی باین دو صبیح و با صبح خضر کرده و
 عمودا بعرق خورده و در شمع ساخته تا در بر یکشاید و خون جگر شود و اگر خروج بلغمی باشد
 یا پارچه چوبی کف کرده با تبه قدر منظر خون دفع شده و دست را کشود و قدری نهد محل نشین کند
 با استعمال بشکل عدوت فزکی برقی او در بند زبر که اگر سخت بسته شود صورتش کم کرد و اگر
 مستحی باشد فصد است که در آن درید کشود خون آید و یکد و در زبان دست حرکت غلبه فصد
 تا اینم ببرد و باید دانست که فصد اگر چه از اعمال است صغیر و سلیق مکن شود که از بعضی عمل است
 رخ فصد و صورتش فدا و با ملک شود و لند باید در این عمل خوب مواظب فصد و فصد باشد فصد
 باشد که بواسطه فصد عروق جند و شبکهای اطبی نمودم شده جمعی عارض شود و این نیست که
 از بانی کیش موضع در این حالت باید او فصد و در یکم داشته و او فصد و فصد و فصد فصد
 و از زمین ترش بر اثر ترخ فاید ثانی آنکه باشد دم با اطراف موضع فصد شده و فصد و فصد فصد
 در این صورت باید از نوش در محلول در آب و عرق مزوج با طب سلا و استعمال فاید تحلیل برود
 در صحن فصد اجتناب بر حسب دار و آید و این نه بواسطه خطای فصد است بلکه از حرکت خلاف عصب
 در وقت اگر یعنی از عصب صغیر خروج شده باشد و جمعی صعب عارض شود جستن حرکت نمی
 و بعد یک دو هفته جرات او التیام یافته و صلاح ببرد و اما اگر عصب باله قطع شده باشد و
 او خیف که آنکه جستن بکلیه جلد فانی شود و بعد از چندی که التیام ببرد جستن او معاد است
 راجع جرات و از دره بر شریان که علی عظیم و نظیر است و دالی است بر این مطلب خروج دمی
 با اتصال فصد است حصول مرض انور پس در صورتیکه این ماده روی دم بقرق فاید
 سه سیلان دم و جرات را فاید نماید و فصد که بر در اند پارچه با هوای و فصد فصد و فصد
 بر وجه روی جسم نهاده فصد و فصد و فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد
 و از نوک آنکه نوار بجهت دو ساعد را تا وسط عضد و بعد فصد و فصد فصد فصد فصد فصد
 که داشته و فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد
 استیام ببرد و فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد فصد

۷۴
 بود خورند بسیار منقعات و بعلاده از سر که در جگر نشاندند و در کله فرمایند تا بهوش آید و اما در جگر
 سیاه عرق صاف و با از بعضی خند نمایند و اغلب در امراض رحم و بخت نشین دم طمط و بوی
 و استقامتین از او در جگر سیاه عرق صاف خند نمایند بدین طریق که بار اول کرم سینه
 و با بعضی خند نمایند به سینه که قبل از کوفت و ایم و اما در امراض ظاهر چون بر باغ اتر است
 از سایر بار در خون داعی را بواسطه ارسال استغراق می توان نمود و از بعضی امراض
 و اغیر و طبعه مانند سکه و خفاق و خشان و فصد و نافع است و جایز کن در این عمل زیاده
 احتیاط لازم و جز در زمین و جوب کار نباید داشت و اما طریق فصد و انبست که نامی یاد
 و در نزد کور اصعبی نهاده تا بهر سینه و بعد از هر روح شدن هوا بوی و غسل کرد و
 زرد و صاحب خود را مالک است از آنگاه با بعضی خند نموده و کاغذ را اوله کرده که کفر
 او را بخت موضع فصد شده لطف سازند تا خون و اسطه او داخل ظرف شود و بعد
 اینکه بعد کجایت خون خارج شد و مقصود حاصل آید بر دارند و دولت آوده مستمع در
 و جلیب و از موضع جگر و عرق فصد نموده و با دستمالی بپنند و اما فصد شرابان با دست
 سواهی آنکه در امراض صلبی شربان صمد راسل نمایند و اما انجالی که مقصود اصل
 شربان مسدود و ساخن معبره باشد تا خون شوانه از او عبور نمود و در می خواهر خند
 بعد از غسل و طمط شسته از شربان مطلق را وسیع سازد و تمبیک علی بنی
 دم از او تو از عبور نمودند آنکه از شربان اصل چنانکه این مطلب کرد در عرض او
 مشاهده شده است علی ای تقدیر بعد از غسل شربان قدری نیمه موضع او سینه
 و با دستمالی بپنند تا جرح است ایام پذیرد و استغراق دم از عروق شربان
 علق و حجامت چهارم نمود
 اما ارسال علق در او را و التماس بسیار بدو بخت شغف و جع و غلبه مومر و مس
 میل و خون را بهر صحر که خوانند و بعد بخت نشین دم طمط و بوی ارسال علق نافع است
 و انجالی که در عرض سینه مومر و شربان صمد و ارسال علق ارسال علق نمودن اسلام است
 چون خون مومر را نیست و بوی فصد می خوانند و در طریق ارسال او نیست که کرم زردی

۷۵
 زردی جوان در کسند و در لیه حیدر و حضور از آب آلوده و نشاندند شش و اگر در کفن کرده باشد
 با حضور باقی با خون کاشیر یا لایند تا کرم در صورتیکه حضور اقبل با دهنی سیاه و من پستی
 تریخ نموده باشند البته زردی که گرفت که آنکه انوضع را خوب شده زردی نشاندند و هرگاه با طراف
 و مان باله لازم شود ارسال علق باید مویز بود تا بخلق فرو رود و اگر فرو رود قدری نکند
 بنوشند تا کسش سازد و بعد از متوسط زردی صبر نمایند تا خون از پیش زخم شود و نگاه با کسیر
 حضور شسته و قدری قویا تا شکوت بر انوضع نهاده بپنند و اگر با اینها سیلان مسدود
 نمود و صورت ضعیف برن و قوی شود بسیار در اطفال لازم است که دان جرح است زردی کسند
 جگر را پالانید و اگر با سیلان انداد نیافت بر دارند سخا می و از یکجانب عمل پیش زردی
 و از جانب دیگر خارج ساخته و در او رسانی بخند تا موضع جرح مسدود کرد
 و اما جگر با کرم باید داشت بخت جذب میل ماده از باطن بطاهر و در موضع ارسال علق
 ممکن نباشد و در آنکه کثیر اللحم مانند سرین و هم در موضع لبع بعضی حیوانات مانند رتلا و غیره و مس
 در عرض عرق است و در امراض خاصه حاصل حجامت نفع سایر استغراق است و حجامت
 بر دو قسمت باخص شرط بدون مجرب یا غیره با مجرب و در شرط و طریق وضع او این است که شاخ
 یا کوزه بوضوح وضع نموده بعد از بر آمدن شرطی بر داشته و چند نوبت با انوضع کشیده آنگاه
 با عانت کسش بقدر ضرورت استغراق دم نموده و شسته بپنند و تا فرین علم اسبابی خراج
 نموده و در جوف او بقدر شازده شرطه تعبیه نموده بعد از آنکه با عانت شاخ یا کوزه حضور بر آید
 و ماده بوضوح مسدود آید با کرم که در انوضع وضع و با شسته که مراد او قرار داده اند هر کس که
 در شرطه با کرم که در انوضع وضع و حضور را مومر زردی بدون ایلام
 دویم مومر و در شرطه که جرح فصد دارد که خون را از عالی میل با باغی دهد که کسش
 نموده و شرطه استعمال نمی کنند چنانچه در صحن خون طمط نفع کوزه استعمال نمایند سیم شرطه بدون
 مجرب و این استعمال نمود جالی که کسش کردن مجرب ممکن نباشد مانند لیه و علق و غیره
 فصل دوم در بیان ادویه جذبه که ماده را بکله میل دهند مانند فودل و ما در یون و در بار
 و فعل بری و ادویه مذکور را یکجا مسکه خون به باغ همچنان نموده باشد از جهت روح و انصاف

خلف عین یا ساقین استعمال نمایند و هم در التاب باغ و تخم و در او رام جنب و مفصل و عین صدف
 و اجتماع رطوبت در آنها باید این ادویه بکار داشت تا تکلیف بر ماده موم در رطوبت مجزای من جمله
 که مستعمل و قی با خود از تخم است با آب و سرکه سرشته استعمال نمایند اگر فزول جوان باشد بعد از
 و شش دقیقه نوزشی در موضع ببرد و در آن حالت باید او را برداشت و دیگر است شش در خارج
 استعمال او این است که بر او زرد پارچه تاجی و در بریده و بر وادی قدر دم کار در شیخ
 کشیده و بعضی وضع نماید شمع خوب بعد از شش ساعت و ضعیف و بعد یک شبانه روز در موضع
 شیره حادث شود در اینجا که منظور استعمال جذب و دفع ماده جز نیست که در بین موضع
 موجود است باید بالقی شیره را مشوب شده و بعد از آن خارج رطوبت حاصل در جوف او قدری
 بنشیند تا اشتیاق برود اما در صورتیکه نخواهند از عسوی دائمی ماده را جذب نمایند لازم است
 که بعد از استعمال شمع شیره را از روی شیره او متراض نموده نگاه دارند بر من با سلیمون
 یا اهل الوده و موضع او نهاد بر بنده تا بریم آید و باید دانست که در بعضی اوقات رطوبتی در مفصل
 از مفصل بدن سبب میشود بجهت جذب تکلیف رطوبت مذکور بر مبداء پارچه تاجی شمع در خارج
 کشیده و بکجا مفصل میاندازند و بعد از آنکه شیره در موضع او حادث کرد در شش ساعت
 در رطوبت جوف او خارج نموده راد هند و فرود آورده اند پارچه دیگر از شمع و بجان دیگر از
 مفصل انداخته و بخورد که عمل نمایند و همین قسم تمام اجزای مفصل و موضع او را باید شمع
 انداخت و رطوبت جذب دفع نمود تا مرض دفع شود و این قسم از شمع را شمع برنده موم
 نموده اند و در موضع کلید از خوف آنکه مسدود از حدت در خارج استیسی بالات بول دارد
 آید لازم است که اول قمری کا فور بعضی در در نمود و بروی او شمع انداخت تا بر نوا
 فادی تواند نمود و در موضع عسوی استعمال شمع همچو جایز نیست چون دیده شده
 موضعی را که شمع انداخته اند متعرج و فائز یا بهر سینه و صاحب خود اسهالک رساند
 است و لهذا در موضع مذکور نمی المقدور است و آخر از واجب است در طریق خود داغ
 و خوش کشیدن که از جذبات است منصرف میازد ماده را از اجزاء و بکلیه مفصل داده
 بصورت شمع دفع نمایند و بهترین موضع خود داغ خلف عین و وسط غصه و ساق و وسط

جانب

جانب عسوی را که در صدر این ضلع است و طریق عمل این است که بر او زرد پارچه تاجی کشیده
 و سوسه و بهر موضع که خواهد از موضع مذکور بگذرانند تا بسوزد و بکند و در موضع او متعرج آرام
 و بنده تا بریم آید نگاه با استعمال خود ماده از انقضای کشند و اما اسل آن است که عسوی از جلگه
 در موضع ساخته و با مشرطی دقیق شکافته قدری کنان موضع او نهاد به شمع و اخلیون پوشیده و بعد
 سرور نقشه کرده است و در موضع یک با دو خود کشیده بنده قسم دیگر آنکه پارچه تاجی را
 در خارج کشیده و بعضی وضع نمایند و در حاد او را با متعرجی چند و خود ساقه تا بریم نشیند
 همه روز خود را در است و عسوی را از شمع خود که که اندازند و اما هرگاه از استعمال مذکور و عسوی
 در موضع هر سه بقیمیکه عمل شود و در لازم است استعمال طلای اخراج رصاص و اگر ماده
 حادثه بسیار از این موضع عمل شده قدری از این سلیمون یا اهل الوده را در موضع باله تا حالت
 در جذب ماده و در حاد طرف موضع شمع را بر روی بگذارند تا با شمع او را با بنده و در صورتیکه از
 سیلان ماده قوی بدزدانی روی در موضع اطراف شمع شود باید داغ از خشک نمود و چون کسی
 در حال داغ داشته شد طبیعت حادث نموده باشد دفع فضلات بدن معین نموده نگاه موضع داغ از خشک
 و جایز نیست سواي آنکه اول موضع دیگر بجهت دفع فضلات بدن معین نموده نگاه موضع داغ از خشک
 نماید تا شیمی داغ نماید تا خوش کشیدن بکار باید داشت بجهت تصرف مواد داغی سیمیا بعد از
 داره بر کس و هم در موضع شمع خوش کشیدن خلف عین و قطن نافع است و خوش کشیدن
 از فرود آمدن طول آن که بکلیه یا تخمینی غیر طبیعی بقصد آنکه ماده را از باطن ظاهر مسیل و بصورت
 ریم و نفس سازد تا که صورت قورم عسوی دیده و بدین واسطه تغییر غیر طبیعی منقش شود و انجام باید
 اولی را در موضع مذکور و قسم اخیر از درم بازده قبل الماء و ششال او باید آنکه اول ترک کاری
 فرود برده و از جانب دیگر خارج ساخته و کشنده تا ششال از طرف دیگر بردن آید و بدین واسطه در موضع
 ریم حاصل شود و اما در تمام یعنی که از رطوبت و یا نیت منقش است تا آنکه قبل الماء و ششال او باید
 آنکه اول ترک کاری فرود برده و بواسطه او با نیت محمد را خارج شده و باید با این آن جانب دیگر
 جلده مشوب نموده و شش او را پس کشیده و از جوف میل او قیله که زانند و اما قیله را حرکت
 نباید و اما ماده در موضع حاصل شود و قاعده چنان است که چهار روز بعد از عمل قیله آمده

در این حالت لازم است که هر روز قهوه قهوه از قهوه قهوه و اگر این عمل موثر است
 شود باید قهوه را با دانه کچین قهوه قهوه و بعد از آنکه مقصود حاصل بر قهوه را تمام نموده و
 به نیت انسیام باید و خشک شود

در طرف آهین داغ و استعمال او در اکتاد و حرقت با کله داغ یا با عانت آهن تا پدید نیاید
 و با بعضی ادویه مانند سنگ جنم و غیره موسوم به باقونیا و طباب اکال و آهین داغ در بعضی
 امراض بایکار داشت من جمله جذب آهه از باطن ظاهر بسیار در امراض مزمنه مخاص
 دیگر برای مدد و ساقش غانتر با آهن داغ نماید با من عضوی و میت را دیگر عضو که باشد
 از بار یکدیگر و اوله را باید داغ نمود تا اثر سیم باطل و با عانت آهن تا سیم باطل
 القیام بعضی فروج و از آن نمودن بعضی قضا که کذب شکون در جوف ثقب و سیم و سیم
 دم سیماله از عروق شریکه آهن داغ بکار باید برود و بجهت این عمل بر بعد از آنکه
 با نیتون شکل با عروق طی شکل با نیتون شرف در رخ و در آنش نماند و قیام نماند از سرخی شیب
 اکتاد بعضی نماند و بعد از آنکه خون من کله کرده و به نیتون شرف و با عانت آهن تا سیم
 از بر شیب و نیتون که کله کرده و از نیتون شرف نماند و به نیتون شرف حاصل شود و با نیتون
 آهن داغ انجالی که نیتون شرف حاصل شود سنگ جنم نماند و اتوی از دست طباب اکال
 با عانت آهن تا سیم که نیتون شرف از نیتون شرف را با نیتون شرف و سیم و سیم و سیم
 نیتون شرف و در نیتون شرف نیتون شرف را با نیتون شرف و سیم و سیم و سیم
 اکال با نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف

فصل سیم در نیتون شرف خون با نیتون شرف و در نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 نادر الوقوع که به نیتون شرف و در نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 در آورده نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 و کله از نیتون شرف و از نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 اینون و نیتون شرف و عصاره که کله کرده و نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 سیمان و نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف

فصل سیم در نیتون شرف خون با نیتون شرف و در نیتون شرف نیتون شرف
 نادر الوقوع که به نیتون شرف و در نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 در آورده نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 و کله از نیتون شرف و از نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 اینون و نیتون شرف و عصاره که کله کرده و نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 سیمان و نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف

تجربیه است اما طریق این عمل نیست که در هر مرتبه ظاهر آشکوف سازد بطول یک ایام بعد در هر
 از محم جواسا حده در سمانی طبقه در به نیتون شرف و در نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 و باید آب در نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 یا خون در نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 شده فرود پس از آن میل آب نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 باید عمل نمود و لازم است در صورتی که خون نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 و اور قصد کرده و در آب نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف

با سیم در عمل بر عظیم و او عجات است از قطع طرف که نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 بر چند قسم کی نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 از نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 در نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 جلد نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 فصل اول در عمل بر نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 بواسطه خلق از نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف

اما فصل اول در نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 اگر عجات است و دیگر نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 و او عجات است از نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 و قاسد شده و بطور و نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 ذخیره نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 انجالی نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف
 موجب قانگردد ولی مورث از او الم نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف

نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف نیتون شرف

۸۰
 اطراف عظمت و با در خود عظم است اما اشاره به وسطه است چون اجزاء و آلات است که اطراف
 در صورتی است که تفریح مزمنی در جلد بهر سبب و دلیل از مثل و عمل خود باز داشته و بهر وجه شفا
 نشود و بیم فلجونی شدید در تحت جلد بهر سبب و دلیل از اطراف فاسد باشد و بهر وجه
 شدن جلد شون نمود سیم آنکه عضو می غانفرا شده و محدود گشته بطریق دیگر شون غایت
 جارم آنکه قطعه بزرگی از جلد بواسطه ضرب مشهور شده باشد پنجم آنکه عروق و سایر اعضا بواسطه ضرب
 مشهور شده باشد پنجم آنکه عروق و سایر اعضا بواسطه ضرب از کولاه منضوع شده و اسپر عظمی جلد
 برهنه مانند ششم چون سیلان دم شدید بهر سبب و بهر وجه اخذ شریان و بستن آن ممکن گردد
 هشتم در و اربعه شید هشتم در برطان متزاید و مخصوص در برطان مغزی اما اشاره به وسطه
 فزایی خود عظم اول بواسطه یکساز عظم و تصفیر آن و ترکیب کس عظام با جراحات جلد و عدم فرمت
 که در مدت زمان تدریج زخم کرد و دوم بواسطه تصفیر عظم با وجود فقدان جراحات جلد و صحت
 چنانکه هرگاه کلون که قوتی بای خود عظم را منگور و متصرف نموده بدون آنفی در جلد سیم آنکه هرگاه
 کلون عضو را برده باشد باید از فوق آن عضو قطع نموده تا زخم سالم حاصل شده و بزودی تمام
 پذیرد چهارم در صورتیکه کس عظم و خلع مفصل هر دو باشد پنجم آنکه تفریح در عظم بهر سبب و بهر
 دفع کرد و مخصوص بهر سبب که در در مفصل بهر سبب که چون تفریحی در عمل نمایند بر نفس ملاک کرد
 ششم چون غانفرا با عظم بهر سبب و بهر وجه چون نوبه متفرد در عضو بهر سبب و مانع از حرکت
 هشتم چون از کس عظم مفصلی جدید و غیر طبیعی بهر سبب و بهر وجه دیگر شون اندر غانفرا اما اشاره به خلاف
 در صورت بلام و این با نصف نیست و عدم قوه و تلق و انصراط با جمعی و قی عمل شون نمود اما در قی که
 سبب تفریح عظم بود که از قطع آن دفع می کرد اما از آن قطع نمودن بحسب قطع عضو و در زمان
 معین شده است زمان اول چون جراحات عارض شود قوری نالی نمایند اما آنکه نصف بر نفس دفع
 شده و دوم جراحات نماید و در دوم اول قبل از بروز جراحی قطع نماید که در این زمان اکثر شفا یابند اما از آن
 دوم بعد از دو روز و سوم است که جراحات بر می نشیند و در این دو روز مانع عمل نمودن در وی است
 زیرا که اگر بملاک رسند ولی در هر دو بعد از سوم که می بروز نموده بود قطع می نمودند اما از دست
 بجز صحت با فسد در یکی از جگهای بزرگ تا لیون که جراحان قطع عضو می نمودند در زمان اول

زودیت و نور

از دست و نور بجز نیست و جراحات فاسد شدن و در زمان دوم نیم از پانصد و دست نفر دست و شست
 کف شده اما عمل قطع هرگاه جراحات و توجها شتاب و در ساعد و باز و هر چه از این برسد اولی در ساق
 آنچه از بالا قطع نمایند اولی زیر ساعد هر قدر بلند باشد شتر کار و بهر ساق آنچه کوتاه تر بود کمتر از دست
 نماید اما تا حدی که است که در قطع عضو اول از مثل ساق قطع نماید که جراحات سالم حاصل کنند دوم
 از کفانی قطع ساق که جلد بقدر کفایت ذخیره نماید و از قطع عضو چون ممکن باشد از مفصل قطع نمایند زیرا که
 جراحات در استیام پذیرد و هم خوف ملاک است ولی جراح کاهی لابد شود که از مفصل قطع نماید چنانکه
 هرگاه اعلا می قضا عصب منگور شود لا با یاید از مفصل قطع عضو نمود و همچنین هر کای یکی از سلا بیات
 از مفصل قطع باید کرد اما تقدر العزقه خلف است اول بواسطه سبب چنانچه هرگاه از اسباب خارج شود
 باشد اولی از آن است که از اسباب قطع شده بود بواسطه جراح چنانچه در دومی و بعضی جراح
 ارداو از اسباب برهنه بهر سبب بواسطه زمان عمل است که در زمان اولی بر آن زمان می باشد چهارم بواسطه
 عضو دیگر عضو بعد از از قلبه نیز اختلاف بهر سبب از مثل و مکان و حالت نمی و ضرر بر نفس و باشد که بعد از قطع
 عضو با وجود فقدان دست و بواسطه منقطع در بر عصب بر نفس از وجع و الم دست و پاشا کی باشد
 و حال آنکه دست و پانی باقی مانده است اما اسباب بطلان لازم که قبل از عمل باید متنا شود و لا کار در مدتی
 برای بریدن جلد تا باز کاروی عصب که بجز از کار و اولی برای سنج جلد تا کاروی بزرگتر از کار و قی
 بخت بریدن عضلات کاروی دوم بادم راست از برای بریدن عضلات همین دو عظم است ساق و ساق
 خامنا و استالی بر سر برای جاذبه عضلات با قی سادتا از برای قطع عظم بنا کازی بخت و از
 از عظم باقی ماند و اینجا خواهد بود ذخیره جلد از طرفی نماید کاروی بزرگ در مدتی لازم است و از جلد الا
 حاضر داشتن از در جایی دیگر و غیره است اما اسباب لازم بعد از عمل و قطع عضو می باشد
 سیلان دم در اندام و بیکه و بای لازم است که در بین عمل فشار بر شریان نمود تا مانع از سیلان
 دم شود و هرگاه عضو کس شتر باشد بر شند و قدری شمع و اجلیون و سنج و آب سرد گرم
 و شویا نیز حاضر نمایند و در اشیا اول شناختن موضع شریان دوم چندا شریان کبری
 و سوزن نمده زنی و چند ریسان و سنج و قلاب چند باس کوچک و خیره و کان اما وضع بریدن
 عالی دشمن معمول اول باید معمول نبیند که عالی از هر چه دست برد و قلاب داشته باشد

دوم آنکه معین و مد صاحب سرشته حاضر باشد و هرگاه صاحب سرشته نباشد فرج باید یا
 یا موز و اما فیصل مدکنده کان از اینتر است اول از دراز و دوم طویله که سیم شخصی که عضو
 اتوق را نگاه دارد و چهارم سبک عضو پانین را نگاه دارد و پنجم شخصی که موصلب اشکات و اسپایا شده
 در این عمل چهارم و پنجم است اول بریدن اجزای سینه اطراف عظم و دوم قطع عظم سیم
 نمودن و هم هم تمام جراحت نابرون اجزای سینه و اطراف عظم را قاعده بود اول آنکه
 طرفه سبک و سنی طرفه بی قوت نماید اما طرفه اول این است که نای عضو فوق را گرفته
 با قوت تمام جهت اعلا می بردن و هر دو جراحت یکفریب اجزای سینه است و در این عمل
 طرفه اول یعنی نای سینه اند و حال این طرفه متروک شده است برای آنکه جلد بقدر کفاف و خیره
 نمی شده و عظم برهنه بماند اما چون باید عمل در قله اسفل قله یا عضله کرده شود و نای صاحب
 برسد اندان کامل چاکدست این عمل را رنگ بپوشد اما طرفه دوم که در کتبی وقت فرج
 آن بود و حال خیرند اول است اگر چه سر العمل و او شده و جادو ابطا ایستاد و لی اسلم
 و اول خود کامیاب و انسل برنگونه نموده شود که ابتدا جراحت با کار و عمدی دم حلقه جلد را
 عضله برده بعد قدری از جلد فوق را مسخ نموده و لغ نماید که این جلد خیره باشد و
 پرشاندن نشد عظمی که برهنه مانده است و از برای مسلح کاروی امضه کار و اولی
 لازم بود و بعد از مسلح با کار و بزرگ عضله ری عضله را بریده پس از آن عظم را از قاعده
 اندر بریدن جلد باید که با دست چپت فوق را گرفته و کاوه را بخوی در دست راست بگیرد
 که انگشت ابهام در شامی تیزی کار و محاذی با او قرار یابد انوقت از روی خط نشان
 کار در ایبره کشند بقیمکه ابهام یکدکاه ان کشته و جلد بریده شود و لازم است که در بین
 عمل قوت کار دندند که بعضی نشیند بلکه قوت برابر کشیدن آن نمایند و بعد از بریدن
 برای مسلح آن بهتر است که ابتدا از سمت اسفل مسلح نمایند که خون میان جراحت
 منبک گردد و چون بقدر کفاف مسلح کردید منطفش سازند و در انوقت اگر نای نامی هم داشته
 باشند با تمام رسانند انوقت جلد منظر با دست چپ گرفته و کار و عضله ری از محاذ
 و قریب موضعی که جلد منطف است عضله را ساق و ساعد را به ضرب چوب منصفه و قندرا

بها ضرب طبع سازند و اگر لازم شود که مدی بضریب خیر رسد و در مواضعی که دو عظم بود با کار و دوم
 دم راست عضلات با من عظام قطع شد اطراف عظم منقطع برنگونی پاک نموده بعد با دستمال
 دو سه بار بر عضلات وسط و فوق را محاذ نماید و عظم ابهام دست چپ بر روی عظم نهاده و اول
 از محاذی و در پانین یک کشته با عظم بریده شود و در بریدن عظم باید ابتدا در سه مرتبه از بالا
 یک کشته تا آنکه خطی در او دیده شده و از آن خط از قاعده درازه نمودن هرگاه دو عظم بود باید از یکی
 حرکت دهند که هر دو عظم با هم قطع شود چون خوانند پمونا سیمون المون نماید کار و دردی نیز
 لازم بود و این عمل طرفه سیمین نیز در که کاهی یکقطعه کافی و کاوه و قطعه لازم شود که با کار و اول
 خارج و با از خارج بر خصل در این عمل بسیار لازم است که قبل از بریدن هر عملی را که باید برید
 یا رنگ دیگر نشان نموده از روی آن برهنه نماید بعد از بریدن عظم با بر شستن آن عضو را خند نموده
 سابق ذکر شده نماید تا سیمان دم کرده و بعد موصلب در سیمام جراحت نماید
 و عضو هر دو را بقیمسی کند که در نیم عمل خود جاری گشته و دفع کرده و کنار جلد را با هم وصل
 نمود با شمع چینه و برای آنکه جلد کشیده نگشته و اشکاج عارض نشود و قشای را بر سینه
 داده شود تا بر عضو چینه و بر نفس را بقیمسی بخواند که یکدیگر عضو هر دو را حاصل شود و از روی سینه
 پند یا قنطسک که کرده البس و با دستمال بلول در آید و استعمال نمایند و چون از استعمال
 آن وجع شد مگر دید و قشیر برده عارض شود رنگ آن نموده ضادات عاده با انفسل چون
 از بزرگ و شیر نماید تا ماده نفع یافته دفع کرده و لازم است در میانهای را که بشر یا سینه
 در بالای عضو با شمع چینه و زمان باز نمودن زخم هنگامی بود که ماده سود و قنطسک هم بر
 زخم را باز نمایند و این در قاعده بعد از یوم چهارم از عمل بود و باید بعد از زخم زخم قنطسک
 یا شرب بر نفس بنوشاند تا نصف قوی و بدن دفع کرده و باید در بر نفس و در جلد شود
 اول آنکه حتی شدت نیاید بیانی آنکه درم زیاد کرد و اما از جهت دفع حتی هرگاه لازم باشد
 خنده نمایند ولی در قاعده استعمال منفسی از کل و غیره دفع حتی کرده و از جهت دفع از روی
 درم زانو انداخته و از شکر سر بر غیره طلا نمایند و هرگاه از شدت درم شکر که بعضی
 چیده اند شک کرده باید شکر امراض نمود چون از دست مکان و خدای خونی

و حلقی عارض شود باید ترک قفسه نموده و موصفات معدنی و سبیل قوی و قوی پوست کند که در
 منزل را پاک و لطیف نگاهداری و کاهی کافور یا مشک بخورند و باشد که جلد ذخیره شده و غایب
 و بر نفس را پاک سازد و کاه باشد که غرض از غایب آنرا بکشد و این سبب است چون بریم حاصل
 روزی بخار باد و باز در آخر شود بشویند و هر گاه دریم در موضعی جمع گشته و غرض از غایب باد
 فشار و مشروط و نوار سبیل بخارش دهند و باشد که ماده مستقل بعضی دیگر در این سبب است
 بخصوص هر که مستقل مفضل باید که در دریم بواسطه عروق جذب شده و تعلق بر
 حتی ذوقی عارض شود و روزی در وقت شمر بره حال گشته و حتی مانند نوبه عارض گردد
 در این وقت باید که در وقت استمال نماند و از اتفاقات دیگر عروق تشنج و اختلاج
 و کزاز است تشنج و اختلاج چون در عضلات فوق هر سرد از فشار باد است
 خواهد بود و غرض خواهد کرد که از هر گاه عارض گردد و این خون و اسپرم و داده و جامت یافته
 و در بعضی از اتفاقات عروق منقبض و غشی است که بر نفس می خورد و سایر مصاد غشی حاصل
 کرده و کاهی با غده زبان ملاک که در وقت این وقت منقبضات از قبیل شک و کافور
 و لغت و غیره بکار آید و از جمله اتفاقات سبیل دم در وقت است که به علاج سبیل
 دم نامی نامند و این عارض شود با قبیل از دم و باید از حصول دریم ناما در حالت اول
 عارض شود و از تشنج و نوبه بکشد و بواسطه عدم رجعت خون و بدیمی و حکم بستن تشنج
 و این که حضور را حاصل نموده و مانع از رجعت خون گردد و این در وقت بریدن عضلات
 پس رفته و شربان را بر او کشد و نوبات عروق مسدود گشته بعد از بستن زخم که منع
 هوا از شود استرغاد و در عضله هر سببه و نوبات عروق گشاده شده سبیلان عارض گردد
 و نیز از بستن شربان سبیلان عارض شود اما در حالت دوم هم به هم یعنی بعد از عارض
 شدن درم حاصل شود از تشنج زخم در وقت است که با بار و با در وقت
 قابله اند که در قلعو بنا و غیره استعمال نمایند و چون سبیلان از عروق شری بود مسدود
 گردد و هر گاه سبیلان از عرقی عظیم باشد و بستن آن ممکن شده او نماند و هر گاه از
 عظم سبیلان دم باشد با این کی نماند و باشد چون چندی فشار بر شربان سبیل نماند

سبیلان گردد و هر گاه بچیک ازین شقوق سبیلان گردد و باید شربان سبیل را نماند و نشد
 نماند و بر شیمی که شربان بسته شود اگر شربان صغیر باشد در روز پنجم و اگر عظیم باشد در روز
 پنجم پسند که آفرین درجه است چون از کثرت سبیلان دریم بر نفس بی قوت و ضعیف
 گردد باید مویزات از قبیل کند که در شربان زلی و شیر و تخم دهند و دریم را با استعمال آب گند
 یا محلول سنگ جنم کم نمایند و باشد که در روی عظم کشت زایدی مانده قاریج بروز نماید یا بر نفس
 نموده یا با سنگ جنم رفع نمایند و چون قدری از عظم با صریح خرابی فاسد شود باید آن قدر
 از عظم بقدر و چون در این هنگام تا عظم بقدر طولی دارد و کذا اجرت در استیام پذیر شود و باشد که
 ذخیره بقدر کفاف شده و قدری از عظم برهنه مانده در این وقت است که یکجا جراحت بریم نشیند
 اندر از عظم برهنه راز نه نموده و با نوار جلد را از بالا پائین تمایل سازند و باشد که بعد از
 رفع جراحت جلا و شفا می در جلد هر سببه و سر عضو بر آید و مخرومی گردد در این صورت
 اندک صدمه صورت تفریح آن شود و سبب این از عدم کفاف فرسیدن ذخیره بود
 اعم از آنکه جراحت کم ذخیره نموده باشد یا آنکه غایب باشد از آن راضی و فاسد
 نموده باشد علی ای حال علاج محمد از اعلی به اسفل است و چون جلد تمایل به اسفل گردد
 و باشد که از کشیده شدن تشنج جلد عارض شود و بعد از حصول بسته نماند رفع گردد
 و کاه ملاحظه شود که بعد از قوت باطن بر نفس دوباره عمل نمایند و باید دانست که از جراحت بسیار
 زگی بخش گردد و از جهت رفع زکات آنها ایون عروق در وقت جوی خاکستری طلا
 نمایند و باشد که بعد از بریدن عظمی از اکل و شربان فدیبه و شربان حار سبکه عارض گردد
 و این بواسطه آن است که طبیعت عادی بود بر آنچه از برای کل بدن دم از کبوس انداخته
 چون عضوی ناقص شود طبیعت از دم را نماند نموده بسیار بدن قسمتی زیاد از مقدار تقاضای آنها
 برایشان رسانند و چه نتیجه بر این نیز زیاد از قدر مقدم رسیده و باعث انقباض عروق گردد
 صورت سبکه شود و در این جا از پنجه اجتناب از شربان و غذای حار باید نمود و همواره
 بر بر کرده تقبیل در غذا نمایند و چون بعد از قوت این اشخاص متعلق العضو و تشنج نماند
 شود که استخوان دور شده عروق و محاسب اطراف در عظم صورت کمی پذیرفته اند تا

مانند آنکه در مفصل چون جراحت برسد چون حالت مشابه شود
فصل دوم در ترقیه قطع اعضا از وسط عظم عضو و مشت است بر دو جمله اول قطع
عظام جلیب

اما جمله اول در سلامیات بین چون در سلامیات عمل از دم بسیار است پس با مسیون تا نیند و از
قطع کنند که در سلامیات بزرگ که جارات آنها با هم بود در نجاسی طبع نموده حتی المقدور
تا اینکه کمتر برین شود اگر چه بقدر رازنی باشد زیرا که هر چه کمتر بریده شود بیشتر بجا آید اما
طریق عمل ابتدا از طرفین انسی و وحشی جلد را شق نموده بعد بطور دایره بجزند که قطعه از آن
و قطعه از آن مثل پدید آید بعد قطعتین را سخی و منخلف بنوع سازند و معین آن دو قطعه را
نگاه داشته جراح عضلات و او تار را بریده بعد باز آن کوکلی عظم را قطع سازند و موضع جرح
بعضی که ذکر شد بسته و در التیام باقی آن بگوشند اما قطع مشت کثیر التوجه در دو نوع
بود نوع اول آنکه حسیع عظام مشط را قطع نمایند و او بدین قسم است که دست را در میان حرکت
انسی و وحشی نگاه داشته مدی ایها م علیه اگر چه بجانب برین منجذب سازد و نموده دیگر ساق
انامل را اگر چه خارج کشد و جراح بر وضرب جلد را بسته بریده و سخی نموده منخلف
بنوع نماید و با کار دو دم دیگر فاصله با این عظام را از عضله پاک نموده و از آنه نماید و در غیر
بطریق مذکور برسد و دیگرگاه از سمتی جلد فاسد شود باید نموده از فوق یا تحت ماریه کنند این
امپوتاسیون نموده یا الم بر نمانند و از طرف سالم نموده از جلد سالم ذخیره و با بقی را بطور
دایره قطع کرده و بقیه عمل را بطریق سابق با تمام رسانند نوع ثانی آنستکه کجی از عظام
فاسد شوند و این نیز دو قسم بود یکی از عظام مشط طرفین فاسد شوند و با عظام وسط
آنها که عظم مشت بتیابا منفرات شوند

باینطور قطع نمایند که موضع عظام جلد که از تحت او خواهند عظم را قطع کنند نشان گذارند
و از این نشان خطی کشیده که از وسط دو نخست گذرد و از کف همین نقطه جراحت نمایند بطوریکه
دایره پستی شکل حاصل شود هنگام جراح مشط را که از این نشان جلد را بریده بعد قدری
اطراف را الف نموده پس از آن عظم مشط را از او تار و عضله پاک نمایند بعد نموده تا یکی در میان

و

و عظم مشط نصب نموده بازه موسوم به بازه سلامیات بوزن آنه نموده قطع سازند آنجا که جلد را
بیکدیگر متصل کرده و موضع جرح را با شمع و اظلیون رفاذ نمایند نوع دوم بجای
جلد از فوق و از تحت نقطه نشان گذارنده آنجا این نقطه را بوسیله دو خط که میان دو نخست
بگذرد بیکدیگر متصل سازند بطوریکه شکل مربع مستطیل در آید آنجا جراح از همین نشان پوست را
از فوق و تحت بر دو اطراف جلد را الف نموده و عظم مشط را از او تار و عضله پاک نمایند و تحت در میان
عظمتین مشط نصب نموده بازه بوزن آنه قطع کرده و از شمع و اظلیون رفاذ نمایند و تا بیکدیگر
سالم را ملاحظه نموده تا خط از آفات نماید اما قطع عظام ریح ممنوع و متروک است و عمل است
آنکه هرگاه جراحتی بران موضع وارد آید صورت تفریح کرد و اما قطع عظام ساق و کمانی سلف
در قطعه اسفل آن عمل بدنی نموده بجهت خوف جراحت او تار و لی اکنون از هر موضع که خواهند
عمل نمایند اما طریق عمل باید عامل بر نفس نشاند و خود نفسی ایستد که با دست چپ نموده
از فوق عضو را بگیرد و دست راست را بر عضله المحور بیکه بسته بر نفس را پشوش نمایند پس از آن
جراح با کار و مخرب جلد را بریده قطع نموده و سخی کرده منخلف بنوع سازد و جلد را اگر چه
جراح عضلات و او تار را بریزد و چون در تار با کار بریده نشود باید کار در بر اینها برده از
و خسل خارج قطع نموده بعد عضلات و او تار میان دو عظم پاک کرده و با دستمال سرسره فوق
محافظت نموده و عظام از آنه نماید و از جهت سهولت انداختن این بیه عضلات این را مانند زبانه باز گذارند
تا سهولت انداختن شود و لازم است که دو عظم را با وسایات آنه نمایند که هر دو بیکسار قطع شوند پس
از آن شتر این را انداخته نموده شد تا بند آن شتر اینی که در اینجا باید انداخته شود پس از این قرار است
شتر این زند علی و شتر این زند اسفل و اگر اوقات شتر این وسط عظمین نیز بود هرگاه از وریدم
سبلان نماید بطوریکه است نموده و در بعضی چند نفس مترازم تا قیاس کشد تا دم سد شود بعد از
بطریق مذکور رفاذ نمایند و از برای آنکه ماده بخلاف عضلات رود تواریخند و چون دم
و یاد کرد زانو از آنه مشکر سرب طلا نموده و در وسط و اعلا می باید نیز همین نوع عمل
نمایند ولی در قطعه اعلا از خوف عرض تو دم در مفصل اکثر حکما منع نموده اما طریق عمل
نمونه قاریه در قطعه اسفل نمایند و در وسط نیز بندرت عمل نمایند اما طریق عمل بد نمودن چون خواهند

از پیش ساعد مباشرت عمل نمایند باید با انا ل اجام سبب از سمت النسی و وحشی ساعد کشته
 با کار دی دو دمه از سمتی مجازی با کشت نیز عضلات فرود برده و از سمت دیگر نیز مجازی با کشت
 پرون آمد و بواب گارد و اهر و ن کشیده قطع نمایند و بعد از آنکه با لاکر قه جراح سایر اعمال را
 بطریق مذکور با تمام رساند و چون خواهد از پشت شش عاریه بکشد باید از پرون بریده و با
 روئولی این عمل را بگذراند تا با قطع عضله در چند نوع است و در هر یک از انواع با بستر
 بواسطه فشار ساعد نمود تا بسلام دم عارض شود و چون در صاحب سر شسته بود در قطع
 عضله خواهد عمل نمود اولی آنکه جلد را بالا کشیده و قوری و جراح قطع آن نماید و دیگر نیز
 جلد و عضله منقطع را بقوت بالا کشیده و جراح عضلات را تا عظم برود و بعد از پاک نمودن
 عظم از عضلات از برود شسته عظم را قطع نمایند و بعد جلد را با این آورده زخم را فاد نمایند
 ولی این قاعده اغلبی نیست اکثر بر وضرب قطع نمایند و طرفی این عمل است که در قطع
 ذکر شد از بریدن جلد و سطح و منقطع نمودن آن و بریدن عضلات و پاک نمودن عظم
 کردن آن تا چون خواهند که کشته نماید در قاعده دو قطعه ذخیره نمایند و با این طریق مباشرت عمل نمایند
 که با اجام و سبب طرفین عضله را گرفته و با کار دو دمه از سمتی فرود شده و از سمت وحشی
 پرون آمد قطعه داخلی نمایند و بعد از طرف خارج نیز قطعه نموده و عظم را پاک کرده از آن نمایند
 و شریان غائر و ظاهر موضع را شسته نمود زخم را فاد نمایند تا شریان این عضو که با شسته
 از این قرار است اول شریان عضله است که از سبب سمت النسی عضله دور است پس
 نمایند و دوم شریان غائر عضله است که بطور دراب از سمت النسی و پشت مهره وحشی
 عبور نمایند

جله نانی در قطع عظام رجل با سلامیات و شرط و سرخ مانند سلامیات و شرط و عظام رخ
 بر است اما قطع ساق چون ممکن بود توان بایستی صفتی از فقر با چوب ترتیب نمود قطع
 ساق نمایند بدین قسم هرگاه فقر باشد هر چه از اسفل بریده شود اولی تا صورت ثقات عمل
 نمود و هرگاه چوبی باشد هر چه از اعلی بریده شود اولی است اما چون بایستی فقری بر
 شود باید با کشت منقسم از تحت زانو منقطع بر قصبه کبری و نیز زانو نمود و در اینجا اکثر

در اینجا اکثر قطع دایره نمایند اما طریقه عمل باید عامل برض النسی می تواند که بایستی مخرج از
 تجاوز نموده و او بجهت و بایستی دیگر سالم کبری دیگر کشیده داده و در آن تقبسی که ذکر شد عمل
 اورا که قه جراح ابتدا جلد را بریده و سطح نموده منقطع نماید و بعد عضله ظاهر را بریده پس از آن
 عضلات با این دو عظم با دستمال سر سر محافظت عضلات نموده عظمین قصبه کبری و صغری را
 پاک کرده و از آن نمایند و در بریدن عظم ابتدای از قصبه کبری نموده تا نصف شود قصبه
 صغری را با منقسم نمایند و چون قطع عضله شد شریان النسی و وحشی و علف نموده و زخم
 زفا کنند و گاهی شش شریان با این دو عظم نیز از دم سبب زانو آنجا که جلد سمتی فاسد بود با شسته
 از طرفی بکشد لیکن اکثر قطعه را از خلف نمایند و در این عمل باید که با سبب او اجام طرفین ساق
 شسته نموده و با کار دو دمه از طرفی فرود شده و از طرفی دیگر بواب پرون آمد و قطعه
 و باقی عمل بطریق مذکور با تمام رساند و در این عمل ملاحظه نموده که ریم در عضون جلد ساق
 از جلد برهند تا که سبب طول النسی نام کرد اما قطع فدا نموده عمل در عضله است ولی اکثر بگویند
 که در این عمل هم آن رود که طبیعت غذای انقباض عمل دیگر رساند و سبب هم او که در دو
 اهر و ناسیون بر وضرب و قطعه بطور شسته توان نمود

حاصل دویم در قطع عظام از مفصل چون در قدیم عمل قطع را در زمان می بستند
 اکثر بملاکت میر رسیدند و با این واسطه از این عمل بسیار خوف بودند ولی حال چون معلوم
 که ملاکت ایشان را سبب روانست زمان بود بر غم و خوف شده اکثر از حکم در وقت
 از دم قطع عضله از مفصل نموده و نماینده بملاده عمل رسکسیون که عبارت از کشف مفصل و
 از ششای عظام مفصل و انبساط جراح است آخر آن ضعف زیاد از آن میسر نمواند
 در این عمل که قطع عضله از مفصل باشد لازمست که عامل عالم علم تشریح بوده باشد و ارتباط
 و رکت مفصل در تجوی در خاطر داشته باشد و نیز باید عالم باشد که از کدام زانو عظم
 بریده شود چه عضون جلد ادی عمل است و باید از وسط جلد که در مفصل است چنان بریده باز
 دانشای آن دکا چون جلد را بریده و از مفصل خارج شود باید حضور حرکت داده تا از
 حرکت مفصل را بجا برود و قوا عمل کله اول باید که با دو کشت از طرفین عمل را

مشترک نماید و در آن زمان خواهد از سمت انبساط مفصل قطع کند عضو مات را نمی سازند
 سیم که علامت خوانی قطع عضو کنند بقوت شدت بواسطه آنکه اگر مفصل را نشاندند
 آنچه قوت نمایند چیزی برده نخواهد شد چهارم چون مفصل کشوده و غمزده بود اگر در
 کار در وقت بنا بر گرفت که مانند مفصل با کما در دست گرفته و بتانی قطع نمایند چون
 طولی در قطع هر سه مورد را نشاید که بقوت عضو از مفصل جدا سازد بواسطه آنکه در غنچه
 شده اند و عارضی که در اولاد قطع عظام ریح ششم آنکه عالم باشند بر آنکه طبیعت غنچه
 مفصل را از اینها جدا نشد و در جهت نبرد از آن در سابق مذکور شد که حال در قطع
 از مفصل باید که ای از علم شریح داشته باشد لکن از غنچه ای از ترکیبات مفصل را شریح
 میداریم تا آنکه اگر حال عالم شریح نباشد فی الجمله بصیرت در شریح و ترکیبات مفصل
 بهم رسانیده و در تکمیل عمل شود تا از ترکیبات مفصل از اینها جدا است به آنکه در غنچه مفصل
 اول سلامت عظم سیم در وسط تو از طرفین نمره و عظم دوم قرار باشد و از طرفین رباط کفی
 کشیده شد که با شریح از حرکت طرفین است و مفصل دوم سلامت را بند و اتصال
 بطریق مفصل مذکور باشد تا در مفصل سیم که عبارت از مفصل شط و اندک بود و در عظم
 سلامت و نمره و عظم شط میباشد و این نمره و نمره در دور و سینه زنده است و مفصل
 ریح و شط منوعت لکن علم و شناختی بر ترکیب آن لازم نیست تا مفصل ریح و شط
 در عظم گلای ریح مذکور می بود و در زنده ای مفصل شود و دیگر عظم متصل که عظم
 نامند زنده است سیم سوخته و از طرفین زنده و در آن است که نوزک نامند و این دو
 زنده از طرفین عظام ریح تجاوز نموده و عظام ریح در تقعر باطن نوزک قرار یافته اند
 اما مفصل مرفی در زنده است و در خلف او زنده عظمی است موسوم مرفی در تمام نیز
 زنده صغیری است که در میان این دو زنده و نمره باشد بجز مکن مهره ای صغیره و در
 اعلی را نیز نمره میباشد بجز مکن مهره و شش عظم در عظم عظمه و مهره از جانب شش
 و انسی میباشد و در خلف عظم تقعر عظمی تحت مکن مهره عظم زنده است و در تمام آن نیز
 تقعر صغیری است تحت مکن زنده صغیره زنده است و از طرفین این مفصل را عظام

ثانی را در وسط نمره از طرفین
 تو میباشد که تو عظم
 سیم در نمره و عظم صح

اعطای دارند

اعطای دارند اما مفصل عظمه و کتف در عظم مهره مدور عظمی می باشد و در عظم کتف نمره صغیری است
 سطحی معلاوه زنده عظمی از عظم کتف برآمده و بطرف نوزده پیوسته که همچون چادر است مفصل را
 دیگر عظمی نیز مفصل اعطای دارد که تا آن بریده نشود مفصل نوزده از کمر و اما سلامت بر حسب
 مانند سلامت در مسامند و در مفصل ریح و شط جل مخالف است که در عمل منوع
 و در این عمل مکن و جایز است بر آن عمل بر نوزده و این مفصل طبیعی است که از زنده و شش جل
 که متعلق بطرف نوزده است مفصل بوزده و نوزده و چون عظم متعلق بسیار رسیده قدری برآمده
 و اعظام ریح فرود شده و چون از او گذرند عظم متعلق نسبت نوزده و ریف عظام مذکور است اما
 در مفصل ریح جل نیز عمل منوع بود لکن ذکر ترکیب آن نیز نمی نایم اما مفصل ریکه در
 کبری و دوزخه است که در وسط زنده واقع و در عظم نوزده و برآمده کی است که در فرمای قصبه
 قرار دارند و در مفصل نیز عظمی است بعضی شکل موسوم بر نوزده قرار دارد اما طریقه عمل در مفصل
 باید که عظم اخیر را منحنی نموده از تحت برآمده کی که نوزده شود جسد را بر نوزده تا مفصل رسیده
 و اتصال مفصل را نیز قطع نموده بعد کار را در از پهلوی عظم نیز مفصل برده و قدری از مفصل
 بریده مفصل را برینند و باید داشت که چون از زنده برآمده کی مفصل کار که از نوزده بر نوزده
 مفصل توان رسیده اما در مفصل شط و سلامت شط از پشت مفصل نشان کرده و عظم
 پستی شکل بریده و چون مفصل تابان شود اتصالات از مشرق نموده و قطع سازند و در آن عمل
 بر قسم که خواهد قطع است مستوان نموده اما قطع مفصل بر باید دو نکت پانزده مفصل قطع
 باید سه نوزده و منقطع بفرق کرده بعد دست را بجانب تحت منحنی کرده و از تحت نوزده
 زنده اعلی با کار و کوی بطور دایره بر نوزده سمت البونانید اما قطع مفصل مرفی در این مفصل
 عمل کمتر نایب و اگر قدری از بالای مفصل قطع کنند اما طریقه عمل ابتدا جلد را شریح
 و منقطع نموده بعد دست را خم نموده و در عظمه دو نوزده را کس را که مرفی مفصل است
 بریده و در دست را عقب منحنی نماید که را کس زنده اعلی پیدا کرده و وقت اتصال از این زمان
 نموده کار در پایان شیار خلف عظمه و نوزده زنده است قطع اتصالات آن کند و شش بر آن
 نموده زخم را زنده نایب اما چون خواهد قطع نوزده نایب مرفی از پشت مرفی بر نوزده کبک

قطع مفصل نایب و نیز
 حیوان بعضی آنکه جلد را
 مایه جرم

مصلح علی متصل بصل بود از بالا زنده در مذکور از مرفی بریده و قطع تعالی علی نموده
 اگر خوانند که شمای مفصل را به شفا قطع کنند تحت بر عظم نهاده اوده کنند و الا در صورت
 مفصل قطع زدن از مفصل باشد باید بعد از قطع اتصالات مفصل کار در او را از
 گوشت نیمه قدامی برده و بر بند و سه شتر این نموده و باین قطعه در ابی جراحی پوسشاید
 بعد از فاد نماید اما قطع مفصل عند ابتدا جلد فوق مفصل و عضله و الی کتف را بطور مرتب
 بریده و بالا زنده قسمی که مفصل بالای متصل بجله بریده نشود چون مفصل نمودار شود
 قد دست را باین جانب فوق برین نموده و فشار خارج دهد و جراح کار بسیار کمی را
 با قوت زیاد در پشت گرفته و شکافی بیکر محیط مفصل داده تا آنکه بقوت فشار بر مفصل
 مفصل از کبر خارج شود و جراح یک را بر پشت نموده از مفصل بودارد و در این وقت چون
 خوانند که سگسور نماید تحت در بر عظم که از او و عظم را از او فرود بردارد و خطا را
 متصل نموده زخم را فاد نماید و چون خوانند بالمره عند قطع نماید کار در تحت عظم برده قطعه
 دیگر از تحت لوازم نموده شد شتر این کرده زخم را فاد نماید و در این عمل قبل از شروع
 باید فشار بر شتر این تحت زخم نماید که خون زیاد منقطع نگردد و این عمل اغلب بیملک
 و خلیل الوقوع است و اکثر اوقات جراح خود را بمرحس سازد اما قطع سلامیات اصل است
 و بعد از آن قطع مفصل رسن و شرط بر بل برده نوع است یکی آنکه از مفصل رسن و شرط قطع
 کنند دوم آنکه از این رده اول دوم رسن قطع سازند اما طریقه اول که متعلق بطریقه حکیم
 اینست که بدین نوع نموده شود که چون زنده و وحشی عظم شرط را پس از نموده قدری از مقدم آن
 قطع نموده رسن و منقطع بنویسند و بعد از آن از داخل خارج قطع کرده و دردی عظم از تحت
 برآمد که مذکور پاک سازند تا خضروف مفصل نمودار کرد و جراح مفصل را بکسر و خط
 در ابی قطع نماید و چون مفصل چهارم رسد بقدر دو خط بالا تر از جلد است یعنی که در دست است
 دو بار عظم را پاک سازند تا خضروف نمودار شود و بعد بقوت با اینها من فشار دهد نوعی که چنان
 نمودار شود که خواهد شکست و جراح مفصل از طرفین قطع سازد و بعد مفصل غیر ابری من
 و جدا نماید قسمی که کار را باطلی برده با این کتف قطعه دیگر از کتف بر این خارج ساخته

و قطعه کافی از کتف با بواب بریده زخم را فاد کنند اما طریقه ثانی که متعلق بحکیم شویات
 چنانست بدین قسم است که خلف برآمدگی زوری را بقدر یک شصت از فوک الشی بعد از
 نشان نموده قدری پیش از آن خطی در جلد پشت پانوده و از طرفین الشی و وحشی نیز شفا
 بقدر یک شصت در جلد داده و جلد پشت را از موضعی که خاک کشیده شده است سلیج
 و منقطع بنویسند و بعد از خلف برآمدگی عظم مذکور مفصل زوری و کتف بریده بعد مفصل
 باین زوری و کتف را جدا ساخته و نایب یا بقوت با سفلی فشار داده و جراح او را
 اسفل را نیز قطع ساخته و با کار دیگر قطعه نخعی را نیز برداشته و سه شتر این نموده زخم را
 فاد نماید اما قطع و عمل نمودن باین دو طریقه امری است عظیم و هر شخص شود که ترکب شد الا
 آنکه مفصل آگاهی از علم تشریح یا از اشکال و ترکیبات ان اطلاع کامل داشته باشد
 در این صورت توانم ترکب شدن اما قطع از مفصل ساق و رسن ممنوع بود اما قطع از
 اولاد شتر این اوده و از زوری که جلد را منافی شکل بریده سلیج و منقطع بنویسند
 و بعد از آن قطعه را گرفته تا خون سیلان نماید و بعد دیگر با زخم نموده و جراح او را با سلیج
 در باطن موضع را بریده و مفصل را قطع کرده پس از آن کار در تحت عظم برده قدری جلد را
 از عظم جدا نموده و قطعه اسفل را نیز بریده بعد از شد شتر این زخم را فاد نماید اما قطع
 مفصل فدا از حاق القدر ممنوع و متعسر العمل میباشد فائده کتاب جراحی در بیان نحوه جانی که
 در ضمن این کتاب با محتاج گشته و در جمیع فایده مشتمل بر چند جلد اول در ذکر شتمات بقول آنها
 شمع مردار سنگ ساده صفت آن کبر زمره در سنگ نرم کوفه خج جز روغن کچند نه جز در با
 ایجه دردی آتش ملایم که آشته و مفصل بهترند تا بقوام آید و در این وقت باید که کم آب بر روی او
 ریخته که روغن او نوزد و سپین قسم بقدری بچوشانند تا بقوام شمع گردد و بعد بکسر و غلط
 که در این شمع از برای جراحی ساده و پوشیدن جلد متفرج سودمند است و چون قوه
 چسبندگی او کم است لند اکثر محتاج میشود به استعمال شمع مردار سنگ که کتف که هم او را شمع چسبند
 و یا شمع دباغلیون نامند و در طهران بنام شمع عربی مشهور است دوم از آنها شمع مردار
 سنگ مرکب است که شمع دباغلیون باشد صفت او کبر نه شمع دباغلیون ساده کتف

مذکور شد چهارم موم زرد نیم جز با شش لایم در ظرفی که آتش از روی آتش بردارند
 و چون قدری سرد شد ربع جز روغن زربانتین با روغن سفید در ربع جز آتش
 و باز در کفیل نموده باشد علاوه نموده و بسوزد دوباره در روی آتش لایم
 خوب بخت و ناروی آتش است منقل به زده و یکدیگر خوب مخلوط نمایند و چون هم روشن دارد
 لهذا باید در حالت سخن کم آب اضافه نموده و بهتر نشود و چون این شیخ چسبندگی
 دارد و لنداد اکثر جراحت زیاد میفاید است سیم از آنها شیخ ذرا ربع صفت او بگرد
 موم زرد و روغن سفید و روغن کبک که سه جز در روی آتش لایم با هم مخلوط
 نموده نیز در چون باشد شیخ گشت از روی آتش برده آتش و بکند از آن قدر می
 شود بعد شش جز ذرا ربع گویند با و اضافه و مخلوط نمایند و این منتهی است که
 در شش ساعت جلد از هم کند چهارم از آنهاست شیخ ذرا ربع جعبه و اعی صفت
 یکم موم زرد و دو جز زرف سه جز پسته که سفید و متحرک دو جز با هم بگرد مخلوط
 در روی آتش لایم نیمه قریب برسد شدن دو جز ذرا ربع کوفه و خسل او نموده
 خوب بنشیند و چون چسبندگی زیاد بجلد دارد لنداد صورتی استعمال نمایند که بخوبی
 منی زیاد ماده از عضوی بسیار و افلاک در روز طول کشد تا این شیخ از عضو کند
 شود و بداند که ذرا ربع با نیاید در روی آتش مخلوط با این جز آنقدر که حرارت آتش
 او را سوزاند و آنگاه آتش تمام شود نیم از آنها شیخ شوکران است صفت او یکم موم
 زرد یکم جز قلعو نیاید در روغن کبک نیم جز چون آتش لایم که آتش و هم مخلوط نموده کم کم
 یکس جز که شوکران اضافه کرده و خوب بنشیند تا مخلوط شود و این شیخ محلی در خارج
 و قریبی و فدی است و اکثر استعمال شود در افراس چشم ششم از آنهاست شیخ کلک
 طریقی ساخن او یکم جز کلک تازه سه جز پسته که سفید که آتش چهار جز و در آتش لایم کم
 کرده و از غریب که رانیده بعد از زرف و شش جز موم اضافه نموده دوباره با آتش
 لایم که آتش مخلوط به هم نمایند و این نیز محلی اورام خاکی است هفتم شیخ بارز و باغیان
 صفت او یکم موم شش کلک و شیخ مردار سنگ ساده یکم سه جز موم دو جز با زرد محلول

در روغن

در روغن زربانتین شش جز روغن کاج یکم جز روغن سفید در ربع جز با موم زرد
 کرده و این نیز محلی اورام است هشتم شیخ شش با موم که غرض صفت او یکم موم زرد
 غرض دو آتش قدری نیز که بتوان مانند شیخ روی تاج کشند و این شیخ بسیار خوبی
 بخت محلی اورام مناسلی نیم شیخ انگلیسی موم شیخ تا در صفت او یکم تا قدری صاف بسیار
 پارچه در کارگاه قلاب روی سخت کشیده بلوریکه چمن نه آتش به بعد سرشیم ای را حل کرده
 با هم موم سادی بروی او بکشند و بعد از خشک شدن دوباره سرشیم مایه آید و بگذارد
 خشک شود تا دو سه مرتبه همین طریق عمل نمایند تا مانند ورقه بروی او کشیده شود بعد بگرد
 حسن به در عرق مل کرده بعد از روی او با هم موم آید خشک نمایند بعد از کارگاه باز کرده
 گاه از موم شیخ چوبه است یکم موم مردار سنگ ساده یکم موم سفید ربع جز با شش لایم
 که آتش و هم مخلوط نموده از روی آتش برده از آن بگرد قدری خشک شده چوبه شک جز با روغن
 روغن کاج بسیار تا کشند که در بعد کم که در نعل شیخ موم آب شده نمایند و این شیخ
 بسیار خوب است بخت محلی اورام

نسخه جات در امان

اول دهن ساده یکم موم کچور با دو جز روغن کبک که آتش نزدیک برسد شدن یک جز کلاب
 اضافه نموده محلول دارند اما محل استعمال در شقاق جلد اعضا بسیار خوب میفاید است دوم
 دهن با سیلینون یکم موم کاج یکم موم سفید قلعو نیاید موم زرد یکم جز روغن کبک شش جز
 طبع لایم داده استعمال نمایند اما محل استعمال بخت جذب مواد نیکو و بسیار از موم است
 نسخه دهن ذرا ربع روغن کبک شش جز موم سفید چهار جز با یکم موم طبع داده ذرا ربع سه جز موم
 نموده استعمال کنند اما خواص بخت جذب مواد یکم موم زربانتین دو از موم سفید صافا چهار جز
 روغن زیتون سه جز صبر زرد یکم جز با هم که آتش و منی حاصل شود و خواص بخت
 جذب مواد است

دهن بخت حاصل شدن نیم یکم موم ساده سه جز آنتون تی بگرد صلابه نموده تا دهنی شود
 در آن جهت حصول جراحت تبین نمایند روغن چوبه خاکستری یکم موم زرد و از موم زرد با شش لایم

ایضا بسیار میفاید است
 ایضا دهن بخت جذب
 مواد صحیح

پس که سفید صلابه نموده ناکشته شود بعد از این با شانه زرد و جزیره سیخ و صلابه نموده
 بکشد که با ذره بین کولهای چوبه محسوس نشود و از عمل صلابه استراحت خواهد بود هرگاه قدری
 از روغن جو و خاکستری بطور یابکار در دو جهت تحلیل اولام بی نظیر
 دهن در کج زرد و غن ساده چهار جز، یا هشت جز، یا در قلابی کج در داخل من سینه
 نادمین شود جهت تحلیل نکه و اولام زنده بی نظیر در همین چوبه سرخ کج زرد چوبه سرخ
 دو گندم و روغن ساده بکفالت یا صفت آن چوبه را اولام با ندری دهن سینه
 دهن ساده را اضافه نموده و صلابه کرده تا دهن شود و جهت شقاق لبه بی سبابی
 نظیر است
 دهن مطهر کج زرد مغز استخوان کاه مصفی ممت شقال مطهر کل سرخ کج نظره اضافه نموده
 بپایند تا دهن شود و جهت مطهر داشتن مو استعمال نمایند
 دهن مختلف فروغات کج زرد بی روی کج زرد روغن ساده نه جز یا یک کج زرد سینه تا دهن
 کرده جهت تخفیف فروغات دهن نمایند و دهن کافور کج زرد صمغ عربی ممت شقال پشازده
 شقال آب طالع سینه تا آب غلبی شود بکفالت کافور بصوری سینه تا روغن
 شود جهت فروغات جیبینه که سبب خابدن باشد بکفالت بی نظیر
 دهن جبهه روشنی کج زرد روغن بزرگ بقدر کفالت آب یک مصفی بقدری بر یک کج زرد
 و از روغن سیخ مرئی شود دهن جرب و لب در دریش کج زرد روغن قیلان کج زرد
 روغن ساده کج زرد در وی آتش گذاشته نموده تا روغن شود
 روغن شکر سرب کج زرد شکر سرب کج زرد روغن ساده دو از ده جز جهت تخفیف
 مفید
 آب دلگ کج زرد صابون صلبی سه جز، کافور شمن عرق دو آتش دو جز، یا چهار جز
 حل نموده بعد از سه شدن روغن حاشا از شانه زرد جز یک جز، مطهر اولام خود سوس
 من جز جوهر نوسا در سه جز یا یک کج زرد غلوط نموده تا دهنی حاصل شود و در سوم
 با سم عربی شده و آب دلگ کج زرد جبهه او جاع و اولام مفصل بر من بی

در ایات

اول است آب تین موسوم بکیم حکیم شرح کج زرد که هست و چهار جز عرق دو آتش
 کج زرد نیم عرق کوه نیم جز و عمل مصفی کج زرد غلوط نموده جهت سبیلان دم و تحلیل خوبی که
 در تحت جلد مرده یا سفید آب کولار و نام حکیم کج زرد شکر سرب نیم جز، آب چاه و عرق آتش که
 دو جز غلوط نموده جهت غلظت و تحلیل خون مرده مفید
 آب چنگ موسوم بکیم کج زرد کافور و اولام شکر کج زرد آج سفید شکر سرب کج زرد
 سرکه و عرق شکر کج زرد غلوط نموده تا شکر کج زرد آب شکر بعد روی بار کج زرد
 بروی نولهای کوفی موسوم بکفالت انداخته از جهت دفع موی نظیر
 در روغبات با عرق کافور کج زرد عرق دو آتش با کافور غلوط نموده تا حل شود پس از آن صاف کرده
 بعد تحلیل خون مرده و غلظت و کوفت شدن همتا بسیار مفید و چون باد و از ده جز عرق
 کافور یک جز از عرقان اضافه نمایند تا قوی گردد
 در ضاوت کج زرد بزرگ با شکر کافور طبع داده تا مرهم شود بعد در میان دو لته نساده تا
 آلوده شود جهت تصفح مواد بسیار کج زرد
 ضاوت کج زرد بزرگ شکر کافور بزرگ بزرگ کج زرد بزرگ کج زرد در شکر کافور
 داده تا مرهم شود و از جهت تحذیر و تحلیل ضاوت نمایند
 ضاوت کج زرد بزرگ کج زرد عرقان کج زرد روغن کافور کج زرد با شکر کافور طبع داده جهت تصفح
 مواد ضاوت نمایند سنف در زمان کفالت کج زرد کج زرد در صمغ عربی ریش ابر یا ذغال کج زرد
 حل کرده سنف نموده جهت رضاعت بشوند سنف در زمان کج زرد مطهر دو از ده جز و سنف
 صدف در با شش جز و تین که جوهر بازو یا کج زرد و چون جوهر بازو مکن باشد از خود از ده
 جز سنف سنف نموده با سواک فرنگی در زمان سنف جهت روئیدن و پاک داشتن دندان
 در حکم داشتن لثه دندان بسیار مفید
 در شجاعت مختلفه
 نوجوه کج زرد اولام چنگدم جوهر کوه کوه کج زرد قطره شربت پوست نارنج دو درم آب طالع

۱۰۱
 بارت سوکس چارده حب نموده یک صبح و یک شب شام میل نمایند از جهت رفع کوفت بسیار نافع
 نشود دیگر آب آهک دو سیر خالص یا با شیر نیم گرم نوشند از جهت رفع حرقت معده و جفا
 حاض و هر قدر البول و کثرت سبلان آده بسیار مفید

۱۰۲
 نشود دیگر کبر که در پناس از دوالی سه نخود در چهار مثقال کلاب حل نموده دو مثقال شام
 دو مثقال صبح میل نمایند و این نسخه بجهت رفع کوفت مزمن و وجع عظم از اثر کوفت
 و شکر سبب است

نشود دیگر کبر که در عرق سرد در دم لبان کباب پوشش درم مخلوط نموده سی قطره صبح و سی قطره
 و سی قطره شام بر روی تخان قد داغ اضافه نموده میل نمایند در هر قدر البول با غنی
 بسیار مجرب است

نشود دیگر که در زاج سیاه میرزرد از هر یک دو درم رو به چینی یک درم شکر حب نموده در شب
 یک یا دو حب میل نمایند در پوست مزمن استعمال نمایند که بسیار خوب است
 نشود دیگر که در پناس یک نخود صغیر پوست سبز که در دو مثقال آب کبر نشانی صبح و شب
 شام دوا می خازیر مجرب است

نشود دیگر که در زاج سیاه یک نخود پناس یک نخود با حب کنند و با در کلاب حل نموده
 بخورد دوا می برد است از جهت خازیر بسیار مجرب است

نشود دیگر که در براده آهن که محلول در آب می شود به شدت طبعی کرده باشد با سبب
 از دود و از دهن شربت نارنج در دم کلاب یک سیر و نیم دوا می سه روز در دو
 یا سه وقت میل نمایند بجهت قلت دم در اطفال بعد از عروس نوبه مولد دم و هر
 انگلیس از سایر اطلاق است نشود دیگر

یکم در براده آهن چهار نخود در سه سیر آب قره فرد حل نموده دوا می سه روز است مولد
 خون در دفع درم لحال

نشود دیگر که در زاج سفید دو مثقال فلفونیا و صمغ عربی از هر یک نیم سیر مخلوط نموده
 بر موضع سبلان دم زدور نمایند

نشود دیگر که در سبب الفار سفید یک گندم باسی گندم قد بسیار صحت نموده یکی گندم
 و یکی گندم شام که دوا می با زرد بوم باشد بجهت نوبه ریح عاصی و نبات قفس مزمن
 و سرطان از نموده است نشود دیگر که در بی جوده و از دهن صفت الی ده گندم بارت

195

BLANK PAGES

196

BLANK PAGES

Foliated 4/17/90
JM



END OF REEL
PLEASE REWIND

